

انوارِ زہراء

سید حسن ابطحی

انوار زهراء

(سلام اللہ علیہا)

نوشتہ:

سید حسن ابطحی

نام کتاب:..... انوار زهراء ع

مؤلف:..... سيّد حسن ابطحي

ناشر:..... نشر حاذق

تیراژ:..... ۳۰۰۰ جلد

تاریخ انتشار:..... بهار ۱۳۷۶

چاپ:..... نگین

قطع:..... وزیری

مرکز پخش:..... تهران: ۶۰۰۷۰۴۰

قم: خیابان ارم انتشارات حاذق.....  ۴ - ۷۴۲۵۴۳

شابک: ۹۶۴ - ۵۹۷۰ - ۱۷ - ۲ - 964 - 5970 - 17 - 2 ISBN:

۹۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْمُبْدِي الْحَمْدُ لَكَ يَا مَنْظِرَ الْمُتَهْدِي
عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ



«اهداء»



به شهيد فداكار انقلاب اسلامي ايران و فرزند عزيز فاطمه زهراء عليها السلام
مرحوم حجة الاسلام والمسلمين آقاي حاج سيد عبدالكريم هاشمي نژاد رحمته الله



«فهرست»

مطلب	صفحه
مقدمه	۱۲
انعقاد نطفه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام	۱۳
سخن گفتن حضرت فاطمه علیها السلام در رحم مادر	۱۵
تولد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام	۱۶
خلقت روح حضرت فاطمه علیها السلام	۱۹
اسامی حضرت فاطمه زهراء علیها السلام	۱۹
معنی «فاطمه» علیها السلام	۲۰
معنی «زهراء» علیها السلام	۲۰
معنی «بتول»	۲۲
معنی «طاهره»	۲۳
معنی «محدثه»	۲۳

- ۲۵ معنی «سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ»
- ۲۶ مقام حضرت فاطمه زهراء عليها السلام
- ۲۶ معنی «أُمُّ أَيْبِهَا»
- ۲۹ وفات حضرت خدیجه کبری
- ۲۹ چرا اذیت حضرت فاطمه زهراء عليها السلام مثل اذیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است؟
- ۳۱ غضب حضرت فاطمه عليها السلام غضب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است
- ۳۳ محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه عليها السلام برای خدا بود
- ۳۴ پدرش به قربانش
- ۳۶ ازدواج حضرت زهراء عليها السلام
- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر حضرت علی عليه السلام نمی بود، برای حضرت فاطمه عليها السلام کفو و همسری نبود
- ۴۱ چرا حضرت فاطمه زهراء عليها السلام لباس قیمتی نداشته و از غذاهای خوب استفاده نمی کرده است؟
- ۴۳ خواص تسبیح حضرت فاطمه زهراء عليها السلام
- ۴۶ مهر حضرت فاطمه زهراء عليها السلام چرا بسیار کم بوده است؟
- ۴۷ اختلاف و نزاعی بین حضرت علی عليه السلام و حضرت فاطمه زهراء عليها السلام نبوده است
- ۴۸ چرا زنهای عالم بر علی بن ابیطالب عليه السلام تا وقتی حضرت فاطمه عليها السلام زنده بود حرام بودند؟
- ۵۱ چرا حضرت فاطمه عليها السلام زیاد گریه می کرد و در مصائب صبر نمی کرد؟
- ۵۲ ثروت حضرت فاطمه عليها السلام برای چه بوده است؟
- ۵۴



- معنای «کوثر» و ارتباط آن با حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ۵۶
- «فدک» چیست؟ و در کجا بوده است؟ ۵۸
- آیا صحیح است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «فدک» را به حضرت فاطمه علیها السلام داده است؟ ۵۹
- فلسفه واگذاری «فدک» به حضرت فاطمه علیها السلام ۵۹
- فدک بالاخره چه شد؟ ۶۱
- هنگام رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۶۳
- بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۶۴
- چرا حضرت فاطمه علیها السلام جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشد؟ ۶۴
- ترجمه خطبه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ۶۷
- حضرت فاطمه زهراء علیها السلام شش فرزند داشته است ۸۴
- شهادت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ۸۵
- محل دفن فاطمه زهراء علیها السلام ۸۶
- زن در جاهلیت ۹۰
- تشعشعات انوار فاطمه زهراء علیها السلام ۹۰
- فضائل ذریه فاطمه زهراء علیها السلام ۹۳
- معنای واژه‌ها ۱۰۳
- معنی «عترت» چیست؟ ۱۰۳
- بحث و گفتگو در مکه ۱۰۴
- عمامة سیاه و سبز ۱۰۹
- معنی «آل محمد» چیست؟ ۱۱۰

- ۱۱۸ معنی «ذریّه» چیست؟
- ۱۱۹ معنی «ابن» چیست؟
- ۱۱۹ آیا کسی که مادرش سیده است جزء سادات محسوب می شود؟
- ۱۳۹ معنی ذوی القربی
- ۱۴۰ معنی اهل بیت چیست؟
- حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندان ایشان تا قیامت از اهل بیت اند. ۱۴۶
- سبب و نسب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا روز قیامت منقطع نمی شود. ۱۴۸
- محبت و اکرام اولاد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام واجب است. ۱۵۳
- قضیه سید ابوالحسن ۱۵۷
- اثبات وجوب مودت اهل بیت از قرآن ۱۶۴
- سؤال و جواب ۱۶۶
- چهل حدیث در ثواب محبت به سادات ۱۷۶
- چند قضیه از کسانی که به سادات کمک کرده اند و به نتایج خوبی رسیده اند ۱۹۹
- عقاب اذیت فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ۲۱۸
- دفع ظلم از سادات واجب است ۲۳۶
- اذیت سادات عمر را کوتاه می کند ۲۳۸
- مؤمنین باید سادات را از فرزندان خود بیشتر دوست داشته باشند ۲۴۱
- مستحب مؤکد است که مردم در مقابل سادات به عنوان احترام بایستند. ۲۴۶
- در راه رفتن بر سادات مقدم نشوید ۲۴۹
- بوسیدن دست سادات مستحب است ۲۵۳



- نگاه کردن به سادات مستحب است ۲۵۶
- زیارت سادات در زمان حیات و زیارت قبورشان بعد از وفات
- مستحب است ۲۵۸
- خوشحال کردن سادات مستحب است ۲۶۲
- هم غذا شدن با سادات مستحب است و ثواب دارد ۲۶۳
- پاک‌ترین نژادها در دنیا نژاد سادات است ۲۶۴
- خراب کردن مرقد حضرت عبدالله ۲۶۴
- سادات برگزیدگان خدای تعالی هستند ۲۶۹
- آیا همسری با سادات افتخار است ۲۷۶
- ازدواج با دو زن سیّده در یک زمان کراهت شدیدی دارد ۲۸۱
- جُنُب کراهت دارد وارد خانه سادات بشود ۲۸۲
- غرائز جنسی در سادات ۲۸۵
- دوّمین معجزه باقیه پیغمبر اسلام ﷺ کثرت نسل او است ۲۸۷
- گوشت سادات بر حیوانات وحشی حرام است ۲۹۶
- اگر سادات و یا غیر آنها بخواهند به جای حضرت بقیّه الله (روحی فداه) قیام
- کنند طاغوت اند و کشته می‌شوند ۲۹۹
- یکی دیگر از فضائل سادات خمس است ۳۱۱



- ۳۲۲ فضیلت بزرگ دیگر
- ۳۲۳ پاکی باطنی سادات
- ۳۲۷ سادات از شرّ شیطان محفوظانند
- ۳۲۹ اجر اعمال خوب سادات دو برابر است
- ۳۳۱ سلام خدا بر آل پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۳۳۲ در مسجد الحرام
- ۳۴۰ سادات با عقائد حقّه از دنیا می روند
- ۳۵۳ اساسی ترین و بزرگترین فضیلت سادات
- ۳۶۴ معنی صلوات
- ۳۸۴ قصّه اصمعی
- ۴۱۹ آخرین و بالاترین فضیلت

خلاصه‌ای
از زندگی حضرت فاطمه زهراء
(سلام الله علیها)

مقدمه

کتابی در گذشته نوشته بودم که اسمش «انوار زهراء عليها السلام» بود و حدود یازده مرتبه تجدید طبع شده بود. و این کتاب اگر چه همان کتاب «انوار زهراء عليها السلام» است ولی چون قبل از این طبع، که طبعاً چاپ دوازدهم ممکن است باشد کتابی به نام «رسول اکرم صلی الله علیه و آله» نوشته‌ام و مایل‌م که اگر خدای تعالی توفیق دهد در حالات چهارده معصوم عليهم السلام کتبی بنویسم.

لذا این کتاب را با تغییرات و اضافاتی که در حقیقت تکمیل همان کتاب «انوار زهراء عليها السلام» است در حالات و امتیازات آن حضرت ارائه می‌دهم.

امید است مورد قبول حضرت زهراء عليها السلام واقع گردد و آن بانوی جهان اسلام از فرزند کوچکشان این اثر ناچیز را بپذیرند.



انعقاد نطفه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ابطح با امیرالمؤمنین عاشق و جمعی از اصحاب نشستند بودند که جبرئیل نازل شد و گفت: خدای تعالی سلام می‌رساند و دستور می‌دهد که چهل شبانه روز از حضرت خدیجه دوری کنی و به خانه او نروی.

آن حضرت این دستور را عملی کرد در حالی که روزها روزه می‌گرفت و شبها را به عبادت در خانه «فاطمه بنت اسد» می‌گذراند.

یک روز عمار یاسر را نزد حضرت خدیجه فرستادند و گفتند: به او بگو علت نیامدن من به خانه تو برای رنجشی که از تو داشته باشم نبوده است. بلکه خدای تعالی امر فرموده که من این چنین کنم و در حق خود جز نیکی فکر نکن و خدای تعالی در نزد ملائکه به صبر تو مباحات می‌کند. تو هر شب درب خانه را ببند و استراحت کن من هم در خانه فاطمه بنت اسد هستم تا امر الهی برسد

که ما بدانیم چه باید بکنیم.

بعد از چهل روز جبرئیل خدمت آن حضرت رسید و سلام خدا را به آن حضرت رساند و میکائیل مقداری خرما و خوشه‌ای از انگور و جامی از آب بهشت برای افطار آن حضرت آورد و عرض کرد که: خداوند متعال امر فرموده که باید امشب از این میوه‌ها افطار کنی.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله که عادتش این بود هر شب موقع افطار دیگران را هم دعوت می‌کرد، آن شب به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور فرمود که درب خانه بنشیند و نگذارد کسی وارد خانه شود. زیرا باید غذا را تنها میل کند و شاید در همان شب بوده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«در شبی که به معراج رفتم جبرئیل در بهشت به من گلابی یا سیبی از درختان بهشتی داد و من آن را خوردم. وقتی به زمین آمدم با حضرت خدیجه همبستر شدم. حضرت خدیجه به فاطمه علیه السلام حامله شد و لذا هر وقت من مشتاق بوی بهشت می‌شوم، فاطمه علیه السلام را می‌بویم و از همین جهت است که او «حوراء انسیه» نامیده شده و هیچگاه حائض نمی‌شود و خونی و نجاستی در زایمان و غیره نمی‌بیند».

توضیح روایت؛

به طور کلی انسان از دو بُعد به وجود آمده است: یکی بُعد مادی و دیگری بُعد معنوی و روحانی.

یعنی انسان علاوه بر داشتن احساس و شعور انسانی، دارای بدن و جسدی می‌باشد که عبارت است از پوست و گوشت و خون و استخوان. و



بدون تردید این بدن در مردم دنیا از نطفه‌ای که از مواد همین کره خاکی یعنی زمین تشکیل شده به وجود آمده است.

ولی از این احادیث استفاده می‌شود که نطفه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام استثنائاً از مواد این زمین نبوده بلکه از میوه‌های بهشتی بوده است، علاوه بر آنکه وجود جسمانی آن حضرت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلقت شده که این خود شرافت زائد الوصفی است، بدن او از میوه‌های بهشتی خلق شده که به همین جهت یکی از اسماء او «حوراء» است، یعنی او در خلقت مانند زنهای بهشتی و «حورالعین» می‌باشد.

به این دلایل است که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از آلودگیهای اجسام کره خاکی پاک بوده و مانند سائر زنهای مبتلا به حیض و نفاس و سائر نجاستها نمی‌شود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از او بوی بهشت را استشمام می‌کند.

از طرفی چون حضرت فاطمه علیها السلام از وجود خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله خلق شده، شبیه‌ترین مردم به آن حضرت است، زیرا در کتب سنی و شیعه نقل شده که همه می‌گفتند: شبیه‌ترین مردم به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهراء علیها السلام بوده است.

سخن گفتن حضرت فاطمه علیها السلام در رحم مادر

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد خانه حضرت خدیجه شدند شنیدند که حضرت خدیجه با کسی حرف می‌زند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: با کی حرف می‌زنی؟ خدیجه عرض کرد: این جنینی که در رحم من هست با من حرف می‌زند و مرا به صبر توصیه می‌کند.



توضیح روایت:

بدون تردید سخن گفتن هنری است که انسان به خاطر بیان منویاتش انجام می‌دهد، معلوماتش را به این وسیله ظاهر می‌کند، مقاصدش را به دیگران می‌رساند و خلاصه آنچه در روح او از معلومات هست، ابراز می‌دارد و راه یاد گرفتن این هنر از طریق شنیدن و دیدن است، ولی ممکن است همان گونه که خدای تعالی به تصریح قرآن یکباره به حضرت آدم عليه السلام نام همه اشیاء را تعلیم داد و قدرت تکلم را به او عنایت فرمود و به حضرت عیسی عليه السلام در اولین ساعات پس از تولد، این علم و قدرت را تعلیم فرمود، همچنین به سائر اولیائش این قدرت و علم را در شکم مادر و وقت تولد عنایت بفرماید که قطعاً یکی از آن اولیاء خدا حضرت فاطمه زهراء عليها السلام است.

به عبارت واضح‌تر چون خدای تعالی طبق روایات صحیحه، روح حضرت فاطمه زهراء عليها السلام را قبل از خلقت بالائیها و پستیها خلق فرموده و او شاهد بر خلقت آسمانها و زمین بوده و علم هر چیزی را دانسته و احاطه علمی بر ماسوی الله داشته است، طبعاً برای او سهل می‌باشد که در رحم مادر و یا در وقت تولد، زبانش را به کار بیندازد و سخن بگوید.

تولد حضرت فاطمه زهراء عليها السلام

تولد حضرت فاطمه زهراء عليها السلام روز جمعه بیستم جمادی الثانی هفت سال و هشت ماه و ده روز قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سال ۶۰۳ میلادی بوده است.



وقتی حضرت «خدیجه» با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، به خاطر آنکه زنان قریش با این ازدواج موافق نبودند با او قطع رابطه کردند. زیرا می گفتند: چرا زن ثروتمندی مانند خدیجه، با آن همه خواستگار که داشت به همسری یک فرد معمولی درآمد؟

لذا وقتی حضرت خدیجه به حضرت فاطمه زهراء علیها السلام حامله شد و نزدیک وضع حملش گردید، هر چه فرستاد که زنان قریش او را کمک کنند، در جوابش گفتند: چون تو گوش به حرف ما ندادی و با «محمد» صلی الله علیه و آله که فقیر و نادار بود ازدواج کردی، ما هم امروز به درخواست تو توجهی نمی کنیم و جوابت را نمی دهیم.

حضرت «خدیجه» علیها السلام از این پاسخ بسیار غمناک شده بود. که ناگهان دید چهار زن زیبا و بلند قد وارد اتاقش شدند او اول با خود فکر کرد که آنان از زنان بنی هاشمند.

یکی از آنها گفت:

ای خدیجه! ما فرستاده خدای تو هستیم، ما خواهران توایم، من «ساره» هستم و این «آسیه» دختر مزاحم و رفیق تو در بهشت است و آن یکی «مریم» دختر عمران است و آن یکی دیگر «کلثم» خواهر موسی است؛ ما آمده ایم به تو کمک کنیم.^(۱)

یکی از آنها در طرف راست و دیگری در طرف چپ و سوئی پیشرو و چهارمی پشت سر آن حضرت نشستند و به او در وضع حمل حضرت فاطمه علیها السلام

۱ - بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۲۴۶ و روایت ۷۹ و جلد ۴۳ صفحه ۳ روایت ۱.

یا خدیجه انا رسل ربك اليك نحن اخواتك انا ساره و هذه آسيه بنت مزاحم و هي رفيقتك في الجنة و هذه مریم بنت عمران و هذه كلثم اخت موسی بعثنا الله اليك لنلی منك ما تلی النساء من النساء.

کمک کردند.

در این موقع حضرت فاطمه عليها السلام پاک و پاکیزه متولد شد و وقتی به زمین رسید، از روی مبارکش نوری ساطع شد که به داخل خانه‌های مکه وارد گردید و همه جا را روشن کرد.

در این هنگام ده نفر از «حورالعین» که با هر یک طشت و ابریقی از بهشت بود و در میان آن ابریقاها آب کوثر بود، وارد شدند.

زنی که در پیشروی حضرت خدیجه نشسته بود آب را گرفت و حضرت زهراء عليها السلام را با آن آب شست و دو حوله که سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک و عنبر بود، بیرون آورد. یکی را به بدن او پیچید و دیگری را به سر او بست و از وی خواست که سخن بگوید.

حضرت فاطمه زهراء عليها السلام فرمود:

شهادت می‌دهم که خدا یکی است و پدرم آقا و
سرور پیغمبران است و شهادت می‌دهم که شوهرم آقا و
سرور اوصیاء است و فرزندانم آقا و سرور فرزندان
انبیاء عليهم السلام هستند.

سپس به آن چهار زن سلام کرد و نام هر یک از آنها را برد.

زنها با لبانی پر خنده دور او جمع شده بودند و حورالعین‌ها به زنها تبریک گفتند و اهل آسمانها نیز تولد حضرت زهراء عليها السلام را به یکدیگر بشارت دادند و تبریک گفتند و جشن گرفتند و نور آن حضرت چشم ملائکه را خیره کرده بود. زنها قنடை حضرت فاطمه زهراء عليها السلام را به حضرت خدیجه دادند و گفتند: بگیر فرزندی پاک و پاکیزه‌ات را که خدا برکت به او و فرزندان او عناية



فرموده است.

حضرت خدیجه او را گرفت و به او شیر داد، او هر روز مطابق یک ماه کودکان دیگر رشد می کرد.

خلقت روح حضرت فاطمه علیها السلام

در احادیث متعدده ای وارد شده که: روح مقدس حضرت فاطمه زهراء علیها السلام با نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام قبل از خلقت خلق ایجاد گردیده و به این روح، حقایق و معانی قرآن تعلیم داده شده آن چنانکه به روح حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام علوم اولین و آخرین یعنی همان علوم و حقایق قرآن تعلیم داده شده است.^(۱)

اسامی حضرت فاطمه زهراء علیها السلام

اسامی حضرت فاطمه زهراء علیها السلام اینها است:

- ۱- فاطمه ۲- زهراء ۳- صدیقه ۴- مبارکه ۵- طاهره ۶- زکیّه ۷- راضیه
 - ۸- مرضیه ۹- محدّثه ۱۰- بتول ۱۱- انسیه حوراء ۱۲- سیّده نساء العالمین
 - ۱۳- حصّان ۱۴- حرّه ۱۵- سیّده ۱۶- العذراء.^(۲)
- البته اسامی دیگری هم برای آن حضرت نقل کرده اند که معروفیتی ندارد.

۱ - بحار الانوار جلد ۱۵ صفحه ۷ و ۹ و ۱۰ و ۲۱ و ۲۳.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۶.

معنی «فاطمه» عليها السلام

در احادیث متعدّد و بلکه متواتره‌ای در کتب سنی و شیعه نقل شده است که در فلسفه این نامگذاری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام فرموده‌اند: «فاطمه را از این جهت «فاطمه» نامیده‌اند که دوستان و ذریّه‌اش را از آتش جهنّم نگاه می‌دارد.^(۱)

زیرا «فاطمه» مفرد مؤنث اسم فاعل از «فَطَمَ» که به معنی «قطع‌کننده» و «جداکننده» و «نگهدارنده» است، می‌باشد.

شاید این عمل حضرت فاطمه زهراء عليها السلام در خصوص محبتش برای رفع عوارض گناهان آنها باشد و شفاعت محسوب شود، ولی در خصوص ذریّه‌اش ممکن است برای اتصال آنها به حضرت زهراء عليها السلام از نظر جسمانی هم باشد، زیرا وجود جسمانی حضرت فاطمه عليها السلام از میوه بهشتی خلق شده است و ذریّه او هم از وجود آن حضرت خلق شده‌اند که در این صورت، طبعاً این نگهداری و منقطع بودن آنها از جهنّم به خاطر وجود حضرت فاطمه زهراء عليها السلام، تکوینی است و شاید بتوان نام آن را «شفاعت تکوینی» هم گذاشت.

معنی «زهراء» عليها السلام

جابر از امام صادق عليه السلام پرسید: معنی «زهراء» چیست؟ آن حضرت فرمود: «چون خدای عزّ و جلّ فاطمه عليها السلام را از نور عظمت خود خلق کرده است. وقتی نور وجود آن حضرت طلوع

۱ - بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۵۰ و جلد ۴۳ صفحه ۱۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انما سميت ابنتي فاطمة لانّ الله عزوجل فطمها و فطم من احبها من النّار.



کرد، آسمانها و زمین روشن شد و چشم ملائکه را خیره کرد. و ملائکه برای خدا به سجده افتادند و گفتند: پروردگارا، این نور چیست؟ خدای تعالی فرمود: این نوری است از نور من که او را در آسمان قرار داده‌ام و او را از عظمت خود خلق کرده‌ام. او را از صُلب پیغمبری از پیغمبرانم که برترین و افضل پیامبران است بیرون آورم و من از این نور، ائمه و پیشوایانی که به انجام فرامینم قیام می‌کنند، خارج می‌نمایم. آنها مردم را به حق من هدایت می‌کنند و من آنها را خلفای خود در روی زمین بعد از قطع شدن وحی قرار می‌دهم.^(۱)

و ابو هاشم جعفری از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام سؤال کرد که: چرا فاطمه را «زهراء» می‌نامند؟ آن حضرت در جواب فرمود:

«چون صورت حضرت فاطمه زهراء علیه السلام برای امیرالمؤمنین علیه السلام صبح مانند خورشید و ظهر مانند ماه و شب مانند ستاره تابان می‌درخشید.»^(۲)

ضمناً تردیدی نیست که منظور از این نور، نور معنوی است، نه نور مادی، آن چنانکه در حدیث فوق امام صادق علیه السلام از قول خدای تعالی نقل می‌کند که فرمود: «این نوری است از نور من».

بنابراین به همان دلیلی که نور خدا نور مادی نیست، نور حضرت فاطمه زهراء علیه السلام هم نور مادی نخواهد بود.

۱ - بحارالانوار جلد ۱۶ صفحه ۷۹ و جلد ۲۵ صفحه ۱۶ و جلد ۳۷ صفحه ۸۳ و جلد ۴۳ صفحه ۲۱.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۵ روایت ۱۴.

ابوهاشم العسکری سألت صاحب العسکر علیه السلام لم سمیت فاطمة الزهراء علیه السلام فقال کان وجهها یزهر لامیرالمؤمنین علیه السلام من أوّل النهار کالشمس الضاحية و عند الزوال کالقمر المنیر و عند غروب الشمس کالکوکب الدرّی.



ضمناً ممکن است منظور امام صادق عليه السلام آنجا که می‌گوید: «خدای عزّ و جلّ فاطمه عليها السلام را از نور عظمت خود خلق کرده است»، روح مقدّس حضرت فاطمه عليها السلام باشد و در جایی که از قول خدای تعالی می‌فرماید: «او را از صلب پیغمبری از پیامبرانم ...»، منظور بدن مادی آن حضرت باشد. احتمال هم دارد که منظور همان نور معنوی و روح مقدّس آن حضرت باشد که در «عالم ذر» به ذره‌هائی تعلق پیدا کرد و آن ذره‌ها بوسیله میوه بهشتی به صلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده باشد.

بنابراین معنی «زهراء» این است که حضرت فاطمه عليها السلام، «درخشندگی مادی» داشته که خانه‌های مکه را نورانی می‌کرده و «درخشندگی معنوی» نیز داشته که هادی و راهنمای حقیقی دیگران بوده در عین آنکه خودش هدایت شده بوده است.

معنی «بتول»

«ابن اثیر» در کتاب «النهاية» می‌گوید: «بتول» به معنی «چیزی که از چیز دیگر جدا شده است» می‌باشد و حضرت فاطمه زهراء عليها السلام را از این جهت «بتول» نامیده‌اند که از نظر دیانت و فضیلت و حسب و نسب با زنهای زمان خود قابل مقایسه نبوده و جدای از آنها بوده است.

و بعضی گفته‌اند: چون او از دنیا قطع شده بود و محبت دنیا را در دل نداشت و تمام توجهش به خدا بود، او را «بتول» نامیده‌اند (یعنی: از دنیا جدا شده).

و «عبیده هروی» که از رجال اهل سنت است در کتاب «غریب» می‌گوید:



چون حضرت فاطمه زهراء عليها السلام بی نظیر و جدای از سائرین بوده است او را «بتول» نامیده‌اند.

در کتاب «معانی الأخبار» از حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام نقل شده که فرمود:

«از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که: «بتول» چیست؟
زیرا ما شنیده‌ایم که فرموده‌اید: مریم و فاطمه، بتول‌اند.
فرمود: «بتول» آن زنی است که هیچگاه خون حیض
نبیند، زیرا حیض بر اولاد انبیاء عليهم السلام نخواهد بود.» (۱)
(یعنی: آن حضرت از این نجاسات و آلودگیها جدا بود).

معنی «طاهره»

در کتاب «معانی الاخبار» شیخ صدوق می‌گوید:
حضرت باقر عليه السلام از اجدادش نقل می‌کند که:
حضرت فاطمه زهراء عليها السلام را از این جهت «طاهره» گفته‌اند
که او از هر ناپاکی، پاک بوده و هیچگاه خون حیض و نفاس
ندیده است. (۲)

معنی «محدّثه»

«محدّثه» به معنی زنی است که دیگری او را از وقایع و حقایق جدید و پشت
پرده آگاه سازد و از احادیث متعدّده‌ای استفاده می‌شود که ملائکه از

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۵ روایت ۱۳.

باسناد العلوی عن علی عليه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله سئل: ما البتول؟ فانا سمعناک یا رسول الله تقول ان مریم بتول و فاطمه بتول فقال صلی الله علیه و آله البتول التي لم تر حمرة قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء.
۲ - و ذخائر العقبیٰ صفحه ۴۴.

طرف پروردگار بر او نازل می‌شده و او را از حوادث و آنچه در آینده انجام می‌شود، مطلع می‌کرده‌اند. و اینکه در احادیث وارد شده که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی قطع شد، منظور وحی در خصوص دین و احکام و معارف آن بوده است. زیرا او خاتم انبیاء است و پس از او پیامبری نخواهد آمد و دین او کامل است و چیزی از احکام و معارف را فروگذار نکرده است تا لازم باشد به پیغمبر دیگری وحی شود.

ولی در غیر مسائل و احکام و معارف دینی هیچگاه وحی قطع نمی‌شود و هر زمان که پروردگار اراده کند می‌تواند این ارتباط مخصوص یعنی وحی را با هر کس بخواهد برقرار نماید، زیرا وحی مخصوص انبیاء نمی‌باشد و همان‌گونه که خدای تعالی به مادر موسی علیها السلام (چنانکه در قرآن آمده است) وحی کرده با آنکه از نظر فضیلت با حضرت فاطمه زهراء علیها السلام قابل مقایسه نبوده است، می‌تواند به آن حضرت هم وحی کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه زهراء را «مَحَدَّته» نامیده‌اند زیرا ملائکه بر آن حضرت فرود می‌آمدند و آن چنانکه با حضرت مریم سخن می‌گفتند با او نیز حرف می‌زدند. (۱)

و حقیقت مطلب این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام عالم به آنچه بوده و آنچه خواهد بود می‌باشند ولی از محو و اثبات که از جانب حضرت حق در امور انجام می‌شود، اطلاعی ندارند. زیرا آن

۱ - بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۲۰۶ و جلد ۲۶ صفحه ۷۹.

باسناد عن ابی عبد الله علیه السلام قال: انما سمیت فاطمه محدّته لان الملائكة كانت تهبط من السماء فتناديها كما تنادی مریم بنت عمران.



فقط در علم الهی است و شبهای جمعه به عنوان خبر تازه و تقدیرات، پس از قطعی شدن، بوسیله ملائکه به امام زمان علیه السلام خبر داده می شود و لذا همه ائمه در زمان خودشان «محدث» یعنی: گیرنده اخبار تازه از طرف پروردگار هستند؛ چنانکه این روایت از سلیم بن قیس شاهد بر این مدعی است.

سلیم بن قیس می گوید: از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که می فرمود: من و اوصیایم که از فرزندان من هستند و هادی دیگران اند همه شان محدث می باشند. (۱)

معنی «سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ»

«مفضل بن عمر» می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حضرت فاطمه علیها السلام که فرموده: او «سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ» است، آیا معنایش این است که او سرور و افضل زنهای زمان خودش می باشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود:

«این فضیلت متعلق به مریم است. او بود که بر زنهای زمان خود فضیلت داشت، ولی حضرت فاطمه زهراء علیها السلام سرور و افضل و سَيِّدَةُ زنهای تمام جهان از اول تا به آخر بوده است، زیرا او داناتر از همه و پاکدامن تر از همه و با فضیلت تر از همه زنهای جهان بوده است و کسی به پایۀ عظمت معنوی او نمی رسد.» (۲)

۱ - بحار الانوار جلد ۲۶ صفحه ۷۹ روایت ۳۹.

۲ - بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ۸۵.

مقام حضرت فاطمه زهراء عليها السلام

«یونس بن ظبیان» می گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال کردم که: معنی «فاطمه» چیست؟ فرمود:

«از شرور و بدی قطع شده و جدا و دور است.
سپس خودش فرمود: اگر حضرت علی بن ابیطالب
امیرالمؤمنین عليه السلام نبود، از آدم گرفته تا روز قیامت کسی
لیاقت همسری با حضرت فاطمه عليها السلام را نداشت.» (۱)
از این حدیث استفاده می شود که حتی پیامبران اولوالعزم نیز کفویت برای
همسری با فاطمه عليها السلام را نداشته اند.

بعلاوه فضیلت انسان مربوط به علم و تقوا است و تردیدی نیست که
حضرت فاطمه عليها السلام در عصمت که مافوق تقوا است همگام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و
علی عليه السلام بوده و آیه تطهیر در شأن او و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی بن
ابطالب عليه السلام مساوی نازل شده و در علم و دانش غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
علی بن ابیطالب و ائمه اطهار عليهم السلام کسی همتای او نبوده با آنکه حضرت
فاطمه عليها السلام مسئولیت رهبری جامعه را مستقلاً به عهده نداشته است.

معنی «اُمّ اییها»

حضرت فاطمه زهراء عليها السلام پنج کنیه دارد که معروف ترین آنها «اُمّ الائمه» و

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۰ روایت ۱.

یونس بن ظبیان قال: قال ابو عبد الله عليه السلام اتدري اي شيء تفسير فاطمه قلت: اخبرني يا سيدي قال: فطمت من الشر. قال ثم قال لولا ان امير المؤمنين عليه السلام تزوجها لما كان لها كفو الى يوم القيامة علي وجه الارض آدم فمن دونه.



«اُمّ اییها» است، ولی آن حضرت را «اُمّ الحسن» و «اُمّ الحسین» و «اُمّ المحسن» نیز گفته‌اند.

کتاب «مقاتل الطالبین» از امام باقر علیه السلام و او از آبائش نقل می‌کند که فرمود: حضرت فاطمه علیها السلام کنیه‌اش «اُمّ اییها» است. (۱)

اما معنی «اُمّ اییها» یعنی «مادر پدرش».

ممکن است منظور از این کنیه این باشد که حضرت فاطمه علیها السلام همیشه غمخوار پدر بوده آن چنانکه مادر همیشه غمخوار فرزند است.

و نیز ممکن است بگوئیم آن چنانکه مادر نزد فرزند محبوب‌ترین افراد باید باشد، حضرت فاطمه نیز نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محبوب‌ترین افراد بوده است. ولی شاید بهترین وجه تشبیه این باشد که بگوئیم همان گونه که باید مادر همیشه مورد احترام فرزند باشد و در مقابل او خضوع نماید و وقت مسافرت، آخرین کسی باشد که ملاقات می‌شود و وقت برگشتن، اولین کسی باشد که زیارت می‌گردد و او است که بهشت را زیر پا دارد که فرموده: بهشت زیر پای مادران است، همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف پروردگار موظف بود که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را احترام کند و در مقابل او بایستد و از او بوی بهشت را استشمام کند و هر زمان به مسافرت می‌رود آخرین کسی باشد که با او دیدار می‌کند و وقتی از مسافرت بر می‌گردد، اولین کسی باشد که او را زیارت می‌کند. «محمد بن قیس» می‌گوید که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی

از سفر بر می‌گشت اول به دیدن حضرت فاطمه عليها السلام
می‌رفت و بر آن حضرت وارد می‌شد و زیاد نزد او
می‌ماند.

در کتاب «صحیح ابی داود» جلد ۲۶ از «ثوبان» غلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل
می‌کند که گفت:

پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی سفر می‌کرد، آخرین کسی که از
میان اهل و فامیلش ملاقات می‌فرمود و با او وداع می‌کرد،
حضرت فاطمه عليها السلام بود و اول کسی که پس از مسافرت نزد
او می‌رفت و با او دیدار می‌کرد، حضرت فاطمه عليها السلام
(۱) بود.

و به این مضمون، روایات زیادی در کتب سنی و شیعه وجود دارد.
و نیز احتمال دارد که این کنیه‌گذاری به خاطر این باشد که چون مادر برای
رشد و بقای فرزند، حامی او است و همیشه ذکر و فکرش دوام و صحت و
سلامت فرزند است، حضرت فاطمه زهراء عليها السلام هم در سراسر زندگی خود جز
به بقای دین مقدس اسلام که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن خلاصه شده و پیشرفت و
رشد آن، به چیز دیگری فکر نمی‌کرده است و همیشه می‌کوشید که این دین
مقدس را بوسیله بیان و اعمال خود و فرزندانش تقویت نموده و نگاه دارد.
لذا او را به مادر برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشبیه کرده و این کنیه را به او داده‌اند.

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۸۹ روایت ۱۰.

من مسند احمد بن حنبل عن ثوبان مولى رسول الله قال قال كان رسول الله اذا سافر آخر عهده بانسان من اهله
فاطمه و اول من يدخل عليه اذا قدم فاطمه عليها السلام.



وفات حضرت خدیجه کبری

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تا زمانی که مادرش حضرت خدیجه زنده بود مورد محبت مادرانه آن حضرت بود ولی در سن پنج سالگی مادر مهربانش را از دست داد. وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از کفن و دفن حضرت خدیجه به خانه آمد فاطمه علیها السلام از پدر پرسید: مادرم کجا است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرفی نزد تا جبرئیل نازل شد و گفت: خدای تعالی می فرماید: سلام مرا به فاطمه برسان و به او بگو مادرت در غرفه ای است که از طلای خالص ساخته شده و پایه هایش از یاقوت سرخ است و با آسیه و مریم همسایه است. فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمَنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ».^(۱)

حضرت خدیجه وقتی از دار دنیا رفت شصت و پنج سال داشت ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسیار غمناک بود حتی مدتی، کمتر آن حضرت از خانه بیرون می آمد و مسلمانان نام آن سال را «عام الحزن» یعنی سال حزن و اندوه گذاشتند.

چرا اذیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

مثل اذیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است؟

«اذیت» انجام دادن عملی است نسبت به کسی که او از آن عمل کراهت

۱ - بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۱ روایت ۱.

عن الصادق قال: لما توفيت خديجة رضي الله عنها جعلت فاطمة تلوذ برسول الله و تدور حوله و تقول: ايه امي؟ قال: فنزل جبرئيل فقال له ربك يا مارك ان تقرأ فاطمة السلام و تقول لها ان امك في بيت من قصب كعابه من ذهب و عمدته ياقوت احمر بين آسية و مریم بنت عمران فقالت فاطمة ان الله هو السلام و منه السلام و اليه السلام.

داشته باشد و به غضب درآید و ناراحت گردد.

سنّی و شیعه در فضائل حضرت فاطمه علیها السلام در احادیث متواتره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمود:

«فاطمه پاره تن من است، مرا اذیت کرده است کسی که او را اذیت کند».^(۱)

و دهها حدیث به مضامین مختلف که اجمال آنها کوتاه تر از آنچه از کتاب «صحیح بخاری» نقل شد، نمی شود.

در کتابهای «بحار الانوار» جلد ۴۳ و «فضائل الخمسة من الصّحاح الستّه» و «الغدير» مفصلاً این حدیث نقل شده است که برای اختصار، از ذکر آنها خودداری می شود.

حال چرا اذیت حضرت فاطمه علیها السلام اذیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد؟ علتش واضح است، زیرا حضرت فاطمه علیها السلام علاوه بر آنکه پاره تن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، معصومه است، پاک است، حجت خدا و محبوبه پروردگار است و صددرد صد مانند جان و خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، لذا بدون مبالغه، اذیت او اذیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود. و کسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را اذیت کند، خدا را اذیت کرده چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماینده الهی و فرستاده او است و از همه بالاتر آنکه او محبوب ترین موجودات نزد پروردگار است.

پس اذیت او اذیت خدا است و خدا در قرآن فرموده:

«کسانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند، لعنت خدا در دنیا و آخرت بر آنها باد و خدا برای آنها در آخرت،



عذاب سختی آماده کرده است».^(۱)

غضب حضرت فاطمه علیها السلام

غضب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

در کتب صحیحہ سنی و شیعه نقل شده است که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
«فاطمه پاره تن من است، کسی که او را به غضب در آورد، مرا به غضب در آورده است».^(۲)

این مضمون در دهها حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده و به هیچ وجه در نظر محدّثین، صحیح بودن این حدیث جای تردید نیست.

اما چرا غضب حضرت فاطمه علیها السلام غضب رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد؟
فلسفه‌اش دو چیز است:

۱ - چون فاطمه علیها السلام پاک از گناه و مبرا از اشتباه و خطا است و بدون اراده الهی، هیچ عکس‌العملی ندارد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم همین گونه است.
پس هر کجا که او غضب کند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم غضب می‌کند و آنها تا کاری و یا شخصی مورد غضب الهی نباشد به آن غضب نمی‌کنند.
پس غضب حضرت فاطمه علیها السلام با غضب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و غضب رسول اکرم صلی الله علیه و آله با غضب خدا مساوی است.

۲ - چون حضرت فاطمه علیها السلام محبوبه خدا و یکی از اولیاء و حجج الهی است و اگر کسی او را ناراحت کند تا به غضب درآید، طبیعی است که

۱ - «إِنَّ الْأَذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا». سورة احزاب آیه ۵۷.

۲ - صحیح بخاری، کتاب «ابتدای خلقت» باب فضائل نزدیکان پیغمبر صلی الله علیه و آله.

رسول خدا صلی الله علیه و آله را به غضب درآورده است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«ای فاطمه! خدا به غضب تو غضب می‌کند و به خشنودی تو خشنود است».^(۱)

و در کتاب «الامامة و السیاسة» صفحه ۱۴ «ابن قتیبه» نقل می‌کند:

«فاطمه عليها السلام به ابی‌بکر و عمر گفت: آیا حاضرید بشنوید حدیثی را که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنم و آیا آن را خواهید شناخت و عمل به آن می‌کنید یا خیر؟ گفتند: بلی.

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا شنیدید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خشنودی فاطمه از خشنودی من است و سخط فاطمه سخط من است، کسی که فاطمه را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و کسی که فاطمه را خشنود کند مرا خشنود کرده و کسی که فاطمه را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است؟»

گفتند: بله اینها را از او شنیدیم.

فرمود: خدا و ملائکه‌اش را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا خشنود نکردید و وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات کردم، شکایت شما را به او خواهم کرد.

ابو بکر در اینجا مشغول گریه کردن شد و نزدیک بود جان بدهد و می‌گفت: من به خدا پناه می‌برم از غضب و سخط تو و سخط رسول اکرم صلی الله علیه و آله.



ولی حضرت فاطمه علیها السلام می گفت: من در هر نماز که بخوانم، تو را نفرین می کنم.

محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام برای خدا بود.

بدون تردید پیامبری که هوای نفس ندارد و جز برای خدا کاری نمی کند و خواست او خواست خدا است، هیچگاه حتی به مقدار سر سوزنی تنها به خاطر آنکه حضرت فاطمه علیها السلام فرزند او است به او محبت ندارد، بلکه به گفته قرآن اگر فرزندش انحرافی از اسلام می داشت با او دشمن هم بود، چون خدای تعالی فرموده است:

نمی یابی قوم و جمعیتی را که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و دوست بدارند کسی را که از خدا و رسولش دوری کرده و از آنها روی گردانده است ولو آنکه پدرانشان و یا فرزندانشان و یا برادرانشان و یا اقوامشان باشند»^(۱).

بنابراین به هیچ وجه احتمال آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را تنها به خاطر آنکه فرزندش بوده است، او را دوست داشته وجود ندارد، بلکه به خاطر فضائل معنوی و مکارم اخلاقی و ملکوتی او است که آن حضرت را دوست می دارد. و در کتب اهل سنت نیز دهها حدیث، کثرت حبّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام اثبات می کند مثل جمله:

۱ - «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». سورة مجادله آیه ۲۲.



«فاطمه پارهٔ تن من است».

و اینکه دست او را می‌بوسید.

و در مقابل او قیام می‌کرد.

و از او در آخرین زمانی که می‌خواست از مدینه خارج شود دیدن می‌فرمود.

و اولین کسی را که پس از مراجعت ملاقات می‌کرد حضرت فاطمه زهراء عليها السلام بود.

و گفتن کلماتی مانند «کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده».

«کسی که او را مسرور کند مرا مسرور کرده».

«کسی که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده».

«کسی که او را به غضب درآورد مرا به غضب درآورده است».

و مانند این کلمات که در کتب صحاح اهل سنت هم فراوان است و همه و همه دلیل کافی بر شدت محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پارهٔ تنش حضرت فاطمه عليها السلام است.

پدرش به قربانش

در کتاب «امالی» شیخ صدوق از «محمد بن قیس» نقل می‌کند که گفت:

«برنامهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که وقتی از سفر بر

می‌گشت، اول به خانهٔ حضرت فاطمه عليها السلام می‌رفت و زیاد

هم می‌نشست.

ولی در یکی از مسافرتها حضرت فاطمه عليها السلام به

مناسبت ورود و مقدم پدر و شوهر، یک جفت خلخال از



نقره، یک گردن بند، یک جفت گوشواره و یک پرده برای درِ اتاق تهیه فرموده بود و به این وسیله مقدم آنها را گرامی داشت.

وقتی پیامبر اکرم ﷺ وارد خانه حضرت فاطمه علیها السلام شد و اصحاب جلوی درِ خانه منتظر مراجعت آن حضرت بودند، دیدند پیامبر اکرم ﷺ زود برگشت و آثار ناخشنودی هم از چهره اش ظاهر است و یکسره به مسجد رفت و کنار منبر نشست.

حضرت فاطمه علیها السلام دانست که پیغمبر اکرم ﷺ به خاطر این تغییر در وضع خانه، یعنی داشتن پرده و خلخال و گردن بند و گوشواره متغیر شده است، لذا بدون فوت وقت، اول پرده را باز کرد و در وسط اتاق پهن نمود و سپس خلخال و گوشواره و گردن بند را باز کرد و در میان پرده گذاشت و پیچید و به دست یک نفر داد و گفت: به پدرم سلام برسان و بگو دخترم می گوید: اینها را در راه خدا انفاق کن.

وقتی که فرستاده حضرت فاطمه علیها السلام خدمت پیغمبر اکرم ﷺ رسید و آن بسته را تحویل داد، پیغمبر اکرم ﷺ سه مرتبه فرمود: انجام داد، (یعنی آنچه من می خواستم، انجام داد.) پدرش به قربانش، پدرش به قربانش، پدرش به قربانش. دنیا برای محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا به مقدار بال پشهای ارزش می داشت، خدا به قدر جرعه آبی از آن را نصیب کافر نمی کرد.

سپس حرکت کرد و به خانه حضرت فاطمه علیها السلام

رفت». (۱)

ازدواج حضرت زهراء عليها السلام

ازدواج حضرت فاطمه زهراء عليها السلام با علی بن ابیطالب عليه السلام در روز پنجشنبه اول ذیحجه الحرام سال دوم هجرت بوده است.

در کتاب «اقبال» از «شیخ مفید» نقل شده که او فرموده است: چون در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم زفاف حضرت فاطمه عليها السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده مستحب است آن روز (بیست و یکم محرم) را به خاطر شکرانه توفیقی که به بشریت عنایت فرموده و حجت خدا حضرت علی با حضرت فاطمه عليهما السلام اختیار شده الهی زفاف کرده است، روزه بگیرند.

بنابراین از آنچه در بالا گفته شد استفاده می شود که ممکن است ازدواج آنها در اول ذیحجه، ولی زفافشان در بیست و یکم محرم الحرام بوده است. شاید گفته شود که: چرا آنها در ماه محرم که ماه عزا است زفاف کرده اند؟ در جواب می گوئیم: از روزی که شهادت حضرت سیدالشهداء عليه السلام در ماه

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۰ روایة ۷.

عن محمد بن قیس قال: كان النبی صلی الله علیه و آله اذا قدم من سفر بدأ بفاطمة عليها السلام فدخل عليها فاطال عندها المكث فخرج مرة فی سفر فصنعت فاطمة عليها السلام مسکین من ورق و قلاؤه و قرطین و ستر الباب البیت لقدوم ایها و زوجها فلما قدم رسول الله دخل علیها فوقف اصحابه علی الباب لا یدرون یقفون او ینصرفون لطول مکثه عندها فخرج علیهم رسول الله و قد عرف الغضب فی وجهه حتی جلس عند المنبر فظنت فاطمه انه انما فعل ذلك رسول الله لما رأى من المسکین و القلاؤه و القرطین و الستر فنزعت قلاذتها و قرطیها و مسکینها و نزعت الستر فبعثت به الی رسول الله و قالت للرسول قل له تقرأ علیک ابتک السلام و تقول اجعل هذا فی سبیل الله فلما اتاه قال فعلت فداها ابوها ثلاث مرات لیست الدنیا من محمد و لا من آل محمد و لو كانت الدنیا تعدل عند الله من الخیر جناح بعوضه ما اسقی فیها کافرا شربة ماء ثم قام فدخل علیها.



محرم واقع گردید، این ماه، ماه عزا شناخته شد و از آن زمان مردمی که شیفتهٔ خاندان عصمت علیهم السلام بودند ازدواج و هر نوع شادی را در ماه محرم برای خود مکروه دانستند و این معنی در زمانی که حضرت زهراء علیها السلام با حضرت علی علیه السلام ازدواج کرد، نبوده است، بلکه روز اوّل محرم را روز عید و روز پر برکتی می دانسته اند.

بالاخره علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود:

«ابی بکر و عمر نزد من آمدند و گفتند که: اگر به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بروی و از آن حضرت فاطمه علیها السلام را بخواهی به تو خواهد داد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. وقتی آن حضرت مرا دید، خندید و فرمود: چرا به منزل ما آمده ای؟ حاجت چیست؟

گفتم: من پسر عموی شمایم و اوّل کسی بوده ام که اسلام آورده ام و همیشه اسلام را یاری می کردم و جهاد می نمودم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: راست است، درست می گوئی. تو بهتر از آنی که می گوئی.

گفتم: یا رسول الله! فاطمه را به ازدواج من در آور. فرمود: قبل از تو هم چند نفر به خواستگاری فاطمه آمده اند، اما وقتی به او گفته ایم، اظهار بی میلی کرده است. ولی تو اینجا باش تا من برگردم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به داخل اتاق فاطمه علیها السلام رفت. فاطمه علیها السلام از جا برخاست، عباي آن حضرت را گرفت و کفش آن حضرت را از پایش در آورد و آب برای وضو آورد و به روی دست مبارکش آب ریخت و پاهای آن حضرت را

شست و نشست.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه جان!

فاطمه عليها السلام عرض کرد: بله، چه می خواهید؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی کسی است که او را

می شناسی، از نزدیکان است، با فضیلت است، اوّل کسی

است که اسلام آورده و من هم از خدا خواسته‌ام که تو را

همسر بهترین و محبوب‌ترین خلقش قرار دهد، او هم از تو

خواستگاری کرده است، چه می‌گویی؟

فاطمه عليها السلام سرش را به زیر انداخت و سکوت کرد،

ولی صورتش را برنگرداند و کراهتی از خود اظهار نکرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جا برخاست و فرمود: الله اکبر،

سکوت او اقرار است.

در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد!

فاطمه را به ازدواج علی درآور، زیرا خدا راضی است که

فاطمه برای علی باشد و علی برای فاطمه باشد.

حضرت علی عليه السلام فرمود: پس از این،

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عقد ازدواج مرا به فاطمه عليها السلام خواند و نزد

من آمد و دست مرا گرفت و فرمود: برخیز به نام خدا و بگو

«علی برکة الله و ما شاء الله لا قوة الا بالله توکلت علی الله».

سپس مرا برد و در نزد فاطمه عليها السلام نشاند و دست به

دعا برداشت و گفت:

«اللّٰهُمَّ اَنْتَما احب خلقك الّٰی فاحبّتهما و بارک فی ذرّیتهما

واجعل علیهما منک حافظا و اّنی اعیذهما بک و ذرّیتهما من الشّیطان

الزّجیم».

خدایا، این دو نفر محبوب‌ترین خلق تو نزد من‌اند.

خدایا، آنها را دوست بدار.



خدایا، برکت در ذریه آنها قرار بده.

خدایا، خودت حافظ آنها باش. و من آنها و ذریه آنها را از شر شیطان رجیم در پناه تو قرار می‌دهم.^(۱)

سپس دست فاطمه را گرفت و در دست علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشت و فرمود: یا علی خوب همسری است فاطمه برای تو و به فاطمه زهراء علیها السلام فرمود: ای فاطمه علی بن ابیطالب برای تو خوب شوهری است برخیز و به خانه بروید.

علی علیه السلام فرمود: من و او به منزل رفتیم. ولی فاطمه علیها السلام از حیائی که داشت در گوشه‌ای نشست و سرش را پائین انداخت من هم گوشه‌ای نشستم و سرم را پائین انداختم و خجالت می‌کشیدم به او نگاه کنم که ناگاه دیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: اینجا کیست؟ ما گفتیم بفرمائید و به آن حضرت خیر مقدم گفتیم.^(۲) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۹۳ روایت ۴.

علی بن ابی طالب یقول: اتانی ابوبکر و عمر فقالا لو اتیت رسول الله فذکرت له فاطمة قال فاتیته فلما رآنی رسول الله ضحك ثم قال ما جاء بك یا اباالحسن حاجتك قال فذکرت له قرابتی و قدمی فی الاسلام و نصرتی له و جهادی فقال یا علی صدقت فانت افضل مما تذرک فقلت یا رسول الله فاطمة تزوجنیها فقال یا علی انه قد ذکرها قبلك رجال فذکرت ذلك لها فرایت الکراهه فی وجهها و لکن علی رسلک حتی اخرج الیک فدخل علیها فقامت فاخذت رداءه و نزع نعلیه و اتته بالوضوء فوضاته بیدها و غسلت رجلیه ثم قعدت فقال لها یا فاطمه فقالت لئیک لئیک حاجتك یا رسول الله قال ان علی بن ابی طالب من قد عرف قرابته و فضله و اسلامه و انی قد سألت ربی ان یزوجک خیر خلقه و احبهم الیه و قد ذکر من امرک شیئا فما ترین فسکت و لم تول وجهها و لم یرفیه رسول الله من کراهه فقام و هو یقول الله اکبر سکوتها اقرارها فاتاه جبرئیل فقال یا محمد زوجها علی بن ابی طالب فان الله قد رضیها له و رضیه لها قال علی فزوجنی رسول الله ثم اتانی فاخذ بیدی فقال قم بسم الله و قل علی بركة الله و ماشاء الله لا قوه الا بالله توکلت علی الله ثم جاءنی حتی اقعدنی عندها ثم قال اللهم انهما احب خلقک الی فاحبهما و بارک فی ذریتهما و اجعل علیهما منک حافظا و انی اعیذهما بک و ذریتهما من الشیطان الرجیم.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۹۶ روایت ۵.

«لولا ان الله خلق امير المؤمنين فاطمه ما كان لها كفو
على الارض» (۱).

سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به من کرد و فرمود: ای
علی با همسرت باش «بارک الله لك ورحمة الله وبرکاته انه
حمید مجید».

ضمناً از حدیث فوق استفاده می شود که کثرت نسل حضرت فاطمه عليها السلام به
خاطر دعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. و این معجزه‌ای از معجزات رسول
اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. زیرا بدون تردید هر یک از خلفای اموی و عباسی به تنهایی
برای از بین بردن نسل حضرت علی و حضرت فاطمه عليها السلام کافی بوده‌اند.
چنانکه تاریخ گواه بر این مدّعی است. ولی در عین حال کمتر محلّی است که
مسلمان‌نشین باشد و از اولاد حضرت فاطمه زهراء عليها السلام در آنجا جمع کثیری
سکونت نداشته باشند.

خلاصه از حدیث فوق و ظاهر سورة کوثر استفاده می شود که این کثرت
نسل و این برکت در ذریّه آن حضرت خواست خدا و رسول خدا است و
دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در رأس آنها بنی امیه هستند، مقطوع النسل شدند که
جمله: «دشمن تو ای پیامبر، مقطوع النسل است» در آخر سورة کوثر است، بر همین معنی
دلالت دارد.

→ ثم اخذ يدها فوضعها في يد علي عليه السلام وقال بارك الله لك في ابنه رسول الله يا علي نعم الزوجة فاطمه و يا
فاطمه نعم البعل علي عليه السلام انطلقا الى منزلكما و لا تحدثا امرا حتى آتيكما قال علي فاخذت بيد فاطمة و
انطلقت بها حتى جلست في جانب الصفه و جلست في جانبها و هي مطرقة الى الارض حياء مني و انا
مطرق الى الارض حياء منها ثم جاء رسول الله صلی الله علیه و آله فقال من ههنا فقلنا ادخل يا رسول الله مرحبا بك زائرا
و داخلا.

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۹۷ روایت ۶.



پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: اگر حضرت علی علیه السلام نمی بود، برای حضرت فاطمه علیها السلام کفو و همسری نبود. (۱)

«کفو» به معنی «همسر»، «همپایه» و «همدوش» بوده و «کفو» کامل آن کسی است که در تمام فضائل اخلاقی و نارسائیها با انسان مساوی باشد. اسلام در ازدواج به مسأله «کفویت» بسیار اهمیت داده و بخصوص درباره شوهر تأکید کرده است که نباید از نظر فضائل و کمالات از زن خود کمتر باشد.

اسلام «کفویت» زن و شوهر را به دو بخش تقسیم می کند:
اول: «کفویتی» که واجب است در زن و شوهر رعایت شود.
دوم: «کفویتی» که مستحب است در آنها رعایت گردد.

اما واجب آن به دو قسم تقسیم می شود: اول — از جهت جسمی. دوم — از جهت روحی. مثلاً اگر مرد استعداد عمل زناشویی را دارد ولی زن به جهت مانع و یا مرضی که در بدن او هست نمی تواند خواسته مرد را عملی کند، این ازدواج صحیح نخواهد بود. و یا اگر مرد یا زن، کافر است ولی دیگری مسلمان است، چون آنها از نظر روحی با هم «همسر» نیستند و «کفویت» ندارند، نمی توانند ازدواج کنند.

و اما مستحب آن نیز به دو قسمت تقسیم می شود: اول، از جهت جسمی.

۱ — بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۴۵. متن روایت به مضمون دیگر و سند دیگر در صفحه ۲۶ همین کتاب نقل شد.

دوم، از نظر روحی. مثلاً اگر مرد زیبا است و زن زشت صورت و غیر وجه و یا به عکس و یا مثلاً یکی از آنها کور و یا کر و لال و دیگری سالم، طبعاً اگر آنها با یکدیگر ازدواج کنند، نمی‌توانند هماهنگی کاملی را در زندگی رعایت کنند و یا اگر یکی از آنها از خانواده شریف و دیگری از خانواده پست باشد، باز چون طرز فکرشان با هم تطبیق نمی‌کند و محیط تربیتشان با هم فرق می‌کند، کراهت دارد که آنها با هم ازدواج کنند و یا اگر یکی تحصیلکرده (بخصوص زن) ولی دیگری جاهل و کاملاً نادان باشد، اگر با هم ازدواج بکنند، «کفویت» را رعایت نکرده‌اند و نمی‌توانند راحت زندگی کنند. و یا اگر یکی از نظر اخلاقیات کاملاً تزکیه شده ولی دیگری فاسق و معصیتکار باشد، چون «کفویت» را رعایت نکرده‌اند، کراهت شدید دارد که این ازدواج را انجام دهند. لذا در دستورات اسلامی می‌بینیم که در خصوص بعضی از معصیتکاران این کراهت تصریح شده که از جمله زن دادن به تارک الصلاة و شارب الخمر است.

بنابراین در ازدواج دائم که نود درصد آن به خاطر تشکیل خانواده است، حتماً باید «کفویت» و «همسری» رعایت شود تا زندگی زناشوئی دوام پیدا کند و با سرعت از هم نپاشد.

و اما آنکه اگر حضرت علی علیه السلام نمی‌بود برای حضرت فاطمه علیها السلام همسری نبود، به خاطر همین اصل اصیل اسلامی است.

زیرا حضرت فاطمه زهراء علیها السلام دانا به گذشته و حال و آینده است.

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام پاک از گناه و اشتباه و خطا است.

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام دارای تمام فضائل اخلاقی و خلق عظیم نبوی است.



حضرت فاطمه زهراء علیها السلام متخلّق به اخلاق الله و متّصف به صفات الله است.

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از نظر حُسن ظاهری در میان زنهای عالم بی نظیر است.

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از نظر نسب، بی بدیل است. آن حضرت چگونه ممکن است «همسر» یک فرد عادی بشود و با او زندگی کند؟ مخصوصاً که چون مرد (در محدوده اجازة شرع مقدّس اسلام) حقّ امر و نهی کردن به زن را دارد و زن موظّف است که از مردش در آن محدوده اطاعت کند.

آیا ممکن است که حجّت خدا از رعیت خود، از فرمانبردار خود و بنده خود اطاعت کند؟

و لذا اگر حضرت علی علیه السلام که خود حجّت خدا و امام و پیشوا بر مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، نمی بود و اگر او همه فضائلی را که حضرت فاطمه علیها السلام دارد نمی داشت، برای آن حضرت «همسر» دیگری نبود.

چرا حضرت فاطمه زهراء علیها السلام لباس قیمتی نداشته

و از غذاهای خوب استفاده نمی کرده است؟

روزی یکی از دوستان سؤال کرد: چرا با آنکه خدای تعالی در قرآن می فرماید: «بگو ای پیغمبر، چه کسی زینت و غذاهای خوب را که خدا برای بندگانش از زمین خارج فرموده برای شما حرام کرده است؟»^(۱) و در آیات

۱ - «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» سورة اعراف آیه ۳۲.

دیگر می فرماید: «از غذاهای خوب بخورید»^(۱) پس چرا حضرت علی و فاطمه عَلَيْهِمَا السَّلَام لباس قیمتی نداشتند و حضرت فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَام زینت آلات نداشت و اگر هم یک روز آن حضرت گلوبندی داشت، پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ناراحت می شد. آنها فرش خوبی نداشتند و به طور کلی زندگی بسیار متوسطی داشتند. و از غذاهای خوب استفاده نمی کردند؟

من در جواب گفتم: بدون تردید این آیات و احادیث که در این خصوص نقل شده در وقتی است که در مقابل آن خوراک خوب و زینت آلات، گرسنه و یا فقری در بین مسلمانها وجود نداشته باشد، والا حتی یک فرد مسلمان چگونه ممکن است که بتواند غذاهای رنگین و خوب بخورد و بداند همسایه اش گرسنه است؟! یا چگونه ممکن است یک زن مسلمان گردنبندهای قیمتی و یا دستبندهای پر ارزش داشته باشد و بداند خواهر مسلمانش محتاج است؟!

گفتن این مطلب درباره یک فرد مسلمان مشکل است تا چه رسد به حضرت فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَام که قلب عالم امکان است.

بنابر این یکی از علل آنکه حضرت علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَام نمی توانستند از غذاهای خوب و زینت دنیا استفاده کنند، این بود که در مقابل آنها مسلمانان فقیر و گرسنه ای بودند که نمی توانستند مانند آنها در رفاه باشند. و لذا آنها به حکم اسلام و وجدان، موظف بودند که حتی گاهی با آب افطار کنند و نان جو خود را هم به فقیر بدهند و ایثار نمایند.

عَلَّتْ دَوْمُ أَنْكَهَ أَنْهَا پِشْوایان افکار مردم اند، آنها مربی بشرنند. آنها که

۱ - «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ» سورة بقره آیات ۵۷ و ۱۷۲ و سورة اعراف آیه ۱۶۰ و سورة طه آیه ۸۱



می‌کوشند تا مردم را به طرف مخالفت با هوای نفس دعوت کنند، چگونه ممکن است از زینت دنیا و طعامهای خوب که اکثراً در اثر هوای نفس؛ به آنها رو آورده می‌شود، استفاده کنند و سوژه‌ای به دست مردم دنیا بدهند تا مردم به طرف خواسته‌های نفسانی خود کشیده شوند؟

علّت سوّم این است که اکثراً از زینت دنیا و غذاهای خوب، طاغوتیان استفاده می‌کنند، زیرا برای بیشتر مردم تا طغیان و تجاوز خارج از حدّ نباشد - به خصوص در جامعه‌ای که از نظر اقتصادی عقب مانده است - میسر نیست که بتوانند به تزئینات و تهیّه غذاهای خوب بپردازند.

بنابراین، اگر چه برای حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از عایدات فدک و غیره بدون تجاوز به حریم حقوق دیگران، تهیّه تمام تزئینات و غذاهای خوب میسر بود، ولی در عین حال چون او با این اعمال به طاغوتیان و جبّاران شباهت پیدا می‌کرد، نمی‌توانست از آنها استفاده نماید.

حضرت امام سجّاد علیه السلام می‌گوید:

«اسماء بنت عمیس برای من نقل کرد که: یک روز

خدمت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام بودم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

وارد شد و دید آن حضرت گردن‌بندی از طلا که علی بن

ایبطالب علیه السلام برای او خریده بود، به گردن دارد. پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: مبدا مردم بگویند که فاطمه دختر

محمّد لباس جبّاران را می‌پوشد.

حضرت فاطمه علیها السلام بدون آنکه سخن بگوید

گردن‌بند را باز کرد و آن را فروخت و یک بنده از پول آن

خرید و او را در راه خدا آزاد کرد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را



(۱)
خوشحال نمود».

خواص تسبیح حضرت فاطمه زهراء عليها السلام

در احادیث متعدده ای آمده که:

حضرت فاطمه زهراء عليها السلام خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای درخواست خدمتکار می رفت، آن حضرت به او دستور می فرمود که در موقع خواب یا بعد از نمازها سی و چهار مرتبه «الله اکبر» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» بگو؛ دیگر احتیاج به خدمتکار نداری.

اما این سؤال پیش می آید که این دو مطلب چه ارتباطی می تواند با یکدیگر داشته باشد؟

در پاسخ می گویم: بدون تردید، اکثر دعاها و اذکاری که در احادیث نقل شده ولو آنکه معصومین عليهم السلام خودشان هم عمل کرده باشند، برای تعلیم به دیگران گفته شده است. زیرا اگر فایده اش تنها مخصوص خود آنها می بود، لازم نبود آن را برای ما نقل کنند.

مثلاً اگر امام سجّاد عليه السلام در نیمه های شب با خدا مناجات می کند و این ارتباطی بوده که تنها او حق داشته است با خدای تعالی برقرار کند و کسی دیگر نمی تواند با خدا آن طور مناجات نماید، پس چرا آن را برای ما نقل کرده اند؟ آیا خدای نکرده آنها خواسته اند ریا کنند؟!

بنابر این اگر چه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تسبیح حضرت زهراء عليها السلام را به آن



حضرت تعلیم داده است، ولی همان بهره‌ای که حضرت فاطمه علیها السلام می‌برده ما هم به نحو ضعیف، آن فایده را می‌بریم و بیشتر، نقل این دستور برای تعلیم ما بوده است.

اما چگونه ممکن است که تسبیح حضرت زهراء علیها السلام بتواند جای خدمتکار را بگیرد؟! خیلی ساده است.

اول: آنکه با ذکر خدا مخصوصاً وقتی توأم با تکبیر و شکر و تسبیح که هر یک از آنها وسیلهٔ ازدیاد نیرو است باشد، انسان قدرتمند می‌گردد و خدای تعالی به او کمک می‌کند و دیگر در کارهای بدنی کمتر خسته می‌شود و خودش کار خدمتکار را بدون زحمت انجام می‌دهد.

دوم: آنکه اکثراً خستگی در کارهای خانه مربوط به نامرتب و نادرست انجام دادن کارها است، ولی وقتی خدای تعالی انسان را دستگیری کند و توفیق درست و مرتب و صحیح انجام دادن کارها را به او بدهد، لااقل پنجاه درصد از کارها کم می‌شود و خودش می‌تواند کارهای خانهٔ خود را به سهولت انجام دهد و طبیعی است کسی که مشغول ذکر خدا است، بندگی و یاد خدای او ایجاب می‌کند که کارهایش منظم باشد.

مهر حضرت فاطمه زهراء علیها السلام

چرا بسیار کم بوده است؟

این سؤال را یکی از دوستان، با توجه به اینکه حضرت زهراء علیها السلام با فضیلت‌ترین زن عالم بوده است و طبعاً باید بالاترین مهر را داشته باشد می‌کرد.

من در جواب گفتم: اتفاقاً شاید به همین جهت که آن حضرت با



فضیلت ترین زن عالم بوده مهرش کمتر از همه بوده است.

زیرا زیادی و کمی مهر مربوط به ارزش و فضیلت زن نیست، بلکه چون حضرت فاطمه زهراء عليها السلام الگو و رهبر و حجت خدا است، طبعاً اعمالش هم حجت و دلیل است و اگر بخواهد به قول شما مطابق ارزشش مهر داشته باشد علاوه بر آنکه اگر دنیا و آخرت را مهر او کنند کم است، مهر زیاد او سبب می شود که دیگران هم از او پیروی کنند و در نتیجه مسأله ازدواج به صورت یک موضوع غیر قابل تحمل درآید و مشکلاتی از این طریق به وجود بیاید.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«بهترین زنهای امت من کسانی هستند که زیباتر و مهر کمتری داشته باشند».^(۱)

و از امام صادق عليه السلام نیز نقل شده است که فرمود:

«زنی که مهرش سنگین باشد، بد است».^(۲)

اختلاف و نزاعی بین حضرت علی عليه السلام و

حضرت فاطمه زهراء عليها السلام نبوده است.

یکی از دوستان می گفت: اهل منبر می گویند گاهی بین علی بن ابیطالب عليه السلام و حضرت فاطمه عليها السلام اختلافاتی به وجود می آمد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را اصلاح می فرمود؛ آیا این با مقام عصمت آنها منافات نداشت؟

من در جواب گفتم: در این خصوص روایاتی هم نقل شده است، ولی

۱ - بحار الانوار جلد ۱۰۳ صفحه ۳۰۵.

۲ - بحار الانوار جلد ۱۰۳ صفحه ۳۰۵.



جمعی از فقها آنها را مجعول و غیر صحیح می دانند.

«شیخ صدوق» رحمة الله علیه می گوید:

این روایات مورد اعتماد من نیست و من اعتقاد ندارم که بین حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام نزاعی واقع شده باشد که احتیاج به اصلاح رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشد. زیرا حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام سید و صیبن است و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام سیده نساء العالمین. اینها کسانی هستند که در اخلاق به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اقتداء کرده اند، بنابر این بین آنها اختلاف معنی ندارد. مرحوم «علامه مجلسی» رضوان الله علیه می فرماید: روایاتی که دلالت بر نزاع حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام دارد، حمل می شود بر اینکه می خواسته اند به این وسیله بعضی از فضائل آنها را برای مردم بیان کنند و یا مصلحت دیگری از این قبیل داشته است که ما آن را نمی دانیم.

از باب نمونه ذکر یک حدیث لازم است:

در کتاب «مصباح الانوار» از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

«روزی حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کرد و گفت: که حضرت علی علیه السلام چیزی از طعام و آذوقه در خانه باقی نمی گذارد و همه را به مساکین می دهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! تو مرا به خاطر مذمتی که از برادرم و پسر عم علی کردی سخت به غضب در آوردی. مگر نمی دانی که ناراحتی او ناراحتی من و غضب من، غضب خدا است؟» (۱)



از این حدیث (اگر حقیقت داشته باشد) کاملاً استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه عليها السلام می‌خواسته‌اند دو فضیلت از فضائل حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام را آشکار کنند:

اول: بذل و بخشش و سخاوت او را.

دوم: آنکه غضب آن حضرت، غضب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غضب پیغمبر صلی الله علیه و آله غضب خدا است.

ضمناً بعید نیست که چون آنها معلّم بشرند، می‌خواسته‌اند به این وسیله «راه اصلاح ذات البین و اینکه پدر زن و لو مرد با عظمتی مثل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد باید اقدام به اصلاح بین زن و شوهر بنماید» را، به مردم تعلیم دهند. و اگر از این فلسفه‌ها صرف نظر کنیم و آنها را برای مقصودمان کافی ندانیم و احتمال فلسفه دیگری را هم ندهیم، قطعاً باید معتقد به مجعول بودن این احادیث بشویم و آنها را دست‌پرورده دشمنان حضرت فاطمه عليها السلام که همیشه می‌خواسته‌اند فضائل آن حضرت را لکه‌دار کنند، بدانیم.

دشمنان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام وقتی دیدند که او در مقابلشان قیام کرد، می‌خواستند او را زنی احساساتی معرفی کنند. می‌خواستند او را زنی معمولی معرفی نمایند تا بگویند وقتی حضرت فاطمه عليها السلام نتواند با حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام سر سازش داشته باشد، به طریق اولی نمی‌تواند با امت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سازگار باشد.

علاوه بر این ممکن است آنهایی که نمی‌خواستند فضائل حضرت فاطمه زهراء عليها السلام بر بعضی از زوجات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هر منظوری که بود ترجیح پیدا کند، این احادیث را جعل کرده باشند.



به هر حال به تصریح قرآن و روایات متواتره، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از تمام گناهان و خطاها و اشتباهات پاک و معصوم می باشد و محال است که با معصوم دیگری کوچک ترین اختلاف، ولو در امور شخصی و معمولی پیدا کند، والا به عصمت یکی از آن دو قطعاً صدمه وارد می شود.

چرا زنه‌ای عالم بر علی بن ابیطالب علیه السلام تا وقتی حضرت فاطمه علیها السلام زنده بود حرام بودند؟

در کتاب «امالی شیخ صدوق» از «ابی بصیر» نقل شده که می گوید:

«امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی بر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام تا وقتی که حضرت فاطمه علیها السلام زنده بود، تمام زنها را حرام کرد.

ابی بصیر گفت: این برای چه بود؟

امام صادق علیه السلام فرمود: چون حضرت فاطمه علیها السلام هیچگاه حیض نمی شد و همیشه پاک بوده است».^(۱)

تردیدی نیست که اگر اصل موضوع یعنی حرمت ازدواج با زنها برای حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام با بودن حضرت فاطمه علیها السلام حقیقت داشته باشد، احتمال علل دیگری هم غیر از آنچه در روایت گفته شده وجود دارد که از جمله اینها است:

اول: آنکه برای حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام با داشتن زوجه ای مثل حضرت فاطمه علیها السلام که تمام کمالات را دارا است، گرفتن زن دیگری تنها می تواند به خاطر هوای نفس باشد و این از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام



ممکن نیست.

دوم: اینکه ازدواج با زنهای دیگر یک نوع بی احترامی به مقام والای حضرت صدیقه طاهره عليها السلام است، زیرا کسانی که ازدواج دوم را انجام می دهند، طبعاً تا حدی بی اعتنا به زن اول هستند و باید محبت دومی، بیشتر در دل آنها وجود داشته باشد تا آن را انجام دهند و این عمل از حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام آن هم نسبت به حضرت فاطمه اطهر عليها السلام جایز نیست.

بنابراین ازدواج دوم برای حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام ولو شرعاً هم جایز باشد، از نظر اخلاقی جایز نبوده است.

چرا حضرت فاطمه عليها السلام زیاد گریه می کرد و در مصائب صبر نمی کرد؟

بدون تردید گریه کردن علامت کم صبری و ضعف نیست، بلکه علامت نداشتن قساوت و داشتن وجدانی زنده است، علامت داشتن عاطفه و انسانیت است.

اگر حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام وقتی چشمش به بچه یتیم می افتد گریه می کند.

اگر بر سر قبر حضرت زهراء عليها السلام آن قدر اشک می ریخت که می گوید: «ای کاش جان علی با اشک چشمش خارج می شد».

اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر سر مزار فرزندش ابراهیم آنقدر می گرید تا آب دیدگانش خاک قبر را ترمی کند.

اگر ثواب گریه کردن بر سیدالشهداء عليه السلام بهشت است، به خاطر این نیست که آنها کم صبری کرده و ضعف از خود نشان داده اند و یا نتوانسته اند مقاومت



خود را در مقابل بلاها حفظ کنند، بلکه همه اینها علامت محبت و انسانیت است.

شاید مکرر این مطلب را در ضمن نوشته‌هایم تذکر داده باشم که بعضی از صفات، مخصوص انسان است و حیوانات از آن سهمی ندارند و اگر کسی در آن صفات قوی باشد در انسانیت قوی‌تر است. ولی بعضی از صفات، متعلق به حیوانات است اگر چه انسان به خاطر داشتن جنبه حیوانی گاهی به آن متصف باشد، جنبه حیوانیش بیشتر تقویت شده است و داشتن عاطفه یکی از صفات بسیار خوب انسانی است که حیوانات از آن سهمی ندارند.

با این مقدمه کاملاً واضح است که قساوت و عدم تأثر در مقابل ناراحتیهای هموعان و عدم محبت به دیگران، از صفات حیوانی است. ولی در مقابل، عطوفت و مهربانی و تأثر در مصیبت برای هموع، از علائم کمال و انسانیت است و گریه کردن در مصائب دیگران و یا در فراق عزیزان علامت عطوفت و محبت و وجدان بیدار می‌باشد.

بنابراین گریه حضرت زهراء علیها السلام لازمه کمال و عظمت روحی او بوده بخصوص که او در فقدان پدری چون رسول الله صلی الله علیه و آله اشک می‌ریخته و در سوگ او خود را در ردیف گریه‌کننده بزرگ عالم قرار داده است.

«شیخ صدوق» رحمه الله و «شیخ مفید» در «امالی» نقل می‌کنند که: «عبدالله بن عباس» گفت:

«وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال احتضار بود، آن قدر گریه کرد که محاسنش تر شد. یکی از نزدیکان به آن حضرت عرض کرد که: یا رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: برای فرزندانم گریه می‌کنم. می‌دانم که بدترین افراد امت بعد از من چه بر سر آنها می‌آورند. مثل اینکه می‌بینم به

فاطمه دخترم آن قدر ظلم می‌کنند که او فریاد می‌زند ای پدر و کسی از امتم به کمک او نمی‌رود.

در این موقع حضرت فاطمه علیها السلام گفتار پدر را شنید و گریه کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: دخترم، گریه نکن. عرض کرد: من به خاطر ظلمهائی که بعد از تو به من می‌شود گریه نمی‌کنم، ولی به خاطر فقدانت اشک می‌ریزم. فراق برای من غیر قابل تحمل است.

فرمود: پس به تو بشارت دهم که بعد از من تویی که فوراً به من ملحق می‌شوی و تو اول کسی هستی که از اهل بیت من به من ملحق می‌گردد. فاطمه علیها السلام خوشحال شد و خندید.

این روایت را اهل سنت هم نقل کرده‌اند.

ثروت حضرت فاطمه علیها السلام برای چه بوده است؟

بدون تردید ثروت حضرت فاطمه علیها السلام بیشتر املاکی مانند فدک^(۱) بوده است که جمعی از آن استرزاق می‌کرده‌اند. یعنی زارعین و عمال بسیاری داشته است که زراعت می‌کرده‌اند و از درآمد آن هر مقدار که خود آنها احتیاج داشتند طبق مقرراتی برداشته و بقیه را در اختیار حضرت زهراء علیها السلام می‌گذاشته‌اند و آن حضرت تمام آنها را در راه خدا انفاق می‌کرده است که حتی اگر برای خود به مقدار تهیه یک پرده و یا گردن‌بند بر می‌داشت، با اشاره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را هم در اختیار فقرا قرار می‌داد.

۱ - حضرت زهراء علیها السلام باغات و مزارع بسیاری داشت که تولیت آنها را به حضرت امیرالمؤمنین و بعد از آن حضرت به امام حسن و بعد به امام حسین علیهما السلام و بعد به اکبر اولاد خود داده است. (بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۳۵).



اگر در روایات و تواریخ و بلکه قرآن دقت شود، همین فاطمه‌ای که آن همه ثروت و درآمد داشت، خودش نان جو می‌خورد، خودش فرش زیر پا نداشت، خودش کارهای خانه را انجام می‌داد، هیچگاه از عمال و زارعینش برای خدمت خانه استفاده نمی‌کرد و هر چه داشت برای مردم و فقرا می‌خواست.

و خلاصه اگر بخواهیم شرح زندگی آن حضرت را در این ارتباط با یک جمله بیان کنیم باید بگوئیم آنچه حضرت فاطمه علیها السلام داشت تنها در راه خدمت به مردم و مستضعفین قرار داده بود و حتی کوچک‌ترین استفاده مادی برای خود از این همه ثروت در نظر نداشت.

و لذا با همین توضیح، تضادی که بعضی از کم‌اطلاعه‌ها از زندگی حضرت فاطمه علیها السلام فکر کرده و از قول مسلمانان گاهی نقل می‌کنند که حضرت زهراء علیها السلام نان جو هم نداشت که بخورد و گاهی می‌گویند او بزرگترین ملاک و زمین‌دار مدینه بوده است، رفع می‌شود.

زید بن علی بن الحسین علیهما السلام می‌گوید:

«حضرت فاطمه زهراء علیها السلام وصیت کرد که تمام اموال نقدینه‌اش را بین بنی هاشم و بنی عبدالمطلب تقسیم کنند و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام این کار را کرد و طبق وصیت او عمل نمود».^(۱)

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد که به هر یک از

زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله پول زیادی بدهند و همان مقدار به تمام

زنهای بنی هاشم داده شود و به «امامه» دختر «ابی العاص» هم چیزی بدهند».

بنابراین حضرت فاطمه علیها السلام آنچه را که داشت در راه خدمت به خلق قرار داده بود و مانند پدرش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مادرش حضرت خدیجه علیها السلام و شوهرش حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام هیچ چیز برای خود نگاه نمی داشت.

معنای «کوثر» و ارتباط آن با حضرت فاطمه زهراء علیها السلام

«کوثر» به معنی خوبیهای بسیار زیادی است که خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عنایت کرده و درباره آن یک سوره نازل فرموده است.
در تفسیر «کوثر» معانی بسیاری از زبان روات و مفسرین گفته شده که از آن جمله این است:

«منظور از «کوثر» و یا خوبیهای بسیار زیاد، کثرت

نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و برکتی است که خدا به این سلسله از نسب چه از نظر معنی و چه از نظر ظاهری داده است»^(۱).

ناگفته پیداست که نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط از حضرت فاطمه زهراء علیها السلام باقی مانده است و به همین جهت این کلمه با آن حضرت کاملاً ارتباط پیدا می کند.

توضیح آنکه اگر خوب بیندیشیم خدای تعالی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو معجزه باقیه عنایت فرموده که یکی از آنها ثقل اکبر (یعنی قرآن) است و دیگری فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام و برکاتی است که از این ناحیه به



آن حضرت و اسلام رسیده است.

به عبارت دیگر، از نسل حضرت فاطمه زهراء علیها السلام جمعی از ائمه معصومین علیهم السلام هستند که هر یک نقش مؤثری در بقای دین داشته‌اند و بالأخص وجود مقدس حضرت «بقیة الله» روحی فداه که وسیله گسترش حکومت عدل اسلامی در سراسر جهان و تا قیامت است و این بزرگترین خیر کثیری است که از این طریق نصیب اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شده و خدا به او عطا فرموده است. بعلاوه از نظر ظاهر با آنکه وجود هر یک از خلفای اموی و عباسی برای از بین بردن نسل حضرت فاطمه زهراء علیها السلام کافی بود، خدای تعالی برکتی به این سلسله از نسب داده است که در تمام جهان کمتر نسلی یافت می‌شود که تا این حد از نظر تعداد و برکات و مبارزات علیه طاغوتها مفید باشند.

آنها بوده‌اند که همیشه رهبری مبارزات و دفاع از اسلام و حیثیت قرآن را به عهده می‌گرفته و آنی از تقویت آن غفلت نمی‌کرده‌اند.

آنها بوده‌اند که علوم قرآن را به سراسر جهان منتشر می‌نموده و دستورات اخلاقی و حقیقی اسلام را صادر می‌کرده‌اند.

آنها بوده‌اند که از طریق تقویت دین و دفاع از آن و تبلیغ اسلام، خیر کثیر و منافع زیادی به لطف پروردگار به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله رسانده و خدای تعالی این عطیه را با آن همه برکات به آن حضرت در مقابل سرزنش بنی امیه و دشمنانی که می‌گفتند او مقطوع النسل است، عنایت فرموده است.

بنابراین ممکن است تأویل «حوض کوثر»، وجود مقدس حضرت فاطمه زهراء علیها السلام باشد، زیرا آن چنانکه از «حوض کوثر» آب حیاتبخش و مفید «کوثر»،

جگر تشنگان قیامت را تشفی می‌بخشد، همچنین از ناحیه وجود پاک و معصوم حضرت فاطمه زهراء عليها السلام آب حیات ولایت کلیه الهیه از طریق ائمه اطهار عليهم السلام و دفاع از حریم آنها بوسیله سایر فرزندان آن حضرت و بالأخره عدل و حکومت واحد جهانی، به دست با عظمت‌ترین و رشیدترین فرزندان یعنی حضرت «بقیه الله» ارواحنا فداه در عالم گسترش پیدا می‌کند.

و معنی «کوثر» و یا خوبی زیاد، بالاتر از این چیزی نمی‌تواند باشد.

«فدک» چیست؟ و در کجا بوده است؟

«فدک» اسم قریه آباد و پر درختی است که در اطراف مدینه قرار دارد و فاصله‌اش تا مدینه دو روز تا سه روز راه بوده است.

این قریه در روزگار قدیم نیز به همین نام مشخص بوده و بدون تردید یکی از پر درآمدترین قراء و یا شهرستانهای آن سامان بوده است.

«فدک» در تصرف یهودیان بود، ولی در سال هفتم هجری که مسلمانان، «خیبر» را فتح کردند، یهودیان قریه «فدک» به وحشت افتادند و شخصی را خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستادند و تقاضای صلح نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای آنها را قبول کرد و با آنها صلح نمود. آنها در مقابل، نصف کلیه اموالشان اعم از باغات و اراضی «فدک» را در اختیار پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار دادند، یعنی به او واگذار نمودند. و چون یکی از قوانین مسلم اسلام این است که اگر جائی بدون توسل به جنگ برای مسلمانان فتح شود متعلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود و مسلمین در آن حقی ندارند و چون یهودیان خودشان به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و «فدک» را تقدیم کرده بودند، لذا «فدک» ملک



خالصه آن حضرت بود و به هیچ یک از مسلمانان تعلق نداشته است.

آیا صحیح است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

«فدک» را به حضرت فاطمه علیها السلام داده است؟

بدون تردید اسلام به هر کسی این حق را داده است که از ملک متعلق به خود به هر کس بخواهد ببخشد، بخصوص اگر مصالحی در آن وجود داشته باشد و ما یقین داریم که پیغمبر معصوم صلی الله علیه و آله هیچ کاری را بدون مصلحت انجام نداده است.

و لذا «فدک» که در اختیار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و بعلاوه خدای تعالی می خواست «فدک» در اختیار حضرت فاطمه علیها السلام قرار بگیرد، این آیه را نازل فرمود: «وَإِذَا أَلْفَظِي حَقَّهُ»^(۱) (حق نزدیکان را بده) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را خواست و «فدک» را به او مرحمت فرمود و بخشید و به او گفت: از بابت مهریه مادرت حضرت خدیجه که در گردنم هست فدک را به تو واگذار می کنم.

(آنچه گفته شد خلاصه ای از دهها حدیث در تفسیر این آیه شریفه است که حتی بعضی از آنها را اهل سنت هم نقل کرده اند.)

فلسفه واگذاری «فدک» به

حضرت فاطمه علیها السلام

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در نظر داشت که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام هم مانند

مادرش خدیجۀ کبری عليها السلام که بوسیلهٔ اموالش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دین او را یاری کرد، او هم حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام را یاری کند. زیرا درآمد فدک سالانه بیست و چهار هزار دینار طلا بود و تردیدی نیست که تنها چیزی که مردم بیسواد را ممکن است به طرف شخصی جلب کند و مزاحمت دشمنان را برطرف نماید، داشتن مال و انفاق آن میان آنها است.

هیچوقت عموم مردم، فضائل و ارزشهای معنوی افراد را نمی‌توانند کاملاً درک کنند و اکثراً بندهٔ شکم و مُرید پول‌اند. آنها همیشه در مرحلهٔ اوّل بیشتر دور کسی جمع می‌شوند که از او بیشتر استفادهٔ مادی ببرند.

آنها نه از علم و دانش و تقوا اطلاعی دارند و نه صاحبان فضیلت را می‌شناسند و نه برای صاحب علم و تقوا ارزشی قائلند. بنابراین، همیشه برنامهٔ زمامداران الهی این بوده است که در مرحلهٔ اوّل این دسته از مردم را بوسیلهٔ انفاق و کمک به آنها به خود جلب کنند و سپس سخنان علمی و مطالب حقّه را به آنها تعلیم نمایند.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌دانست که پس از او اگر حضرت فاطمه و حضرت علی عليهما السلام دستشان از مال دنیا خالی باشد، مردم بیسواد و متعصب علاوه بر آنکه آنها را کمک نمی‌کنند، مانع از رشد دیگران هم می‌شوند. لذا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله «فدک» را به حضرت فاطمه عليها السلام داد تا آنکه اراضی «فدک» با سرپرستی آن حضرت آباد بماند و عایداتش وسیلهٔ تبلیغ و پیشرفت اسلام باشد. در حالی که اگر آن اراضی آباد را بین مسلمانان فقیر تقسیم می‌نمود، علاوه بر آنکه نتایج فوق از آن برده نمی‌شد، آنها در اثر نداشتن بودجه برای زراعت و کشاورزی، آن را خراب می‌کردند و دیگر نمی‌توانستند حتی به



زندگی خود ادامه دهند.

فدک بالاخره چه شد؟

فدک تا زمان حیات رسول اکرم ﷺ در دست حضرت فاطمه علیها السلام بود. ابی بکر فدک را از فاطمه زهراء علیها السلام گرفت و آن را جزء اموال عمومی قرار داد.

عمر در زمان خلافتش فدک را به ورثه پیامبر اکرم ﷺ برگرداند و تا زمان خلافت عثمان در دست آنها بود.

عثمان بن عفان فدک را از آنها گرفت و به مروان حکم داد.

در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آن حضرت فدک را از مروان گرفت و در اختیار فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام گذاشت و فرزندان آن حضرت با رضایت خود منافع آن را در اختیار مسلمانان می گذاشتند.

معاویه بن ابی سفیان وقتی مسلط بر کار شد فدک را از فرزندان فاطمه علیها السلام گرفت و ثلث آن را به مروان حکم و یک ثلث آن را به عمر بن عثمان و یک سوّم آن را به یزید پسر خودش بخشید ولی زمانی که مروان خلیفه شد تمام فدک را جزء اموال خالصه خود قرار داد.

عمر بن عبدالعزیز وقتی به خلافت رسید فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداند بنی امیه به او اعتراض کردند. او گفت: فدک در دست مروان بود که تمام آن را به پدرم عبدالعزیز بخشید من و برادرانم فدک را از پدرم ارث بردیم من از آنها خواستم سهم خودشان را به من بفروشند. بعضی از آنها سهمشان را به من فروختند و بعضی سهمشان را به من بخشیدند تا تمام

اراضی فدک مال من شد من تصمیم گرفتم که فدک را به فرزندان فاطمه زهراء عليها السلام رد کنم. این کار به هیچ وجه اشکالی ندارد.

یزید بن عبدالملک باز فدک را از اولاد فاطمه زهراء عليها السلام گرفت که تا انقراض حکومت بنی مروان در دست آنها باقی ماند.

ابوالعباس سفاح که از خلفاء عباسی بود وقتی به خلافت رسید فدک را به عبدالله بن حسن مثنی و اولاد فاطمه زهراء عليها السلام برگرداند.

منصور دوانیقی فدک را از اولاد فاطمه عليها السلام گرفت.

مهدی عباسی وقتی به خلافت رسید فدک را به فرزندان فاطمه زهراء عليها السلام برگرداند.

موسی پسر مهدی عباسی فدک را از دست اولاد فاطمه بیرون آورد و در اختیار خود گرفت و آن در دست بنی العباس بود تا زمان خلافت مأمون.

روزی هارون الرشید از حضرت موسی بن جعفر عليه السلام حدود فدک را پرسید حضرت فرمود یک حد به «عدن» یک حد به «سمرقند» و یک حد به «آفریقا» و حد دیگرش به سواحل دریا یعنی کشورهای «الجزایر و ارمنستان». منظور آن حضرت این بود که اگر فدک در دست ما بود امروز گسترش مالکیت فرزندان فاطمه عليها السلام به این حدود می رسید.

بالاخره تا زمان خلافت مأمون فدک در دست بنی العباس بود.

مأمون در سال ۲۱۰ هجری آن را به فرزندان فاطمه عليها السلام برگرداند و به تصرف آنها داد.

متوکل عباسی آن را از بنی فاطمه گرفت و یازده درختی را که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با دست مبارکشان کاشته بودند دستور داد آنها را قطع کنند و دیگر فدک به



فرزندان فاطمه زهراء عليها السلام برنگشت و کم‌کم از بین رفت.

هنگام رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

حضرت فاطمه زهراء عليها السلام در سنّ حدود نوزده سالگی پدر بزرگوارش را در حالی از دست می‌داد که تنها او فرزند عزیز و مورد احترام پدر بود. او ناظر بی‌احترامی‌هایی که از طرف اصحاب در آن وقت حسّاس به پدرش می‌شد، بوده است.

او به چشم خود می‌دید که هنوز پدرش از دنیا نرفته ولی بین مردم مسلمان تفرقه افتاده و با یکدیگر سر مسائل مختلف نزاع می‌کنند.

او کسی است که آنچه پدر بزرگوارش درباره فرزندانش و نزدیکانش سفارش کرده بود در مرحله اول متوجّه او شده و باید مردم تمام محبتشان نسبت به آن حضرت باشد ولی هنوز آب غسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خشک نشده بود که درب خانه‌اش را آتش زدند. در به پهلویش زدند. محسنش را سقط کردند. فدکش را غصب کردند. و بالاخره با ضربات غلاف شمشیر و غیره بازویش را شکسته و او را کشتند. و شوهرش امیرالمؤمنین را با ریسمان به طرف مسجد کشیدند و از او بیعت گرفتند.

خدا ظالمین و غاصبین حقوق آن مخدّره با عظمت را لعنت کند و آنها را نیامرزد.

فاطمه زهراء عليها السلام در کنار بستر پدر نشسته بود اشک می‌ریخت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و به سینه خود چسباند و مدّتی بی‌حال شد فاطمه زهراء عليها السلام سرش را جلو برد و گفت: یا ابتاه، جوابی نیامد. عرض کرد:



جان من به فدایت سخنی بگو. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چشمش را باز کرد و فرمود: دخترم گریه مکن. زیرا همه ملائکه با تو گریه می کنند. سپس دست مبارکش را به صورت حضرت فاطمه عليها السلام کشید و اشکش را پاک کرد و به او بشارت می داد و می فرمود: اوّل کسی که از اهل بیت من به من ملحق شود تو هستی و عرض می کرد: خدایا فاطمه را در دوری از من صبر بده و ای فاطمه وقتی روح مرا قبض کردند بگو: «اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهراء عليها السلام طبق بعضی از تواریخ ۳۵ روز و یا ۴۰ روز و یا ۷۵ روز و یا ۹۵ روز زنده بود. در این مدت مصائب و ناراحتیهای فوق العاده ای متوجه آن حضرت شد که شرحش را در کتب تاریخ نوشته اند.

چرا حضرت فاطمه عليها السلام جانشین

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشد؟

روزی شخصی از من سؤال کرد که: شما در جلسات ثابت کردید که فضائل حضرت فاطمه زهراء عليها السلام کمتر از انبیاء اولوالعزم نبوده و بلکه او همسر و همپایه با حضرت علی عليه السلام در فضائل بوده است، پس چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه زهراء عليها السلام را خلیفه و وصی خود قرار نداد بخصوص که امروز ثابت شده زن و مرد در حقوق مساوی هستند؟

من در جواب او گفتم: فکر نمی کنم. در دنیا دانشمند و یا حتی عاقلی



وجود داشته باشد که زن و مرد را در جمیع جهات با هم مساوی بدانند، زیرا زن بطور کلی در خلقت با مرد فرق دارد، پس طبعاً باید در صفات و کمالات هم با یکدیگر فرق داشته باشند. و لذا بر قانونگذاران هم لازم است که در قوانین، بین آنها فرق مناسبی بگذارند و حقوق آنها را با هم صددرصد مساوی ندانند.

شاید زشت‌ترین نسبتی که بعضی از نادانان به اسلام می‌دهند این باشد که می‌گویند حقوق زن و مرد در اسلام مساوی است. و ما شاید به مناسبت‌هایی که پیش می‌آید این موضوع را بحث کنیم و مطلب فوق را روشن‌تر از این بیان نمائیم، ولی از باب نمونه به یک مورد فرق بین مرد و زن که خدا در طبیعت و خلقت آنها قرار داده است، اشاره می‌کنیم.

زن موجودی است پر عاطفه و لطیف و مهربان و در عین حال با حوصله و دقیق که در کارهای عاطفی بردباری فوق العاده‌ای از خود ابراز می‌دارد و لذا با تحمّل مشقّات و کارهای پر زحمت، مهربانی و عاطفه خود را نسبت به دیگران بخصوص نسبت به فرزندش نشان می‌دهد. اگر این صفت در زن وجود نمی‌داشت و از کم حوصلگی فوق العاده‌ای مانند مرد برخوردار بود، حتّی یک کودک به راحتی پرورش پیدا نمی‌کرد.

ولی مرد اگر چه از این صفت بسیار خوب انسانی کمتر برخوردار است، امّا در مقابل، تحمّل و بردباری فوق العاده‌ای در کارهای سنگین و خشن و مشکل دارد که باز زن از آن عاجز و محروم است.

حال با این تفاوت واضح، روشن شد که نباید بین زن و مرد در قانون، تساوی وجود داشته باشد، یعنی نباید قانون، هر کاری را که به زن محوّل می‌کند عین آن را به مرد هم محوّل کند یا هر کاری که مرد به آسانی انجام



می دهد از زن هم توقع داشته باشد که انجام دهد.

مثلاً اگر مرد، با کمال قاطعیّت در پشت میز قضاوت می نشیند و به دلائل مدّعی، گوش می دهد و پرونده را مطالعه می کند و هیچ چیز جز دلائل، او را تحت تأثیر قرار نمی دهد و حتّی اشک چشم و عجز و ناله متّهم کوچک ترین اثری در او نمی گذارد، نباید این توقع را از زنی که قلبش یکپارچه عاطفه است و نمی تواند اشک چشمی را ببیند و خدا او را برای مهربانی و عطوفت خلق کرده است، داشت.

بنابر این قانونگذار نباید هیچگاه به زن مهربان و پر عاطفه ای که برای تربیت کودک خلق شده است، اجازه دهد که پشت میز قضاوت که گاهی، هم مدّعی و هم متّهم با هم اشک می ریزند، بنشیند و قضاوت کند.

حال که این مقدّمه واضح شد، باید بدانیم اگر چه حضرت فاطمه زهراء عليها السلام با حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام هیچ فرقی ندارد و از نواقصی که یک زن برای اداره امور اجتماعی دارد آن حضرت کاملاً مبرا است، ولی در عین حال تنها به خاطر آنکه اگر حضرت فاطمه زهراء عليها السلام پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بخصوص با تعیین آن حضرت، خلیفه و جانشین پدر بزرگوارش می شد و در این پست که شامل جمیع کارهای اجتماعی می شود قرار می گرفت، طبعاً این عمل در اسلام معمول می شد و پس از آن حضرت و به استدلال عمل رسول اکرم صلی الله علیه و آله زنها هم برای کارهای اجتماعی که تنها مردها برای آن کارها خلق شده اند، انتخاب می شدند و این سنتی می شد که درباره دیگران هم همیشه ادامه می یافت.

لذا با آنکه حضرت صدیقه طاهره عليها السلام تمام شرایط خلافت و جانشینی



بعد از پدر خود را داشت و مستثنی از سائر زنها بود، تنها به خاطر آنکه این عمل، سنتی در اسلام نشود و به خاطر آنکه در اثر دخالت زنها در کارهای اجتماعی، نظام حکومت اسلامی مختل نگردد، خدا و رسولش فاطمه اطهر (علیها السلام) را برای خلافت معرفی فرمودند و بلکه حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) را که از آن حضرت در علم و عصمت کمتر نبود، به خلافت تعیین فرمودند. لذا فاطمه زهراء (علیها السلام) هم آن حضرت را تأیید کردند و حتی تا آخرین نفس دست از حمایت آن حضرت برداشتند و لذا وقتی حق مالی او را تضییع کردند و فدک را از او گرفتند چون می دانست که در حقیقت حق معنوی او یعنی پیشرفت اسلام و تثبیت خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام) هم تضییع شده، برخاست و به مسجد رفت و این خطبه را با کمال فصاحت و بلاغت خواند و از حق خود به عنوان اتمام حجت دفاع کرد.

ترجمه خطبه حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام)

وقتی ابی بکر و همکارانش دست کارمندان حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) را از فدک کوتاه کردند و این خبر به فاطمه زهراء (علیها السلام) رسید مقنعه و پوشیه و چادرش را به سر انداخت و لباس دادخواهی پوشید و با جمعی از فرزندان و خانمهای هاشمیّه و جمعی از زنان صحابه با جلالت و عظمت خاصی که راه رفتنش مانند راه رفتن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود بر ابی بکری که در میان مهاجرین و انصار و سائر مسلمانان نشسته بود وارد شد.

مسلمانان فوراً پردهای میان مردان و زنان کشیدند و آن حضرت پشت پرده نشست. سپس ناله جانسوزی از دل

کشید که همه مردم زار زار گریه کردند و ضجّه آنها لرزه به مجلس و مسجد انداخت. در اینجا فاطمه زهراء عليها السلام لحظه‌ای صبر کرد تا اهل مجلس ساکت شدند. سپس سخن خود را به حمد و ثناء الهی شروع کرد که باز مردم صدا را به گریه بلند کردند و ضجّه می‌زدند و به یاد پیامبر اکرم (ص) افتاده بودند ولی آن حضرت باز سکوت فرموده تا مردم آرام گرفتند او سخن خود را چنین شروع فرمود:

ستایش خدا را بر نعمتهایش، شکر پروردگار را بر الهاماتش. و ثناء و مدح بر آنچه پیشاپیش از نعمتهای عامّه‌ای که عنایت کرده و برکات فراوانی که اعطاء فرموده و الطافی که مایه منّت او بر ما است پیایی بر ما فرستاده که شمارش آن از حوصله احصاء خارج است. و حدّ آن از جزا و پاداش بیرون است. و دامنه اهمیت آن از ادراک بالاتر است. او است که از مردمان می‌طلبد که بوسیله شکر نعمتهایش برکاتش را بر آنها بیفزاید. و حمد مردم را از راه زیاد کردن نعمتهایش به خود جلب کند. و با دعوت به این نعمتها انعامش را دوچندان نماید.

شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای واحدی که شریک ندارد وجود ندارد، کلمه بزرگی که اخلاص را اصل آن قرار داده و دلها را ضامن وصل آن

۱ - خطبه حضرت زهراء عليها السلام

انه لما اُجمع أبو بكر على منع فاطمة عليها السلام فذكر، وبلغها ذلك لانت خمارها على رأسها واشتملت بجلابها وأقبلت في لمة من حفدتها ونساء قومها تطأذي بولها، ما تخرم مشيتها مشية رسول الله صلى الله عليه وآله حتى دخلت على أبي بكر - وهو في حشد من المهاجرين والأنصار وغيرهم - فنبط دونها ملاءة، فجلست ثم أتت أنه أجش القوم لها بالبكاء، فارتج المجلس، ثم أمهلت هنيئة حتى إذا سكن نشيج القوم وهذأت فورتهم، افتتحت الكلام بحمد الله والثناء عليه والصلاة على رسول الله صلى الله عليه وآله، فعاد القوم في بكائهم فلما أمسكوا عادت في كلامها. ←



ساخته است و در تفکر و اندیشه، معنی آن را معقول و روشن کرده است. آن خدائی که دیدنش برای چشمها و توصیفش برای زبانها و کیفیّتش برای اوهام ممتنع است.

اشیاء را خلق کرده نه از چیزی که قبلاً بوده و نه از قالبی که اندازه‌گیری کرده باشد. بلکه آنها را به قدرت و مشیّت خود ایجاد فرموده نه به خاطر نیازی که به ایجادشان داشته و نه به خاطر فائده‌ای که به صورت‌بندی آنها داشته باشد. بلکه به خاطر ثابت کردن حکمتش و آگاه نمودن مردم را به طاعتش و اظهار قدرتش و وادار نمودن خلایق را به عبودیتش، و عزّت بخشیدن به دعوتش بوده است.

سپس مزد مردم را بر اساس اطاعتش و عقابشان را بر معصیتش، به خاطر نگهداری بندگانش از پستیها و سوق دادن آنان را به سوی رضوان و بهشتش مقرر فرموده است.

و شهادت می‌دهم که پدرم «محمد ﷺ» بنده او و رسول او است. خدای تعالی او را اختیار کرد و او را برگزید قبل از آنکه او را بفرستد، او را نامگذاری کرد قبل از آنکه او را بیافریند، او را از میان انبیاء انتخابش کرد قبل از آنکه مبعوثش کند آن وقتی که خلایق در عوالم پنهانی مستور بودند و در تاریکیهای آن بسر می‌بردند و دیوار به دیوار آخرین سر حدّ نیستی بودند. و

→ فَقَالَتْ ﷺ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنِّعَ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أُلْهِمَ، وَالنَّاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ يُبَدِّدُهَا وَسُبُوغُ الْأَسْدَاها وَتَمَامُ مِني وَالْأَهَا جَمَّ عَنِ الْإِخْصَاءِ عَدُّهَا وَنَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا وَتَقَاوُتُ عَنِ الْأَذْرَاكِ أَبْدُهَا وَتَدْبَهُمْ لَا سِيزَادُهَا بِالشُّكْرِ لِإِتْصَالِهَا وَاسْتَحْمَدُ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا وَتَنِي بِالْتَدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلُهَا، وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولُهَا، وَأَنَارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولُهَا، أَلْمَتْنَعُ مِنَ الْأَنْبَارِ رُؤْيُهَا، وَمِنَ الْأَلْسَنِ صَفْتُهُ، وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ، يُبَدِّعُ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلُهَا، وَأَنْشَأَهَا بِلاَ إِحْدَاءٍ أَمْثِلُهَا. كَوْنُهَا بِقَدَرِ تَبَ وَذَرَأُهَا ←



چون خدای تعالی دانا به عاقبت امور بود و به حوادث زمانها احاطه داشت و می دانست موقعیتهای مخلوقات و مقدرات خود را. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود، به خاطر آنکه دستورات و معارف و حکمتش را بر مردم تمام کند و قطعیت دستوراتش را به امضاء برساند و تقدیرات حتمیه اش را تنفیذ نماید.

اما وقتی آن حضرت مبعوث شد امتها را فرقه فرقه در دینشان دید جمعی به آتش معتکف بودند و جمعی بتها را می پرستیدند و جمعی با آنکه خدا را می شناختند ولی به خاطر منافعشان منکر او بودند.

در این زمان خدای تعالی بوسیله حضرت «محمد» صلی الله علیه و آله تاریکیها را روشن کرد، مشکلات قلوب را برطرف فرمود. ابرها را از مقابل چشمهای آنان دور نمود. و برای هدایت مردم قیام فرمود و آنها را از گمراهی بیدار نمود، از کوری به بینائی واردشان کرد، به دین استوار و محکمی هدایتشان فرمود. و همه را به راه راست دعوت نمود.

سپس خدای تعالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را با رأفت و مهربانی در حالی که راغب به دیدار او و خود را سزاوارتر از دیگران بر او می دانست روح مقدس او را قبض نمود و پدرم حضرت «محمد» صلی الله علیه و آله را از رنج دنیا راحت فرمود، در حالی که ملائکه ابرار گرداگرد او را گرفته و رضوان و خشنودی پروردگار

→ بِمِثْلِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَايِدَةٍ لَهُ فِي تَصَوُّرِهَا إِلَّا تَنْبِيئًا لِحُكْمَتِهِ وَ تَنْبِيئًا عَلَى طَاعَتِهِ وَ اِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَ تَعْبُدًا لِبَرِّيَّتِهِ وَ اِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حَيَاسَةٍ مِنْهُ إِلَى جَنَّتِهِ وَ أَشْهَدَ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اِخْتَارَهُ وَ اَنْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ آخُتَبَلَهُ وَ أَصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يُنْتَجَبَهُ. إِذِ الْخَلْقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ وَ بِسُتْرِ الْأَهْوَالِ مَصُونَةٌ وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ عَلِمًا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا يَلِ الْأُمُورَ وَ اِخَاطَةَ بِخَوَادِثِ الدُّهُورِ وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ. اِتَّبَعَتْهُ اللَّهُ اِثْنَامَا لَأَمْرِهِ وَ عَزَمَتْهُ عَلَى اِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَ اِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ حُكْمِهِ. ←



بخشنده او را احاطه کرده و در جوار خدای مالک جبّار آرمیده است.

صلوات خدا بر پدرم که پیامبر او و امین او بر وحی او و برگزیده او و انتخاب شده او از میان خلقتش و مورد رضای پروردگارش بود سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد.

سپس متوجّه اهل مجلس شد و فرمود:

شما، بندگان خدا، امروز پرچمدار امر و نهی او هستید و حاملان دین او و آنچه وحی کرده است می‌باشید و امین خدا بر خودتان و راه و روشتان می‌باشید و آنچه را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دین و وحی دریافت کرده‌اید به امت‌های دیگر می‌رسانید.

شما عهده‌دار و زمامدار حقّی که مال او است در میان شما و عهدی که از قبل با شما بسته است و باقی مانده‌ای که در میان شما برای شما گذاشته است می‌باشید.

آن کتاب ناطق خدا است. و قرآن صادق است. و نور فروزان است. و شعاع درخشنده است. مطالبش روشن. و اسرار خفیه‌اش آشکار. و ظواهرش جلوه‌گر است.

پیروان قرآن مورد غبطه جهانیانند کسی که از قرآن تبعیت کند به رضوان

→ فَرَأَى الْأُمَمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا عَمَّا عَلَى نِزَانِهَا وَعَابِدَةً لِّأَوْلِيَانِهَا مُنْكَرَةً لِّلِهِ مَعَ عِزِّهَا. فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلُمَهَا وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بَهْمَهَا وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غَمَمَهَا وَفَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ وَانْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ. ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافَةِ وَاخْتِيَارٍ وَرَغْبَةٍ وَابْتِئَارٍ فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ تَعَبٍ هَذِهِ أَلْدَاؤُ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَنْزَارِ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ وَمُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَآمَنَ بِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيٍّ وَخَيْرَ تَهٍ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيٍّ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

الهی می‌رسد. و هر که از قرآن شنوائی داشته باشد نجات پیدا می‌کند. بوسیله قرآن به دلائل نورانی الهی و به واجبات و محرماتی که خدای تعالی ارتکاب آن را نهی کرده آشنا می‌شود و به بینات جلوه‌گرش و به براهین کافیه‌اش و به فضائل و دستورات مستحبّه‌اش و رخصتهای واگذار شده‌اش و به قوانین و معارف نوشته شده‌اش نائل می‌گردد.

سپس فرمود: خدای تعالی ایمان را برای پاک شدن شما از شرک، نماز را برای پاک شدن شما از کبر، زکات را برای تزکیه نفس و رشد و زیادی روزی شما، روزه را برای پا برجا نمودن اخلاص، حج را برای محکم نمودن دین، عدل و دوری از هر گونه افراط و تفریط را برای تنظیم نمودن دل و روح، اطاعت ما (خاندان عصمت) را برای نظام صحیح ملت‌ها، پیشوائی ما را برای جلوگیری از هر گونه تفرقه، جهاد را برای عزّت اسلام، صبر را برای کمک به جلب اجر و مزد، امر به معروف را برای اصلاح عموم مردم، نیکی به پدر و مادر را نگه دارنده از خشم الهی، صلّه رحم را وسیله حفظ و نموّ تعداد اقوام، قصاص را وسیله حفظ خون جامعه، وفاء به نذر را برای در معرض مغفرت الهی قرار گرفتن، درست انجام دادن کیل و وزن را برای تغییر روحیه کم‌فروشی، نهی از شرب خمر را برای پاکی از نجسی و کثافت، اجتناب از تهمت را برای مانع شدن از لعنت، ترک سرقت و دزدی را برای به وجود

→ ثُمَّ اتَّفَقَتْ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ:

أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ نَصُبُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَحَمَلَةُ دِينِهِ وَوَحْيِهِ وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَبُلْغَانُهُ إِلَى الْأُمَمِ. وَ زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فَيْكُمُ وَ عَهْدٌ قَدَمُهُ إِلَيْكُم وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ. كِتَابُ اللَّهِ الْأَنْطَاقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَ النُّورُ الْأَسَاطِعُ وَ الْأَصْيَاءُ الْأَلَامِعُ بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ مُتَجَلِّيةٌ ظَوَاهِرُهُ مُغْتَبِطٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، فَأَيْدٍ إِلَى الْإِضْوَانِ إِيْبَاعُهُ، مُؤَدٍّ إِلَى النَّجَاةِ إِسْتِمَاعُهُ، بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ وَ عَزَائِمُهُ الْمُمَسَّرَةُ وَ مَخَارِمُهُ الْمُمَحَذَرَةُ وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ وَ فَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ وَ رُخْصَتُهُ ←



آوردن عفت، حرمت شرک را برای پاک شدن ربوبیتش قرار داده است.

پس ای بندگان خدا برای خدا کاملاً از گناه پرهیزید و نمیرید مگر آنکه مسلمان و مطیع خدا در آنچه امر و نهیتان کرده، باشید. زیرا جز این نیست که از روی معرفت نمی ترسند از خدا مگر علماء و دانشمندان.

سپس فرمود: ای مردم بدانید که من «فاطمه ام» و پدرم «محمد» است. حرفی را که اوّل گفته ام در آخر هم همان را می گویم و آنچه می گویم غلط نیست و آنچه می کنم بر اساس حق و عدالت است و ظلم و ستم نیست. پیغمبری از خودتان برای شما آمده که بر او سخت است ناراحتی شما را ببیند دلسوز است بر شما و به مؤمنین رثوف و مهربان است.

اگر پدرم را می شناسید خواهید دانست که او پدر من است نه پدر هیچ یک از زنهای شما و برادر پسر عمویم بود نه برادر مردان شما و چقدر انتساب به او خوب است.

آری او رسالت خود را رساند و شروع نبوتش را به «انذار» و ترساندن انجام داد. راه خود را از پرتگاه مشرکین جدا کرد. شمشیر بر فرق آنان فرود آورد و گلوی آنان را گرفت و فشرد و با حکمت و موعظه مردم را به سوی راه خدا دعوت کرد. بتها را درهم شکست و سروران و شخصیتهای آنها را

→ أَلَمْؤُهُوبَةُ وَ شَرَائِعُهُ أَلَمْكُتُوبَةُ، فَجَعَلَ اللَّهُ الْأَيْمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ مِنَ الْكِبْرِ وَالزُّكُوفَةِ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنِمْاءً فِي الرِّزْقِ وَالصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ وَالْحَجَّ تَشْهيداً لِلدِّينِ وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفِرْقَةِ وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ وَبِرَّ الْأَوْلِيَاءِ وَفَائِدَةً مِنَ السُّخْطِ وَصَلَةَ الْأَزْحَامِ مَنَامَةً لِلْعَدَدِ وَالْقِصَاصَ حَقّاً لِلدِّمَاءِ وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِضاً لِلْمَغْفِرَةِ وَتَوْفِيَةً أَلْمَكَائِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيراً لِلْبَخْسِ وَالنَّهْيَ عَنِ شَرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الزُّجُسِ وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ وَتَرْكَ السَّرَقَةِ إِجْبَاباً لِلْعِفَّةِ وَحَرَمَ الشِّرْكِ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. وَاطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ. فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.

←

منکوب نمود تا آنکه اجتماعشان منهزم شد. و همه‌شان از میدان مقابله گریختند. و صبح صادق از زیر پرده شب و چهره حق از زیر نقاب بیرون آمد و زمامدار دین نطق کرد و مفسدین و شیاطین خفه شدند. و خوشحالی آنها پایان پذیرفت. و نفاق از درجه اعتبار افتاد. و از سر راه مسلمین این خار برداشته شد. و گره‌های کفر و نفاق باز شد و از بین رفت. و دهانهای شما به کلمه «لا اله الا الله» گشوده شد. و همه اینها در زیر سایه زحمات کسانی که نورانی بودند و متحمل گرسنگی شده و زحمت اسلام را می‌کشیدند بود. و شما لب گودی آتش بودید. و شما مثل آبی نوشیده می‌شدید. و شما مورد طمع دیگران بودید. و شما جرقه‌ای بودید که فوراً خاموش می‌شدید. و شما لگدکوب می‌شدید.

شما برگ درخت می‌خوردید و آب گندیده کنار راه را می‌آشامیدید، شما ذلیل و درمانده بودید، می‌ترسیدید مبادا مردم ممالک اطرافتان شما را نابود کنند. ولی خدای تعالی بوسیله «محمد» صلی الله علیه و آله شما را نجاتتان داد.

ولی بعد از چنین و چنان بعد از آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ناراحتیها و بلاهائی از مردم دید. بعد از آنکه گرگهای عرب به جانش افتادند، بعد از آنکه سرکشان یهود و نصارا را سرکوب کرد، که هر زمان آتشی برای جنگ می‌افروختند خدای تعالی آن را خاموش می‌کرد یا اگر شیطان شاخش را بیرون می‌آورد و یا

→ ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ، اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدَاءً أَوْ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا. لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ، فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَ تَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَ آخَا ابْنِ عَمَى دُونَ رِجَالِكُمْ وَ لَنِعْمَ الْمَعْرَى إِلَيْهِ صلی الله علیه و آله قَبْلَ الْإِسْلَامِ ضَاعًا بِالْإِدَارَةِ مَا بَالُ عَلَى مَذْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ صَارِبًا نَبِيَّهِمْ أَخَذًا بِأَكْظَامِهِمْ دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ أَلْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ يَكْسِرُ الْأَضَانَامَ وَ يَنْكِثُ الْأَهَامَ حَتَّى إِنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوْا الدُّبُرَ حَتَّى تَقْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُجْبِهِ وَ أَشْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَخْصِيهِ وَ نَطَقَ رَعِيمُ الدِّينِ وَ خَرَسَتْ شَفَاقُ



اگر از دهائی از مشرکین دهان باز می‌کرد، رسول خدا ﷺ برادرش (علی بن ابیطالب علیه السلام) را در کام آن ازدها می‌افکند و او هم می‌رفت و بر نمی‌گشت مگر آنکه گوشمالی سختی به آنها می‌داد و با شمشیرش آتش آنها را خاموش می‌کرد در حالی که این اعمالش برای خدا و در ذات خدا بود خود را به زحمت می‌انداخت. و او کوشا بود که امر الهی را اجرا کند.

و نزدیک به رسول خدا در اخلاق و رفتار بود.

(علی بن ابیطالب علیه السلام) آقای اولیاء خدا بود و برای نصیحت و جدیت و تلاش در راه دین دامن به کمر زده بود.

اما شما در خوشی و رفاه زندگی می‌کردید در مهد امنیتی متنعم بودید و منتظر بودید که روزگار علیه ما برگردد و گوش به زنگ اخبار وحشتناکی علیه ما بودید و در موقع جنگ خود را کنار می‌کشیدید. و در وقت نبرد و کشتار فرار می‌کردید.

اما وقتی خدای تعالی پیامبرش را به منزلگاه سائر انبیائش و مأوای سائر اصفیائش برد در شما خار نفاق ظاهر شد. و لباس دین و تقوا کهنه و بی‌اهمیت شد، آنکه همیشه ساکت بود به حرف آمد و ناطق شد، آن بی‌ارزشها و گمنامها نابغه معرفی شدند، نازپروردگان و تن‌پروران کبکشان به خواندن افتاد و در میان شما با تبختر قدم زدند، شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون آورد و

→ اَلْسَّيَاطِينَ وَ طَاحَ وَ شِطْطُ اَلْبِنَاقِ وَ اَنَحَلَّتْ مَقْدُ اَلْكُفْرِ وَ اَلْسِّقَاقِ وَ فَهَتُم بِكَلِمَةِ اَلْاِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِّنْ اَلْبَيْضِ اَلْاَخْمَاصِ وَ كُتِبَ عَلٰى شِفَا حُفْرَةٍ مِّنْ اَلنَّارِ مَذَقَةُ اَلْاَشَارِبِ وَ نَهْرَةٌ اَلطَّامِعِ وَ قُبْسَةٌ اَلْعَجَلَانِ وَ مَوْطِئَةٌ اَلْاَفْدَامِ تَشْرَبُونَ اَلطَّرِيقَ وَ تَقْتَاتُونَ اَلْوَرَقَ اِذْ لَهَّ خَاسِبِينَ تَخَافُونَ اَن يَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَانْقَذَكُمُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى بِمُحَمَّدٍ صَلٰى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ بَعْدَ اَللَّيْنِ وَ اَلَّتَيْنِ وَ اَلَّتَيْنِ بَعْدَ اَن مِّنْهُنَّ اِلَّا رَجَالٌ وَ دُؤْبَانٌ اَلْعَرَبِ وَ مَرْدَةٌ اَهْلِ اَلْكِنَابِ. كُلَّمَا اَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ اُطْفِئَهَا اللّٰهُ اَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِّلشَّيْطَانِ اَوْ فَعَرَتْ فَاغْرَتْهُ مِّنْ اَلْمَشْرِكِ بْنِ قَدَفٍ اَخَاهُ فِي لَهْوَاتِهَا فَلَا يَنْكِفِيْ عَنْ حَتَّى يَطَّافِصَاحُهَا بِاُخْمَصِهِ وَ يُخَمِّدَ لَهَا بِهَا ←

شما را صدا زد. دید شما دعوتش را اجابت کردید و عزّت برای او را لحاظ نمودید پس شما را به حرکت درآورد دید آسان دستورش را عمل کردید. گرم و غضبناکتان کرد. دید غضبناک شدید. تا آنجا که داغ مالکیت بر شتر غیر نهادید و در آبی که سهم شما نبود وارد شدید. این همه اشتباه در زمانی صورت گرفت که از تعهد شما با رسول اکرم صلی الله علیه و آله چیزی نگذشته بود و هنوز فاصله خیلی وسیع نبود و زخم هنوز التیام پیدا نکرده بود. و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنوز به قبر سپرده نشده بود. به وسوسه شیطان بهانه آوردید که از فتنه می ترسید و حال آنکه شما در فتنه افتاده بودید و جهنّم بر کفّار احاطه دارد.

پس هیئات از شما و بعید بود این کار از شما. چطور این کار را کردید و به کجا روی می آورید؟ در حالی که قرآن - کتاب خدا - در میان شما است مطالبش ظاهر است، احکامش درخشان است، نشانه هایش روشن است، نوازش است و اوامرش واضح است ولی شما قرآن را پشت سر انداختید آیا بی اعتنائی به آن می کنید یا به غیر قرآن حکم می کنید این تبدیل برای ظالمین بد است و کسی که غیر از اسلام دینی را بپذیرد خدای تعالی از او قبول نمی کند و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

ای مردم شما بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن قدر صبر نکردید که این دل

→ بِسَيِّفِهِ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُشِيرًا نَاصِحًا مُجَدِّدًا كَادِحًا وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْغَيْشِ وَادْعُونَ فَكَيْهُونَ أَمْنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا أَلْدَوَائِرَ وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَتَنْكُصُونَ عِنْدَ الزَّلَالِ وَتَقْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ.

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَى أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسِيكَةُ الْبِنْفَاقِ وَسَمَلُ جَلْبَابِ الدِّبْنِ وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ وَبَنَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ فَخَطَرَ فِي عَرَضَاتِكُمْ وَأَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَلِلْغَرَةِ فِيهِ مَلَا حِظِينَ ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خُفَافًا وَاحْمَسَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا فَوْسَمْتُمْ غَيْرَ إِلَيْكُمْ وَأَوْرَدْتُمْ غَيْرَ شَرِّكُمْ هَذَا وَ...



محزون آرام شود و کشیدن افسار شتر خلافت آسان گردد، گرفتید آتش گیره‌ها را و به آتش دامن زدید تا آتش شعله‌ور شد. و ندای شیطان گول‌زننده را اجابت کردید. انوار دین خدا را خاموش کردید. و سنن اختیار شده پیامبر خدا را از بین بردید. و شیر را به بهانه خوردن سر شیر آشامیدید. و برای نابودی اهل و فرزندان پیغمبر اکرم پشت تپه‌ها و درختان موضع گرفته‌اید. و ما صبر می‌کنیم در اذیت‌های شما مانند کسی که خنجر بران یا نیزه‌ای در شکمش فرو رفته باشد.

و شما الآن گمان می‌کنید که برای ما ارثی از پدرمان نیست. آیا مثل زمان جاهلیت فکر می‌کنید؟! آیا چه کسی بهتر از خدا در حکم برای کسانی که یقین دارند می‌باشد؟ آیا شما نمی‌دانید که من دختر پیغمبرم؟ چرا می‌دانید بلکه از خورشید درخشان برای شما مطلب واضح‌تر است.

ای مردم مسلمان آیا سزاوار است که مرا از ارث پدرم محروم کنید و شما آن را بگیرید.

ای پسر «ابی قحافه» آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟! آیا شما عمداً کتاب خدا را ترک کرده و از او روگردانده‌اید خدا در قرآن می‌گوید: «سلیمان از داود ارث برد».

و در قصه زکریا می‌فرماید: «زکریا عرض کرد: پروردگارا به من فرزندی عنایت فرما تا از من و آل یعقوب ارث برد». و فرموده: «خویشاوندان که با

→ اَتْلَهُدُ قَرِيبٌ وَ اَتَكَلِّمُ رَحِيْبٌ وَ اَلْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ وَ اَلرَّسُوْلُ لَمَّا يَغْتَبِرُ اِبْتِدَاً زَعَمْتُمْ خَوْفَ اَلْفِتْنَةِ اَلَا فِي اَلْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ فَهِيَ هَاتِ مِنْكُمْ! وَ كَيْفَ يَكُنْ وَ اَنِّيْ تُوَفِّكُوْنَ وَ كِتَابُ اَللّٰهِ يَبِيْنُ اَظْهَرُكُمْ اُمُوْرَهُ ظَاهِرَةً وَ اَحْكَامُهُ زَاهِرَةً وَ اَعْلَامُهُ بَاهِرَةً وَ زَوَا جِرَةً لَّايَحِجُّهُ وَ اَوَامِرُهُ وَ اَصْحَةٌ وَ قَدْ خَلَفْتُمُوْهُ وَ رَاَ ظُهُوْرَكُمْ اَرْغَبَ عَنْهُ تُرَبِّدُوْنَ؟ اَمْ بَغْيُهُ تَحْكُمُوْنَ؟ بَيْسَ لِلظَّالِمِيْنَ بَدَلًا وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ اِلْسِلَامٍ دِيْنًا فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوْا اِلَى رَيْثِ اَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتَهَا وَ يَسْلَسَ قِيَادَهَا ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَ قَدْتَهَا وَ تَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا وَ تَسْتَجِبُوْنَ لِهٰتَا اَلشَّيْطٰنِ اَلْعَوِيِّ وَ ←

یکدیگر رحم هستند اولی به یکدیگرند» و فرموده: «خدای تعالی به شما دربارهٔ اولاد وصیت می‌فرماید که برای پسر دو برابر ارث دختر است». و می‌فرماید: «هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد بر شما نوشته شده است که وصیت کنید برای والدین و نزدیکان خود، این حکم حقّی است برای متّقیان».

شما گمان می‌برید که من بهره‌ای و سهمی از ارث پدرم ندارم؟ آیا خدا بر شما آیه‌ای مخصوص نازل فرموده که پدرم از آن اطلاعی نداشته و از آن خارج است؟ یا آنکه می‌گوئید اهل دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم اهل یک مذهب و دین نیستیم؟ و یا شما به خصوص و عموم قرآن از پدر و عموزاده‌ام داناترید؟ اینک این تو ای ابی‌بکر و این شتر خلافت. مهار زده و با تمام وسائل بگیر و سوار شو. با تو در روز قیامت ملاقات خواهد شد. چه نیکو داوری است خدای تعالی و نیکو دادخواهی است «محمد» صلی الله علیه و آله و چه خوب وعده‌گاهی است قیامت، در روز قیامت اهل باطل ضرر می‌کنند و دیگر ندامت و پشیمانی سودی ندارد. و برای هر خبری قرارگاهی است پس خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذاب همیشگی بر چه کسی حلول خواهد نمود.

آنگاه رو به انصار کرده و چنین فرمود:

→ إطفاء أنوار الدّین الجلیّ وإهماد سنن النّبیّ الصّفیّ تُسرّون حسّوا فی ازتغاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر و الضّرّاء و نصیر منکم علی مثل حرّ الّمدی و وخر السّنان فی الجشی و أنتم ألان ترعمون أن لا اؤث لنا افحکم انجاهلیة یبعون؟ و من أحسن من الله حکما لقوم یوقنون؟ أفلا تعلّمون؟ بلی تجلّی لکم کالسّمس الصّاحیة انّی ائنته ائیها المسلمون، أعلب علی ازئی.

یابن ابی قحافة، افی کتاب الله أن ترث أباءک ولا ارث أبی؟ لقد جئت شیئا فریاً فاعلی عمّد ترکت کتاب الله و نبذتموه و زآء ظهورکم اذ یقول: و ورث سلیمان داود و قال فیما اقتص من خبر زکریّا اذ قال: فهب لی من لدنک ویا یرئیی و یرث من ال یعقوب و قال: و اولوا الازحام بعضهم اؤلی بیعض فی ←



ای یاوران جوانمرد اسلام! ای بازوان ملت مسلمان! ای حافظان دین! این ضعف و غفلت و چشم‌پوشی در مورد حق من از چیست؟
این سهل‌انگاری شما در مورد دادخواهی از ظلمی که بر من روا داشته‌اند برای چیست؟

آیا پدرم رسول خدا نمی‌فرمود: باید حرمت هر کسی در احترام به فرزندان او حفظ شود. چه به سرعت مرتکب این اعمال زشت شدید و چه با عجله این بُز لاغر شد و آب از دهان و دماغ او ریخت. در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه من می‌خواهم هست و شما برای حمایت من نیرو دارید. آیا می‌گوئید که محمد ﷺ مُرد، درست است این مصیبتی است بزرگ. مصیبتی است در نهایت وسعت. شکاف آن عمیق است و پارگی دوخته شده دوباره شکافته شد. زمین سراسرش بر اثر وفات او تاریک گردید و ستارگان بی‌فروغ شدند. آرزوها به ناامیدی منتهی شد. کوهها از جا فرو ریخت. حرمتها پایمال شد و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند. پس این مصیبت به خدا قسم بزرگترین پیشامدی بود که انجام شد و مصیبت بزرگی بود که هیچ بلیه و پیشامدی مانند آن نیست و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه آن نمی‌رسد.

→ كِتَابُ اللَّهِ وَقَالَ: يُوصِيكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ وَقَالَ: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمَتَّقِينَ وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّوَةً لِي وَلَا أَرْثَ مِنْ أَبِي؟ وَلَا رَحِمَ بَيْنَا، أَفَخَصَّكُمْ اللَّهُ بِأَيَّةٍ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي ﷺ؟! أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟ أَوَلَسْتُ أَنَا وَ أَبِي أَهْلَ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ أَغْلَمَ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟! فَدُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ تَلْفَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ فَبِعَمِّ الْحَكَمِ اللَّهُ وَ أَرْعِيهِ مُحَمَّدٌ وَ أَلْمَوْعِدِ الْقِيَامَةِ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسَرُ الْأُمْبِطُلُونَ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدُمُونَ وَ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يُحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ.

ثُمَّ رَمَتْ بَطْرَ فَهِيَ نَحْوُ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ:

کتاب خدا آن را آشکار کرده همان قرآنی که در خانه هاتان، در مجالس شبانه روزتان، آرام و یا بلند، با صوت یا با تلاوت می خوانید. این مصیبت به سائر انبیاء و رسل هم وارد شده بود. مرگ حکمی حتمی است و قضائی است قطعی.

قرآن فرموده: «محمّد» صلی الله علیه و آله نیست مگر پیامبری که پیش از او پیامبران دیگری بوده و همه در گذشته اند پس اگر او بمیرد و یا کشته شود به همان ردائیل اخلاقی قبل بر می گردید و آن کس که به عقب برگردد به خدای تعالی ضرری نمی زند و خدا شکرکنندگان را پاداش خواهد داد.

ای پسران قبیله^(۱) آیا من نسبت به میراث پدرم محروم شوم؟ در حالی که مرا می بینید و سخن مرا می شنوید و دارای اتحاد و اجتماعید. صدای دعوت مرا همه تان می شنوید از هر جهت اطلاع از حال من دارید و دارای نفرت و ذخیره اید، دارای ابزار و قوه اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست. صدای دعوت من به شما می رسد ولی جواب نمی دهید؟ ناله فریادخواهی من به گوشتان می رسد ولی پناهم نمی دهید و یاریم نمی کنید؟ در حالی که شما به شجاعت و جنگ جوئی مشهورید. و به خیر و صلاح معروفید. شما شخصیت هائی بودید که انتخاب می شدید و انتخاب شوندگانی بودید که

→ يَا مَعْشَرَ النَّبِيِّينَ وَأَعْضَادَ أَلَمْلَةٍ وَحَضَنَةِ الْإِسْلَامِ مَا هَذِهِ التَّمِيزَةُ فِي حَقِّي؟! وَالْإِسْنَةُ عَنِ ظُلَامَتِي؟! أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وَلَدِهِ»؟ سَرَّعَانَ مَا أَحَدْتُمْ وَعَجَلَانِذَا إِهَالَةً وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوَلُ وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَأَزَاوِلُ أَتَقُولُونَ مَا تَمْحَمَدُ صلی الله علیه و آله فَخَطَبْتُ جَبَلِإِلَإِسْتَوْسَعِ وَهْنَهُ وَأَسْتَنْهَرِ فَتْنَهُ وَأَنْتَقِ رَفَقَةً وَأُظْلِمْتَ الْأَرْضَ لِعَيْنِيهِ وَكَسَفَتْ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ وَأَكْدَتِ الْأُمَالُ وَخَسَعَتِ الْجَبَالُ وَأَضِيعَ الْحَرِيمُ وَأَزِيلَتْ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ قَبْلَكَ وَاللَّهُ أَلْأَزَلَةُ الْكِبَرَى وَالْمُصِيبَةُ الْعَظْمَى لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ وَلَا بَاقِيَةٌ عَاجِلَةٌ أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَانُهُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ فِي مُمْسَاكُمُ وَمُضْجِحِكُمْ هُنَا فَا وَ ←

۱ - قبیله مادر بزرگ قبیله اوس و خزرج بود.



برگزیده می شدید. با عرب پیکار می کردید و تحمل رنج و زحمت می نمودید. با قبائل مختلف به رزم می پرداختید. با پهلوانان به نبرد بر می خاستید. ما قدم بر نمی داشتیم تا شما قدم بردارید به شما امر می کردیم، شما هم اطاعت می نمودید. تا چرخ اسلام بوسیله ما به گردش افتاد. پستان روزگار به شیر آمد و نعره های شرک آمیز خاموش شد، تهمت و نسبت بد از فوران افتاد. و آتش کفر خاموش شد. و دعوت و ندای هرج و مرج آرام گرفت. و نظام دین کاملاً استوار گردید.

پس چرا بعد از اقرارتان به ایمان متحیر شده اید؟ و چرا پس از آن همت عالی همکاری خود را با ما فراموش کرده اید؟ و چرا بعد از آن پیشقدمی که داشتید، عقب نشینی کرده اید؟ و بعد از آن ایمان شرک آورده اید؟ در حالی که قرآن می فرماید: «آیا نمی جنگید با گروهی که عهد شکستند و خواستند رسول خدا را اخراج کنند با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارید در حالی که خدای تعالی سزوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمنید».

آگاه باشید که من می بینم شما به تبلی و تن پروری دل بسته اید و آن کس را که سزوار به قبض و بسط امور بود از زمامداری دور کرده اید. با راحت باش خلوت کرده اید و از تنگنای سخت زندگی به راحتی آن رسیده اید. در اثر آن

→ صُرَاخًا وَ تِلَاوَةً وَ الْخَائِنَاءَ وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ حُكْمٌ فَضْلٌ وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

إِنِّهَا بَنِي قَيْلَةٍ، أَهْضَمُ ثَرَاتِ أَبِي؟ وَأَنْتُمْ بِمَرْئِي مَبِيٍّ وَمَسْمُوعٍ وَمُتَنَدٍّ وَمَجْمَعٍ؟ تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ وَتَشْمَلُكُمْ الْخَبْرَةُ وَأَنْتُمْ دَوُو الْأَعْدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأَدَاةِ وَالْقُوَّةِ وَعِنْدَكُمْ السِّلَاحُ وَالْجُنَّةُ تَوَافِكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ، وَتَأْتِيَكُمْ الصَّرْحَةُ فَلَا تُعِيبُونَ، وَأَنْتُمْ مَوْضُوفُونَ بِالْكَفَاحِ مَغْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ وَالنَّجْبَةِ الَّتِي انْتَجَبَتْ وَالْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرَتْ فَاتْلُتُمْ الْعَرَبَ وَتَحَمَّلْتُمْ الْكَدَّ وَالتَّعَبَ وَنَاطَحْتُمْ ←

آنچه را که نگه داشته بودید بیرون افکندید و آنچه را که فرو برده بودید استفرغ کردید. پس بدانید اگر شما و هر که در زمین است کافر شوید خدای تعالی بی نیاز از همگان و او ستوده است.

بدانید آنچه من گفتم درباره شما با شناخت کاملی در سستی که در خوی شما پدید آمده و آشنائی که قلب شما با بی وفائی و خیانت حاصل نموده است، بود. ولی اینها جوشش دل اندوهگین من است و برای بیرون ریختن خشم و غضب و آنچه که نمی توانم تحملش را بکنم، بود. و برای آنکه حجت را بر شما تمام کنم بود.

پس خلافت را بگیرید ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است و پای آن تاول کرده و سوراخ است به شما سواری نمی دهد عار و ننگ آن برای شما باقی است و نشان از غضب خدای تعالی و ننگ ابدی دارد و هر که آن را سوار شود فردای قیامت به آتش برافروخته الهی که بر قلبها احاطه می یابد، مبتلا خواهد شد. و آنچه می کنید در برابر چشم خدا است. و به همین زودی ستمکاران خواهند دانست که به کدام بازگشتی باز خواهند گشت.

و من دختر آن کسی هستم که شما را از در مقابل داشتن عذاب دردناک خبر داده است. پس شما هر چه می خواهید بکنید و ما هم کار خود را می کنیم و

→ الْأَمَمَ وَكَافَحْتُمُ اللَّهْمَ لَا تَبْرَحْ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمِرُونَ حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَارِ حَى الْإِسْلَامِ وَدَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ وَخَضَعَتْ ثَغْرَةَ الشَّرِّ وَ سَكَنَتْ فُورَةَ الْأَفْكِ وَ خَمَدَتْ نِيزَانَ الْكَفْرِ وَ هَدَأَتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ فَأَنَّى جَزَيْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ اسْرَزْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ، وَ تَكَصَّيْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ وَ اسْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ الْأَثْقَالَ قَوْمًا نَكَلْتُمُ الْإِيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوْا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بِدَوَائِمِ أَوَّلِ مَرَّةٍ أَنْتَخَسُّوْهُمْ فَالَلَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. أَلَا قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ وَ خَلَوْتُمْ بِالْإِدْعَاءِ وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضَّيْقِ بِالسَّعَةِ فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ وَ دَسَعْتُمْ أَلْبَدَى ←



شما منتظر بمانید که ما هم منتظر خواهیم بود.

در اینجا طبق روایات ابی بکر به حضرت فاطمه علیها السلام جوابی می دهد و حضرت زهراء پاسخی می فرماید که ما به خاطر اختصار آن را حذف می کنیم ضمناً خطبه در همین جا پایان می پذیرد و بقیه آنچه نقل شده جزء خطبه حضرت زهراء علیها السلام نیست. (۱)

بالاخره حضرت فاطمه زهراء علیها السلام در مدت نود و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش مصائب بسیاری دید و صبر کرد اشک زیادی ریخت و تحمل کرد در کنار قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزنداناش را دور خودش جمع می کرد و شکایت از مسلمانان ضعیف الایمان می نمود.

خدا ظالمین به حق آن مخدّره بزرگوار را لعنت کند.

→ تَسَوْعَتُمْ فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ الْأَوْ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مَبْنًى بِالْخَدَلَةِ الَّتِي خَامَرْتُكُمْ وَالْعَدْرَةَ الَّتِي اسْتَسَعَرْتُهَا قُلُوبُكُمْ وَلَكِنَّهَا فَيْصَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ وَ خَوَرُ الْقَنَا وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ وَ تَقْدِيمَةُ الْحُجَّةِ فَدُونَكُمْ مَوْهَا فَاحْتَقِبُوهَا ذِبْرَةَ الظُّهْرِ نَقِيبَةَ الْخَفِّ بَاقِيَةَ الْأَنْعَارِ مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللَّهِ وَ شَنَارِ الْأَبَدِ مَوْصُولَةً بِنَارِ اللَّهِ أَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيَّ تَطْلُعُ عَلَى الْأَفِيدَةِ فَيَعِينِ اللَّهُ مَا تَفْعَلُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَ أَنَا إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَاعْمَلُوا إِنَّا غَامِلُونَ وَ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.

۱ - اسناد این خطبه عبارتند از: «بحار الانوار» علامه مجلسی جلد ۲۹ صفحه ۲۲۰ و «مروّج الذهب» مسعودی جلد ۲ صفحه ۳۱۱ و «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» جلد ۱۶ صفحه ۲۳۴ و «نهاية ابن اثير» جلد ۴ صفحه ۲۷۳ و «تاریخ بغداد» خطیب بغدادی و «تذکرة الخواص» سبط بن الجوزی صفحه ۱۷۹ و کتاب «الثالی» جلال الدین سیوطی و «مقاتل الطالیین» ابوالفرج اصفهانی و «الامامة و السياسة» ابن قتیبه جلد ۲ صفحه ۱۴ و «اسد الغابة» ابن اثیر جزری جلد ۲ صفحه ۵۲۲ و «الاصابة» ابن حجر صفحه ۶۱ و «تاریخ ابن کثیر» جلد ۱۲ صفحه ۴۴۱ و «تاریخ ابن اعثم کوفی» صفحه ۴۴۱ و «تفسیر کشاف» زمخشری جلد ۱ در آیه ذی القربی و «مسند احمد» احمد بن حنبل جلد ۱ صفحه ۶۰ و «سنن ابن ماجه» محمد بن یزید و «مستدرک» حاکم نیشابوری جلد ۳ صفحه ۱۵۳ و «مطالب السؤل» ابن طلحة شافعی صفحه ۱۱.

حضرت فاطمه زهراء عليها السلام شش فرزند داشته است

حضرت زهراء عليها السلام اوّل فرزندش حضرت امام حسن مجتبی عليه السلام است که تولّدشان در سال دوّم هجرت نیمه ماه مبارک رمضان روز سه شنبه بوده است. دوّم: حضرت امام حسین عليه السلام که تولّدشان در سال سوّم هجرت روز سه شنبه سوّم شعبان بوده است و حضرت زینب کبری عليها السلام و حضرت زینب صغری عليها السلام که معروف به امّ کلثوم بوده اند و حضرت سکینه که در خردسالی از دنیا رفته اند و حضرت محسن عليه السلام که سقط شده و شهید شده است.

روزی دوستی از من سؤال کرد: در احادیث وارد شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «من پدر حسن و حسینم». آیا برای حضرت امام حسن و حضرت امام حسین عليهما السلام خصوصیتی بوده یا آنکه مطابق معمول که پدر بزرگ، خود را پدر فرزند دختر خود می داند، می باشد؟

من در جواب گفتم: در زمانی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مبعوث شد و حتّی تا صدها سال بعد از آن، دانشمندان در اثر عدم توانائی بر تحقیق بعضی از مطالب علمی معتقد بودند که زن در انعقاد نطفه فرزند نقشی ندارد، بلکه او تنها ظرفی برای پرورش نطفه مرد است.

ولی اسلام در ضمن دهها حکم و مطلبی که هر یک بیان کننده این حقیقت بوده، اثبات کرده است که پدر و مادر در انعقاد نطفه فرزند به طور مساوی مؤثرند و بلکه مادر بعداً در پرورش فرزند به تنهائی مؤثر است که پدر در آن حقّی ندارد و لذا حقوق مادر بر فرزند بیشتر از پدر است.

(این بحث را ما در کتاب «پاسخ ما» و کتاب «دو مقاله» مفصّلاً توضیح داده ایم)



و دوباره هم در همین کتاب به مناسبت‌هایی تکرار می‌کنیم و فعلاً از اطالۀ کلام صرف‌نظر می‌نمائیم).

بنابراین طبق همین قانون طبیعی، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حقیقتاً حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام را فرزندان خود می‌داند. ولی چون در آن زمان مردم هنوز این رشد علمی را نداشتند و نمی‌توانستند آن را به عنوان قانون کلی بپذیرند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: «من پدر فرزندان حضرت فاطمه علیه السلام هستم» شاید بعضی از علمای گذشته از این جمله استفاده حصر کرده و معتقد شده‌اند که این خصوصیتی است برای حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام.

شهادت حضرت فاطمه زهراء علیه السلام

شهادت حضرت فاطمه زهراء علیه السلام روز سه‌شنبه سوّم جمادی‌الثانی سال یازدهم هجرت بوده است و بنابر اصحّ اقوال آن حضرت بین مغرب و عشاء یعنی اوّل شب از دنیا رفته‌اند.

علّت وفات آن حضرت را اکثراً بوسیله ضرباتی که بر پهلوی و بازوی آن حضرت، دشمنان وارد کرده بودند دانسته و آن حضرت شهید شده‌اند. در کتاب دلائل الامامة طبری، ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

فاطمه زهراء علیه السلام در سه‌شنبه سوّم جمادی‌الثانی سال یازدهم هجری شهید شد. و سبب وفاتش این بود که «قنفذ» فرمانبردار «عمر» با غلاف شمشیر به امر عمر او را زد و آنچنان ضربات محکم بود که جینش سقط شد و سخت

مريض شد و به هیچ یک از کسانی که او را اذیت کرده بودند اجازه نداد از او دیدن کنند و آن دو نفر از اصحاب پیغمبر، حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام را شفیع قرار دادند که برای آنها اجازه بگیرد تا آنها از آن حضرت عیادت کنند ولی زمانی که آنها به خدمت حضرت فاطمه عليها السلام رسیدند و گفتند: حالتان چگونه است؟ حضرت زهراء عليها السلام فرمود: الحمدلله خوب است. سپس آن حضرت فرمود:

شما از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدید که فرمود: «فاطمه پاره تن من است کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است». گفتند: بلی شنیدیم. فاطمه زهراء عليها السلام فرمود: به خدا قسم شما دو نفر مرا اذیت کردید آن دو نفر از منزل فاطمه بیرون رفتند در حالی که فاطمه زهراء عليها السلام از آنها نفرت داشت. (۱)

محَلّ دفن فاطمه زهراء عليها السلام

محَلّ دفن حضرت فاطمه زهراء عليها السلام اگر چه معلوم نیست و مخفی بودن قبر آن حضرت علتی دارد که باید همچنان بماند ولی از بعضی روایات استفاده می شود که برای بعضی از اصحاب و خواص محَلّ دفن آن حضرت را تعیین

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۷۰ روایت ۱۱. عن ابی بصیر عن ابی عبد الله عليه السلام قال: قبضت فاطمة عليها السلام فی جمادی الاخرة یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنة إحدى عشر من الهجرة، وکان سبب وفاتها انّ قنفذاً مولی عمر لکرها بنعل السیف بأمره، فأسقطت محسناً و مرضت من ذلك مرضاً شديداً و لم تدع أحداً ممّن آذاها یدخل علیها. و کان الرجلان من أصحاب النبی صلی الله علیه و آله سألّا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه أن یشفع لهما إلیها، فسألها امیرالمؤمنین عليه السلام فلمّا دخلّا علیها قالّا لها: کیف أنت یا بنت رسول الله؟ قالت: بخیر بحمد الله، ثمّ قالت لهما: ما سمعنا النبی یقول: فاطمة بضعة منی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله؟ قالّا: بلی، قالت: فوالله لقد آذیتانی، قال: فخرجا من عندها عليها السلام و هی ساخطة علیهما.



می کرده اند و می گفتند: «دفنت فی بیتها» یعنی در خانه اش دفنش کردند.

ابی بصیر می گوید: از امام سجّاد علیه السلام سؤال کردم که: قبر فاطمه زهراء علیها السلام کجا است؟ فرمود: در خانه اش او را دفن کردند. (۱)

بزنطی از امام هشتم علیه السلام نقل کرده که فرمود: فاطمه زهراء علیها السلام را در خانه اش دفن کردند. (۲)

و آنچه به نظر می رسد این است که آن حضرت را در خانه خودش که متصل به مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و کنار خانه رسول مکرم است دفن کرده اند به نشانی آنکه وقتی وارد حرم مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله از درب جبرئیل می شویم طرف پائین ضریح حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دری است که معروف است به در خانه فاطمه زهراء علیها السلام که اگر از آن در به داخل ضریح نگاه کنید قبر حضرت زهراء علیها السلام دیده می شود.

و اما چرا باید قبر حضرت فاطمه زهراء علیها السلام مخفی باشد؟ و چرا ائمه اطهار علیهم السلام آن را برای همه ظاهر نکرده اند؟ مختصراً می توانیم فلسفه مخفی بودن قبر مقدّس آن حضرت را اینگونه توضیح دهیم که:

چون حضرت فاطمه علیها السلام با زمامداران زمان خود سخت مخالف بود، از حضرت علی علیه السلام درخواست کرد که او را شب دفن کند، زیرا نمی خواست کسانی که او را اذیت کرده اند از محلّ دفنش مطلع شوند.

۱ - بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۱۸۵. احمد بن محمد بن ابی نصر قال: سألت أبا الحسن علیه السلام عن قبر فاطمة فقال: دفنت فی بیتها.

۲ - بحارالانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۱۹۱ روایت ۱ باب ۵. عن البزنطی قال: سألت الرضا علیه السلام عن قبر فاطمة علیها السلام فقال: دفنت فی بیتها.

و چون ممکن بود عده‌ای به دستور حکومت وقت به بهانه آنکه مردم نباید از فیض نماز و تشییع جنازه آن حضرت محروم بمانند، قبر آن حضرت را نبش کنند، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام قبر مقدّس حضرت فاطمه علیها السلام را مخفی نگاه داشت و نگذاشت کسی آن را بشناسد.

در کتاب بحار الانوار نقل شده که: وقتی علی بن ابیطالب علیه السلام به بالین حضرت فاطمه زهراء علیها السلام نشست و پرده را از روی صورت آن حضرت برداشت دید وصیتنامه‌ای آن حضرت نوشته است به این مضمون:

بسم الله الرحمن الرحيم

این آن چیزی است که فاطمه دختر پیغمبر خدا وصیت می‌کند او شهادت به وحدانیت خدای تعالی می‌دهد و شهادت می‌دهد که پیغمبر اکرم بنده خدا و فرستاده او است و اینکه بهشت حق است و جهنم حق است و قیامت که شکّی در آن نیست خواهد آمد و خدای تعالی مردم را از قبرها در روز قیامت زنده می‌کند.

ای علی من فاطمه دختر محمّد خدای تعالی مرا با تو همسر قرار داد تا در دنیا و آخرت مال تو باشم، تو به من از دیگران سزاوارتری که امور مرا عهده‌دار باشی، مرا در شب حنوط کن و در شب غسل بده و کفن کن و نماز بخوان و مرا در شب دفن کن و به احدی جریان را نگو و با تو وداع می‌کنم و تو را به خدا می‌سپارم و به فرزندان من تا روز قیامت سلام مرا برسان. ^(۱)

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۱۴.

فکشف علی وجهها فاذا برقعة عند رأسها فنظر فيها فاذا بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله اوصت و هي تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنة حق و النار حق و



و اما اينکه چرا ائمه اطهار عليهم السلام آن چنانکه قبر حضرت علي بن ابيطالب عليه السلام را ظاهر کردند، مرقد پاک حضرت فاطمه زهراء عليها السلام را ظاهر نکردند؟ شايد فلسفه اش اين باشد که:

از نظر مسلمانان محبت به نزديکان پيغمبر اکرم صلى الله عليه وآله اجر رسالت بوده و واجب است. و يقيناً اگر درباره هر کس از نزديکان پيغمبر صلى الله عليه وآله شامل شدن اين حکم مورد ترديد واقع شود درباره حضرت فاطمه عليها السلام ترديدی نخواهد بود، زيرا او تنها فرزندی است که از پيغمبر اکرم صلى الله عليه وآله باقی مانده است و از فرزند، کسی نزديکتر به انسان نمی باشد و بدون ترديد، یکی از کارهائی که در اظهار محبت به کسی بايد اظهار شود اين است که پس از مرگش او را تشييع کنند و به سر قبر او بروند و او را فراموش نکنند.

بنابراين، حال که قبر حضرت فاطمه عليها السلام مخفی است يا آن گونه که در کتب تاريخ نوشته شده و شيعه معتقد است آن حضرت خودش وصيت کرده و نمی خواسته عمال حکومت در تشييع جنازه اش حاضر شوند، که در اين صورت چون حضرت فاطمه عليها السلام، معصومه است و خطا و اشتباه و هوای نفس ندارد، قطعاً آنها به قدری ظالم و ستمگر و مورد تنفر آن حضرت بوده اند که لياقت تشييع جنازه او را نداشته اند.

و يا آنکه برخلاف آنچه تواريخ گفته معتقد شويم که تشييع جنازه حضرت فاطمه عليها السلام برای همه کس آزاد بوده است، ولی عمال حکومت آن قدر بی محبت و بی علاقه به آن حضرت بوده اند که در تشييع جنازه او حاضر

→ ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من القبور يا علي انا فاطمة بنت محمد زوجي الله منك لا كون لك في الدنيا و الاخرة انت اولي بي من غيري حنطني و غسلني و كفني بالليل و صل علي و ادفني بالليل و لا تعلم احدا و استودعك الله و اقرء علي ولدي السلام الي يوم القيامة.

نشده و محلّ قبر او را محفوظ نگاه نداشته‌اند، که در هر صورت، آنها نباید خود را محبّ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بدانند، زیرا خلیفه آن حضرت کسی است که به دستورات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر عمل کند و حقوق او را بهتر حفظ نماید. و اینکه می‌بینید ائمه اطهار علیهم السلام برای عموم مردم، محلّ قبر مطهر حضرت فاطمه علیها السلام را ظاهر نکرده‌اند برای این است که یکی دیگر از دلایل ابطال حاکمیت حکام آن زمان را ثابت نگاه دارند.

زن در جاهلیّت

قرآن مجید و کلیه تواریخ به صراحت می‌گویند که زن در عصر جاهلیّت به هیچ عنوان اعتباری نداشته بلکه زن را تنها برای ارضاء تمایلات جنسی و کار کردن مانند حیوانات نگه می‌داشتند. ولی اسلام بت شکن، اسلام رسومات غلط شکن، اسلام ناب فطری محمدی صلی الله علیه و آله علاوه بر آنکه این مسأله را از بین برد و به مقام زن توجّه کاملی فرمود خدای تعالی به پیامبر اسلام یک دختر عنایت کرد که مانند خورشید به عالم بشریت نورافشانی کند و همه از نور او استفاده نمایند و زمین از نور او روشن شود و حتّی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دین اسلام بوسیله او پایدار بمانند و او کوثری باشد که خیر کثیرش به همه عوالم وجود برسد.

تشعّعات انوار فاطمه زهراء علیها السلام

تشعّعات وجودی فاطمه زهراء علیها السلام در مرحله اوّل شامل ذریّه و آنهایی که به او اتّصال روحی و بدنی دارند می‌شود و کسانی که صددرصد مانند او در



عصمت و علم هستند مانند ائمه اطهار علیهم السلام از نور او صدرصد برخوردار باشند و صدرصد دارای خیر کثیر و کوثر باشند و هر کس هر چه از ارتباط روحی و بدنی نسبت به آن حضرت ضعیفتر باشد به همان مناسبت از خیر کثیر او کمتر برخوردار است.

بنابر این مردم دنیا به پنج بخش طبق این محاسبه تقسیم می شوند:

اول آنهایی که صدرصد قلوبشان از حکمت و خیر کثیر و کوثر مالا مال است آنها از عصمت فاطمه زهراء علیها السلام و هم از علوم او و هم از انوار آن حضرت کاملاً برخوردار و گوی سبقت را در عالم وجود در خیرات و خوبیها برده اند که خدای تعالی در قرآن می فرماید: «وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»^(۱) یعنی جمعی از افراد بشر هستند که در همه خوبیها بر دیگران سبقت گرفته اند و آنها ائمه اطهار علیهم السلام می باشند.

دوم سادات و فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام که اهل تقوی و تزکیه نفس باشند و خود را به مقام اولیاء خدا رسانده باشند، اینها از این کوثر و خیر کثیر بعد از ائمه اطهار علیهم السلام بیشتر از دیگران تشریعاً و تکویناً استفاده کرده که خدای تعالی در مرحله اول به خاطر تقوایشان و در مرحله دوم به خاطر انتسابشان به فاطمه زهراء علیها السلام بیش از دیگران آنها را دوست دارد و مورد لطف خود قرار می دهد.

سوم اولیاء خدا از غیر سادات که چون آنها انتساب روحی به آن حضرت دارند و قطعاً انتساب روحی مقدم بر انتساب بدنی است خدای تعالی به خاطر این انتساب و این تقوی آنها را مورد لطف و عنایت خود قرار می دهد و بدون تردید عقلاً و نقلاً آنها اهل نجات و اهل بهشت اند و خدای تعالی در قرآن به

آنها به خاطر اعمال و عقائدشان وعده بهشت داده و خدا وعده خود را تخلف نمی‌کند.

چهارم کفار و مشرکین و فسّاق غیر سادات که بدون تردید اگر مشمول عفو و شفاعت نشوند اهل عذاب خواهند بود.

پنجم سادات و ذراری حضرت زهراء عليها السلام که اهل تقوی نیستند و بلکه کافر و یا مشرک و فاسق هستند و تنها امتیازی که دارند این است که آنها ذریه فاطمه زهراء عليها السلام می‌باشند آیا اینها تنها به خاطر این امتیاز ممکن است اهل نجات باشند یا آنکه خدای تعالی به این امتیاز توجّهی نفرموده و آنها مانند سایر مردم در عذاب خواهند بود؟

جمعی گفته‌اند که به هیچ وجه این امتیاز موجب نجات آنها نمی‌شود زیرا اسلام امتیازات نژادی را از بین برده و معنی ندارد که خود او برای نژاد خاصی امتیازی قائل شود.

جواب این عده به دلایل عقلی و نقلی واضح است زیرا هیچ یک از مراجع تقلید اجازه نمی‌دهند که به این چنین سیدی زکات داده شود زیرا زکات چرک دست مردم است و ذریه فاطمه زهراء عليها السلام نباید از چنین مالی استفاده کند پس به وضوح می‌بینیم که اسلام این امتیاز را لااقل برای آنها قائل شده است حالا آیا سایر امتیازات ممکن است برای آنها باشد یا نباشد مورد بحث است که در این کتاب به یک یک آنها انشاءالله اشاره می‌شود.

سؤالی که ممکن است پیش بیاید این است که: چرا اسلام برای سادات امتیازی قائل شده است؟ تقاضا می‌کنم قبل از آنکه جواب قانع‌کننده‌ای به شما بدهم این مباحثه و گفتگو را که در مسجد اموی دمشق انجام داده‌ام بخوانید اگر قانع نشدید بیشتر توضیح خواهیم داد.



فضائل ذریه فاطمه زهراء علیها السلام

در تاریخ ۲۰ / ۱ / ۵۶ در مسجد بزرگ اموی که در وسط شهر شام واقع شده است، در حدود یک ساعت به ظهر کنار قبر مطهر حضرت یحیی بن زکریّا علیه السلام نشسته بودم که یک جوان عرب سنّی نزد من آمد و گفت: سؤالی دارم.

گفتم: بپرسید.

گفت: از آیه: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ»^(۱) (گرامیترین شما در نزد خدا باتقوی ترین شما است) استفاده می شود که اسلام کلیه امتیازات را الغاء کرده و فقط تقوی را مایه امتیاز قرار داده است.

گفتم: پس تمام امتیازات را الغاء نکرده و بلکه امتیاز تقوی را اثبات کرده است.

در این بین دو نفر از علمای اهل سنت نزدیک ما آمدند و آنها هم در بحث ما شرکت نمودند.

بعدها معلوم شد که یکی از آنها اسمش «ولید بن محمد» و دیگری اسمش «حافظ بن عمر» است.

«ولید» که مردی جا افتاده و نسبتاً دارای فضل و علم، بخصوص در تحلیل روایات صحیح بخاری بود، اجازه گرفت که در گفتگوی ما شرکت کند. من گفتم: مانعی ندارد؛ و رو به آن جوان کردم و گفتم: چرا شما در گوشه مسجد اموی مقام و محلّی را به عنوان مشهد رأس الحسین ساخته‌اید و از آن احترام می‌کنید؟

گفت: حضرت حسین علیه السلام از مجاهدین راه اسلام بوده و خدای تعالی برای او فضیلت قائل شده و ما هم او را احترام می‌کنیم و چون احتمال دارد سر مقدّس آن حضرت اینجادرفن شده باشد، این بقعه و مقام را برای او ساخته‌ایم. گفتم: پروردگار متعال هم در قرآن عمل شما را تأیید فرموده و می‌گوید: (۱) «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا». خدا مردان مجاهد را بر خانه‌نشینان و تن‌پروران برتری داده است.

بنابراین، امتیاز دوّم هم جهاد است که خدای تعالی در قرآن به صراحت از آن یاد کرده است.

«ولید» گفت: امتیازات دیگری هم در قرآن برای بعضی از افراد بشر وجود دارد.

من سخنش را قطع کردم و گفتم: بعضی گمان کرده‌اند که اسلام به طور



کلی امتیازات را الغاء کرده ولی باید بگوئیم که اسلام برای الغای امتیازات بی واقعیّت و اعتباری و ساخته دست استعمارگران آمده تا افرادی را که در عالم عزیز بی جهتند سرکوب کند و نگذارد هر که زر و زورش بیشتر است بر مردم مسلط تر گردد. ولی در مقابل، امتیازات واقعی و حقیقی را تأیید کرده و بلکه مثل امتیاز تقوی و علم و جهاد را از پر ارزش ترین صفات انسانی شمرده است.

ما در آیات قرآن می خوانیم:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱).

آیا دانا با نادان مساوی است؟

آیا بینا و نابینا مساوی است؟

آیا مرد مجاهد با یک فرد تن پرور و خانه نشین مساوی است؟!

آیا می توان امتیاز یک فرد مجاهد و پاکدامن و دانشمند را که تمام وجودش وقف خدمت به مردم است بر دیگران منکر شد؟!

آیا ممکن است شخصی را که تمام صفات انسانی در وجودش به حدّ کمال رسیده با کسی که خدا در باره اش فرموده است: «اینها از حیوانات هم بدترند»، مساوی دانست؟

اگر فردی به خاطر خدا به مردم محبّت کند و آنها را از بدبختی و هلاکت حتمی نجات دهد، مورد محبّت و اکرام مردم واقع نمی شود؟

آیا مردم از او تشکر نمی کنند و برای او امتیاز قائل نیستند؟

«ولید» و «حافظ» گفتند: مطلب کاملاً صحیح است و جای تردید نیست.



من گفتم: بنابراین بعضی از امتیازات، ثابت است و باید وجود داشته باشد، والا ارزشها نادیده گرفته می شود و اگر در جامعه ای امتیاز برای مردان پاک و دانشمند و مجاهد و غیره منظور نشود، آن جامعه موفقیت و پیشرفت خوبی نخواهد داشت.

«ولید» گفت: آیا برای بعضی از نژادهای بشری، اسلام امتیازی قائل شده است یا خیر؟

گفتم: نژادها بر دو قسمند:

قسم اول: نژادهائی که از نظر جسمی تفاوتی با یکدیگر دارند مثل سیاه و سرخ و سفید و یا تفاوتهای دیگر که مربوط به خلقت است و خدای تعالی در این خصوص می فرماید:

«إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (۱).

ما شما را از زن و مردی خلق کردیم و شعبه شعبه و دسته دسته قرارتان دادیم تا یکدیگر را بشناسید.

که در حقیقت، نژادهای مختلف و رنگها و حتی شکلها و قیافه ها تنها برای این است که شناخته شوند و با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

قسم دوم: نژادهای اصیلی که دارای امتیازات معنوی هستند. مثلاً اگر یک سلسله نسبی همه از علماء و دانشمندان باشند و یا همه از مجاهدین و سلحشوران باشند و یا اگر همه از پاکان و مؤمنین و موحدین باشند، مسلماً آنها دارای امتیاز اصیلی هستند.

و یا نژادی به خاطر آنکه انتسابی به اهل تقوی و علم و مجاهدین اسلام



دارند، دارای امتیازند و این قسم از امتیاز نیز مورد تأیید اسلام است.

مثلاً اسلام برای نژاد سادات و ذریه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به دو جهت امتیاز قائل شده است:

اول: آنکه این سلسله از نسب، از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همه انبیاء و رسولان و پاکان بوده‌اند. زیرا در زیارتها خطاب به ائمه اطهار علیهم السلام می‌خوانیم که:

شهادت می‌دهم تو در صلبهای پاک و شامخ بوده‌ای،
مثل آنکه در زیارت وارث خطاب به حضرت سیدالشهداء
حسین بن علی علیه السلام می‌خوانیم: «اشهد أنك كنت نوراً فی
الاصلاب الشامخة والارحام المطهرة».

و از زمان حضرت رسول اکرم و علی بن ابیطالب علیه السلام تا این زمان این نژاد، همه مسلمان و موحد و اکثراً حتی دارای مذهب حقّه بوده‌اند. سادات اکثراً در هر زمان علیه طاغوتهای زمان خود قیام می‌کرده و همیشه ظالمان و ستمگران را در وحشت و اضطراب قرار می‌داده و تا حدی آنها را کنترل می‌کرده و بهترین نمونه‌های مجاهدین واقعی اسلام بوده‌اند. تردیدی نیست که اگر یک فرد به خاطر جهاد و تقوی و شناخت و علمش بر سایرین فضیلت داشته باشد، به طریق اولی نسلی و نژادی هم اگر دارای این خصوصیات باشد، بر سایر نژادها مزیت و امتیاز خواهد داشت.

در قرآن مجید به خاطر آنکه بنی اسرائیل از نژاد انبیاء بوده‌اند، با همه اعمال زشتشان خدا آنها را بر دیگران برتری داده است و برای آنها امتیاز قائل شده است. چنانکه آیات زیر بر این مطلب کاملاً گواهی می‌دهد.

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَآئِيلَ الْأَنْحَالَ فَقَاتَلُوا عَلَىٰ قَوْمٍ يَكْفُونَ عَلَىٰ

أَصْنَامٌ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ مُمْتَرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * قَالَ
 أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِيَكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْغَالِبِينَ»^(۱)

«وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ
 مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْغَالِبِينَ»^(۲)

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي
 فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْغَالِبِينَ»^(۳)

که در تمام این آیات، خدای تعالی تصریح کرده که آنها را بر تمام مردم
 زمان خودشان فضیلت داده است.

بنابراین بنی اسرائیل بخاطر انتسابشان به انبیاء علیهم السلام دارای فضیلت شده‌اند
 همچنین سادات به خاطر انتسابشان به انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام دارای
 فضیلت‌اند.

دوم: آنکه نژاد سادات به خاطر انتسابشان به پیغمبر اکرم و حضرت علی
 بن ابیطالب و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام برتری و فضیلت دارند.

ولید گفت: آیا این هم جزء امتیازاتی است که اسلام بر آن صحه
 گذاشته است؟

گفتم: به دلائل فطری و نقلی، این امتیاز هم از امتیازات واقعی و اصیل
 اسلامی است.

برای توضیح به این سرگذشت توجه کنید:

۱ - سوره اعراف آیات ۱۳۸ تا ۱۴۰.

۲ - سوره جاثیه آیه ۱۶.

۳ - سوره بقره آیه ۴۷.



در مشهد مقدس دوستی داشتم که می‌گفت: در خردسالی پدر و مادرم را از دست دادم. ما فقیر بودیم و در یکی از دهات اطراف مشهد زندگی می‌کردیم. پس از فوت آنها فقر و تنگدستی بیشتری به ما فشار آورد که باعث شد من از ده‌مان فرار کنم و به شهر بیایم. از حسن اتفاق، در مشهد یکی از تجار محترم مرا تحت تکفل خود گرفت و بهتر از پدر به من رسیدگی می‌کرد، تا آنکه وسائل ازدواج مرا فراهم نمود و خانه‌ای برای من خرید و سرمایه‌ای به من داد و من توانستم مشغول تجارت شوم و خلاصه تمام ثروت و هستی‌ام مرهون محبت‌های او بود.

او فوت کرد - خدا رحمتش کند - پسری داشت که پس از مرگ پدر اموالش را از بین برد و مدتی هم دیده نمی‌شد. من سالها بود در جستجوی او بودم از او خبری نداشتم. یک روز جوان فقیری را دیدم، بدون آنکه با او آشنا باشم روی حسّ نوع دوستی او را به منزل آوردم و به او غذا دادم و مقداری هم پول در اختیارش گذاشتم و رفت.

پسرم که این جریان را دید خوشحال بود که من به یک جوان فقیر کمک خوبی کرده‌ام.

تقریباً دو روز بعد در کنار خیابان جوان دیگری گدائی می‌کرد. من و پسرم از آنجا عبور می‌کردیم، ابتدا او را نشناختم و تصمیم داشتم که به او کمک کنم. ولی وقتی به آن جوان نزدیک شدم، او مرا شناخت و می‌خواست فرار کند که خودم را به وی رساندم، دیدم پسر آن تاجری است که به من همه چیز داده و زندگی من مرهون محبت‌های او بوده و چون خجالت می‌کشیده می‌خواسته فرار کند. من با خواهش و تمنا او را به منزل بردم. پسرم خیال

می کرد او هم مثل جوان قبلی یک فقیر معمولی است، ولی من به وی فهماندم که این، پسر آن تاجری است که به من زندگی بخشیده و آنچه دارم از او بوده است. به هر حال از آن جوان در منزل پذیرائی کردم و لباس و پول زیادی به او دادم. پسر من گفت: پدر، هر چه به او بدهی کم داده ای، چون اموال تو، وجود تو، بلکه همه زندگی تو مال او است.

من برای آنکه مطلبی را به او تعلیم داده باشم گفتم: این جوان که به من چیزی نداده است.

گفت: درست است، ولی به خاطر پدرش ما اگر بخواهیم الآن ادای شکر پدرش را بکنیم، جز این راهی نداریم. روح پدرش هم جز این توقع دیگری از ما ندارد. اصلاً پاداشی که پدرش از ما دریافت می کند همین است. شما باید همان گونه که پدر او همه چیز به شما داده، شما هم همه چیز به او بدهید و بلکه شما هر چه دارید باید در طبق اخلاص بگذارید و تقدیم او کنید.

گفتم: راست می گوئی پسر من، من هم با او همین گونه معامله می کنم. لذا آن جوان را در خلوت خواستم و به وی گفتم: من هر چه دارم از پدر تو است. زندگی من مرهون محبت های پدر تو است. تمام اموال من متعلق به تو است و هر چه می خواهی از اینها را انتخاب کن و بقیه را اگر خواستی به من ببخش. و خلاصه آنچه پدرش نسبت به من محبت کرده بود، من نسبت به او همان محبت ها را انجام دادم تا فکرم آسوده شود.

وقتی این قضیه را من برای «ولید» توضیح دادم، «ولید» گفت: قضیه آموزنده ای بود. فطرت انسان حکم می کند که باید برای این فقیر که فرزند یک



چنین فردی بوده امتیاز قائل شد. و همچنین فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ما هر چه داریم از اجداد آنها است، آنها هم دارای امتیازند و باید ما همه زندگی خود را مرهون آنها بدانیم.

من گفتم: پروردگار متعال می فرماید:

به یاد بیاورید نعمت خدا را زمانی که با هم دشمن بودید، پس خدا دلهای شما را با هم مهربان نمود و شما بودید که در زیر سایه اسلام به نعمت خدا برادروار زندگی کردید و شما بودید که بر لب گودی آتش جهل و نادانی و بدبختی قرار داشتید و خدا شما را بوسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نجات داد. ^(۱)

شما می دانید که اگر خدا بوسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مردم را از آن پرتگاه نجات نمی داد، آنها در آتش بدبختی می سوختند و اگر زحمات بیست و سه ساله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود، مردم هیچ چیز نداشتند و هر چه امروز از نظر معنوی و حتی مادی دارند، مربوط به بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

بنابراین در مرحله اول به خاطر زحمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آنچه او به ما بخشیده است باید برای فرزنداناش امتیاز قائل شویم و در مرحله دوم به خاطر علم و تقوی و جهاد و فضائل عظیمه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب و فاطمه زهراء علیها السلام باید برای آنها فضیلت قائل شویم.

این موضوع در حکایت حضرت خضر و حضرت موسی علیهما السلام در قرآن کریم توضیح داده شده و تأیید گردیده است.

زیرا وقتی حضرت خضر علیه السلام دیواری را که در آن قریه در حال خراب

۱ - سورة آل عمران آیه ۱۰۳: «وَأَذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».

شدن بود، بر پا داشت و می خواست فلسفه عملش را برای حضرت موسی علیه السلام نقل کند، چنین گفت:

اما دیوار به دو پسر بچه یتیمی تعلق داشت و گنجی
 زیر آن دیوار برای آنها نهفته بود و پدرشان مرد صالحی
 بود. پروردگارت اراده کرد که آنها بزرگ شوند و گنج خود
 را استخراج کنند. این به خاطر مهربانی پروردگارت نسبت
 به آنها بوده است. (۱)

در حدیث معتبر از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمودند:
 «اطفال به خاطر اعمال پدرانشان حفظ می شوند،
 چنانکه خدای تعالی حقوق دو پسر را (که در قصه
 حضرت خضر و حضرت موسی علیهما السلام است) به خاطر
 نیکوکاری پدرشان حفظ فرمود». (۲)

و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:
 «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: خدای تعالی به جای بنده
 صالحش بعد از مرگ، حافظ اهل و عیال و فرزند و اموال
 او خواهد بود اگر چه اهل او اهل بدی باشند. سپس این آیه
 را تلاوت فرمود: «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» (۳) (۴).

و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:
 «خدای تعالی حافظ حقوق فرزند مؤمن است به
 خاطر ایمان پدرش تا هزار سال و دو پسر که خدا (بوسیله

۱ - سورة كهف آیه ۸۲: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ».

۲ - تفسیر برهان ذیل همین آیه.

۳ - سورة كهف آیه ۸۲ تفسیر برهان ذیل همین آیه.

۴ - بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۲۳۶ روایت ۴.



حضرت خضر و موسی (علیهم السلام) حقوقشان را حفظ کرد، بین آن دو و بین پدرشان که صالح بود هفتصد سال فاصله بود (۱)».

ملاحظه فرمودید که اسلام به خاطر نیکوکاری و تقوای پدر، برای فرزندان امتیاز قائل است همان گونه که فطرت و وجدان انسان بر این موضوع گواه است.

«ولید» گفت: استفاده کردیم، امید است بتوانیم از این به بعد نسبت به سادات و فرزندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کمال احترام را انجام دهیم.

معنای واژه‌ها

برای آنکه بتوانیم بعضی از فضائل ذریّه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را که به خاطر حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) نصیبشان شده توضیح دهیم ناگزیریم معانی لغوی بعضی از واژه‌ها را در این ارتباط مقدّماتاً شرح دهیم.

معنی «عترت»

در جلسه‌ای که جمعی از علماء و فضلاء و اهل منبر جمع بودند، یکی از وعّاظ از من سؤال کرد که: معنی «عترت» چیست؟
من به او گفتم: در گذشته در کتابهای لغتی که در اختیارم بود تحقیق کردم و از خلاصه همه آنها به این نتیجه رسیدم که معنی «عترت» در لغت، نسل انسان و

ذریّه او را می گویند و عرب از کلمه «عترت» چیزی جز این نمی شناسد و عترت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذریّه او از فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَام است. (۱)

ولی از سخنان بعضی از اهل لسان استفاده می شود که کلمه «عترت» علاوه بر ذریّه، به اقوام و نزدیکان هم اطلاق می گردد.

در «امالی» شیخ صدوق در احوال فرزندان مسلم بن عقیل آمده که آنها به زندانبان گفتند: «ما عترت پیامبر تو حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستیم.» و حال آنکه آنها از نسل پیامبر اکرم نبودند.

کلمه عترت پیغمبر در بسیاری از موارد به فرزندان غیر معصوم آن حضرت مانند زید بن علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَام گفته شده (که در کتب اخبار به این معنی بسیار برخورد می کنیم و این حقیقت بر کسی پوشیده نیست).

بحث و گفتگو در مکه

روزی در مکه با جمعی از اهل علم و حجاج در معنی حدیث ثقلین که

۱- فی مصباح المنیر: العتره نسل الانسان قال الازهری: و روی تغلب عن ابی الاعرابی ان العتره ولد الرجل و ذریّته و عقبه من صلبه و لاتعرف العرب من العتره غیر ذلك.

و فی القاموس قال العتره نسل الرجل و رهطه و عشیره الادنون و قال ابن اثیر فی النهایه و المعروف المشهور ان عترته (یعنی رسول الله) اهل بیته الذین حرمت علیهم الزکات.

و فی تذکره الفقهاء للعلامه فی بحث الوصیه ما هذا لفظه و لو اوصی لعترته قال ابن اعرابی و تغلب أنّهم ذریّته و قال ابن قتیبه أنّهم عشیره و فیه للشافعیه و جهان اصحابها عندهم الثانی و به قال زید بن ارقم.

و فی کتاب ضوء الشهاب عتره الرجل اولاده و اولاد اولاده و نسله و رهطه.

و فی کتاب اکمال الدین و العتره ولد الرجل و ذریّته من صلبه فلذلك سمیت محمد من علی و فاطمه صلوات الله علیهم عترت محمد (صلی الله علیه و آله).

و فی معانی الاخبار قال محمد بن علی بن الحسین مصنف هذا الكتاب: العتره، علی بن ابیطالب و ذریّته من فاطمه.

و فی اقرب الموارد العتره بالكسر ولد الرجل و ذریّته و عقبه من صلبه.



پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین می‌گذارم

یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است.» (۱)

بحثها و گفتگوهای بود. من که در گوشه‌ای ساکت نشسته بودم و می‌خواستم به عللی در آن بحث وارد نشوم دیدم یک جوان دانشجوی ایرانی ولی سنی و محصل دانشگاه اسلامی مدینه در آن جمع حضور دارد، زبان فارسی را به خاطر آنکه زبان مادریش هست، می‌فهمد و عربی را هم به خاطر آنکه در دانشگاه مدینه بوده است، می‌داند، ولی بحثهای آن جمع را نمی‌پسندد. لذا من رو به آن جوان کردم و گفتم: شما حدیث «ثقلین» را قبول دارید؟

گفت: چون حدیث متواتری است قبول دارم. ولی اینها می‌گویند منظور از عترت پیغمبر ﷺ حضرت علی و حضرت فاطمه (علیها السلام) و فرزندان معصوم آنها هستند و حال آنکه منظور از عترت، همان گفتار و سخنان پیامبر اکرم ﷺ که به عنوان روایات و سنت نقل شده و در شرح و تفسیر آیات قرآن است، می‌باشد. لذا در بعضی روایات هم نقل شده که فرموده است:

«أني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وسنتي».

من در میان شما دو چیز گرانبه می‌گذارم آنها

کتاب و سنت من اند.

من گفتم: شما با چه میزانی «عترت» را به معنی سنت تأویل می‌کنید؟ شما اگر کتب لغت را قبول دارید، همه آنها متفقاً می‌گویند: منظور از «عترت» انسان،

۱ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۱۳۳ و ۱۴۵ و جلد ۳۵ صفحه ۱۸۴ و جلد ۳۶ صفحه ۳۳۱.

«أني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي».

ذریّه و نسل او است و حتّی کلمه «عترت» بر غیر معصومین از ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله هم گفته شده است.

گفت: شما می خواهید بگوئید اطلاق کلمه عترت بر ذریّه آن حضرت که در زمان ما هم هستند، صحیح است؟
گفتم: بله.

گفت: با این فرض، معنی این حدیث چیست؟
گفتم: اوّلاً من نمی خواهم بگویم معنی «عترت» حتّی در این روایت هم شامل تمام ذریّه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می شود، زیرا در احادیثی پیشوایان اسلام فرموده اند که «عترت» در این روایت فقط شامل معصومین علیهم السلام می شود.

شاید هم منظورشان این بوده که مردم عقب سر هر سیّد ناهلی که مدّعی خلافت و امامت است، نیافتند. و به خاطر آنکه معنی کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در این حدیث بدون جنبه های علمی توجیه و با صراحت بیان کنند، اینگونه آن را خلاصه فرموده و بیان نموده اند.

ولی اگر بخواهیم بدون توجّه به آن احادیث، معنی این حدیث را توضیح دهیم و این کلام پر ارزش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تحلیل کنیم، باید بگوئیم «عترت» که به معنی ذریّه و یا اقربای آن حضرت است، شامل حضرت علی و حضرت فاطمه علیها السلام و ذریّه آنها تا روز قیامت خواهد شد و این روایت آنها را عدیل قرآن قرار داده است، پس هر خصوصیتی که در قرآن هست در عترت هم باید باشد.

خصوصیات قرآن که با عترت تطبیق می کند به شرح زیر است:

۱ - قرآن دارای آیات محکم و متشابه است.



به ظاهر آیات محکم قرآن می شود تمسک نمود، ولی به ظاهر آیات متشابه قرآن نمی شود تمسک کرد.

عترت و ذریه پیامبر ﷺ هم معصوم و غیر معصوم دارد که به گفتار و کردار و حتی سکوت معصومین آنها باید اقتداء کرد، ولی نمی توان به غیر معصوم از ذریه پیامبر اقتداء نمود و مطلقاً کلمات آنها را حجت دانست.

۲- همان گونه که در قرآن کلماتی از قبیل «کلب» و «شیطان» وجود دارد، همچنین در میان ذریه پیامبر ﷺ افراد فاسق و کافر ممکن است وجود داشته باشند.

۳- همان گونه که تمام قرآن باید احترام شود و کسی نمی تواند دست بی وضو حتی به کلمه «کلب» و «شیطان» آن بزند، همچنین تمام ذریه پیامبر اکرم ﷺ باید احترام و اکرام شوند و حتی به فساق و کفار آنها هم نمی توان با توجه به سیادتشان بی احترامی کرد. (در احادیثی که بعداً خواهد آمد این حقیقت تثبیت می شود).

۴- همان گونه که کلمه «شیطان» و «کلب» و کلمات دیگری از این قبیل در قرآن به خاطر آنکه منتسب به قرآن و پروردگار است احترام دارد، همچنین سادات و ذریه غیر معصوم پیامبر اکرم ﷺ و بلکه فساق و کفار آنها باید به خاطر آن حضرت احترام شوند، چنانکه تمام کتب حدیث از سنی و شیعه به عبارات مختلف از رسول اکرم ﷺ نقل کرده اند که فرمود:

«اولاد مرا اکرام کنید و دوست داشته باشید خوبان

آنها را به خاطر خدا و خوبی آنها و گناهکاران آنها را به
(۱) خاطر من».

۵ - همان گونه که قرآن به خاطر بلاغت و فصاحت و مطالب علمی و پیشگوئیهایش معجزه باقیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، همچنین کثرت نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنکه عداوت و هجوم هر یک از خلفای اموی و عباسی بر آنها کافی بود که نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله را از زمین بردارد، ولی در هر کجا که مسلمانان جمع اند، در میان آنها عده زیادی از سادات و ذریه حضرت فاطمه زهراء عليها السلام دیده می شوند، ولی از بنی امیه حتی یک فرد نیست که خود را به آنها منتسب کند. پس این هم معجزه باقیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

بنابراین هیچ منافاتی ندارد که منظور از عترت در این حدیث هم تمام ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (اعم از صالح یا طالح آنها) باشد.

ولی در احادیث متعدده ای که خلاصه آنها نقل می شود، امام عجل الله تعالی فرجه می فرماید: منظور از عترت در حدیث ثقلین دوازده امام عليهم السلام هستند که از جمله آنها روایتی است که در «مجمع البحرین» در زیر معنی واژه «عترت» می گوید:

«از حسن بن علی نقل شده که فرمود: از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سؤالی شد که معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده من در میان شما دو چیز بزرگ می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است، عترت کیست؟

حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام فرمود: عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، من و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین است که نهم آنها مهدی و قائم آنها است که از قرآن جدانمی شوند

→ صفحه ۲۵۹ و صفحه ۲۶۰ نقل از کنز العرفان و جامع الأخبار و مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۳۷۶ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اكرموا اولادی و حسنوا آدابی و قال صلی الله علیه و آله: احبوا اولادی الصالحون لله و الطالحون لی و قال صلی الله علیه و آله: من اكرم اولادی فقد اكرمني.



و قرآن هم از آنها جدا نخواهد شد تا بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار حوض کوثر وارد شوند».

بنابراین معنی «عترت» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در هر کجای که بدون قرینه ذکر شده باشد شامل جمیع ذریّه تا روز قیامت و حتّی اقوام نزدیک آن حضرت از گذشتگان می شود. (۱)

ولی در حدیث ثقلین به احتمال قوی از کلمه عام، معنی خاص منظور شده و تنها ائمه اثنی عشر مقصود بوده اند.

عمامه سیاه و سبز

روزی در شهر عمان پایتخت اردن جوان عربی را دیدم که مرا به دوستش نشان می داد و می گفت: چرا عمامه این شخص سیاه است؟ دوستش جواب داد که من هم نمی دانم، خوب است از خود او سؤال کنیم.

نزد من آمدند و مؤدّبانه سلام کردند و گفتند: چرا بعضی از روحانیین شیعه عمامه سفید و بعضی دیگر مثل شما عمامه سیاه دارند؟

گفتم: در ایران و عراق و بین شیعیان سایر ممالک مثل هندوستان و پاکستان و افغانستان رسم است که روحانیین شیعه اگر از عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشند، عمامه سیاه به سر می بندند و اگر غیر سید باشند، عمامه سفید می بندند.

گفت: مگر بین عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر مردم باید امتیازی باشد؟ رفیقش به او گفت: مگر آن روز استاد در دانشگاه روایتی را که در کتب

۱ - فی المنجد العتره ولد الرجل و ذریّته او عشیره ممن مضی.



اهل سنت از حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام نقل شده برای تو در فضیلت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله نخواند که آن حضرت در دعاها می خوانده است:

«اللّهُمَّ اَنْتَ عِترَتِ نَبِيِّكَ فَهَبْ مَسِيْنَهُمْ لِمَحْسَنِهِمْ وَهَبِهِمْ لِي»^(۱).

خدایا اینها (اشاره به بنی هاشم) عترت پیامبر تو هستند، گناهکارانشان را به ثوابکارانشان ببخش و همه آنها را به من ببخش.

گفت: چرا، یادم آمد. بله، این بزرگترین امتیازی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنها درخواست کرده است.

این بود معنی عترت از کتب لغت و کتب حدیث.

معنی «آل محمد» چیست؟

در سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۰ که در قم از درس فقه استاد بزرگوارمان مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله علیه استفاده می کردم، روزی ایشان در درس فقه فرمودند: منظور از «آل محمد» در صلوات و در تشهّد، ائمه اطهار عليهم السلام هستند.

من شب که به منزل رفتم، مطالب زیر را نوشتم و به محضر معظم له تقدیم نمودم.

ایشان سر درس فرمودند: یکی از آقایان مطالبی را در معنی آل پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشته و فرستاده که البته ما هم قبول می کنیم که آل محمد شامل جمیع ذریّه حضرت فاطمه زهراء عليها السلام می شود. و همان گونه که در نامه نوشته اند، آل محمد کسانی هستند که خمس، مال آنها است و زکات بر آنها حرام است.



متن نامه این بود:

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای
بروجردی دامت برکاته.

به عرض مبارک می‌رساند:

روز گذشته در درس فرمودید: آل محمد در
صلوات، ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند. اگر دلیل خاصی در این
موضوع دارید بفرمائید تا استفاده کنیم والا از نظر لغت و
روایات متعدده، آل محمد شامل جمیع ذریه پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله و بلکه شامل جمیع بنی هاشم یعنی کسانی که
زکات بر آنها حرام است، می‌شود.

(در آن نامه برای مرحوم استاد متن سه حدیث را به
عربی نوشته بودم، ولی اینجا به ترجمه آن اکتفا می‌کنم).
در کتاب «وسائل الشیعه» از رساله «محکم و متشابه»
که او نقل می‌کند از «تفسیر نعمانی» از حضرت علی بن
ایبطالب علیه‌السلام که فرمود:

«خمس به شش جزء تجزیه می‌شود: سه سهم را یعنی
سهم خدا و سهم رسول الله و سهم ذوی القربی را امام
علیه‌السلام می‌گیرد، سه سهم باقیمانده بین یتیمها و مسکینها و
ابناء سبیل از آل محمد صلوات الله علیه و آله تقسیم
(۱) می‌شود».

و در روایت دیگر در همان کتاب «وسائل الشیعه»
امام علیه‌السلام فرمود:

«نصف دیگر از خمس متعلق به یتیمها و مسکینها و
ابناء سبیل از آل محمد می‌باشد که صدقه و زکات بر آنها

(۱) حلال نیست و در عوض به آنها خمس داده می‌شود.
 از این دو حدیث و احادیث دیگر در باب خمس و زکات کاملاً استفاده می‌شود که آل محمد کسانی هستند که زکات بر آنها حرام است و می‌توانند خمس بگیرند که آنها بنی‌هاشم‌اند.

بعلاوه، شیخ صدوق در «معانی الأخبار» به سند صحیح نقل می‌کند که عبدالله بن میسره به امام صادق علیه السلام عرض کرد که ما می‌گوئیم:
«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ» زیرا بعضی می‌گویند: ما آل محمدیم. حضرت فرمود: «آل محمد» کسی است که بر پیامبر نکاحش حرام است، یعنی ذریه آن حضرت، آل محمدند». (۲)

و نیز در «معانی الأخبار» از محمد بن سلیمان دیلمی نقل شده که گفت:

«به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، «آل» به چه کسی می‌گویند؟ فرمود: به ذریه حضرت محمد صلی الله علیه و آله». (۳)
 و اهل لغت قدر مسلم، کلمه «آل محمد» را ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند.

و بعضی معنی آن را توسعه به تمام اقوام نسبی آن حضرت داده‌اند.

با تقدیم احترامات (پایان نامه)

۱ - وسائل الشیعه جلد ۹ صفحه ۵۱۴ و ۵۲۱.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۱۶ روایت ۱۱ و کتاب معانی الاخبار باب معنی «آل».

عن عبد الله بن میسره قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: انا نقول: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ» فيقول قوم نحن آل محمد فقال إنما آل محمد من حرم الله عز وجل على محمد عليه السلام نكاحه.

۳ - بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۱۶ روایت ۱۲ و کتاب معانی الاخبار باب معنی «آل».



روزی به کتابخانه آستان قدس رضوی برای دیدن بعضی از کتب کمیاب آن کتابخانه رفته بودم. مدیر کتابخانه در حالی که تبسم تعجب آمیزی می کرد کتابی به نام «سعادة الدارين فی الصلوات علی سید الکونین» را به من نشان داد و گفت: ملاحظه بفرمائید این مرد در این کتاب می گوید: اگر کسی صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرستد و «آل» آن حضرت را اسم نبرد و بر آنها صلوات نفرستد، عملی برخلاف رضایت آن حضرت کرده و مورد نهی واقع شده است، ولی خود او هر کجا اسم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را می برد می گوید: «صلی الله علیه و سلم» و نامی از آل آن حضرت نمی برد.

من گفتم: این روی عادت بوده، زیرا آقای «نبهائی» صاحب این کتاب اهل سنت است و آنها عادت کرده اند که وقتی نام آن حضرت را می برند می گویند: «صلی الله علیه و سلم».

سپس کتاب را باز کردم، اتفاقاً این جملات را در اولین برخورد به مطالب آن کتاب دیدم:

اختلاف شده در معنی و مراد از «آل محمد». آنچه که نزد من رجحان دارد این است که بگوئیم آنها کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام است.

این مطلبی است که محمد بن ادریس شافعی و جمهور علمای اهل سنت بر آنند. و تأیید می کند مطلب ما را حدیث ابوهریره که حسن بن علی علیه السلام فرمود:

«ما آل محمدیم که صدقه بر ما حرام است. و در حدیث دیگر فرمود: این صدقه چرک دست مردم است و آن بر محمد صلی الله علیه و آله و آلش حرام می باشد».

سپس از آقای کتابدار کتابخانه آستان قدس رضوی تقاضا کردم که آن کتاب را به من بدهد تا مطالعه کنم. ایشان هم تقاضای مرا قبول کردند و چند روزی که آن را مطالعه می‌کردم دیدم نسبتاً کتاب خوبی است و چنانکه از اسمش پیدا است در موضوع صلوات بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته شده و چنانکه آقای کتابدار گفتند، در فصل مفصلی لزوم ضمیمه کردن آل محمد را در صلواتها اثبات می‌کند، ولی خودش در هیچ کجا آل را در صلواتها ضمیمه ننموده است.

عمار السیوفی العنصری می‌گوید:

«شبى در خواب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که در محضرش جلسه علمى با عظمتى بود و آن حضرت در موضوعات مختلف علمى سخن مى‌گفت. من فرصت را مغتنم شمردم و از آن حضرت سؤال کردم: آل شما چه کسانی هستند؟ در پاسخ من فرمود: آل من فرزندان علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان جعفر و عقیل می‌باشند. از خواب بیدار شدم و مطلب را کاملاً با کتب لغت مطابق دیدم».

روزی در خانه یکی از علمای لبنان در اطراف شهر بعلبک نشسته بودم و صاحبخانه از اتاق بیرون رفته بود تا وسائل پذیرائی را تهیّه کند. کتابی آنجا بود به نام «نهایه ابن اثیر». من وقتی آن کتاب را باز کردم دیدم این بحث را مطرح کرده است:

روایتی هست که فرموده‌اند: صدقه بر محمد و آل محمد حلال نیست. سپس می‌گوید: اختلاف شده در معنی «آل محمد». بیشتر لغویین و علماء می‌گویند: آل محمد همان اهل بیت او هستند.

شافعی می‌گوید: این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه آل محمد همان



کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام است و در عوض باید از خمس به آنها داده شود.

در سال ۱۳۳۰ در منزل یکی از علمای بزرگ قم کتابی دیدم به نام «مقدمه تفسیر مرآت الانوار» و چون بعدها با «تفسیر برهان» چاپ شد و آن را مثل مقدمه‌ای برای این تفسیر قرار دادند و منتشر کردند، احتیاجی به نقل خصوصیات اولین برخورد من به این کتاب نیست.

مطلبی را که در آن کتاب در معنی آل مطالعه کردم، خلاصه می‌کنم و ترجمه‌اش را می‌نویسم:

مرحوم ابوالحسن شریف عاملی پس از آنکه در معنی کلمه «آل» روایاتی نقل می‌کند و معتقد است که «آل» به معنی رَجَع است، می‌گوید: بعضی از محققین در اینجا سخن خوبی دارند که خلاصه‌اش این است: کلمه آل به معنی رَجَع (برگشت) است.

بنابراین کسی که از یک جهت - چه از حیث نسب و یا حسب و یا علم و یا گفتار و اخلاق و خلقت - برگشتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد، حقیقتاً آل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است (تا آنکه می‌گوید):

از ابی بصیر نقل شده که گفت:

«به امام صادق علیه السلام عرض کردم آل محمد کیست؟ فرمود: ذریهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

گفتم: اهل بیت او کیست؟

فرمود: ائمه اطهار علیهم السلام و اوصیای آنها هستند.

گفتم: عترت او کیست؟

(۱) فرمود: اصحاب عبا می‌باشند.

اگر کسی به این روایت دقیق شود متوجه می‌گردد که بدون تردید وقتی سؤال از «آل محمد» در این روایت می‌شود، منظور آل محمدی است که در صلوات است و یا به طور کلی معنی آن را می‌پرسد و اما وقتی از کلمه اهل بیت سؤال می‌شود، منظور معصومینی هستند که در آیه شریفه تطهیر ذکر شده است و اما وقتی از عترت سؤال می‌شود منظور آن عده از عترتی است که در زمان وفات پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زنده بوده‌اند و حاضر از آنهایی که در حدیث ثقلین ذکر شده است می‌باشند.

در کتاب «عمدة الطالب» نوشته است:

«ابوعلی عمر» که از سادات و اشراف است و سبب جنگ بین علویین و عباسیین شده بود، وقتی خدمت سید مرتضی رضوان الله تعالی علیه می‌رسید، ایشان او را احترام و اکرام می‌کرد و می‌فرمود: وقتی می‌گوئیم: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» شامل ابوعلی می‌شود، ولی اگر گفتیم: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّاهِرِينَ» شامل ابوعلی نمی‌شود، زیرا او از طاهرین و پاکان آنها نیست.

روزی در قم منزل یکی از علمای بزرگ و مراجعی که معروف به جمع‌آوری کتاب و تشکیل کتابخانه است، بودم. سخن از معنی آل محمد به میان آمد، معظم له فرمودند: فکر نمی‌کنم حتی یک نفر از اهل لغت و کسانی که در معنی آل، روایاتی را دیده‌اند وجود داشته باشد که معتقد به اینکه «آل محمد» همان بنی هاشم و یا لا اقل تمام ذریه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از نسل حضرت

۱ - معانی الاخبار باب معنی آل.

- منظور مرحوم آیه الله العظمی نجفی مرعشی (رضوان الله تعالی علیه) است.



فاطمه عليها السلام هستند، نباشد.

سپس به من فرمودند: شما ممکن است در کتابخانه از معنی آل تحقیق کنید و نتیجه را به من بگوئید؟

من دو روز هر روز سه ساعت متجاوز از صد جلد کتاب در معنی آل از جهت لغت و احادیث را دقیقاً مطالعه کردم و نتیجه را این چنین به عرض آن مرد بزرگ رساندم:

از بسیاری احادیث استفاده می‌شود که آل پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام بنی هاشم تا روز قیامتند. و در لغت، آل را به معنی اهل گفته‌اند با این فرق که در معنی آل، داشتن شرافت لحاظ شده ولی در معنی اهل، این قید ذکر نشده است. و چون صلوات و بعضی از فضائل که مزایای خاص است و ممکن نیست شامل مثل بعضی از بنی العباس بشود فرموده‌اند: در این گونه از فضائل معنی آل تنها شامل ذریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شود که لفظ عام گفته شده و معنی خاص اراده گردیده است.

در اینجا آنچه را در بالا از معنی آل گفتیم، خلاصه می‌کنیم و سپس فهرست فوائد این بحث را یادآور می‌شویم:

به طور خلاصه در تمام کتب لغت معنی آل محمد به معنی ذریه آن حضرت تا روز قیامت و اقوام نزدیک آن وجود مقدس از کسانی که صدقه بر آنها حرام بوده و می‌شود خمس به آنها داد، می‌باشد.

و اما در روایات (که برای اهل علم و دانش فهرست می‌شود) نیز به همین معنی آمده است، زیرا در باب زکات در احادیثی مکرر گفته شده که زکات بر «آل محمد» حرام است و در باب خمس نیز در روایاتی تصریح شده که نیمی از

خمس را باید به آل محمد داد که طبق این دو دسته از احادیث در کتب فقه تصریح شده که «آل محمد» شامل جمیع بنی هاشم تا روز قیامت می‌گردد.

در باب معنی و تفسیر آیه شریفه «ثم اورثنا الكتاب»^(۱) که در همین کتاب خواهد آمد در بیش از سی روایت تصریح شده که منظور از مصطفین، آل محمدند. و بدون تردید معنی آل محمد در آن آیه شریفه اولاد حضرت فاطمه زهراء عليها السلام اعم از معصوم و غیر معصوم آنها است که انشاء الله در باب خودش شرح داده خواهد شد و دسته چهارم از روایات همان احادیثی است که از حضرات ائمه اطهار عليهم السلام از معنی «آل محمد» سؤال می‌شود و آنها در جواب می‌گویند که آل محمد، ذریه آن حضرت از اولاد حضرت فاطمه عليها السلام اند.

بنابراین «آل محمد» شامل جمیع بنی هاشم می‌گردد و یا لا اقل در مثل صلواتها منظور اولاد و ذراری حضرت فاطمه زهراء عليها السلام تا روز قیامت هستند.

معنی «ذریه»

از آیات قرآن و روایات و کتب لغت و تبادر ذهنی و فکری استفاده می‌شود که «ذریه» به معنی فرزندان انسان نسل بعد نسل تا روز قیامت می‌باشد و چون این معنی حتی برای فارسی زبانان بسیار واضح است احتیاجی به توضیح ندارد لذا هر کجا در روایات گفته می‌شود «ذریه پیغمبر» شامل فرزندان آن حضرت از نسل فاطمه زهراء عليها السلام می‌گردد.



معنی «ابن»

بدون تردید کلمه «ابن» از نظر قرآن و روایات بر اولاد انسان و اولادِ اولاد او تا روز قیامت گفته می‌شود زیرا قرآن به مردم زمان بعثت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و بعد تا روز قیامت فرموده است: «یا بنی آدم» و بدون تردید به فرزندان دختر انسان فرزند گفته شده و کلمه «ابن» در قرآن به آنها هم اطلاق گردیده است. بنابراین بر اولاد فاطمه زهراء علیها السلام «ابن رسول الله» گفته می‌شود چنانکه در زیارت‌های ائمه اطهار علیهم السلام و حتی در زیارت امامزاده‌ها کلمه: «یا ابن رسول الله» به فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام گفته شده که طبعاً اگر هیچ دلیلی بر اثبات این ادعا جز همین زیارت‌ها نبود کافی بود ولی بد نیست بحثی را که با جمعی از دوستان درباره سید بودن کسانی که مادرشان از اولاد پیغمبرند داشتیم و ارتباط به مطلب دارد مطالعه کنید.

آیا کسی که مادرش سیده است جزء سادات محسوب می‌شود؟

روزی در بین جمعی از علما و طلاب که از حوزه علمیه قم به مشهد در منزل ما آمده بودند جوانی بود که ادب و انسانیتش بسیار جلب توجه می‌کرد. از اسم و خصوصیات او سؤال کردم، معلوم شد طلبه فاضلی است که در قم مشغول تحصیل است و چون کتابهای مرا خوانده علاقمند شده که با این جمع به دیدن من بیاید.

از او سؤال کردم که: آیا تو سید و از اولاد پیغمبری؟



گفت: نه، ولی مادرم سیّد است.

گفتم: اگر تو که مادرت از فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام است انتساب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر از کسی که تنها پدرش از اولاد حضرت زهراء عليها السلام است نباشی قطعاً کمتر نخواهی بود.

اینجا بود که جنجالی بین حاضرین در جلسه در گرفت.

یکی گفت: شما معتقدید که او هم سیّد است؟

گفتم: اگر کسی معتقد نباشد که او هم مانند سایر فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از شرافت سیادت برخوردار است، ضرورت مذهب تشیع را انکار کرده است.

دیگری گفت: یعنی او فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است؟

گفتم: اگر او فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام و سایر ائمه علیهم السلام هم فرزندان پیغمبر نیستند و گفتن کلمه «یا بن رسول الله» به آنها غلط است.

سوّمی رو به آن جوان کرد و گفت: پس از این به بعد عمّامهات را سیاه ببند.

چهارمی گفت: پس چرا خمس به آنها داده نمی شود؟

پنجمی گفت: مادر جز ظرفی برای انعقاد نطفه فرزند چیزی نیست.

ششمی گفت: اگر مادر به فرزند حقّ بیشتری دارد باید در وقت جدا شدن زن و شوهر فرزند را به مادر بدهند.

هفتمی گفت: پس شعر معروف قدیمی چه می شود که شاعر عرب

می گوید:

«بنونا بنوا ابناؤنا و بناتنا بنوهنّ ابناء الرجال الابعاد».

فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند، ولی فرزندان

دختران ما فرزندان مردان دوری می باشند.



خلاصه متأسفانه سر و صدائی بر پا شد. من بعد از این اعتراضات ساکت نشسته بودم و نمی خواستم مطالب خود را با جنجال و سروصدا هدر بدهم، اما یکی از آقایان فرمود: پس چرا جواب این همه اشکال را نمی دهید؟

گفتم: همه این اشکالات برگشتش به یک موضوع بیشتر نیست و آن بی اطلاعی آقایان از علم جدید و آیات قرآن و روایات و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. و لذا اگر تصمیم بگیرید که عرایض را تا آخر دقیقاً گوش دهید و جنجال نکنید، جواب همه این اشکالات را می دهم و نمی گذارم بدون اثبات مدّعی خودم شما این مجلس را ترک کنید.

در این بین یکی از آقایان که متأسفانه از اخلاق اسلامی کمتر استفاده کرده بود، گفت: آقا، این حرفها چیست؟ تا بحال کسی نگفته که فرزند دختر انتسابش به پدر بزرگ بیشتر از فرزند پسر به پدر بزرگ است.

باز من ساکت نشستم و چیزی نگفتم، اما سایر آقایان از او تقاضا کردند که دیگر حرف نزنند تا من شاید بتوانم مدّعی خود را اثبات کنم و لذا از من تقاضا کردند که بحث را ادامه دهم.

من گفتم: اصل ادّعا این است که؛ انتساب فرزند به مادر و پدر مساوی است و بلکه باید انتساب فرزند به مادر بیشتر باشد؟ به عبارت دیگر آیا پدر و مادر هر دو در انعقاد فرزند نقش دارند یا پدر به تنهایی مؤثر است؟

سپس اضافه کردم و گفتم: این ادّعا یعنی انتساب کامل فرزند دختر به پدر بزرگ، از چهار طریق اثبات می شود:

اول - از طریق علم جدید و تحقیقاتی در علم ژنتیک و جنین شناسی.

دوم - از راه آیات قرآنی.

سوّم — از نظر احادیث و روایات صحیحہ و زیارات مأثورہ.
 چہارم — از طریق احکام و قوانینی کہ در اسلام هست و مطلب ما را اثبات
 می کند.

در اینجا با آنکہ از آن آقا تقاضا شدہ بود کہ دیگر حرف نزنند تا من مدّعی
 خود را اثبات کنم، دوبارہ سری تکان داد و گفت: شما لازم نیست از چہار طریق
 مطلب را اثبات کنید، فقط بگوئید کجای قرآن نوشتہ کہ فرزند دختر مثل فرزند
 پسر بہ پدر بزرگ مساوی منتسب است.

من دوبارہ ساکت شدم و نگاہ پر معنائی بہ سایر آقایان کردم یعنی
 نمی گذارد من حرف بزنم.

آقایان حاضر در جلسہ دوبارہ خواہش کردند کہ او چیزی نگوید و از من
 تقاضا کردند کہ سخنم را ادامہ دهم.

گفتم: اما از نظر علم جدید شما می دانید کہ انعقاد فرزند از «اسپرما توژئید»
 کہ نطفہ مرد است و «اوول» کہ نطفہ زن است تشکیل می شود. یعنی
 «اسپرما توژئید» کہ مانند زالوئی است سرش را وارد شکم «اوول» کہ شبیہ بہ
 لوبیائی است می کند، سپس دُم «اسپرما توژئید» قطع می شود و این مجموعہ مایہ
 اوْلِیّہ نطفہ انسان است.

(در اینجا شرح مفصّلی دربارہ ژنہا و علم ژنتیک و مسألہ وراثت و اینکہ
 انسان بدون نطفہ مادر ممکن نیست بوجود بیاید بیان کردیم کہ چون در کتاب
 «سؤالاتی از تفسیر قرآن» و کتاب «پاسخ ما» و کتاب «دو مقالہ» مفصّلاً آنها را نوشتہ ام،
 دوست ندارم دوبارہ در اینجا تکرار کنم).

ولی این مقدار جای تردید نیست کہ اگر نطفہ مادر نبود، نطفہ پدر بہ هیچ



وجه نمی توانست به تنهایی منعقد شده و فرزند بوجود بیاید، بلکه به تصدیق علمای علم فیزیولوژی، نطفهٔ مادر در انعقاد فرزند عیناً مثل نطفهٔ مرد مؤثر است. بالاخره وقتی این موضوع مورد تصدیق آقایان واقع شد همه گفتند: تردیدی نیست که در سرمایهٔ اولیه و در ایجاد فرزند، مادر و پدر حق مساوی دارند و هر دو به طور مساوی در ایجاد نطفه مؤثرند.

گفتم: از آن به بعد مادر به تنهایی در رشد فرزند تا خاتمهٔ دوران شیرخوارگی مؤثر است. بنابراین از شما سؤال می کنم که اگر دو نفر هر کدام سرمایه اندکی بگذارند و بعد تمام کوشش و فعالیت برای میلیونها برابر شدن آن، به عهدهٔ یکی از آن دو نفر باشد، باز هم می گوئیم که حق فردی که فقط نیمی از سرمایهٔ اولیه را گذاشته بیشتر از حق فردی است که نیم دیگر سرمایه را داده و هم برای میلیونها برابر شدن آن به تنهایی فعالیت کرده است؟ قطعاً جواب منفی است.

بنابراین چگونه ممکن است پدر که از سرمایهٔ اولیه وجود فرزند تنها نیمی را داده بر مادری که علاوه بر آنکه نیم دیگر را داده، میلیاردها برابر بر سرمایهٔ اولیه اضافه کرده است، حقش بیشتر باشد.

در اینجا باز همان آقا که مکرراً او تقاضا شده بود که حرف نزند گفت: من به شما عرض کردم که از قرآن دلیل بیاورید. اینها که می گوئید مطالبی است که از حواس ما خارج است. ما فقط می بینیم که از مرد نطفه ای به رحم زن می ریزد و زن آن را پرورش می دهد و بعد به عنوان کودک از او متولد می شود.

آقایان علمای حاضر در جلسه همه به او گفتند: مطالبی که ایشان گفتند از

نظر علمی به قدری مسلّم است که برای ما جای تردید باقی نگذاشته و در این زمان، انسان یا خودش با چشم مسلّح این حقایق را مشاهده می‌کند و یا آن قدر این گونه مطالب به تواتر نقل شده که انسان یقین به واقعیتش می‌نماید.

من گفتم: امّا از نظر قرآن و روایات و کلمات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام.

ابن بابویه در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«وقتی بر هارون الرشید وارد شدم، سلام کردم، او جواب داد. (تا آنکه می‌فرماید:) هارون الرشید از من سؤال کرد و گفت: چطور شما می‌گوئید که ما فرزند و ذریّه پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نسل و عقب نداشت. زیرا نسل انسان مربوط به پسر است و از دختر برای انسان نسل باقی نمی‌ماند و شما که فرزندان دختر او هستید، نمی‌توانید خود را منتسب به پیغمبر صلی الله علیه و آله بدانید.

من گفتم: از تو خواهش می‌کنم ای امیرالمؤمنین، به حقّ قرباتی که بین من و تو هست و به حقّ این قبر مطهر (یعنی قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و به حقّ کسی که در آن دفن است، مرا از جواب این سؤاله معاف بدار.

گفت: ممکن نیست مگر آنکه دلالتان را ای پسران علی برای من بگوئید و تو رئیس و رهبر آنها و امام زمان آنها هستی. این طور به من گفته‌اند. نه، هرگز تو را معاف نمی‌کنم تا دلالتان را از قرآن در هر سؤاله‌ای که از تو سؤال می‌کنم بیاوری و شما فرزندان علی مدّعی هستید که تأویل و علم قرآن که همه چیز در آن هست نزد شما



است، حتّی واو و الفی هم از علوم قرآن از علم شما ساقط نشده و همه را شما می دانید و استدلال می کنید به این آیه که خدای تعالی فرموده ما در قرآن چیزی را فروگذار نکرده ایم^(۱) و شما خودتان را به این جهت از رأی و فتاوی و قیاس علماء بی نیاز می دانید.

من گفتم: اجازه می دهی جوابت را بدهم؟
گفت: بله.

گفتم: خدای تعالی می فرماید: از ذریّه ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون است و ما این چنین جزا می دهیم نیکوکاران را و همچنین از ذریّه ابراهیم، زکریّا و یحیی و عیسی است.^(۲)

(حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:) من گفتم:
پدر عیسی که بود ای امیرالمؤمنین؟
هارون گفت: عیسی پدر نداشت.

گفتم: خدا او را به ذریّه انبیاء از طریق مادرش مریم ملحق کرده و همچنین ما را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق مادرمان فاطمه زهراء علیها السلام ملحق فرموده است. می خواهی زیادتر برایت دلیل بیاورم؟
گفت: بیاور.

گفتم: کلام خدا که فرموده: پس کسی که با تو محاجّه می کند درباره اسلام بعد از آنکه برای تو علم آمده است بگو بیائید مباحله کنید ما پسرانمان را می آوریم شما هم

۱ - سورة انعام آیه ۳۸.

۲ - سورة انعام آیه ۸۴: «أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمٰنَ وَ أَيُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسٰی وَ هَارُونَ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ وَ زَكَرِيَّا وَ یَحْيٰی وَ عِیْسٰی».



پسرانتان را بیاورید.^(۱) (تا آخر آیه که مفصل است).

(سپس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:) احدی ادعا نکرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز مباهله با نصاری کسی را جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام زیر کساء داخل کرده باشد. (تا آخر روایت).^(۲)

بنابراین از کلمه «ابنائنا» حضرت امام حسن و امام حسین که فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام هستند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را به خود نسبت داده استفاده می شود که فرزند دختر عیناً مانند فرزند پسر است.

(من خود در مجموعه عربی که سالهای قبل جمع آوری کرده ام و مفصل است، متجاوز از صد حدیث نقل نموده ام که به هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام مکرر کلمه «ابن» و ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله اطلاق گردیده و صدها مرتبه در زیارت های ائمه اطهار علیهم السلام جمله: «یا بن رسول الله» به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام گفته شده است.)

۱ - سورة آل عمران آیه ۶۱: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْ أَلْعَلِمَ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَانَا وَ أَبْنَانَكُمْ...»

۲ - بحار الانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۲۵ و جلد ۹۶ صفحه ۲۴۰.

ابو احمد هانی بن محمد بن محمود العبدی رضی الله عنه عن ابيه باسناده رفعه الى موسى بن جعفر علیه السلام قال لما ادخلت على الرشيد سلمت عليه فرد علي السلام ثم قال يا موسى بن جعفر خليفتي يجي اليهما الخراج فقلت يا امير المؤمنين اعيزك بالله ان تبوء بائمي و ائمتك و تقبل الباطل من اعدائنا علينا فقد علمت انه قد كذب علينا منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله ان تأذن لي احدثك بحديث اخبرني به ابي عن آباءه عن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال قد اذنت لك فقلت اخبرني ابي عن آباءه عن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الرحم اذا مست الرحم تحركت و اضطربت فتناولني يدك جعلني الله فداك فقال اذن فدنوت منه فاخذ بيدي ثم جذبني الى نفسه و عانقني طويلاً ثم تركني و قال اجلس يا موسى فليس عليك باس فنظرت اليه فاذا انه قد دمعت عيناه فرجعت الى نفسي فقال صدقت و صدق جدك صلی الله علیه و آله لقد تحرك دمي و اضطربت عروقي حتى غلبت على الرقه و فاضت عيني و انا اريد ان اسالك عن اشياء تتلجلج في صدري منذ حين لم اسأل عنها احدا فان انت اجبتني عنها خليت عنك و لم اقبل قول احد فيك و قد بلغني انك لم تكذب قط فاصدقني عما اسالك مما في قلبي فقلت ما ←



آیا همینها کافی نیست که در مقابل شعری که منسوب به عمر بن خطاب است که گفته «فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند و فرزندان دختران ما فرزندان مردان دور از ما می باشند» معتقد شویم کسی که از طرف مادر به پیغمبر اکرم ﷺ می رسد مثل کسی است که از طرف پدر به آن حضرت می رسد.

نبنهائی صاحب کتاب «سعادة الدارين» که یکی از علمای متعصب اهل سنت است می گوید:

→ كان علمه عندي فاني مخبرك به ان انت آمنتني قال لك الامان ان صدقتني و تركت التقيه التي تعرفون بها معشر بني فاطمه فقلت ليسال امير المؤمنين عما شاء قال اخبرني لم فضلتهم علينا و نحن و انتم من شجرة واحدة و بنو عبدالمطلب و نحن و انتم واحدانا بنو العباس و انتم ولد ابي طالب و هما عما رسول الله ﷺ و قرابتهما منه سواء فقلت نحن اقرب قال و كيف ذلك قلت لان عبد الله و ابا طالب لاب و ام و ابوكم العباس ليس هو من ام عبد الله و لا من ام ابي طالب قال فلم ادعيتكم انكم ورثتم النبي ﷺ و العم يحجب ابن العم و قبض رسول الله ﷺ و قد توفي ابو طالب قبله و العباس عمه حي فقلت له ان راى امير المؤمنين ان يعفيني من هذه المسألة و يسألني عن كل باب سواء يريد به فقال لا أ و تجيب فقلت فامني قال قد آمنتك قبل الكلام فقلت ان في قول علي بن ابي طالب عليه السلام اذ ليس مع ولد الصلب ذكر اركان او انثى لاحد سهم الا للابوين و الزوج و الزوجة و لم يثبت للعم مع ولد الصلب ميراث و لم ينطق به الكتاب الا ان تيما و عديا و بنى اميه قالوا العم والد رايا منهم بلا حقيقة و لا اثر عن النبي ﷺ و من قال بقول علي عليه السلام من العلماء قضاياهم خلاف قضاياء هؤلاء هذا نوح بن دراج يقول في هذه المسألة بقول علي عليه السلام و قد حكم به و قد ولاه امير المؤمنين المصريين الكوفة و البصرة و قد قضى به فانهى الى امير المؤمنين فامر باحضاره و احضار من يقول بخلاف قوله منهم سفيان الثوري و ابراهيم المدني و الفضيل بن عياض فشهدوا انه قول علي عليه السلام في هذه المسألة فقال لهم فيما بلغني بعض العلماء من اهل الحجاز فلم لا تفتون به و قد قضى به نوح بن دراج فقالوا جسر نوح وجبنا و قد امضى امير المؤمنين قضيته بقول قد ماء العامه عن النبي ﷺ انه قال علي اقصاكم و كذلك قال عمر بن الخطاب علي اقصانا و هو اسم جامع لان جميع ما مدح به النبي ﷺ اصحابه من القراءة و الفرائض و العلم داخل في القضاء قال زدني يا موسى قلت المجالس بالامانات و خاصه مجلسك فقال لا بأس عليك فقلت ان النبي ﷺ لم يورث من لم يهاجر و لا اثبت له ولاية حتى يهاجر فقال ما حجتك فيه قلت قول الله تبارك و تعالى و الذين آمنوا و لم يهاجروا ما لكم من ولايتهم من شيء حتى يهاجروا و ان عمي العباس لم يهاجر فقال لي اسألك يا موسى هل اقيت بذلك احدا من اعدائنا ام اخبرت احدا من الفقهاء في هذه المسألة بشيء فقلت اللهم لا و ما سألتني عنها الا امير المؤمنين ثم قال لم جوزتم للعامه و الخاصه ان ينسبوكم الى رسول الله ﷺ و يقولون لكم يا بنى ←

«اما ذريّه پيغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در بسیاری از احادیث دستور داده شده بر آنها صلوات بفرستیم چه کسانی هستند؟ (خود او در جواب می گوید:) بدون تردید فرزندان آن حضرت و فرزندان فرزندان او تا روز قیامت خواهند بود.

حال آیا کلمه ذریّه بر اولاد دختر هم اطلاق می شود؟ مذهب امام شافعی و امام مالک همین بوده و از امام احمد بن حنبل هم همین اعتقاد و نظریه نقل شده است. اینها گفته اند که کلمه ذریّه بر فرزندان دختر هم اطلاق می شود چون همه مسلمانان معتقدند که اولاد حضرت فاطمه عليها السلام فرزندان و ذریّه پيغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند».

یکی از آقایان علمای حاضر در جلسه گفت: فکر می کنم استدلال شما برای اثبات مطلب کافی بود. حالا اگر مانعی ندارد اشکالات آقایان را هم جواب بگوئید.

من گفتم: اگر اجازه بفرمائید یک دلیل دیگر هنوز باقی مانده آن را هم بیان کنم.

→ رسول الله و انتم بنو علی و انما ينسب المرء الى ابيه و فاطمة انما هي وعاء و النبي جدکم من قبل امکم فقلت يا امیرالمؤمنین لو ان النبی صلی الله علیه و آله نشر فخطب اليک کريمتک هل کنت تجيبه فقال سبحان الله و لم لا اجيبه بل افتخر علی العرب و العجم و قریش بذلك فقلت لکنه عليه السلام لا یخطب الي و لا ازوجه فقال و لم. فقلت لانه ولدنی و لم یلدک فقال احسنت يا موسى ثم قال کیف قلت انما ذریة النبی و النبی لم یعقب و انما العقب للذکر لا للأنثى و انتم ولد الابنه و لا یكون لها عقب فقلت اسألك بحق القرابة و القبر و من فيه الا ما اعفیتني عن هذه المسألة فقال لا أ و تخبرني بحجتکم فيه يا ولد علی و انت يا موسى یعسوبهم و امام زمانهم کذا انهی الى و لست اعفيک فی کل ما اسألك عنه حتی تأتیني فيه بحجة من کتاب الله فانتم تدعون معشر ولد علی انه لا یسقط عنکم منه شيء الف و لا و الا و تأويله عندکم و احتججتکم بقوله عز و جل ما فرطنا فی الکتاب من شيء و قد استغفیرکم عن رای العلماء و قیاسهم فقلت تأذن لی فی الجواب قال هات فقلت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی من ابو عیسی یا امیرالمؤمنین فقال لیس لعیسی اب فقلت انما الحقناه بذراری الانبیاء من طریق ←



همه گفتند: برای کسب معلومات اشکالی ندارد آن را می‌شنویم، ولی بعد از آنکه علم جدید آن را تأیید کرده و قرآن و صدها حدیث و روایت به این حقیقت تصریح نموده است، چه احتیاجی به دلیل دیگری داریم؟

من گفتم: این هم دلیل قرآنی و اسلامی است، همان طوری که شما می‌گوئید برای اطلاعات بد نیست بشنوید.

گفتند: بفرمائید استفاده می‌کنیم.^(۱)

گفتم: مسأله، فقهی است. آیا کسی از فقهای سنی و یا شیعه احتمال داده است که ممکن باشد انسان بتواند با دختر دخترش و یا با زن پسر دخترش ازدواج کند؟ همه گفتند: خیر، این مسأله، اجماعی است و کسی نسبت به آن اشکالی ندارد.

گفتم: تأیید فرمایشتان روایت صحیحۀ مفصّلی است که از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که من همان مقدار از مورد احتیاج را نقل می‌کنم.^(۲)

حضرت امام کاظم علیه السلام فرمود:

«در آن مجلس مفصّل، هارون گفت: چرا به مردم

→ مریم علیه السلام و كذلك الحقنا بذراری النبی صلی الله علیه و آله من قبل امنا فاطمة علیه السلام ازیدک یا امیر المؤمنین قال هات قلت قول الله عزّ وجل فمن حاجک فيه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و لم يدع احد انه ادخل النبی صلی الله علیه و آله تحت الکساء عند مباہله النصارى الا علی بن ابیطالب و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام فكان تأویل قوله عزّ وجل ابناءنا الحسن و الحسین و نساءنا فاطمة و انفسنا علی بن ابیطالب ان العلماء فقال احسن یا موسی ارفع البنا حوائجک فقلت له اول حاجة ان تأذن لابن عمک ان یرجع الی حرم جده علیه السلام و الی عیاله فقال ننظر ان شاء الله فروی انه انزله عند السندی بن شاهک.

۲ - متن حدیث در پاورقی صفحات قبل گذشت.

اجازه می‌دهید که شما را منتسب به پیغمبر صلی الله علیه و آله بدانند و به شما بگویند: «**یا بن رسول الله**»؟ و حال آنکه شما فرزندان علی بن ابیطالب هستید و باید انسان را به پدر نسبت دهند نه به مادر و حضرت فاطمه زهراء مادر شما مانند ظرفی بوده است و پیغمبر اکرم از طرف مادر جدّ شما بوده نه از طرف پدر.

گفتم: ای امیرمؤمنان (یعنی هارون الرّشید)، اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده شود و از تو دختری را برای ازدواج خواستگاری کند، به او می‌دهی؟

گفت: چرا ندهم؟ بلکه به عرب و عجم افتخار می‌کنم که دامادی مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشم.

گفتم: ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دختر مرا خواستگاری نمی‌کند و من هم به او دختر نمی‌دهم.

گفت: چرا؟ (توضیح آنکه منظور هارون از اینکه گفت: چرا باید حکم نوّه دختری در اسلام این باشد و حال آنکه دختر دختر انسان طبق عقیده او مانند یک دختر بیگانه است).

لذا حضرت موسی بن جعفر عاشق فرمود: علّتش این است که من از او بوجود آمده و تولید شده از او هستم، ولی وجود تو از او نیست. (۱)

هارون گفت: نیکو گفתי (احسنت)». (۲)

۱ - در اینجا امام عاشق اشاره به مسأله مهمّ جنین‌شناسی می‌کند که آن روز هیچ کس به حقیقتش پی نبرده بود و امروز علم آن را اثبات کرده است.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۲۵ و جلد ۹۶ صفحه ۲۴۰.



مرحوم کلینی در کتاب «روضه کافی» حدیث مفصّلی از امام باقر علیه السلام در اثبات این مطلب نقل می‌کند و در آخر حدیث، آن حضرت به «ابی جارود» خطاب می‌کند و می‌فرماید:

«ای ابا جارود! الآن یک دلیل محکم دیگر از قرآن برای اثبات اینکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و از صلب آن حضرت هستند برای می‌آورم که جز کافر کسی دیگر نتواند آن را منکر شود. ابی جارود می‌گوید: گفتم فدایت شوم، آن دلیل چیست؟

فرمود: از همین جا که خدای تعالی می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ»، تا می‌رسی به این کلمات:

«وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ»^(۱).

از زنانی که بر مردان حرامند زن پسران آنها هستند که از صلبشان باشند.

ای ابا جارود، از این مردم پرس آیا حلال است زنی را که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام گرفته و بعد طلاق داده‌اند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگیرد؟ اگر بگویند بله جایز است، (چون آنها بر خلاف قانون مسلم اسلام سخن گفته‌اند) دورغگو و فاجر هستند. و اگر بگویند نه جایز نیست، پس باید معتقد شوند که حضرت امام

→ قال لم جوزتم للعامة والخاصة ان ينسبوكم الى رسول الله صلی الله علیه و آله و يقولون لكم يا بنی رسول الله و انتم بنو علی و انما ينسب المرء الى ابيه و فاطمة انما هی و عاء و النبی جدکم من قبل امکم فقلت يا امیر المؤمنین لو ان النبی صلی الله علیه و آله نشر فخطب الیک کریمتک هل کنت تجیه فقال سبحان الله و لم لا اجیه بل افتر علی العرب و العجم و قریش بذلک فقلت لکنه علیه السلام لا یخطب الی و لا ازوجه فقال و لم. فقلت لانه ولدنی و لم یلدک فقال احسنت یا موسی.

۱ - سورة نساء آیه ۲۳.

(۱) حسن و امام حسين عليهما السلام فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله اند».

روایت دیگری که مطلب ما را ثابت می‌کند.

شعبی می‌گوید: من روز عید اضحی در شهر واسط بودم وقت نماز عید شد و لازم بود که با حجاج نماز بخوانیم. (تا آنکه می‌گوید):

حجاج، یحیی بن یعمر را احضار کرد و به او گفت: تو گمان می‌کنی که رهبر عراقی؟ یحیی گفت: نه من فقیهی از فقهاء عراقم.

حجاج گفت: از کجای فقهت گمان می‌بری که حسن و حسین فرزندان پیغمبرند؟ یحیی گفت: من گمان نمی‌کنم بلکه می‌گویم و معتقدم و مطلب را حق می‌دانم.

حجاج گفت: به چه حقی این مطلب را می‌گویی؟ یحیی گفت: از کتاب خدا - قرآن - این مطلب را اعتقاد پیدا کرده‌ام.

حجاج به من رو کرد و گفت: می‌شنوی چه می‌گوید آیا تو از کتاب خدا یک چنین مطلبی را دیده‌ای؟ من که تابه

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۳۳ روایت ۹.

عن ظریف بن ناصح عن عبد الصمد بن بشیر عن ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام قال: قال لي ابو جعفر عليه السلام: يا ابا الجارود ما يقولون في الحسن و الحسين عليهما السلام قلت ينكرون علينا انهما ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله قال فبأي شيء احتجتم عليهم قلت بقول الله عز وجل في عيسى بن مريم و من ذريته داود و سليمان الى قوله و كذلك نجزي المحسنين و جعل عيسى من ذرية ابراهيم قال فأئ شيء قالوا: لكم قلت قالوا قد يكون ولد الابنه من الولد و لا يكون من الصلب قال فبأي شيء احتجتم عليهم قلت احتجنا عليهم بقول الله تعالى «قل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤكم و نساءنا و نساءكم» قال فأئ شيء قالوا لكم قلت قالوا قد يكون في كلام العرب ابني رجل واحد فيقول ابناؤنا و انما هما ابن واحد قال فقال ابو جعفر عليه السلام واللّه يا ابا الجارود لا عطينكها من كتاب الله تسمی لصلب رسول الله صلی الله علیه و آله لا يردها الا كافر قال قلت جعلت فداك و ابن قال حيث قال الله حرمت عليكم امهاتكم و بناتكم الى ان ينتهي الى قوله و حلائل ابائكم الذين من اصلا بكم فسلهم يا ابا الجارود هل حل لرسول الله صلی الله علیه و آله نكاح حليلتهما فان قالوا نعم فكذبوا واللّه و فجروا و ان قالوا لا فهما و الله ابناه لصلبه و ما حرمتا عليه الا للصلب.



حال از کتاب خدا یک چنین مطلبی را نشنیده‌ام.

شعبی می‌گوید: من هم هر چه فکر کردم چیزی در این خصوص یادم نیامد. حجاج هم سرش را پائین انداخته بود و فکر می‌کرد سپس سرش را بلند کرد و گفت: شاید آیه مباهله را می‌گوئی که خدای تعالی فرموده: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْ أَلْعَلِّمْ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^(۱)

پیغمبر اکرم ﷺ برای مباهله که رفت، با خود، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را برد.

شعبی می‌گوید: من خوشحال شدم و با خود گفتم یحیی نجات پیدا کرد و حجاج حافظ قرآن بود ولی یحیی گفت: اگر چه این آیه کاملاً بر مطلب دلالت دارد و دلیل بالغی بر مدعی است ولی منظورم این آیه نبود حجاج متغیر شد سرش را پائین انداخت و دوباره سرش را بلند کرد و گفت: اگر از قرآن غیر از این آیه چیزی که بر مطلب دلالت کند داشته باشی من به تو ده هزار درهم می‌دهم و اگر نیاوردی خونت بر من حلال باشد.

یحیی گفت: مانعی ندارد. (تا آن شخص می‌گوید: یحیی به حجاج گفت: کلام خدا که می‌گوید: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدُ وَسُلَيْمَانُ»^(۲))

یحیی رو به حجاج کرد و گفت: چه کسی را خدای تعالی از این آیه منظور فرموده است؟ حجاج گفت: ابراهیم را.

۱ - سورة آل عمران آیه ۶۱.

۲ - سورة انعام آیه ۸۴.

یحیی گفت: پس داوود و سلیمان از فرزندان حضرت ابراهیم اند.

حجّاج گفت: بله.

یحیی گفت: بعد از آن چه کسی را خدای تعالی به فرزندی حضرت ابراهیم تعیین کرده حجّاج بقیّه آیه را خواند و گفت: و ایوب و یوسف و موسی و هارون و این چنین ما به محسنین پاداش می دهیم. یحیی گفت: دیگر چه کسی را از اولاد حضرت ابراهیم در این آیات ذکر فرموده؟ حجّاج گفت: زکریّا و یحیی و عیسی. یحیی گفت: از چه راهی حضرت عیسی از ذریّه حضرت ابراهیم است او که پدر نداشت؟

حجّاج گفت: از طرف مادرش حضرت مریم. یحیی گفت: آیا حضرت عیسی به حضرت ابراهیم از طرف حضرت مریم نزدیکتر بود یا حسن و حسین به پیغمبر اکرم از طرف حضرت فاطمه علیها السلام حجّاج ناراحت شد و تصدیق کرد و گفت: ده هزار درهم را به او بدهید. (۱)

۱ - بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۱۴۷ و ۲۴۲.

قال الشعبي كنت بواسط و كان يوم اضحى فحضرت صلاة العيد مع الحجّاج فخطب خطبة بليغة فلما انصرف جاءني رسوله فاتيته فوجدته جالسا مستوفزا قال: يا شعبي هذا يوم اضحى و قد اردت ان اضحى فيه برجل من اهل العراق و احببت ان تستمع قوله فتعلم اني قد اصبحت الراي فيما افعّل به فقلت ايها الامير ا و ترى ان تسنن بسنة رسول الله صلّى الله عليه و آله و آله و تضحي بما امر ان يضحي به و تفعل مثل فعله و تدع ما اردت ان تفعله به في هذا اليوم العظيم الى غيره فقال يا شعبي انك اذا سمعت ما يقول صوبت راى فيه لكذبته على الله و على رسوله و ادخال الشبهة في الاسلام قلت ا فيرى الامير ان يعينى من ذلك قال لا بدّ منه ثم امر بنطع فبسط و بالسياف فاحضر و قال احضروا الشيخ فاتوا به فاذا هو يحيى بن يعمر فاغتممت غما شديدا و قلت في نفسي و اى شيء يقوله يحيى مما يوجب قتله فقال له الحجّاج انت تزعم انك زعيم العراق قال يحيى انا فقيه من فقهاء العراق قال فمن اى فقهك زعمت ان الحسن و الحسين من ذرية رسول الله؟ قال: ما انا زاعم ذلك بل قائله بحق. قال: و باى حق قلته؟ قال بكتاب الله عزّ و جل فنظر الى الحجّاج و قال اسمع ما يقول فان هذا مما لم اكن سمعته عنه اتعرف انت في كتاب الله عزّ و جل ان الحسن و الحسين من ذرية محمد رسول



مانند این سه روایت، احادیث بسیاری در کتب اخبار وارد شده که اگر چه در آنها مطالب به صورت تحقیقاتی در علم جنین شناسی مطرح نشده بلکه تنها به صورت مذهبی و مسأله دینی مطرح گردیده است، ولی در حقیقت، پیشوایان دین علیهم السلام معجزه آسا به مسأله مهم علم جنین شناسی که تا یک قرن قبل حتی از دید علمی جهان دانش مخفی بود، اشاره فرموده و بلکه تصریح کرده اند، آن چنانکه دخترِ پسر و یا زنِ پسرِ پسر، بر انسان حرام است، همچنین دخترِ دختر و یا زنِ پسرِ دختر نیز بر پدر بزرگ حرام است و این موضوع طبعاً بدون علت نیست و قطعی است که علت آن مؤثر بودن مادر در انعقاد نطفهٔ فرزند است، و الا اگر مادر (آن چنانکه هارون الرشید گفت) فقط ظرفی برای

→ اللَّهُ فجعلت افکر فی ذلك فلم اجد فی القرآن شیئا یدل علی ذلك و فکر الحجاج ملیا ثم قال لیحیی لعلمک تريد قول الله تعالی: «فمن حاکمک فیہ من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» و ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج للمباهله و معه علی و فاطمة و الحسن و الحسین قال الشعبي فکانما اهدی الی قلبی سرورا و قلت فی نفسی قد خلص یحیی و کان الحجاج حافظا للقرآن فقال له یحیی و الله انها لحجة فی ذلك بلیغة و لکن لبس منها احتج لما قلت فاصفر وجه الحجاج و اطرق ملیا ثم رفع رأسه الی یحیی و قال له ان انت جئت من کتاب الله بغيرها فی ذلك فلك عشرة الف درهم و ان لم تأت فانا فی حل من دمک قال: نعم قال الشعبي فغمنی قوله و قلت أ ما کان فی الذی نزع به الحجاج ما یحتج به یحیی و یرضیه بانه قد عرفه و سبقه الیه و یتخلص منه حتی رد علیه و افحمه فان جاءه بعد هذا بشیء لم آمن ان یدخل علیه فیہ من القول ما یبطل به حجته لئلا یقال انه قد علم ما قد جهله هو فقال یحیی للحجاج: قول الله تعالی و من ذریته داود و سلیمان من عنی بذلك قال الحجاج: ابراهیم علیه السلام قال: فداود و سلیمان من ذریته قال: نعم قال: یحیی و من نص الله علیه بعد هذا انه من ذریته فقرا الحجاج و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین. قال یحیی: و من؟ قال: و زکریا و یحیی و عیسی قال یحیی: و من این کان عیسی من ذریة ابراهیم علیه السلام و لا اب له؟ قال من امه مریم علیها السلام قال یحیی فمن اقرب مریم من ابراهیم علیه السلام ام فاطمة من محمد صلی الله علیه و آله و عیسی من ابراهیم و الحسن و الحسین علیهم السلام من رسول الله صلی الله علیه و آله قال الشعبي فکانما القمه حجرا فقال اطلقوه فیحه الله و ادفعوا الیه عشرة الف درهم لا بارک الله له فیهما ثم اقبل علی فقال قد کان رایک صوابا و لکننا ابیناه و دعا بجزور فنحره و قام فدعا بالطعام فاکل و اکلنا معه و ما تکلم بکلمة حتی انصرفنا و لم یزل ممّا احتجّ به یحیی بن یعمر واجما.

رشد فرزند می‌بود، لازم نبود این حکم بر او بار شود.

اما جواب اشکالات:

شما فرمودید: این آقا که تنها مادرش سیّده است، عمامه سبز یا سیاه ببندد. من هم می‌گویم که رنگ عمامه یک قرارداد است و مربوط به مذهب شیعه می‌باشد و الا در میان اهل سنت این قرارداد وجود ندارد، یعنی سادات آنها با سایرین در لباس تفاوتی ندارند.

بنابراین اگر قرار شد که این بخش از فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام هم عمامه سیاه و یا سبز بپوشند می‌پوشند و الا از فضیلت آنها سر سوزنی کم نمی‌شود.

اما شما که فرمودید: پس چرا خمس به آنها داده نمی‌شود، در جواب عرض می‌کنم که اولاً جمعی از علماء معتقدند که به آنها هم می‌توان خمس داد، زیرا آنها هم فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند و با سائرین فرقی ندارند. ولی جمعی که خمس را به آنها نمی‌دهند، به خاطر روایت مرسله^(۱) ای است که از امام نقل شده و در کتب فقهی ذکر شده است و چون مشهور علماء به آن عمل کرده‌اند، تقویت گردیده است و الا به خاطر ضعف سند و اینکه امکان دارد آنهایی که می‌خواسته‌اند بین بنی‌العبّاس و بنی‌فاطمه فرقی نباشد، این روایت را جعل کرده‌اند و به خاطر آنکه این فرق، خلاف صریح قرآن است و به ما گفته‌اند آنچه از احادیث که برخلاف قرآن بود به آن اعتنا نکنید، از نظر من این حدیث اعتباری ندارد، بخصوص که عمل مشهور در زمانی بوده که هنوز از

۱ - روایت «مرسله» آن روایتی است که یا سند ندارد و یا بعضی از روات از سند اسقاط شده و یا نام امام عليه السلام در آن روایت برده نشده است.



نظر علمی مطلب تا این حدّ روشن نشده بود و اکثراً فکر می‌کرده‌اند که «مادر» هیچ نقشی در انعقاد نطفهٔ فرزند ندارد و لذا این عمل مشهور که بخصوص معلّ به علّت غیر صحیحی است، اعتبار ندارد.

(بعلاوه در باب خمس در همین کتاب در معتبر نبودن این حدیث مطالب دیگری بیان نموده‌ایم که مطرود بودن این روایت را کاملاً ثابت می‌کند).

و امّا شما که فرمودید: «مادر» جز ظرفی برای انعقاد نطفهٔ پدر چیزی نیست، طبعاً در ضمن بحث آن را پس گرفته‌اید.

اهل جلسه همه گفتند: اگر پس نگرفته باشد خدمتی به عمر و هارون الرشید کرده است.

خود آن مرد محترم هم فرمود: نه، من پس گرفتم و خدا نیاورد آن روزی را که من بخواهم کوچکترین حقّی از حقوق فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را نادیده بگیرم.

من گفتم: و امّا شما که به عقیدهٔ من مهم‌ترین اشکال را عنوان کردید و فرمودید: اگر مادر به فرزند حقّ مساوی و یا بیشتری دارد، باید در وقت جدا شدن و طلاق زن و شوهر، فرزند را به مادر بدهند و یا هر دو به فرزند حقّ مساوی داشته باشند.

در جواب عرض می‌کنم: اینکه فرزند را به پدر می‌دهند از جهت این است که نفقه و مخارج فرزند به عهدهٔ پدر است و باید او زندگی فرزند را تأمین کند نه آنکه چون مادر حقّی به فرزند ندارد، این عمل انجام می‌شود. بلکه مادر پس از جدا شدن از پدر، یا شوهر دیگری می‌کند و یا شوهر نمی‌کند که در هر دو صورت اگر مقرّر شود که فرزند را به مادر بدهند، نفقهٔ فرزند بار سنگینی

است که بر دوش مادر و یا بر دوش شوهر جدید او قرار می‌گیرد و طبعاً این قانون ظالمانه است و اسلام هیچگاه به آن دستور نمی‌دهد. لذا فرزند را به خاطر نفقه و تربیت، تحت اختیار پدر گذاشته با آنکه در عین حال حقوق مادری را سلب نکرده است.

و اما جواب شما را هم که استناد به شعر معروف کردید ضمن مطالبمان دادیم و بطلان این شعر واضح شد، دیگر فکر نمی‌کنم که احتیاج به توضیح بیشتری داشته باشد.

در اینجا این بحث در این موضوع و بلکه اصل جلسه خاتمه یافت. ضمناً تذکر این نکته لازم است که بدون شک طبق آنچه در بالا تحقیق شد گفتن کلمات:

یا بن رسول الله.

یا بنت رسول الله.

ذریه رسول الله.

و ولد رسول الله.

بر اولاد حضرت فاطمه علیها السلام تا روز قیامت جایز است، زیرا قرآن به مردم زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند و می‌گوید: «یا بنی آدم»^(۱) با آنکه بیشتر از ده هزار سال از هبوط آدم علیه السلام می‌گذرد و ضمناً کلمه «اب» و پدر را فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام تا قیامت می‌توانند به رسول الله صلی الله علیه و آله بگویند و او را حقیقتاً پدر خود بدانند، چنانکه ما می‌گوئیم: «ابونا آدم» یعنی پدرمان حضرت آدم علیه السلام است.

۱ - سورة اعراف آیات ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵ و سورة یس آیه ۶۰.



معنی ذوی القربی

سالها در قم برای کشف چند مسأله مهم شرعی و فقهی که لازمه اش دانستن معنی «ذوی القربی» بود، گاه و بیگاه با علماء و فضلاء حوزه علمیّه قم بحث می کردم. گاهی هم به کتابخانه می رفتم و کتابهای لغت و تفسیر را دقیقاً مطالعه می نمودم و خلاصه ای از نتایج بحث و مطالعه ام را ارائه می دادم.

آنچه در این موضوع باید گفته شود این است که:

معنی «ذوی القربی» تقریباً واضح است، ولی علماء برای آنکه مسائل زیادی در فقه مبتنی بر شناخت کامل معنی این واژه است، درباره اینکه تا کجا معنی آن دامنه دارد و چه افرادی را شامل می شود، مقداری بحث می کنند. بدون تردید در تبادر اولیه، معنی «ذوی القربی» به اقوام نسبی انسان گفته می شود. زیرا اگر کسی به دیگری هر مقدار از نظر معنوی نزدیک باشد نمی گویند که او با این فرد قرابت دارد، ولی اگر دیگری هر مقدار هم که از نظر روحی و معنوی دور باشد اما از نظر نسبی مختصر ارتباطی داشته باشد، می گویند او با این قرابت دارد.

خلاصه از دهها کتاب لغت و صدها حدیث و روایت استفاده می شود که «ذوی القربی» تنها به کسانی که قرابت نسبی با دیگری دارند گفته می شود.

به همین جهت است که به فرزندان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت فاطمه زهراء علیه السلام «ذوی القربی» پیغمبر صلی الله علیه و آله، می گویند.

شیخ طوسی (رحمة الله علیه) در کتاب «تهذیب»^(۱) می گوید: «ذوی القربی» پیغمبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام و اولاد و ذریه آن حضرتند. ثعلبی در تفسیر آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۲) می گوید: ذی القربی پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت علی و حضرت فاطمه (سلام الله علیهما) و ذریه این دو هستند.^(۳)

صاحب کتاب «مجمع البحرين» معتقد است که «ذی القربی» پیغمبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که به آنها خمس داده می شود، یعنی تمام بنی هاشم منظورند. و خلاصه قدر مسلم از «ذی القربی» پیغمبر صلی الله علیه و آله که صدها حدیث پشتوانه دارد، حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندان او تا روز قیامت می باشند.

معنی اهل بیت

اگر کسی به کتاب لغت مراجعه کند، به خوبی می یابد که معنی «اهل» اگر وسیع تر از معنی «آل» نباشد کمتر نیست. بنابراین لااقل اهل پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون کم و زیاد همان آل پیغمبرند. در کتاب «مجمع البحرين» می گوید: اهل، همان آل است. و در کتاب «المنجد» در قسمت ادب و علوم می گوید: مسلمانها اختلاف کرده اند در معنی اهل بیت. سنیها معتقدند که اهل بیت، بنی هاشمند و آنها زنهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم داخل کرده اند، ولی شیعیان می گویند: اهل بیت، تنها حضرت علی و حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندان و نسل آنها هستند.

۱ - تهذیب جلد ۴ صفحه ۱۲۵.

۲ - سوره شوری آیه ۲۳.

۳ - تفسیر ثعلبی ذیل همین آیه.



روزی در مجلس باشکوهی که از طرف بعضی از علمای قم به مناسبت شهادت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام تشکیل شده بود، من به یکی از سادات که از اولیای خدا هم بود گفتم: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة». ^(۱)

بعضی که این جمله را شنیدند بنای اعتراض را بر من گذاشتند. یکی گفت: اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها کسانی هستند که در خانه آن حضرت بوده‌اند.

دیگری گفت: اهل بیت تنها اصحاب کساء یعنی همان پنج نور مقدّسند. سوّمی گفت: خوب شد زیارت جامعه را تا آخر برای ایشان نخواندید. چهارمی گفت: منظور از اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهراء علیها السلام و دوازده امامند که معصومند.

پنجمی گفت: فکر می‌کنم اهل بیت شامل زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بشود. ششمی گفت: اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله حتّی شامل افراد متّقی نیز می‌گردد، زیرا به سلمان گفته‌اند: «هو مّا اهل البیت» ^(۲) (او از ما اهل بیت است).

من در اینجا بحث جامعی کردم که جواب هر شش نفر و یا بهتر بگویم جواب هر شش نظریّه را که بین دانشمندان اسلامی مطرح است، دادم.

گفتم: آقایان توجّه دارند که کلمه «اهل» به معنی «آل» است، با این تفاوت که «آل» تنها بر صاحبان شرف گفته می‌شود، ولی «اهل» اعمّ است، توضیح آنکه مثلاً گفته می‌شود اهل فلان ده و اهل فلان شهر، امّا نمی‌گویند آل فلان شهر و یا آل فلان مملکت.

۱ - مفاتیح الجنان - اوّلین جمله زیارت جامعه کبیره.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۳۱۸ و ۳۷۳ و ۳۹۱.

ولی از آن طرف همان گونه که می‌گویند «آل محمد»، همچنان جایز است که بگویند «اهل محمد» چنانکه در قرآن، خدای تعالی از قول حضرت نوح عليه السلام می‌گوید: «إِنَّ أَوْلَىٰ مِنِّي مِنْ أَهْلِي»^(۱) (پسر من از اهل من است).

و اما منظور از کلمه «بیت» تنها چهار دیواری منزل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده، زیرا اگر بگوئیم معنی «بیت» تنها خانه پیغمبر است، تمام زنهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شامل می‌شود ولی حضرت علی بن ابیطالب و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام را شامل نمی‌شود، که بدون تردید احدی این را نگفته است.

بنابراین بدون تردید منظور از کلمه «بیت»، محدوده وابستگان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و طبق این اصل، کلمه «اهل بیت» شامل همه وابستگان به آن حضرت می‌شود و احدی از آنها استثناء نمی‌شود، مگر آنکه قرینه‌ای برای استثنای بعضی از آنها در خصوص فضیلتی و یا آیه‌ای و یا روایتی وجود داشته باشد، مثل قرینه‌ای که در آیه تطهیر است که در تفسیر گفته شده منظور حضرت علی بن ابیطالب و حضرت فاطمه زهراء و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام است و در بعضی روایات گفته‌اند که شامل سایر ائمه اطهار علیهم السلام هم می‌شود.

ولی اگر قرینه‌ای نبود اطلاق کلمه «اهل بیت» شامل جمیع وابستگان و اقوام و خویشاوندان که قدر مسلم آنها ذریه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام است، می‌شود.

اما جواب شما که فرمودید: خوب شد زیارت جامعه را تا آخرش برای



ایشان نخواندید.

در جواب عرض می‌کنم: بدون تردید هیچ مانعی هم نداشت که به مناسبت اینکه ایشان و یا هر سید دیگری چون جزئی از مجموعه وابستگان و اهل بیتی هستند که این خصوصیات در جمع آنها هست (حال می‌خواهد در این فرد بخصوص آن خصوصیات وجود داشته باشد یا نداشته باشد) زیارت جامعه به آنها که یکی از آنها این سیدی است که در مقابل من ایستاده است، خطاب نمود. مثلاً وقتی در زیارت جامعه می‌گوئیم: «بکم فتح الله و بکم یختم» یعنی: بوسیله شما خاندان، خدا فتح کرده و یا خاتمه داده است و خطاب به فردی که از آن خاندان است بشود و لو آنکه او بخصوص فتح و ختمی نکرده باشد، صحیح است.

یکی از حاضرین در جلسه گفت: به عنوان تأیید شما اجازه می‌خواهم جمله‌ای را که دیروز به فردی که خود را از نسل «بنی اسد» می‌دانست و حتی فامیل او بنی اسدی بود گفتم، نقل کنم.

گفتم: بفرمائید.

گفت: خود من به او گفتم ما برای شما احترام خاصی قائلیم، زیرا بوسیله شما بدن حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در کربلا دفن شده است.

گفتم: بله، این گونه خطابات بین مردم معمول است و هیچ اشکالی ندارد و لذا من شنیده‌ام بعضی از علماء در امامزاده‌ها زیارت جامعه را می‌خوانند. و از مرحوم شیخ انصاری نقل می‌کنند که گاهی به در خانه یکی از سادات در خارج شهر نجف می‌رفت و زیارت جامعه را می‌خواند و گاهی که حضرت

بقية الله عَلَيْهِ السَّلَام آنجا تشریف داشتند، به او اجازه ورود می دادند.

اما جواب شما که فرمودید: فکر می کنم اهل بیت شامل زنهای پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم بشود.

در جواب عرض می کنم که: کلمه «اهل» بدون اضافه شدن به «بیت» قطعاً شامل زنهای آن حضرت می شود، زیرا کلمه «اهل» در قرآن به زنهای پیامبران دیگر گفته شده است، چنانکه پروردگار متعال در قرآن در قصه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

«فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا»^(۱).

(حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام به زنش فرمود: در اینجا

مکث کنید که من از دور آتشی می بینم.

که بدون تردید قدر مسلم از اهلش در اینجا زنش بوده است.

و از این آیه در این خصوص واضحتر قصه حضرت «یوسف» عَلَيْهِ السَّلَام است که وقتی «زلیخا» با او گلاویز شده بود و می خواست وی را به آن عمل گناه وارد کند و پیراهن حضرت یوسف را پاره کرده بود، ناگهان شوهرش را دید که در اتاق ایستاده است. زلیخا گفت:

«مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءً»^(۲).

جزای کسی که اراده بدی به اهل تو کرده چیست؟

از این آیه صریحاً استفاده می شود که کلمه «اهل» در قرآن به زوج و همسر انسان گفته شده است.

ولی اگر این کلمه به چیزی اضافه شد، باید ببینیم آن کسی که این اضافه را

۱ - سورة طه آیه ۱۰.

۲ - سورة يوسف آیه ۲۵.



ابتدا انجام داده چه افرادی را منظور کرده و چه خصوصیات را در نظر گرفته است.

مثلاً وقتی کلمه اهل را به شهر و یا به قریه‌ای اضافه می‌کنند و می‌گویند اهل فلان شهر، باید دید اگر کسی به مجرد آنکه چند روزی در یک شهر زندگی کند، اهل آن شهر می‌شود. مسلماً نه، یا آنکه اگر در آن شهر زندگی نکند ولی در آنجا متولد شده و نشو و نما کرده باشد، اهل آن شهر است. مسلماً بله.

و خلاصه خصوصیات و شرائطی را عرف و یا کسی که آن اضافه را انجام می‌دهد برای آن اهل قائل می‌شوند که اگر بخواهیم معنی آن را به طور صحیح متوجه شویم باید آن شرائط و خصوصیات منظوره را درک کنیم.

همچنین کلمه «اهل» وقتی به «بیت» اضافه شود آن هم وقتی که بدانیم قطعاً منظور از آن، چهار دیواری منزل معینی نبوده و بلکه محدوده معنوی خاصی است که اهل آن دارای شرائط و خصوصیات هستند که ممکن است از محدوده فکر ما خارج باشد، مثلاً باید ببینیم که رسول اکرم ﷺ «اهل بیت» را چگونه تفسیر می‌کند و چه افرادی را جزء آن می‌داند و چه کسانی از محدوده آن بیرون هستند و چه شرائطی برای آنها قائل است.

بنابراین برای شناختن معنی حقیقی «اهل بیت» لازم است به روایاتی که در تفسیر آیه تطهیر و مواردی که این کلمه در لسان خاندان عصمت ذکر شده مراجعه کنیم.

ائمه اطهار علیهم السلام پس از آنکه مکرر فرموده‌اند زنهای پیغمبر ﷺ از اهل بیت آن حضرت نیستند، مطلبی را اضافه می‌کنند که مضمونش این است:

زن با یک جمله صیغه نکاح منتسب به انسان می‌شود و با یک جمله صیغه



طلاق رها می گردد.

بنابراین زنها مانند مسافری هستند که وارد شهری می شوند و قصد اقامت می کنند و یا نمی کنند که به هر حال اهل آن شهر محسوب نمی گردند. لذا وقتی «امّ السلمه» می خواهد زیر کساء داخل شود و به اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ضمیمه گردد، رسول خدا می فرماید: «ای امّ السلمه، در جای خود باش. تو زن خوبی هستی، ولی از اهل بیت محسوب نمی شوی».^(۱)

حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام و

فرزندانشان تا قیامت از اهل بیت اند.

جمعی ممکن است تصوّر کنند که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها شامل ائمه معصومین علیهم السلام می شود، ولی در دهها حدیث و روایت، این کلمه بر ذراری غیر معصوم فاطمه زهراء علیها السلام هم گفته شده که این روایات تواتر اجمالی دارد و به چند دسته تقسیم می شود.

در دسته ای از این روایات کلمه «اهل بیت» به افرادی مانند زید بن علی بن الحسین علیه السلام و جمعی از سادات که معصوم نبوده اند گفته شده است، چنانکه ابن ادریس در «سرائر» نقل می کند که حذیفه یمانی گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به زید بن حارثه نگاه کرد و فرمود:

کشته شده در راه خدا؛ و به دار آویخته شده در میان امت من؛ و مظلوم از «اهل بیت» من؛ همنام این؛ و اشاره به زید بن حارثه کرد و فرمود: ای زید، نزدیک من بیا که اسمت محبت تو را نزد من بیشتر کرد. تو همنام محبوبی از



«اهل بیت» من هستی.

ملاحظه فرمودید که کلمه «اهل بیت» در این روایت بر «زید بن علی بن الحسین» علیه السلام گفته شده است.

دسته دوم روایاتی است که در تقسیم خمس وارد شده که نصف آن را به خدا و رسول و امام علیه السلام اختصاص می‌دهد، سپس می‌گوید و اما نصف باقیمانده خمس متعلق به یتیمان و مساکین و ابناء السبیل از «اهل بیت» پیغمبر صلی الله علیه و آله است، که این دسته از روایات در کتاب «وسائل الشیعه» باب خمس نقل شده است.

دسته سوم روایاتی است که در تفسیر آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ»^(۱) (که مشروحاً در این کتاب انشاءالله بحث خواهد شد) نقل شده که امام علیه السلام مکرر می‌فرماید: به خدا قسم این آیه در شأن ما «اهل بیت» نازل شده با آنکه دو دسته از آنهایی که در این آیه ذکر شده‌اند غیر معصوم و بلکه یک دسته از آنها «ظالم به نفس» یعنی آنهایی که امام زمانشان را نمی‌شناسند، هستند.

دسته چهارم، روایاتی هستند که می‌گویند زکات بر «اهل بیت» پیغمبر صلی الله علیه و آله حرام است که طبیعی است اگر کسی بخواهد در معنی «اهل بیت» مفصلاً تحقیق کند، باید به این ابواب در کتب روایات مراجعه نماید و ما برای اختصار به فهرست آنها اکتفا کردیم.

بنابراین تا حدی مرز و حدود «اهل بیت» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معلوم شد و دانستیم که تمام فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام تا قیامت از اهل بیت پیغمبرند، اما زنهای آن حضرت اهل و عیال او محسوب می‌شوند ولی از «اهل



بیت» او نیستند.

مطلبی که در اینجا باقی مانده پاسخ شما است که فرمودید: اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله حتی شامل افراد متقی و پرهیزگار هم می شود، زیرا به سلمان فارسی گفته اند: «منا اهل البيت»^(۱).

در پاسخ عرض می کنم: اولاً از کلمه «منا اهل البيت» استفاده نمی شود که منظور این است که سلمان فردی از افراد اهل بیت پیغمبر است، بلکه ظاهر کلام این است که سلمان از ما است، یعنی متعلق به ما است، یعنی در خط ما است، یعنی جزء دوستان ما است و از دشمنان ما نیست.

ثانیاً بدون تردید بر فرض آنکه بخواهند بگویند سلمان فردی از افراد اهل بیت است، منظور معنی حقیقی نبوده و بلکه اعتباراً و مجازاً او را جزء اهل بیت قرار داده اند، آن چنانکه در عرف مکرر گفته می شود فلانی پسر من است چون با من مثل فرزند رفتار می کند و فلانی پسر من نیست به جهت آنکه مطیع من نیست. ولی حقیقتاً اولی پسر این شخص نیست و دومی پسر او است.

بنابراین در هر کجا کلمه «اهل بیت» بدون قرینه ذکر شود، شامل جمیع فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام می گردد، ولی اگر قرینه ای وجود داشت بر همان مورد خاص این کلمه گفته می شود.

سبب و نسب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا روز قیامت منقطع نمی شود.

در محضر یکی از مراجع تقلید بودم، بحثی پیش آمد که خلاصه اش



این است:

شخصی از معظم له سؤال کرد: شما معتقدید که سادات این زمان هم فرزندان و آل و اهل بیت پیغمبر ﷺ هستند؟

فرمود: من معتقدم که آنها این چنین اند و این کلمات بر آنها گفته می شود. ولی بسیاری از دانشمندان هستند که می گویند در زمان ما به خاطر دوری زمان، آنها دیگر از اولاد پیغمبر ﷺ و یا آل و یا اهل بیت آن حضرت محسوب نمی شوند.

یکی از اهل مجلس که از علماء هم بود گفت: این مطلب صحیح است، زیرا اگر دوری زمانی مانع نبود می خواست همه مردم اولاد پیغمبر باشند، چون همه فرزندان حضرت آدم اند و حضرت آدم ﷺ هم پیغمبر بوده است. من گفتم: آیا زمان ما تا عصر پیغمبر اکرم ﷺ فاصله اش بیشتر است یا از زمان بعثت رسول اکرم ﷺ تا زمان هبوط حضرت آدم ﷺ؟

گفت: تردیدی نیست که عصر بعثت حضرت خاتم انبیاء ﷺ تا هبوط حضرت آدم ﷺ بیشتر بوده است.

گفتم: ولی خدا در قرآن به مردم زمان پیغمبر اکرم ﷺ و کسانی که بعداً می خواهند بیایند، با کلمه «یا بنی آدم» (ای پسران آدم) خطاب کرده است. بعلاوه سفارش شده که خمس را به مساکین از آل پیغمبر بدهند و همچنین دادن زکات به آنها حرام است، ولی می بینیم که علماء و مراجع تقلید خمس را به مساکین از سادات زمان ما می دهند و زکات را هم به آنها نمی دهند.

از اینجا معلوم می شود که دوری زمانی در این گونه نسبتها ضرری ندارد. از همه بالاتر در خصوص نسل حضرت خاتم انبیاء ﷺ تصریح شده که

اگر هر سبب و نسبی منقطع گردد، سبب و نسب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منقطع نمی‌گردد.

در این خصوص روایات به حدّ تواتر است و این فضیلتی است که مخصوص اولاد و اقربای پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد.

در احادیث سنّی و شیعه در ضمن روایات متعدّد نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«الاکل سبب و نسب منقطع يوم القيامة الآسبى ونسبى»^(۱).

همه بدانند که هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می‌شود مگر سبب و نسب من.

و تردیدی نیست که اگر نسبی در روز قیامت قطع نشده باشد دیگر به طریق اولی در دنیا هم قطع نشده است، یعنی سبب و نسبی که در روز قیامت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متصل است، مربوط به اتصال و یا عدم انقطاع آن در عالم دنیا می‌باشد.

شاید سؤال شود که: چه خصوصیتی دارد که همه سبب و نسبها تا روز قیامت قطع می‌شود مگر سبب و نسب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله؟

در جواب می‌گوئیم: چون زمان ما تا روز قیامت بسیار طولانی است، هر که در این دنیا باشد فانی شدنی است.

در این دنیا روزگاری می‌رسد که نامی از هیچ یک از انسانها باقی نمانده

۱ - در چهارده مورد در بحار الأنوار این حدیث نقل شده؛ جلد ۵ صفحه ۲۰۸ و جلد ۷ صفحه ۲۳۷ جلد ۱۶ صفحه ۳۸۹ و ۴۰۱ و جلد ۲۳ صفحه ۲۶۹ و جلد ۲۴ صفحه ۲۴۵ و جلد ۲۵ صفحه ۲۴۷ و ۲۴۸ و جلد ۳۶ صفحه ۱۴ و جلد ۴۳ صفحه ۱۰۸ و جلد ۶۳ صفحه ۱۸ و جلد ۶۵ صفحه ۸۷ و جلد ۹۳ صفحه ۱۴.



باشد تا چه رسد سبب و نسبهای آنها.

لذا بدون تردید در همین دنیا و قبل از قیامت، تمام سبب و نسبها به سلسله مراتب قطع می شود، یعنی بعضی از نسبها تا یکی دو پشت بیشتر قوّت ندارد باقی بماند.

مثلاً مرد ثروتمندی که معروفیتی در یک شهری دارد، طبعاً ممکن است نام او بر روی فرزنداناش تا یکی دو پشت باقی بماند و یا یک فرد عالمی که شاید معروفیتش قوّت بیشتری داشته باشد، تا ده پشت نام او بر روی فرزنداناش باقی باشد و فرزنداناش به نام نیک او افتخار کنند. و بالأخره هر چه نام و عظمت یک فرد قوّت داشته باشد، عاقبت از بین می رود و از او علامت و نشانی باقی نمی ماند.

ولی در خصوص پیغمبر اسلام ﷺ همان طور که:

خدا دین او را تا روز قیامت باقی نگه می دارد،

قرآن او را تا روز قیامت باقی نگه می دارد،

نام او را تا روز قیامت باقی نگه می دارد،

عظمت و شخصیت او را تا روز قیامت باقی نگه می دارد،

همچنین خدای تعالی به خاطر عظمت شخصی او و به خاطر عظمت کار و خدمت و دین او، سبب و نسب او را تا روز قیامت باقی نگاه می دارد. و همچنانکه در روز قیامت او و خلفای معصومش میزان اعمال و محور جمیع سرنوشتها هستند، همچنین سبب و نسب او در روز قیامت مورد توجه خلائق و بلکه جنّ و انس خواهد بود.

بنابراین منقطع نشدن حسب و نسب آن حضرت یک امر کاملاً طبیعی و

عادی است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این جمله که در دهها روایت آمده یک حقیقت واقعی را بیان کرده است.

و لذا با کمال جرأت باید معتقد شد که آخرین افراد از سادات قبل از قیامت و در روز قیامت و بعد از قیامت با اولین فرزندان غیر معصوم حضرت فاطمه زهراء عليها السلام در فضائل فرقی ندارند.

یعنی آن چنانکه به آنها خمس داده می شود و آن چنانکه به آنها محبت و اکرام می شود و آن چنانکه زکات بر آنها حرام است و سائر فضائل در حقّ اینها یعنی ساداتی که قبل از قیامت یعنی صدها پشت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فاصله دارند وجود دارد یعنی باید به آنها خمس داده شود و به آنها محبت و اکرام گردد و زکات بر آنها حرام است و سائر فضائل در حقّ آنها هم ثابت است.



محبت و اکرام اولاد حضرت فاطمه زهراء عليها السلام واجب است

یکی از برتریها و امتیازاتی که خدای تعالی برای فرزندان حضرت فاطمه زهراء به خاطر حضرت زهراء عليها السلام و به خاطر اجر زحمات بیست و سه ساله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده این است که هر مسلمانی باید آنها را دوست داشته باشد و این یکی از واجبات دینی است.

مرحوم شیخ صدوق رحمته الله آن را از اعتقادات مسلمة شیعه و از ضروریات مذهب امامیه می داند و در کتاب «اعتقادات» خود می گوید:

«اعتقاد ما درباره فرزندان علی و فاطمه عليهما السلام تا

روز قیامت این است که آنها آل پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند. و

اظهار علاقه و محبت به آنها واجب است، زیرا آن اجر
(۱) رسالت است.»

۱ - کتاب اعتقادات باب چهل و یکم. قال ابن بابویه: «اعتقادنا فی العلویه أنهم آل رسول الله و ان مودتهم واجبه لانها اجر الرسالة».

تمام فقهاء و علمای اهل سنت نیز محبت سادات را واجب می دانند و بالآخره بدون تردید، وجوب محبت به حضرت فاطمه عليها السلام و فرزندانش یکی از ضروریات دین مقدس اسلام است که منکر آن کافر می باشد.

ادعای فوق چند آیه از قرآن و صدها روایت و دهها فتوا پشتوانه دارد.

ما برای آنکه این بحث را تا حدی روشن کنیم، ناگزیریم قبلاً به چند مقدمه اشاره نمائیم:

مقدمه اول:

روزی در اصفهان در جلسه ای که جمعی از رجال سیاسی جمع بودند، نسبت به یکی از علماء و سادات عالیقدر که قدری محافظه کار بود توهین می شد. در این میان یکی از آنها گفت: من از روز اول از او بدم می آمده و همیشه او را دشمن می داشته ام.

من گفتم: لابد می دانید که او سید صحیح النسبی است و باید او را دوست داشته باشید، زیرا این اجر رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

گفت: نه، هیچ وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله از ما نخواست که سید گناهکاری را دوست داشته باشیم.

گفتم: اتفاقاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اصرار داشته که ما به طور کلی همه سادات را دوست بداریم و بلکه درباره گناهکاران آنها بخصوص سفارش کرده که آنها را به خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دوست داشته باشیم و شاید آنچه از ما خواسته و تکلیف است و بیشتر سفارش شده و اجر رسالت او است، دوست داشتن گناهکاران آنها است.

گفت: حرف جالبی است! آیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما تکلیف می کند که



گناهکار را دوست بداریم؟!

گفتم: اتفاقاً تعجب آورتر این است که بگوئیم به خاطر اجر رسالت و به خاطر زحمات بیست و سه ساله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و به خاطر گل روی آن حضرت، معصومین و متقین و مراکز علم و تقوی آنها را دوست داشته باشیم. دوست داشتن اینها که به خاطر فضیلت و تقوی و عصمت آنها است، حالا اگر به خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود، ممکن بود که آنها را دوست نداشته باشیم؟! اگر به خاطر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبود ممکن بود وجدان ما حاضر بشود که حضرت علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام را بشناسیم و آنها را دوست نداشته باشیم؟!

روز قیامت هم به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگوئیم یا رسول الله، ما به خاطر تو حضرت علی و حضرت فاطمه و ائمه معصومین علیهم السلام را دوست داشته ایم و الا اگر برای خاطر تو نبود آنها را دوست نمی داشتیم!!

این کلام بیشتر تعجب دارد یا آنکه بگوئیم فرزندان غیر معصوم و غیر متقی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به خاطر آن حضرت دوست بداریم؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که سنّی و شیعه آن را نقل کرده اند می فرماید:
(۱) «احبوا اولادی الصالحون لله و الطالحون لی».

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۱۲ باب ۱۷ صفحه ۳۷۶. عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال: حقت شفاعتی لمن اعان ذریتی بیده و لسانه و ماله و قال اکرموا اولادی و حسنوا آدابی و قال «احبوا اولادی الصالحون لله و الطالحون لی».

الشهید فی الدرر الباهره عنه صلی الله علیه و آله مثله و عنه قال من اکرم اولادی فقد اکرمنی.



یعنی: اولاد مرا دوست داشته باشید، صالح آنها را برای خدا، یعنی چون خدای تعالی در وجدانتان، در فطرتان گذاشته که مردان پاک و دانشمند را (هر که باشد و فرزند هر کسی که باشد) دوست داشته باشید، بعلاوه چون آنها خوبند و خوبان دوست داشتنی هستند، انسان نمی تواند آنها را دوست نداشته باشد. اولاد صالح مرا هم مثل همه دوست داشته باشید. و همچنین فرزندان غیر صالح و معصیتکار و بد مرا به خاطر انتسابشان به من دوست داشته باشید.

یعنی به خاطر مزد زحمات بیست و سه ساله من، به خاطر عصمت و علم من، به خاطر خوبیهای که من به شما کرده ام و شما را از بدبختیها و شقاوت نجات داده و به سعادت رسانده ام، فرزندان گناهکار مرا هم دوست داشته باشید.

بنابراین اگر نگوئیم که تنها دوست داشتن گناهکاران از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام اجر رسالت است، لااقل باید معتقد شویم که آنها را هم باید دوست داشت و الا اجر رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نپرداخته ایم.

گفت: بنابراین شما معتقدید که باید سادات فاسق را بیشتر از سادات متقی و پرهیزگار دوست داشته باشیم؟!

گفتم: خیر، من معتقدم که سادات متقی و پرهیزکار را به دو جهت باید دوست داشت:

یکی به خاطر تقوی و کمالاتشان که خدا دستور داده و فرموده:

(۱) «گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.»

۱ - «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ» سورة حجرات آیه ۱۳.



و دیگر به خاطر سیادت و انتسابشان به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله. ولی سادات غیر متقی را تنها به یک جهت باید دوست داشت و آن به خاطر انتسابشان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

بنابراین کسی نمی تواند بگوید که باید سادات غیر متقی را بیشتر از سادات متقی و پرهیزگار دوست بداریم. ولی منظور من از اینکه گفتم دستور دوست داشتن که از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده در مرحله اول متوجه سادات معصیتکار می باشد، این است که بگوئیم این دستور جنبه تکلیف و حکم نمودن و یا درخواست مزد زحمات بیست و سه ساله را ادا کردن است.

طبیعی است که این جنبه در مرحله اول متوجه وقتی می شود که اگر این تکلیف و حکم نبود مردم خود بخود آن کار را انجام نمی دادند و در مرحله ثانی متوجه به جهتی است که فطرت و عقل انسان هم به آن حکم می کند.

بنابراین اگر گفتیم دستور محبت به ذی القربی در مرحله اول متوجه سادات معصیتکار می شود با آنکه بگوئیم باید سادات پرهیزگار و متقی را بیشتر دوست داشت، منافات ندارد.

در اینجا روایاتی نقل می کنم تا متوجه شوید سادات با غیر سادات در فضیلت فرق می کنند.

قضیه سید ابوالحسن

در تاریخ «مدینه المؤمنین» آمده که مشایخ قم روایت کرده اند که شخصی به نام ابوالحسن حسین بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام که در قم زندگی می کرد و علناً

شراب می خورد.

روزی برای کاری به در خانه «احمد بن اسحاق اشعری» وکیل امام حسن عسکری علیه السلام بر اوقاف قم رفت. احمد بن اسحاق به او اجازه ملاقات نداد، او با حال غم و اندوه به خانه خود رفت احمد بن اسحاق عازم حج شد وقتی به سامرا رسید و به در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفت و از آن حضرت اجازه ملاقات خواست آن حضرت به او اجازه ندادند او پشت در نشست و زار زار گریه کرد و بالاخره هر طوری بود اجازه ملاقات گرفت وقتی خدمت آن حضرت رسید سؤال کرد که چرا به من اجازه ملاقات ندادید؟ آیا از من گناهی سر زده است؟ من از شیعیان و دوستان شمایم.

امام علیه السلام فرمود: این کار بخاطر آن بود که تو پسرعموی ما را از در خانه ات طرد کردی و او را راه ندادی.

احمد بن اسحاق گریه کرد و گفت: به خدا قسم من این کار را نکردم مگر برای آنکه او شاید توبه کند و شراب نخورد.

امام علیه السلام فرمود: راست می گوئی ولی این را بدان که در هر حال تو باید «سادات را احترام و اکرام کنی و به آنها اهانت نکنی و آنها را تحقیر ننمائی، بخاطر آنکه آنها به ما متسبب اند. زیرا اگر این چنین نکنی از خاسرین خواهی بود» لذا وقتی احمد بن اسحاق به قم برگشت و اشراف قم به دیدنش آمدند و سید حسین هم با آنها به دیدن احمد بن اسحاق رفت وقتی احمد بن اسحاق چشمش به سید حسین افتاد از او استقبال کرد و احترام نمود و او را در بالای مجلس نشاند.

سید حسین از این کار تعجب کرد و از سبب این احترام از او سؤال کرد



احمد بن اسحاق جریان خودش را با حضرت امام عسکری علیه السلام برای او نقل نمود وقتی متوجه شد که خدای تعالی چه احترامی بخاطر اجدادش برای او قائل است توبه کرد و از کارهای بدش دست کشید و به خانه برگشت و تمام وسائل گناه و شیشه‌های شرابش را آتش زد و از خوبان و اهل تقوی گردید و در مسجد معتکف می شد تا وقتی از دار دنیا رفت و در کنار قبر حضرت فاطمه معصومه او را دفن کردند. (۱)

دوم در کتاب کافی سلیمان بن جعفر گفت که از امام هشتم شنیدم می فرمود علی بن عبیدالله بن حسن بن علی السّجاد علیه السلام و زنش و فرزندانش اهل بهشت اند سپس فرمود کسی که از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام مسأله امامت را بشناسد مانند مردم عادی نیست. (۲)

در کتاب رجال کشی می گوید که سلیمان بن جعفر گفت: علی بن عبیدالله روزی به من گفت که من دوست دارم خدمت امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برسم من به او گفتم چرا به خدمتش نمی روی؟ گفت: بخاطر هیبت و عظمتی که دارد خجالت می کشم به خدمتش مشرف شوم چیزی نگذشت که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مختصر کسالتی پیدا کرد و مردم دسته دسته به دیدنش می رفتند من علی بن عبیدالله را دیدم و به او گفتم آنچه می خواستی وقتش رسیده است حضرت رضا علیه السلام کسالت دارد و مردم به دیدنش می روند او حرکت کرد و به خدمت حضرت رضا علیه السلام

۱ - فضائل السّادات صفحه ۱۶۱.

۲ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۷۷. عن سلیمان بن جعفر قال سمعت الرضا علیه السلام يقول ان علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی الحسین بن علی بن ابیطالب و امرأته و بنیه من اهل الجنّة ثم قال من عرف هذا الامر من ولد علی و فاطمة لم یکن کالتّاس.

مشرّف شد آن حضرت او را زیاد احترام کرد که علی بن عبیداللّه خیلی خوشحال شد اما بعد از مدّتی علی بن عبیداللّه مریض شد حضرت رضا عليه السلام از او عیادت کرد و من هم با آن حضرت بودم آن حضرت آن قدر نشست تا هر که در خانه بود بیرون رفت زنی با ما بود او می گفت وقتی حضرت رضا عليه السلام نشسته بودند امّسلمه زن علی بن عبیداللّه از پشت پرده به حضرت رضا نگاه می کرد وقتی آن حضرت از منزل بیرون رفت امّسلمه خود را در محلی که آن حضرت نشسته بودند انداخت و می بوسید و دست می کشید و به صورت می مالید.

سلیمان بن جعفر می گوید: من این موضوع را به امام هشتم گفتم آن حضرت فرمودند: علی بن عبیداللّه بن حسن بن علی السجاد و زن و فرزندانش اهل بهشت اند.

در آن مجلس این بحث خاتمه یافت و دوستان متوجّه شدند که دیگر نباید به سادات اظهار دشمنی کنند، بلکه واجب است همه آنها را دوست بدارند.

مقدمه دوم:

دانشمند پُر توانی که کمتر در مطالب علمی اشتباه می کرد، یک روز به من گفت: از طرفی یکی از دستورات اسلام این است که باید فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام را دوست داشت و از طرف دیگر نمی دانم چه شده که به هیچ وجه نمی توانم فلانی را که قطعاً سیّد خوبی است، دوست داشته باشم.

من در جواب گفتم: فکر نمی کنم انسان مکلف باشد که در قلب، کسی را



دوست داشته باشد و یا دیگری را دوست نداشته باشد، زیرا حالات نفس تا حدّی در اختیار انسان نیست. بلکه آنچه تکلیف می‌باشد این است که با شناختن و تلقین و حدیث نفس، محبّت آنها را به مرور در قلب ایجاد کند و یا اظهار دوستی و محبّت بوسیله کمک به آنها و اکرام آنها و احترام از آنها و عدم دشمنی با آنها بنماید.

آن دوست دانشمند گفت: این علامت نفاق است که انسان قلباً کسی را دوست نداشته باشد ولی دوستی با او را تظاهر کند.

گفتم: تصادفاً این عمل از نظر جوامع مختلف انسانی که منکر هم ندارد، وسیله اتحاد و اتفاق و برادری است. اگر بنا باشد انسان وقتی که از کسی بدش می‌آید آن را اظهار کند یا نسبت به کسی که حسادت دارد حسادتش را ظاهر کند و یا اگر از کسی گناهی دید آن را آشکار سازد و بگوید اگر این اسرار قلبی را اظهار نکنم نفاق است، عملاً نفاق بیشتر در بین مردم و خودش ایجاد کرده که ضررش زیاده‌تر است.

و اساساً آنچه را که شما فرمودید اگر لغتاً نفاق باشد، اصطلاحاً دانشمندان و علمای اخلاق آن را نفاق نمی‌دانند و بلکه وسیله اتحاد و دوستی هم می‌دانند. لذا در اکثر روایاتی که در خصوص وجوب دوست داشتن سادات وارد شده در حقیقت منظور، وجوب اظهار دوستی به آنها بوده است.

بنابراین آنچه را که ما در مرحله اوّل مکلفیم این است که اگر در قلب نمی‌توانیم نسبت به سادات محبّت داشته باشیم، در ظاهر یا زبانی و یا عملی به آنها اظهار محبّت کنیم و کم‌کم قلب خود را آماده برای پذیرفتن



محبت قلبی به آنها بنمائیم.

مقدمه سوم:

روزی در خیابانی می‌رفتم، شخصی که نسبتاً معلوماتی هم داشت به من رسید و گفت: شنیده‌ام که شما گفته‌اید یکی از واجبات اسلام دوست داشتن فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام است. آیا این موضوع فلسفه‌ای هم دارد؟ من در جواب گفتم: البته هیچ یک از دستورات اسلام بدون علت و بدون در نظر گرفتن مصلحتی صادر نشده است و شاید فلسفه این دستور هم واضح باشد. زیرا اظهار دوستی سبب اتحاد می‌شود و طبیعی است که اتحاد با اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسیله نجات از بدبختی و سبب خوشبختی دنیا و آخرت است.

او گفت: این فرمایش شما در صورتی صحیح است که بگوئیم تنها دوست داشتن معصومین و صلحاء از فرزندان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله واجب است. ولی اگر گفتیم که باید حتی فسّاق آنها را هم دوست بداریم، دیگر این فلسفه صحیح نیست.

گفتم: آن کسی که آن قدر مقید به انجام وظیفه است که به خاطر زحمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی فسّاق از فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام را دوست می‌دارد، هیچ گاه در اثر دوستی و اتحاد با آنها تحت تأثیر اعمال فسّاق آنها قرار نمی‌گیرد، بلکه اظهار محبت می‌کند و آنها را که می‌بیند در راه گناه قدم بر می‌دارند و تیشه به ریشه سعادت خود می‌زنند، با نصایح و ملاطفت مانع گناه آنها می‌گردد.

بعلاوه وقتی سادات و فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام ببینند که خدا



یک چنین ابراز لطفی به آنها فرموده و مردم را وادار کرده که نسبت به آنها محبت کنند، آنها هم به طرف خدا بر می‌گردند و طبعاً اعمال صالح و نیکی انجام می‌دهند.

از همه اینها گذشته منظور از این اظهار محبت، یک شعار الهی است که بگوئیم ما مسلمانها خدمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ارج می‌گذاریم، همیشه به یاد او هستیم و حتی متتسبین به آن حضرت را با آنکه فاسقاند و اعمالشان را دوست نمی‌داریم، ولی خود آنها را به خاطر انتسابشان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دوست داشته و به این وسیله همیشه یاد آن حضرت را زنده نگاه می‌داریم. او گفت: بسیار ممنون و مخصوصاً از این دلیل آخری که بسیار قانع کننده و قابل توجه بود متشکرم.

مقدمه چهارم:

بعضی گمان کرده‌اند که چون واجبات، تکلیف است خدای تعالی در مقابلش اجر و ثوابی قرار نداده و حال آنکه لطف عمیم و عنایات حضرت احدیّت ایجاب کرده است که حتی در مقابل واجبات هم ثوابهای بی حسابی قرار داده باشد.

لذا می‌بینیم با آنکه اظهار محبت به فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از واجبات بوده و بعلاوه اجر رسالت است (یعنی مزد این اظهار محبت را قبلاً دریافت کرده‌ایم)، در عین حال خدای تعالی در مقابل این عمل، ثوابهای فوق‌العاده‌ای تعیین کرده که در صفحات آینده این کتاب به گوشه‌ای از آن اشاره خواهیم کرد.

مقدمه پنجم:

بدون تردید اگر کسی بخواهد به فردی اظهار محبت کند، باید اعمال



زیر را نسبت به او انجام دهد:

اول: او را قلباً دوست بدارد و هر خدمتی که از دستش بر می آید برای او انجام دهد.

دوم: به او کمکهای معنوی کند و اگر برایش میسر است او را به سوی کمالات و حقایق و معنویات ارشاد نماید و دعا کند.

سوم: به او کمک مادی کند و گرفتاریهایش را رفع نماید.

چهارم: اگر حاجتی داشت فوراً حاجتش را بر آورد.

پنجم: او را احترام کند و گرمی بدارد.

ششم: به او بگوید که من تو را دوست می دارم و با زبان هم به او اظهار محبت کند.

هفتم: دشمنان او را دشمن بدارد و اگر می تواند نسبت به آنها ابراز دشمنی کند.

هشتم: دوستان و یا به طور کلی متعلقات او را دوست بدارد و به آنها اظهار محبت نماید.

بنابراین کسانی که بخواهند به فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام محبت کنند، باید تمام این کارها را انجام دهند و اگر عمل به هر یک از آنها به خاطر عذری ممکن نشود، باید هر مقداری که میسر است از آنها را انجام دهند.

اما اثبات وجوب مودت اهل بیت از قرآن

اولین آیه ای که اکثر دانشمندان سنی و شیعه در این باره استدلال کرده اند این آیه شریفه است:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ»



لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ
اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (۱)

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند.
در غرفه‌های بهشتها ساکن شوند. و برای آنها هر چه
بخواهند نزد پروردگارشان هست، این است فضیلت
بزرگ.

همین است آنچه خدا به بندگان که ایمان آورده و
عمل صالح کرده‌اند، بشارت داده است.
بگو ای پیامبر، من از شما در مقابل این همه زحمات
چیزی سؤال نمی‌کنم مگر مودّت و اظهار محبت با اقرباء و
نزدیکانم.

در اینجا ناگزیریم دوباره به معنایی که در اکثر کتب و تألیفاتمان در تفسیر
قرآن داریم، اشاره مختصری بکنیم.

دوستی سؤال کرد که: شما در میان روشهای مختلفی که در تفسیر قرآن به
کار رفته است، بیشتر به کدام یک معتقدید؟

من در جواب گفتم: با دلیل محکمی که عقل بیان می‌کند، تنها و تنها به یک
روش در تفسیر قرآن معتقدم و آن روش ضمیمه کردن روایات و احادیث
معتبره به آیات قرآن در موضوعات مختلف و تفقه در مجموع آنها نمودن،
چنانکه فقهاء در خصوص احکام اسلام انجام می‌دهند، می‌باشد.

توضیح آنکه: همه می‌دانیم قرآن بیان‌کننده همه احکام و علوم و مبین همه
اسرار و رموز عالم خلقت است. و بدون تردید، آنها در ظاهر آیات قرآن

ذکر نشده و باید بوسیله تأویل و تفسیر توضیح داده شود. و از طرفی می دانیم تفسیر و تأویل قرآن منحصرأ نزد خدا است و آنها را در اختیار کسی جز پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگذاشته است.

و چون مردم زمان آن حضرت و همچنین زمانهای بعد تا ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداء، لیاقت و استعداد فهمیدن تمام علوم قرآن را ندارند، خدای تعالی برای هر زمانی امام و هادی که به مقتضای پذیرش و رشد فکری بشریت آنها را پخش کنند، قرار داده و تمام علوم قرآن را در اختیار آنها گذاشته است.

و لذا تفسیر و تأویل قرآن اگر از هر مقامی جز از ناحیه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و حجج الهی اظهار شود، غلط و توهین به ذات مقدس متعال است. لذا ما در این کتاب هم هر کجا به آیات قرآن برخورد می کنیم، با همان روش و برنامه، آن را تفسیر و تأویل می نمائیم و به یاری خدا از فکر و ذوق خود به هیچ وجه در این خصوص استفاده نخواهیم کرد.

سؤال و جواب

روزی برادری در «کانون بحث و انتقاد دینی» سؤال کرد که: تفسیر آیه شریفه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۱) چیست؟

در پاسخ این سؤال که خوشبختانه در میان انبوهی از متفکرین جوان مطرح شده بود چنین گفتم:

در دعای ندبه که سند صحیحی دارد و قطعاً از ناحیه امام معصومی



صادر شده است، این آیه را با ضمیمه دو آیه دیگر از قرآن ذکر کرده که شاید تا حدّی معنی و تفسیر این آیه را بیان کند:

تو ای خدا، اجر زحمات پیغمبر اکرم ﷺ را در قرآنت محبّت به اهل بیت آن حضرت قراردادی و گفتی بگو ای پیغمبر، من از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم مگر محبّت به خویشاوندانم. و باز گفتی آن اجری را که خواستم، به نفع شما خواستم. و باز فرمودی که من از شما اجری نمی‌خواهم مگر کسی که بخواهد به سوی خدا راهی پیدا کند. پس اهل بیت پیغمبر اکرم ﷺ راه به سوی تو بودند و طریق وصول به بهشت و رضوان توآند. (۱)

از جملات فوق که از دعای ندبه ترجمه شده است، چند موضوع استفاده

می‌شود:

- ۱ - کلمه «قربنی» در آیه به اهل بیت ترجمه و تفسیر شده است.
- ۲ - محبّت آنها را خدا اجر رسالت پیغمبر اکرم ﷺ قرار داده است.
- ۳ - محبّت اهل بیت به نفع آن کسی است که آنها را دوست داشته است، نه آنکه محبّت آنها تنها فایده‌اش به پیغمبر اکرم ﷺ و یا به اهل بیت برسد.
- ۴ - محبّت به اهل بیت پیغمبر ﷺ راهی به سوی خدا است، یعنی ثواب محبّت به آنها این است که انسان را خدا به خود راه می‌دهد و به رضوان الهی می‌رساند و بلکه پیروی از آنها که در اثر محبّت انجام می‌شود

۱ - مفاتیح الجنان - دعای ندبه و بحار الانوار جلد ۱۰۲ صفحه ۱۰۵. «ثم جعلت اجر محمد صلواتك عليه و آله مودّتهم في كتابك فقلت لا اسألكم عليه اجرا الا المودّة في القربى و قلت ما سألتكم من اجر فهو لكم و قلت ما اسألكم عليه من اجر الا من شاء ان يتخذ الى ربه سبيلاً فكانوا هم السبيل اليك و المسلك الى رضوانك».



راه خدا و صراط مستقیم است.

۵- طبق این آیات اگر کسی به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محبت کند علاوه بر آنکه وظیفه‌ای را انجام داده و اجر رسالت را پرداخته است، به نفع خود کار کرده و ثوابی برای خود اندوخته و بهترین اجر و مزدها را که رسیدن به مقام قرب پروردگار می‌باشد، دریافت نموده است.

روزی در کتابخانه آستان قدس رضوی کتاب «لوامع البیه» که از دانشمند و عالم جلیل معروف «شیخ مقداد» شارح باب حادی عشر و صاحب «کنز العرفان» است مطالعه می‌کردم، این قسمت را یادداشت نمودم:

«واجب است تعظیم ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوست داشتن آنها به خاطر کلام خدا که فرمود: «بگو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله من از شما اجری نمی‌خواهم مگر محبت به خویشاوندانم». و به خاطر کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اکرموا اولادی صالحهم لله و طالحهم لی».

اکرام کنید اولاد مرا، خوبانشان را برای خداوند و غیر صالحین آنها را به خاطر من.

و به خاطر سخن دیگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: چهار دسته هستند که خودم روز قیامت آنها را شفاعت می‌کنم:

اول: کسی که ذریه مرا اکرام کند.
دوم: کسی که برای قضاء حوائج آنها فعالیت کند.
سوم: کسی که از اموال خود در راه آنها بذل کند.
چهارم: کسی که با دل و زبان، آنها را دوست داشته باشد.^(۱)

۱- کتاب لوامع البیه صفحه ۱۲۰.



این قسمت از مطالب کتاب مذکور به قدری موضوع مورد بحث را روشن می‌کند که دیگر احتیاج به بقیّه روایات در این خصوص نمی‌باشد، مخصوصاً که از قلم دانشمند و فقیهی چون «شیخ مقداد» صاحب کتاب «کنز العرفان» صادر شده باشد.

همچنین سیّد فضل الله راوندی (که درباره‌اش شیخ منتخب الدّین در کتاب «فهرست» می‌نویسد: او علامّه و استاد علمای زمانش بود) در کتاب «ضوء الشّهاب» در شرح حدیث معروف «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»^(۱) (مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است؛ کسی که سوار کشتی شد، نجات پیدا کرد و کسی که تخلف نمود، غرق گردید) بعد از آنکه شرح مفصّلی در معنی «مَثَل» می‌نویسد، می‌گوید:

«گفته شده که اهل بیت همان کسانی هستند که زکات بر آنها حرام است و اهل بیت هر کسی آن فردی است که نسبتی با آن کس داشته باشد. و زمانی که می‌گوئیم اهل بیت پیغمبر ﷺ منظور اولاد پیغمبر ﷺ و خویشاوندان آن حضرت است و اینکه آنها را به کشتی نوح تشبیه کرده به این جهت است که اگر کسی به کشتی نوح سوار نمی‌شد بوسیله طوفان غرق می‌شد. همچنین اگر کسی به دوستی آنها متمسّک نشود، در آتش جهنّم می‌سوزد.

و همان طوری که در اوّل خلقت پناهگاهی برای نجات از غرق و هلاکت جز کشتی نوح نبود، همچنین در آخر هم پناهگاهی برای نجات از مهالک جز محبّت و مودّت اهل بیت پیغمبر اکرم ﷺ وجود ندارد. و از همینجا

۱ - بحار الانوار جلد ۹۰ صفحه ۲۱ و جلد ۴۷ صفحه ۳۹۹ و جلد ۲۷ صفحه ۱۱۳ و جلد ۲۳ صفحه ۱۵۵ و ۱۲۴ و ۱۲۳ و ۱۱۹ و ۱۰۵.

است که خدای تعالی فرموده: «بگو ای پیغمبر، من از شما اجرای نمی‌خواهم مگر محبت به خویشاوندانم».

بنابراین حب آنها ثمن تبلیغات پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی ایمان و اسلام و بغض آنها علامت ورشکستگی و ضرر است. (تا آنکه آن بزرگوار می‌گوید) و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دوست داشته باشید فرزندانم را، صالح آنها را برای خدا و غیر صالح آنها را به خاطر من.» این فضیلت و هزارها هزار فضیلت از این قبیل برای فرزندان حضرت زهراء علیها السلام و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سادات عظام وجود دارد که اگر من منتسب به این خاندان نبودم بیشتر می‌گفتم و می‌نوشتیم، ولی می‌ترسم بگویند می‌خواهد خودش را مدح کند».^(۱)

در تفسیر علی بن ابراهیم بعد از آنکه اجر رسالت را محبت به اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله تفسیر می‌کند، از کلام امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرموده است:

آیا نمی‌بینی وقتی برای کسی دوستی باشد ولی او بعضی از منسوبین آن کس را دوست نمی‌دارد، صددرصد قلب آن کس نسبت به آن دوست انعطاف پیدا نمی‌کند؟ همچنین خدا نخواسته در قلب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کدورتی از امتش پیدا شود و لذا خدا محبت خویشاوندان آن حضرت را بر مردم مسلمان واجب کرده که اگر به آن عمل کنند، به واجبی عمل کرده‌اند و اگر آن را ترک کنند، واجبی را ترک نموده‌اند».^(۲)

سپس علی بن ابراهیم می‌گوید:

۱ - ضوء الشهاب در معنی «مثل» و کتاب فضائل السادات صفحه ۲۶.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۳۸ و ضوء الشهاب صفحه ۱۲۰. ثم قال الا ترى ان الرجل يكون له صديق و في نفس ذلك الرجل شيء على اهل بيته فلا يسلم صدره فاراد الله ان لا يكون في نفس رسول الله صلی الله علیه و آله شيء على امته ففرض عليهم المودة في القربى فان اخذوا اخذوا مفروضا و ان تركوا تركوا مفروضا.



«پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: کسی که اجر و مزد اجیرش را ندهد، لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر او باد و خدا روز قیامت توبه و آنچه را که در راه خدا داده باشد از او قبول نمی‌کند. و این اجر اجیری که ندادنش این همه گناه دارد، محبت آل محمد می‌باشد که اجر رسالت است».

در «اصول کافی» باب «فصل بین محقّ و مبطل در امر امامت» امام باقر علیه السلام در احترام و اکرام آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و زید بن علی بن الحسین علیه السلام مطالبی فرموده تا آنکه می‌فرماید:

«وجوب اطاعت در هر زمان برای یک نفر از ما خاندان، خدا قرار داده ولی وجوب مودّت برای همه اقارب و اولاد حضرت فاطمه علیه السلام است».^(۱)

باز در «اصول کافی» از امام باقر علیه السلام نقل شده که آن حضرت از جدّش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به من امر کرد که در میان مردم بروم و فریاد بزنم و بگویم: ای مردم، آگاه باشید: کسی که به اجیرش به خاطر ندادن مزدش ظلم کند لعنت خدا بر او باد.

و کسی که غیر مولای خود را دوست بدارد و اطاعت از او کند لعنت خدا بر او باد.

۱ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۵۶. ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد بن علی و معه کتب من اهل الکوفه يدعونه فيها الى انفسهم و يخبرونه باجتماعهم و يأمرونه بالخروج فقال له ابو جعفر: هذه الكتب ابتداء منهم او جواب ما كتبت به اليهم و دعوتهم اليه فقال بل ابتداء من القوم لمعرفةهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله و لما يجدون في كتاب الله عزّ وجل من وجوب مودّتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فيه من الضيق و الضنك و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة مفروضة من الله عزّ وجل و سنة امضاها في الاولين و كذلك يجريها في الاخرين و الطاعة لواحد منا و المودة للجميع.

و کسی که پدران خود را سب کند لعنت خدا بر او باد.
 من این کار را کردم. از میان مردم عمر بن خطاب و
 جمعی از صحابه برخاستند و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند
 و عرض کردند: یا رسول الله، برای این اعلامیه‌ای که علی
 بن ابیطالب علیه السلام از طرف شما داده تفسیری هم هست؟
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، من خودم او را امر
 کردم که این اطلاعیه را به مردم بدهد. سپس فرمود: معنی
 آنکه گفته کسی که اجر اجیرش را ندهد و به او ظلم از این
 جهت کند بر او لعنت خدا باد، خدا در قرآن فرموده: «بگو
 ای پیغمبر من از شما در مقابل زحماتم اجری نمی‌خواهم
 مگر محبت به خویشاوندانم». و کسی که به من ظلم کند و
 اجر مرا ندهد لعنت خدا بر او باد.

و اما معنی آنکه گفته: کسی که اطاعت کند و دوست
 داشته باشد غیر مولای خودش را بر او لعنت خدا باد، خدا
 در قرآن می‌فرماید: «پیغمبر ولایت بر مؤمنین دارد و او
 مقدم بر آنها است از خودشان». و کسی که من مولای اویم
 علی بن ابیطالب علیه السلام هم مولای او است کسی که اطاعت
 غیر ما را بکند لعنت خدا بر او باد.

و اما معنی اینکه گفته کسی که به والدینش سب کند
 خدا لعنتش کند، من و علی علیه السلام دو پدر این امتیم»^(۱).

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۲ صفحه ۴۸۹. عن موسى بن جعفر عن ابيه عن جده ان امير المؤمنين قال امرني رسول الله ان اخرج فانادي في الناس الا من ظلم اجيرا اجره فعليه لعنة الله الا من توالى غير مواليه فعليه لعنة الله الا و من سب ابويه فعليه لعنة الله قال علي بن ابي طالب فخرجت فناديت في الناس كما امرني النبي صلی الله علیه و آله فقال لي عمر بن الخطاب هل لما ناديت به من تفسير فقلت الله و رسوله اعلم قال فقام عمر و جماعة من اصحاب النبي صلی الله علیه و آله فدخلوا عليه فقال عمر يا رسول الله هل لما نادى علي من تفسير قال نعم امرته ان ينادى الا من ظلم اجيرا اجره فعليه لعنة الله و الله يقول قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى فمن



به مضمون این حدیث شریف روایات متعدّد‌ه‌ای هست که به منظور اختصار از نقل آنها خودداری می‌شود.

روزی من این بحث را در بین جمعی عنوان کرده بودم. وقتی سخنم به اینجا رسید، شخصی از من سؤال کرد: معنی این جملات که امام سجّاد علیه السلام در ضمن دعا بر پدر و مادر خود در کتاب صحیفه سجّادیه می‌فرماید: «وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا أَوْجَبْتَ لَنَا الْحَقَّ عَلَى الْخَلْقِ بِسَبَبِهِ» چیست؟

من در جواب گفتم: حضرت امام سجّاد علیه السلام در ضمن این دعا، می‌فرماید: «پروردگارا، درود و صلوات بفرست بر محمد و آل محمد آن چنانکه ما را بوسیله او بر سائرین شرافت و برتری دادی و صلوات و درود بفرست بر محمد و آل محمد آن چنانکه واجب کرده‌ای بر مردم حقّی را برای ما به سبب آن حضرت».^(۱)

بدون تردید این حق همان مودّت و محبّتی است که خدا به خاطر زحمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مردم واجب کرده است که نسبت به فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام و خویشاوندان آن حضرت داشته باشند.

شخص دیگری سؤال کرد: مگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تبلیغ رسالتش را برای خدا انجام نداده بود که از مردم مزد طلب می‌کرد و خود را اجیر مردم به

→ ظلمنا فعلیه لعنه الله و امرته ان ینادی من توالی غیر موالیه فعلیه لعنه الله و الله یقول النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و من کنت مولاہ فعلی مولاہ فمن توالی غیر علی فعلیه لعنه الله و امرته ان ینادی من سب ابویه فعلیه لعنه الله و انا اشهد الله و اشهدکم انی و علیا ابوا المؤمنین فمن سب احدا منا فعلیه لعنه الله فلما خرجوا قال عمر یا اصحاب محمد ما آکد النبی لعلی فی الولاية فی غدیر خم و لا فی غیره اشد من تأکیدہ فی یومنا هذا قال خباب بن الارت کان هذا الحدیث قبل وفاه النبی بتسعة عشر یوما.

۱ - صحیفه سجّادیه، دعاء برای والدین.



حساب می آورد؟! حساب

من در جواب گفتم: اولاً پروردگار متعال دستور فرموده که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این اجر را از مردم مسلمان مطالبه کند.

ثانیاً آن چنانکه از آیات دیگر استفاده می شود نفع این کار به خود مردم بر می گردد، زیرا محبت سبب اتحاد می شود و اگر مردم مسلمان با آنها اتحاد پیدا کنند، سعادت دنیا و آخرت را کسب می نمایند.

دوست ادیب و اهل ذوقمان که در مجلس نشسته بود سؤال کرد: معنی اینکه کمیت شاعر گفته: «وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَمِ آيَةً؟» چیست؟

من در جواب گفتم: منظور از «آل حم» سوره هائی است که اولش «حم» است و در اینجا منظور سوره «جمع» است که در آن آیه ای است در فضیلت خویشاوندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (۱)

حضرت علی عليه السلام فرمود:

«در شأن و فضیلت ما در سوره «آل حم» آیه ای است که آن مودت را که خدا دستور فرموده کسی حفظ نمی کند مگر مردمان با ایمان». (۲)

سپس این آیه را خواند: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

ابن عباس می گوید:

«وقتی این آیه نازل شد، اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله از

۱ - سوره شوری آیه ۲۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۲۹. روی زاذان عن علی عليه السلام قال: فینا فی آل حم آیه لا یحفظ مودتنا الا کل مؤمن ثم قرأ هذه الایة «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».



آن حضرت سؤال کردند خویشاوندان شما که خدا ما را امر کرده که آنها را دوست بداریم چه کسانی هستند؟ فرمود:
 علی و فاطمه علیهما السلام و فرزندان آنها هستند»^(۱)

۱ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۲۹. عن ابن عباس قال: لما نزلت «قل لا اسألكم عليه اجرا» قالوا يا رسول الله من هؤلاء الذين امرنا بمودّتهم قال علی و فاطمة و ولدهما.

چهل حدیث در ثواب محبت به سادات

«روایت اول»

در کتاب «اصول کافی» از عبدالله بن سنان نقل شده که امام صادق علیه السلام

فرمود:

«زنی از انصار، ما اهل بیت و وابستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله را دوست می‌داشت و محبتش را با زیاد ملاقات و تجدید عهد کردن با ما تازه می‌کرد. یک روز وقتی به طرف منزل آل محمد می‌رفت، عمر او را در راه دید و گفت: ای پیرزن انصاری، کجا می‌روی؟ پیرزن گفت: من به در خانه آل محمد می‌روم تا به آنها سلام و تجدید عهدی کنم و ادای حق آنها را نمایم.

عمر گفت: وای بر تو، بعد از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله



دیگر آنها حقّی بر تو و بر ما ندارند. حقّ آنها همان وقتی

بود که پیغمبر ﷺ زنده بود. برگرد!

پیرزن هم برگشت تا اینکه یک روز خدمت امّ سلمه

رسید. او فرمود: چرا دیگر پیش ما نیامدی؟ چه چیز تو را

از ما سرد کرده است؟

پیرزن جریان را نقل کرد.

امّ سلمه گفت: عمر دروغ گفته، حقّ دوستی با

آل محمد ﷺ بر مسلمانان تا روز قیامت واجب است»^(۱).

و به مضمون این حدیث در کتاب «قرب الاسناد» حمیری نقل شده که

منظور از این دو حدیث وجوب حقّی است که خدا برای «آل محمد» تعیین

کرده و آن، محبّت و مودّت آنها تا روز قیامت است.

«روایت دوم»

سنّی و شیعه نقل کرده‌اند و در کتاب معتبر «منهاج الکرامه» نیز مرحوم

علامه حلی از ابن مسعود نقل می‌کند که گفت:

«یک روز دوستی با آل محمد و سادات، بهتر از

عبادت یکسال است و اگر کسی به دوستی آنها بمیرد،

داخل بهشت می‌شود»^(۲).

۱ - اصول کافی جلد ۸ صفحه ۱۵۶. عن عبدالله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول كانت امرأة من

الانصار تؤدنا اهل البيت و تكثر التعاهد لنا و ان عمر بن الخطاب ليقها ذات يوم و هي تريدنا فقال لها اين

تذهبين يا عجوز الانصار فقالت اذهب الى آل محمد اسلم عليهم و اجدد بهم عهدا و اقضى حقهم فقال

لها عمر ويلك ليس لهم اليوم حق عليك و لا علينا انما كان لهم حق على عهد رسول الله ﷺ فاما اليوم

فليس لهم حق فانصرفي، فانصرفت حتى اتت ام سلمه فقالت لها ام سلمه ماذا ابطا لك عنا فقالت اني لقيت

عمر بن الخطاب و اخبرتها بما قالت لعمر و ما قال لها عمر فقالت لها ام سلمه كذب لا يزال حق آل محمد

عليهم السلام واجبا على المسلمين الى يوم القيامة.

۲ - فضائل السّادات و بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۱۰۴. عن ابن مسعود عن النّبي ﷺ قال: حبّ آل محمد

خير من عباده سنة و من مات عليه دخل الجنّة.

«روایت سوّم»

سنّی و شیعه نقل کرده‌اند و از جمله کتاب «صواعق المحرّقة» نیز نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که با محبّت آل محمّد و سادات بمیرد، شهید و تائب و با ایمان کامل مرده است.

ملك الموت او را به بهشت بشارت می‌دهد.
نکیر و منکر او را با تشریفاتى مانند تشریفاتى که برای عروس وقتى می‌خواهد به خانه شوهر برود قائل می‌شوند، استقبال می‌کنند و برای او دو در از بهشت باز می‌شود.
و کسی که با بغض آل محمّد بمیرد، روز قیامت نوشته‌ای در مقابل چشمش باشد که روی آن نوشته شده این فرد باید ناامید از رحمت خدا باشد».^(۱)

«روایت چهارم»

در کتاب «کامل الزیارة» ابن قولویه از ابی ذر غفّاری رحمة الله علیه نقل شده که گفت:

«پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که حسین بن علی علیه السلام را

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۱۱۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من مات على حب آل محمد مات شهيدا الا و من مات على حب آل محمد مات مغفورا له الا و من مات على حب آل محمد مات تائبا الا و من مات على حب آل محمد مات مؤمنا مستكمل الايمان الا و من مات على حب آل محمد مات بشرة ملك الموت بالجنة ثم منكر و نکیر الا و من مات على حب آل محمد مات يزف الى الجنة كما تزف العروس الى بيت زوجها الا و من مات على حب آل محمد مات جعل الله زوار قبره الملائكة بالرحمة الا و من مات على حب آل محمد مات على السنة و الجماعة الا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوبا بين عينيه آيس من رحمة الله الا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة.



می‌بوسید و می‌فرمود: کسی که حسن و حسین و ذریّه آنها را با اخلاص دوست داشته باشد، آتش جهنّم صورت او را نمی‌سوزاند و لو آنکه گناهانش به عدد ریگ بیابان باشد مگر آنکه دارای گناهی باشد که او را از ایمان بیرون ببرد»^(۱).

«روایت پنجم»

از رسول اکرم ﷺ در حدیث طولانی نقل شده که فرمود:

«کسی که آل محمد را دوست داشته باشد از حساب و میزان و صراط راحت و در امان است و کسی که بمیرد با دوستی آل محمد من کفیل اویم برای ورود به بهشت با انبیاء و کسی که بمیرد با بغض آل محمد بوی بهشت را استشمام نمی‌کند»^(۲).

«روایت ششم»

سنّی و شیعه نقل کرده‌اند و در «صواعق محرّقه» نقل شده است که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

«همیشه با دوستی ما خاندان ملازم باشید، زیرا اگر کسی با دوستی ما از دنیا برود، بوسیله شفاعت ما وارد بهشت

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۱۱۲. قال: رأيت رسول الله ﷺ يقبل الحسين بن علي وهو يقول من احبّ الحسن و الحسين و ذريتهما مخلصا لم تلمح النار وجهه و لو كانت ذنوبه بعدد رمل عالج الا ان يكون ذنبا يخرجه من الايمان.

۲ - بحار الأنوار جلد ۷ صفحه ۲۲۱. قال رسول الله ﷺ: الا و من احبّ آل محمد امن من الحساب و الميزان و الصراط الا و من مات على حبّ آل محمد فانا كفيله بالجنة مع الانبياء الا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة.

می‌شود و قسم به خدائی که جان من به دست او است،
عمل هیچ کسی او را فائده نمی‌دهد مگر آنکه حقّ ما را
بشناسد».^(۱)

«روایت هفتم»

در کتاب «اصول کافی» نقل شده است که:

«روزی زید بن علی بن الحسین علیه السلام بر امام باقر علیه السلام
وارد شد و نامه‌های اهل کوفه که او را به کوفه دعوت کرده
بودند و نوشته بودند: «ما همه با هم متحد و آماده خروج
هستیم»، همراهش بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: آیا این نامه‌ها را آنها ابتدائاً
برای تو نوشته‌اند یا آنکه تو قبلاً نامه به آنها نوشته‌ای و از
آنها خواهسته‌ای که برایت نامه بنویسند؟

گفت: خیر، آنها ابتدا برای من نامه نوشته‌اند، زیرا حقّ
ما را می‌شناسند و می‌دانند که ما از خویشاوندان
پیغمبر صلی الله علیه و آله هستیم و در قرآن دیده‌اند که خدا محبّت ما را
واجب کرده و اطاعت ما را فرض دانسته و می‌بیند که ما در
فشار و اختناق و بلائیم.

امام باقر علیه السلام فرمود: اطاعت از خدا واجب است. این
سنتی است که در اوّلین و آخرین ثبت شده است. و به
همین مناسبت اطاعت از یک نفر ما (که نماینده الهی است)
واجب است، ولی محبّت باید برای همه خویشاوندان

۱ — فضائل السّادات و بحار الانوار جلد ۲۷ صفحه ۹۰ و صفحه ۱۷۰ و جلد ۶۸ صفحه ۱۰۱. قال
رسول الله صلی الله علیه و آله: الزموا مودّتنا اهل البيت فانه من لقي الله يوم القيامة و هو يؤدنا دخل الجنة بشفاعتنا و
الذي نفسى بيده لا ينفع عبداً عمله الا بمعرفة حقنا.



پیغمبر اکرم ﷺ باشد»^(۱).

«روایت هشتم»

در کتاب سنن ابی داود از ابن عباس نقل می‌کند که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:
«مرا بخاطر خدای تعالی و خویشاوندان مرا بخاطر من دوست داشته باشید»^(۲).

«روایت نهم»

در کتاب «عیون اخبار الرضا» شیخ صدوق از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:
«اول چیزی که روز قیامت از بندگان سؤال می‌شود حبّ ما خاندان است»^(۳).

۱ - بحار الأنوار جلد ۴۶ صفحه ۲۰۳. ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد بن علی و معه کتب من اهل الکوفه یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجماعهم و یأمرونه بالخروج فقال له ابو جعفر: هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم الیه فقال بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله و لما یجدون فی کتاب الله عزّ وجل من وجوب مودّتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیه من الضیق و الضنک و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة مفروضة من الله عزّ وجل و سنة امضاها فی الاولین و كذلك یجرّیها فی الاخرین و الطاعة لواحد منا و المودة للجميع.

۲ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۱۴۲. سنن ابی داود عن ابن عباس ان رسول الله ﷺ قال احبوا الله لما یغذوکم به من نعمة و لها هو اهله احبونی لحب الله تعالی و احبوا اهل بیتی لحبی.

۳ - فضائل السّادات و بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۷۹. قال النبی ﷺ: اول ما یستل عنه العبد حبنا اهل البيت.

«روایت دهم»

در کتاب «کشی» از ابن مسهرّ عبدی نقل شده که گفت:

«از حضرت علی بن ابی طالب عليه السلام شنیدم که فرمود:
دوست بدار دوستان سادات را تا زمانی که آنها سادات را
دوست دارند و دشمن بدار دشمنان آل محمد را تا زمانی
که آنها را دشمن می دارند و وقتی که آنها دوست شدند
آنها را هم دوست بدار. اگر چنین کردی «من به تو بشارت
می دهم» و این جمله را سه مرتبه فرمود.» (۱)

«روایت یازدهم»

در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:
«کسی که به یکی از اهل بیت من کمکی از روی
محبت بکند من او را روز قیامت کفایت می کنم.» (۲)

«روایت دوازدهم»

شهید در کتاب «الدرر الباهرة» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:
«کسی که اولاد مرا گرامی بدارد مرا اکرام
کرده است.» (۳)

۱ - فضائل السّادات صفحه ۲۰۲.

۲ - من لا یحضره الفقیه جلد ۲ صفحه ۶۵. من صنع الى احد من اهل بيتي يدا كافية يوم القيامة.

۳ - مستدرک الوسائل جلد ۱۲ باب ۱۷ صفحه ۳۷۶. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من اکرم اولادی فقد اکرمی.



«روایت سیزدهم»

در کتاب «جامع الاخبار و کنز العمال» از ابی بکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب و انس نقل شده که گفت:

«شنیدم از پیغمبر اکرم ﷺ که می فرمود: خدا از نور صورت علی بن ابی طالب علیه السلام هفتاد هزار هزار ملائکه خلق کرده که آنها خدا را تسبیح و تقدیس می کنند و ثوابش را برای دوستان علی علیه السلام و دوستان فرزندان و ذریه او قرار می دهند»^(۱).

«روایت چهاردهم»

در کتاب «علل الشرایع» از پیغمبر اکرم ﷺ نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«هیچ بنده خدائی ایمان حقیقی نیاورده مگر آنکه من نزد او محبوبتر از خودش باشم و عترت من نزد او محبوبتر از عترت خودش باشد و وابستگان من نزد او محبوبتر از وابستگان خودش باشند»^(۲).

«روایت پانزدهم»

در کتاب «ذخائر» از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گفت: پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۱۱۸. عن عمر بن خطاب قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: ان الله تعالى خلق من نور وجه علي بن ابي طالب عليه السلام سبعين الف الف ملك يسبحونه و يقدرسونه و يكتبون ذلك لمحبيه و محبي ولده.

۲ - بحار الأنوار جلد ۱۷ صفحه ۱۳. روایت ۲۷. قال رسول الله ﷺ: لا يؤمن عبد حتى اكون احب اليه من نفسه ويكون عترتي احب اليه من عترته ويكون اهلي احب اليه من اهله.

«ایمان کامل نمی شود مگر با محبت ما خاندان».^(۱)

«روایت شانزدهم»

امام صادق عليه السلام فرمود:

«کسی که ما خاندان را دوست بدارد خدای تعالی آن دوستی را به نفع او قرار می دهد».^(۲)

«روایت هفدهم»

در کتاب «ذخائر» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:
«خویشاوندان من و کسی که آنها را دوست داشته باشد با هم وارد بهشت می شوند مثل این دو انگشتم که بهم چسبیده است».^(۳)

«روایت هیجدهم»

در کتاب «ذخائر» و کتاب «علل الشرایع» به اسناد مختلف و عبارات متفاوت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:
«خدا را به خاطر آنکه به شما نعمت فراوان از غذا و

۱ - بحار الأنوار جلد ۳۶ صفحه ۳۲۲ روایت ۱۷۸. قال رسول الله: «لا يتم الايمان الا بمحبتنا اهل البيت».
۲ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۷۷. قال الصادق عليه السلام: من احبنا نفعه الله بذلك و لو كان اسيرا في يد الدليم و من احبنا لغير الله فان الله يفعل به ما يشاء ان حبنا اهل البيت ليحط الذنوب عن العباد كما تحط الرياح الشدید الورق عن الشجرة.
۳ - بحار الأنوار جلد ۴۴ صفحه ۵۹. قال على عليه السلام يقول سمعت رسول الله يقول يرد على الحوض اهل بيتي و من احبهم من امتي كهاتين يعني السبابة و الوسطى».



روزی عنایت فرموده است دوست داشته باشید و مرا به
خاطر خدا دوست بدارید و سادات و خویشاوندان مرا به
خاطر من دوست بدارید.»^(۱)

«روایت نوزدهم»

در کتاب «ذخائر» نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
«کسی که فرزندان فاطمه را دوست بدارد خدا او را
دوست داشته و کسی که آنها را دشمن بدارد خدا او را
دشمن می دارد.»^(۲)

«روایت بیستم»

در کتب سنّی و شیعه از ابن عباس نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
«روز قیامت نمی گذارند که بندگان خدا قدم از قدم
بردارند تا آنکه از چهار چیز از آنها سؤال شود:
اوّل: از عمرش، که در چه راهی آن را صرف کرده.
دوّم: از جسدش، که در چه راهی آن را پیر کرده.
سوّم: از مالش، که در چه راهی آن را خرج کرده و از
چه راهی درآورده است.
چهارم: از محبّتش به ما خاندان، که آیا آنها را دوست

۱ - بحار الأنوار جلد ۱۷ صفحه ۱۴ و جلد ۲۷ صفحه ۷۶ و ۸۶ و ۱۰۵ و ۱۱۱ و ۱۴۲ و جلد ۷۰ صفحه ۱۴ و
۱۶. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: للناس و هم مجتمعون عنده: احبوا الله لما يغذوكم به من نعمة و احبوني لله
عزوجلّ و احبوا قرابتي لي.
۲ - بحار الأنوار جلد ۲۳ صفحه ۱۰۴. قال رسول الله: من احبهم (ولد فاطمه) احبه الله و من ابغضهم ابغضه
الله.

داشته است یا خیر؟» (۱)

«روایت بیست و یکم»

امام صادق عليه السلام فرمود:

«اگر یکی از شما در قلب خود محبت ما را احساس کرد به اول نعمتی که خدای تعالی به او داده شکر کند. راوی می گوید: گفتم منظورتان فطرت اسلام است؟ فرمود: نه منظورم پاکی ولادت است زیرا جز حلالزاده، دیگری ما را دوست نمی دارد.» (۲)

«روایت بیست و دوم»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ابراز دوستی به اهل بیت من بر هر زن و مرد مسلمان واجب است.» (۳)

«روایت بیست و سوم»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«محبت به آل محمد یک روزش بهتر است از

۱ - بحار الأنوار جلد ۷ صفحه ۲۵۸ و ۲۶۱ و جلد ۲۷ صفحه ۱۳۴ و جلد ۱۰۳ صفحه ۱۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع عن عمره فيما افناه و شبابه فيما ابلاه و عن ماله من اين كسبه و فيما انفق و عن حبه اهل البيت.

۲ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۱۵۲. قال ابو عبد الله عليه السلام: اذا برد على قلب احدكم حبهنا فليحمد الله على اولى النعم قلت: على فطرة الاسلام قال: لا و لكن على طيب المولد انه لا يحبنا الا من طابت ولادته.

۳ - بحار الأنوار جلد ۲۲ صفحه ۳۱۵. مودة اهل بيتي مفروضة واجبة على كل مؤمن و مؤمنة.



عبادت یک سال و اگر کسی با محبّت به آنها بمیرد وارد بهشت می شود»^(۱).

«روایت بیست و چهارم»

رسول اکرم ﷺ فرمود:

«وقتی روز قیامت شود خدای تعالی به مالک دوزخ امر می کند که هفت طبقه جهنّم را گداخته کند و به رضوان دربان بهشت امر می کند که بهشت هشت گانه را تزئین نماید و به میکائیل دستور می دهد که صراط را به روی جهنّم بکشد و به جبرائیل می گوید که میزان عدل را زیر عرش نصب کند.

به رسول اکرم ﷺ می فرماید: ای محمد امتّ را برای حساب حاضر کن (تا آنکه می فرماید: ملائکه، از این امتّ از زن و مردشان سؤال می کنند از ولایت امیرالمؤمنین و از محبّت اهل بیت پیغمبر اکرم ﷺ کسی که محبّت آنها را داشته باشد از پل اوّلی مانند برق عبور می کند و کسی که آنها را دوست نداشته باشد با سر در جهنّم سقوط می کند اگر چه از کارهای خوب مانند اعمال هفتاد صدّیق انجام داده باشد»^(۲).

۱ - بحار الانوار جلد ۲۷ صفحه ۱۰۴.

۲ - بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۳۳۱. قال رسول الله ﷺ: اذا كان يوم القيامة امر الله مالكا ان يسعر النيران السبع و يأمر رضوان ان يزخرف الجنان الثمان و يقول يا ميكائيل مد الصراط على متن جهنّم و يقول يا جبرئيل انصب میزان العدل تحت العرش و يقول يا محمد قرب امتك للحساب ثم يأمر الله ان يعقد على الصراط سبع قناطر طول كل قنطره سبعة عشر الف فرسخ و على كل قنطرة سبعون الف ملك يسألون هذه



«روایت بیست و پنجم»

امام صادق عليه السلام فرمود:

«کسی که دوست داشته باشد خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را و محبت ما در قلبش تحقق پیدا کند منبعهای حکمت از قلبش به زبانش جاری می شود و ایمان در قلبش تازه می ماند و عمل هفتاد پیامبر و هفتاد صدیق و هفتاد شهید و هفتاد عابدی که هفتاد سال عبادت کرده باشد در نامه اعمالش نوشته می شود»^(۱).

«روایت بیست و ششم»

امام صادق عليه السلام فرمود:

«بر هر عبادتی عبادت دیگری تفوق دارد ولی حب ما خاندان را اگر کسی کسب کند بر همه عبادات برتری دارد و افضل است»^(۲).

«روایت بیست و هفتم»

در کتاب «عیون الحکم و المواعظ» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند

→ الامامة نساؤهم و رجالهم فی القنطرة الاولى عن ولاية امير المؤمنين و حب اهل بيت محمد فمن اتى به جاز القنطرة الاولى كالبرق الخاطف و من لم يحب اهل بيته سقط على ام رأسه فی قعر جهنم و لو كان معه من اعمال البر عمل سبعين صديقا.

۱ - بحار الانوار جلد ۲۷ صفحه ۹۰. عن ابی عبدالله عليه السلام قال: من احب اهل البيت و حقق حبنا فی قلبه جرى نتائج الحکمة على لسانه و جدد الايمان فی قلبه و جدد له عمل سبعين نبيا و سبعين صديقا و سبعين شهيدا و عمل سبعين عبدا عبدالله عليه السلام سبعين سنة.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۷ صفحه ۹۱. قال ابو عبدالله عليه السلام: ان فوق كل عبادة عبادة و حبنا اهل البيت افضل عبادة.



که فرمود:

«بیست فایده برای کسانی که فرزندان مرا دوست داشته باشند وجود دارد که ده تای آن در دنیا و ده تای دیگر آن در آخرت به آنها داده می شود. اما آنچه در دنیا به آنها داده می شود:

اول: محبت دنیا از دل آنها بیرون می رود و در دنیا دارای زهد واقعی می شوند.

دوم: کوشا برای تحصیل علم می گردند.

سوم: در دین ورع پیدا می کنند.

چهارم: رغبت زیادی به عبادت دارند.

پنجم: قبل از مرگ موفق به توبه می شوند.

ششم: برای نماز شب و شب زنده داری نشاط پیدا می کنند.

هفتم: اوامر و نواهی الهی را مواظبت می کنند.

هشتم: آن قدر در دنیا بی نیاز می گردند که از غیر خدا مأیوس می شوند.

نهم: دنیا را بدون آنکه به درد عالم آخرتشان بخورد دشمن می دارند.

دهم: سخاوتمند می گردند.

اما آن ده فایده ای که در عالم آخرت نصیبشان می شود.

اول: نامه اعمالی برای آنها تنظیم نمی گردد (یعنی در نامه اعمالشان طبق حساب، چیزی نوشته نمی شود).

دوم: اعمال آنها را با میزان نمی سنجند.

سوم: نامه اعمال آنها را به دست راستشان می دهند.

چهارم: ورقه ای به آنها می دهند که در آن آزادی از

آتش جهنم نوشته شده است.
 پنجم: روسفید وارد محشر می گردند.
 ششم: از لباسها و حلل بهشت آنها را می پوشانند.
 هفتم: به آنها اجازه داده می شود که صد نفر از اقوام و
 خویشان خود را شفاعت کنند.
 هشتم: خدا با رحمت به آنها نظر می کند.
 نهم: بر سر آنها تاجی از تاجهای بهشت می گذارند.
 دهم: خدا آنها را بدون حساب وارد بهشت
 می فرماید.
 سپس فرمود: خوشا به حال دوستداران عترت و اهل
 بیت و فرزندان من»^(۱).

«روایت بیست و هشتم»

از جمله روایت متواتری است که سنّی و شیعه به اسناد مختلف آن را نقل
 کرده اند و ما آن روایت را از کتاب «من لایحضره الفقیه» باب ثواب کمک به
 سادات نقل می کنیم:

«قال رسول الله ﷺ: أتى شافع يوم القيمة لأربعة اصناف و لو
 جائوا بذنوب اهل الدنيا رجل نصر ذریتی و رجل بذل ما له
 لذریتی عند الضيق و رجل احب ذریتی باللسان و القلب و رجل
 سعى فی حوائج ذریتی اذا طردوا او شردوا».

۱ - فضائل السّادات و مناقب ابن شهر آشوب صفحه ۱۱۰ و بحار الانوار جلد ۲۷ صفحه ۱۶۳.
 و روی ایضا عنه عليها السلام قال انّ حبّ اهل بیته عشرين خصلة عشر فی الدنيا و عشر فی الآخرة اما فی الدنيا فالزهد
 و الحرص علی العمل و الورع فی الدین و الرغبة فی العبادة و التوبة قبل الموت و النشاط فی قیام اللیل و
 الیاس مما فی یدئ الناس و الحفظ لامر الله عزّوجلّ و نهیه و التاسعة بغض الدنيا و العاشرة السخاء و اما
 فی الآخرة فلا ینشر له دیوان و لا ینصب له میزان و یعطى کتابه بيمينه و یکتب له براءة من النار و بیض
 وجهه و یکسى من حلل الجنة و یشفع فی مائه من اهل بیته و ینظر الله الیه بالرحمة و یتج من تیجان الجنة
 العاشرة دخول الجنة بغير حساب فطوبی لمحبا اهل بیته.



پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: من شفیع چهار دسته از مردم در روز قیامت هستم و لو آنکه با گناهان اهل دنیا بیایند:
 اوّل: کسی که یاری کند ذریّه مرا.
 دوّم: کسی که از اموالش بذل کند به ذریّه من وقتی که دست تنگند.

سوّم: کسی که دوست بدارد ذریّه مرا به قلب و زبان.
 چهارم: کسی که کوشش کند در قضای حوائج ذریّه من زمانی که آنها مطرود واقع شده و یا آواره گردیده اند»^(۱).

این روایت با مضامین مختلف در اکثر کتب فضائل اهل بیت از سنی و شیعه نقل شده است و نزد اهل حدیث، صدور آن از پیغمبر اکرم ﷺ جای تردیدی نیست.

«روایت بیست و نهم»

امام باقر علیّه السلام فرمود:

«هرگز فردی از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر آنکه در او سه حالت باشد مرگ محبوبتر باشد نزد او از زندگی و فقر محبوبتر باشد نزد او از ثروت و مرض محبوبتر باشد نزد او از سلامتی ما گفتیم کی ممکن است این طور باشد؟ فرمود: همه شما. سپس فرمود: کدام یک از شما حاضرید زنده باشید و ما را دشمن بدارید یا بمیرید و ما را دوست داشته باشید من گفتم به خدا قسم من می‌میرم زیرا محبّت شما از دنیا برای من بهتر است فرمود: همین طور

است ثروت و فقر و مرض و صحت گفتیم: آری واللّه».^(۱)

«روایت سی ام»

امام صادق عليه السلام فرمود:

«آیا می دانید در چه زمان بیشتر به دوست داشتن ما نیازمندید وقتی که جانتان به اینجا برسد. (اشاره فرمود به گلولی مبارکش) سپس فرمود: بلکه تا اینجا (اشاره فرمود به حنجره اش) سپس فرمود: بشیر (ملکی که در دم مرگ برای مؤمن می آید) می گوید از آنچه می ترسیدی دیگر مترس که از آن در امانی».^(۲)

«روایت سی و یکم»

در کتاب «من لایحضره الفقیه» در باب مذکور، شیخ صدوق از امام صادق عليه السلام نقل می کند که فرمود:

«وقتی روز قیامت شود، یکی فریاد می زند: مردم محشر، سکوت کنید که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می خواهند سخن بگویند. تمام مردم ساکت می شوند و گوش می دهند. آن حضرت می فرماید: ای خلاق! کسی که بر من

۱ - بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۱۳۰. عن ابی جعفر عليه السلام قال: لایبلغ احدکم حقیقة الايمان حتی یکون فیه ثلاث خصال یکون الموت احب الیه من الحیاة و الفقر احب الیه من الغنی و المرض احب الیه من الصّحة قلنا و من یکون كذلك قال کلکم ثم قال ایما احب الی احدکم یموت فی حینا او یعیش فی بغضنا فقلت نموت و الله فی حبکم احب الینا قال و كذلك الفقر و الغنی و المرض و الصّحة قلت الی و الله.

۲ - بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۱۸۷. عن ابی عبد الله عليه السلام قال: اما ان احوج ما تكونون فیه الی حینا حین تبلغ نفس احدکم هذه و اوما بیده الی نحره ثم قال لا بل الی ههنا و اهوی بیده الی حنجرته فیأتیه البشیر فیقول اما ما کنت تخافه فقد امنت منه.



مَنّت گذاشته و خدمتی در حقّ من کرده و یا کار خوبی نسبت به من انجام داده است برخیزد تا من جبران محبّت و خدمتش را بکنم و اجر او را بدهم.

اهل محشر می‌گویند: ما چه خوبی و مَنّتی و یا عمل مفیدی می‌توانستیم برای شما انجام دهیم؟ بلکه همه کارهای خوب را شما نسبت به ما انجام داده و باید شما بر ما مَنّت داشته باشید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: بله، اما اگر کسی از شما یکی از فرزندان مرا جا داده و یا از گرسنگی سیرش کرده و یا برهنه‌ای از آنها را پوشانده است، برخیزد تا من او را کفایت کنم.

جمعی که این کارها را کرده‌اند بر می‌خیزند. در این بین از جانب پروردگار ندا می‌رسد که: یا محمّد! ای دوست من! اجر آنها را در اختیار تو قرار دادم، می‌توانی آنها را هر کجا از بهشت که می‌خواهی جای دهی.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را در قسمت وسیله در بهشت جای می‌دهد که از دیدار پیغمبر و خاندانش محروم نباشند.^(۱)

۱ - من لایحضره الفقیه جلد ۲ صفحه ۶۵. قال الصادق علیه السلام: اذا کان يوم القيامة نادى مناد ايها الخلائق انصتوا فانّ محمّد یکلمکم فتنصت الخلائق فيقوم النبی صلی الله علیه و آله فيقول يا معشر الخلائق من کانت له عندی ید او مَنّة او معروف فلیقم حتی اکافیه فيقولون بابائنا و امهاتنا و ای ید و ای مَنّة و ای معروف لنا بل البد و المَنّة و المعروف لله و لرسوله علی جمیع الخلائق فيقول لهم بلی من آوی احدا من اهل بیتی او برهم او کساهم من عری او اشبع جائعهم فلیقم حتی اکافیه فيقوم اناس قد فعلوا ذلك فیأتی النداء من عند الله عز و جلّ یا محمّد یا حبیبی قد جعلت مکافاتهم الیک فاسکنهم من الجنة حيث شئت قال فيسکنهم فی الوسيله حيث لا یحجبون عن محمّد و اهل بینه صلوات الله علیهم اجمعین.

«روایت سی و دوم»

در کتاب تفسیر فرات بن ابراهیم از اصبع بن نباته نقل شده که گفت: از علی بن ابیطالب علیه السلام از معنی این آیه سؤال کردم که خدا در قرآن می فرماید:

(۱) «وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يُؤْمَدُ أَمْثُونُ».

علی علیه السلام فرمود: «ای اصبع! کسی تا به حال از من تفسیر این آیه را نپرسیده است، ولی من از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از معنی این آیه سؤال کردم همان طوری که تو از من سؤال می کنی. آن حضرت فرمود: من هم از جبرئیل سؤال کردم، او گفت: روز قیامت که می شود، خدا تو و خویشاوندان و فرزندان و کسی که شماها را دوست داشته باشد و پیروان را محشور می کند تا آنکه در مقابل خدا می ایستید و خدا محفوظ نگاه می دارد و ایمن می کند دوستان شما را از فرع اکبر، به خاطر محبتی که آنها به شما دارند.

ای محمد! کسی که کمک خوبی نسبت به خویشاوندان تو بکند، تو او را روز قیامت کفایت می کنی» (۲).

۱ - سورة نمل آیه ۸۹

۲ - تفسیر فرات بن ابراهیم ذیل همین آیه شریفه و بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۲۴۱.

فرات بن ابراهیم الکوفی معننا عن الاصبع بن نباته عن علی بن ابی طالب علیه السلام فی قوله تعالی و هم من فرع یؤمد ائمنون قال فقال یا اصبع ما سألتی احد عن هذه الایه و لقد سألت رسول الله صلی الله علیه و آله عنها کما سألتنی فقال لی سألت جبرئیل عنها فقال یا محمد اذا کان یوم القیامة حشرک الله انت و اهل بیتک و من یتولاک و شیعته حتی یقفوا بین یدی الله فیستر الله عوراتهم و یؤمنهم من الفرع الاکبر بحیثهم لک و لاهل بیتک و لعلی بن ابی طالب فقال جبرئیل اخبرنی فقال یا محمد من اصطنع الی احد من اهل بیتک معروفا کافیته یوم القیامة.



«روایت سی و سوم»

در کتاب «ذخائر» و سایر کتب اهل سنت نقل شده که پیغمبر اکرم ﷺ

فرمود:

«کسی که نسبت به یکی از خویشاوندان و فرزندان من و فرزندان عبدالمطلب کمک خوبی بکند و آن سید نتواند در دنیا دینش را به او ادا کند، من روز قیامت اجر آن را (۱) جبران می‌کنم.»

«روایت سی و چهارم»

در کتاب «عمدة الصحاح الاخبار فی مناقب الائمة الاطهار» در حدیث

صحیحی از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود:

«بهشت بر کسی که به خویشاوندانم ظلم کند و یا مرا بوسیله اذیت کردن ذریه‌ام اذیت کند، حرام است و کسی که عملی و لو کوچک از روی محبت به نفع یکی از اولاد عبدالمطلب انجام دهد و در دنیا جزا نبیند، من روز قیامت (۲) وقتی ملاقاتم کرد، جزای او را خواهم داد.»

این حدیث به این مضمون به اسناد مختلف نقل شده است.

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۶ صفحه ۲۲۸ و جلد ۲۳ صفحه ۲۳۵. من صنع صنيعه الى احد من ولد عبد المطلب و لم يجازه عليها فاني اجازيه غدا اذا لقيني يوم القيامة.

۲ - بحار الأنوار جلد ۲۶ صفحه ۲۲۸. قال رسول الله ﷺ: حرمت الجنة على من ظلم اهل بيتي و آذاني في عترتي و من صنع صنيعه الى احد من ولد عبدالمطلب و لم يجازه عليها فاني اجازيه غدا اذا لقيني يوم القيامة.

«روایت سی و پنجم»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای علی کسی که به صورت دوستان تو و دوستان
فرزندان تو تبسم کند خدای تعالی در روز قیامت به او نظر
لطف می‌کند و کسی که خدا به او نظر لطف کند بهشت مال
او است.»^(۱)

«روایت سی و ششم»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که بوسیله محبت به اهل بیت من در دار دنیا
خود را به مقدار یک چهاردهم مثقال طلا به من نزدیک
کند روز قیامت من او را به قدر قنطاری یعنی به قدر پوست
گاو که آن را پر از طلا بکنند یا پنجاه هزار مثقال طلا
جبران می‌کنم.»^(۲)

«روایت سی و هفتم»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که مایل است به من نزدیک شود و می‌خواهد
که من روز قیامت او را شفاعت کنم به ذریّه من ابراز علاقه و

۱ - کتاب فضائل السّادات صفحہ ۲۲۰. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يا علي من تبسم في وجه محبيك و محبي عترتك
نظر الله اليه يوم القيامة و من نظر الله تعالى اليه فله الجنة.

۲ - امالی شيخ طوسي و فضائل السّادات صفحہ ۲۳۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من وصل احدا من اهل بيتي في
دار هذه الدنيا بقيراط كافيته يوم القيامة بقنطار.



محبت کند و سرور در قلب آنها ایجاد نماید»^(۱)

«روایت سی و هشتم»

زید بن علی بن الحسین علیه السلام و ابو عبدالله جدلی می‌گویند که علی بن ابیطالب علیه السلام در تفسیر آیه: «من جاء بالحسنة» (کسی که کار نیکی بکند) فرمود:
«کار نیک که برای او ده برابر اجر است محبت ما خاندان است و معنی آیه‌ای که می‌فرماید: «ومن جاء بالسنة» بغض ما خاندان است»^(۲)

«روایت سی و نهم»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«دوست داشته باشید اولاد مرا خوبانسان را برای خدا و بدکارانسان را برای من و برای انتساب آنها به من»^(۳)

«روایت چهارم»

حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند:

«به دوستی ما خاندان ملتزم باشید زیرا کسی که خدا را ملاقات کند و ما را دوست داشته باشد قطعاً به شفاعت ما

۱ - فضائل السّادات صفحه ۲۳۶ نقل از کتاب تحفة النجباء و کتاب صوائق محرّقه.

قال النّبی صلی الله علیه و آله و سلم: من اراد التوصل الی و ان یكون له عندی یداً شفع بها یوم القيامة فلیصل مع ذرّیتی و یدخل السرور علیهم.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۴ صفحه ۴۵.

۳ - مستدرک وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۳۷۶. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: احبوا اولادی الصالحون لله و الطالحون لی.

وارد بهشت می‌شود و به خدائی که جان من در دست او
است عمل و عبادت کسی برایش مفید نیست مگر با
شناخت حقّ ما خاندان»^(۱).

در اینجا ممکن است سؤال شود که: چه امتیازی سادات بر غیر سادات در
محبت به آنها که در این احادیث آمده دارند؟ زیرا در اسلام برای کمک به
مسلمانها و محبت به آنان هم ثوابهایی نقل شده است.
در جواب می‌گوئیم:

بدون تردید برای کمک به عموم مردم، خدای تعالی اجر زیادی تعیین کرده
و یکی از بزرگترین عبادتها کمک به مسلمانها و حتی به مردم است؛ ولی اگر به
روایات فوق توجه بیشتری بکنید، می‌بینید امتیازاتی در این خصوص وجود
دارد که در کمک به دیگران وجود ندارد:

اول: آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مستقیماً خودش عهده‌دار تأدیه اجر
خدمتگزاران به سادات و اهل بیت است.

دوم: آنکه ثواب و اجر کسانی که به سادات کمک می‌کنند قابل مقایسه با
دیگران نیست. مثلاً در روایتی که نقل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«کسی که به وزن قیراطی به فرزندانم کمک کند، من
در روز قیامت به وزن قنطاری به او کمک می‌کنم».

و گفتیم که قیراط یک چهاردهم مثقال، ولی قنطار پنجاه هزار مثقال است.
در نتیجه اگر کسی کمکی نسبت به سادات بکند، هفتصد هزار برابر اجر خواهد
داشت، ولی اعانت و کمک به دیگران را ده برابر پاداش خواهد بود. زیرا
خدا در قرآن فرموده است کسی که کار خوبی کند ده برابر مثل آن



اجر را خواهد داشت و یا نهایت یک بر هفتصد برابر که می فرماید:

«مَثَلُ كَسِيٍّ كَرِهَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِثْلُ حَبَّةِ

أَسْتِ كَرِهَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِثْلُ حَبَّةِ

(۱)

خوشه‌ای صد دانه باشد».

بنابراین ثواب کمک و اعانت به سادات هزار برابر بیشتر از اجر کمک به

غیر سادات است و به احتمال قوی این اقل ثوابی است که خدای تعالی برای

آنها در این حدیث بیان کرده و الا در حدیث دیگری که نقل شد از رسول

خدا ﷺ روایت شده که فرمود: خدای تعالی اجر کسانی که به فرزندان پیغمبر

اکرم ﷺ کمک کرده‌اند به عهده پیغمبر اکرم ﷺ گذاشته است و او هم آنها را در

بهترین جای بهشت یعنی «مقام وسیله» قرار می دهد.

سوّم: آنکه ارزش اعانت و کمک به سادات آن قدر پر قدرت و زیاد است

که حتی برای غیر مسلمانها و فسّاق هم فائده زیادی دارد.

مثلاً، مجوسی را از آب کوثر سیراب می کند، او را مسلمان می نماید و وی

را با پیغمبر اکرم ﷺ و اهل بیتش همنشین می کند و گناهکاری را که با داشتن

گناهان اهل زمین روز قیامت محشور می شود مشمول شفاعت پیغمبر اکرم ﷺ

می نماید.

چند قضیه از کسانی که به سادات کمک

کرده‌اند و به نتایج فوق رسیده‌اند

اول:

در کتاب «عمدة الطالب» سیّد احمد حسینی از کتب عامّه نقل می کند:

«جناب حسن افطس با محمد بن عبدالله بن الحسن نفس زکیّه خروج کرد. وقتی نفس زکیّه کشته شد، حسن افطس مخفی گردید، زیرا از منصور دوانیقی می ترسید که ظاهر شود.

وقتی که امام صادق علیه السلام وارد عراق شد و با منصور دوانیقی ملاقات کرد، به او فرمود: می خواهی روز قیامت دسترسی به پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشی و او به تو کمک کند؟

عرض کرد: بله. امام صادق علیه السلام فرمود: فرزندش حسن بن علی افطس را عفو کن. او هم او را عفو نمود»^(۱).

از این حدیث شریف استفاده می شود که محبت به فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و کمک به آنها حتی برای مثل منصوری هم ممکن است فایده ای داشته باشد، یعنی به همان مقدار، تخفیفی در عذاب او داده شود.

دوم:

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از محمد بن عیسی نقل می کند که محمد بن کعب گفت:

«من در جعفه خواب بودم در عالم رؤیا خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شدم، به من فرمود: فلانی، من از تو خوشحالم به سبب کمکهایی که به فرزندان من در دنیا می کنی.

عرض کردم: اگر به آنها محبت و کمک نکنم پس دیگر به چه کسی کمک و محبت کنم؟

فرمود: حال که این چنین است جزای عمل نیک تو در قیامت با من



خواهد بود.

در این موقع نگاه کردم دیدم ظرف خرماى صیحانى پیش روی مبارکش گذاشته‌اند. تقاضا کردم که از آن خرما به من هم عنایت فرماید.

حضرت رسول اکرم ﷺ یک مشت از آن خرما به من دادند. دیدم هیجده دانه است. آن را خوردم و از خواب بیدار شدم. پیش خودم تعبیر کردم که شاید من هیجده سال دیگر عمر کنم و بعد خواب را فراموش کردم.

بعد از مدتها یک روز دیدم در محلی مردم جمع شده‌اند و نسبت به کسی عرض ادب می‌کنند. سؤال کردم: چه خبر است؟ گفتند: حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده و ما به خدمتش مشرف می‌شویم. من هم رفتم دیدم آن حضرت نشسته و در مقابلش ظرفی از خرماى صیحانى گذاشته‌اند. از آن حضرت درخواست کردم که به من از آن خرما بدهند. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یک مشت خرما به من دادند. شمردم، هیجده دانه بود. عرض کردم: بیشتر عنایت بفرمائید. فرمود: اگر جدّم رسول خدا ﷺ بیشتر به تو داده بود من هم بیشتر می‌دادم». (۱)

از این حدیث استفاده می‌شود که این رؤیا صادق است و این شخص تنها به خاطر آنکه به فرزندان پیغمبر ﷺ کمک می‌کرده مورد لطف پیغمبر اکرم ﷺ و علی بن موسی الرضا علیه السلام واقع شده است.

سوم:

در کتاب «فوائد العلماء و فرائد الحكماء» از قول بعضی از علمای عامّه نقل می‌کند:

«ذریۀ فاطمۀ زهراء عليها السلام تمامشان مثل قرآن واجب است که اکرام و احترام و بر روی سر قرار داده شوند. خوبانشان مثل آیات محکم قرآنند که باید احترام شوند و به دستورات آنها عمل گردد و آنهایی که عملاً صالح نیستند مثل آیات منسوخه اند که احترام و روی سر قرار داده می شوند، ولی طبق دستور و عمل آنها عمل نمی شود و از آنها پیروی نمی گردد... به خدا قسم، امید خیری در دنیا و آخرت ندارم مگر به فضل و رحمت و محبت الهی و محبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولاد او علیهم السلام و برای ما عملی از محبت و اکرام آنها امیدوار کننده تر وجود ندارد...» (۱).

چهارم:

در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین» فضل بن شاذان از ابراهیم مهران نقل می کند که او گفت:

«در کوفه در همسایگی ما تاجری بود معروف به ابی جعفر، با خدا رابطه خوبی داشت. هر کس از سادات به او مراجعه می کرد و کمک می خواست، به او کمک می کرد و هر چه می خواست به وی می داد و هیچگاه نسبت به آنان کوتاهی نمی کرد، ولی به دفتردار خود می گفت: این پول را به حساب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بنویس. او هم می نوشت که این پول را حضرت علی علیه السلام برای خود گرفته است.

مدتی بر این منوال گذشت، بالاخره تاجر ورشکست شد. به دفترش مراجعه کرد و از کسانی که طلب داشت و زنده بودند از غیر سادات، طلب خود را گرفت و کسانی که از آنها مرده بودند، خط باطلی روی نام آنها کشید،



ولی در عین حال همچنان محتاج و تنگدست بود.

یک روز در درب خانه‌اش نشسته بود، مردی از ناصبیه‌ها از دشمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که از وضع او اطلاع داشت بر او عبور کرد و گفت: آن بدهکار بزرگت یعنی علی بن ابیطالب آخر با تو چه کرد؟ و به این وسیله می‌خواست او را سرزنش کند.

آن مرد تاجر از این سرزنش غمناک شده و به داخل منزل رفت. وقتی شب شد و خوابید، در عالم رؤیا دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مقابلش می‌آید و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام هم در پیش روی آن حضرت حرکت می‌کنند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام فرمود: پدرتان کجا است؟

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در آنجا حاضر بود، عرض کرد: بله، اینجا هستم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چرا حقّ این مرد را نمی‌دهی؟ حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: حقّ دنیوی او را همراه آورده‌ام که به او بدهم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کیسه‌ای از پشم سفید را از حضرت علی علیه السلام گرفت و به آن تاجر گفت: این را بگیر و از این به بعد هم هر یک از اولاد من از تو چیزی خواست به او بده که دیگر فقیر نمی‌شوی.

مرد تاجر گفت: من از خواب بیدار شدم، کیسه پول در دستم بود. همسرم را از خواب بیدار کردم و کیسه پول را به او نشان دادم. گفت: در این

نیمه شب این پول را از کجا آوردی؟! قضیه خواب را از اوّل تا به آخر برای او نقل کردم. گفت: اگر راست می‌گوئی دفتر محاسبات را بیاور تا ببینیم که این پول با طلبی که از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام داری تطبیق می‌کند یا نه؟ دفتر را آوردم دیدم به قدرت الهی اثری از حساب آن حضرت در دفتر نیست و همه محاسبات او پاک شده است»^(۱).

پنجم:

ابن جوزی در کتابش و علامه در کتاب «کشف الیقین» از ابی الفرج نقل کرده که احمد بن الخصیب گفت:

«من دفتردار مادر متوکل عباسی بودم. یک روز در اتاق دفترم نشسته بودم، دیدم خدمتگزار مادر متوکل آمده و کیسه‌ای که هزار دینار در آن بود به من داد و گفت: خانم دستور داده‌اند که اینها را بین مستحقین تقسیم کنی و گفته‌اند این هزار دینار از بهترین و پاکترین اموال من باشد و ضمناً اسامی کسانی را که به آنها پول می‌دهی بنویس و به من بده تا بدانم چه مقدار پول در این راه داده‌ام.

من به منزل رفتم و دوستان را جمع کردم و با آنها در شناختن فقرا و مستحقین مشورت نمودم. آنها جمعی را معرفی کردند و من سیصد دینار آن را بین آن عده تقسیم نمودم. بقیه نزد من مانده بود که نیمه‌های شب دیدم در منزلم را می‌زنند. گفتم: کیست؟

در جواب از پشت در گفت: فلان شخص علوی هستم.

او همسایه ما بود، گفتم: بفرمائید! او داخل منزل شد و اظهار تنگدستی



کرد و گفت: من گرسنه هستم.

من یک دینار از آن پولها را به او دادم و او رفت. وقتی نزد همسرم رفتم از من سؤال کرد: این کی بود که در این نیمه شب آمده بود؟

گفتم: یک نفر از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که اظهار تنگدستی و گرسنگی می کرد. به او یک دینار دادم، او هم تشکر کرد و رفت.

همسر من از اتاق بیرون رفت در حالی که گریه می کرد و می گفت: خجالت نمی کشی که پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد تو می آید و تو به او فقط یک دینار می دهی و حال آنکه استحقاق او را می دانی؟

سخن او به دلم نشست. کیسه پول را برداشتم و به در خانه آن سید رفتم و تمام پول را به او دادم، ولی وقتی به خانه برگشتم پشیمان شدم، زیرا فکر می کردم که الآن خبرش به متوکل می رسد و او چون دشمن سرسخت سادات است، مرا خواهد کشت. همسر من به من دلداری داد و گفت: به خدا و اجدادش و ابگذار، انشاء الله خودشان اگر بلایی باشد دفع می کنند.

همین طور که داشتیم صحبت می کردیم ناگهان در خانه را زدند. غلامان مادر متوکل با مشعلها پشت در ایستاده بودند. با خود گفتم کار تمام است. وقتی در را باز کردم آنها به من گفتند: خانم، مادر متوکل تو را می خواهد، فوراً او را اجابت کن!

من با ترس و لرز به طرف کاخ متوکل حرکت کردم، ولی پشت سر هم افرادی می آمدند که عجله کنید خانم منتظر است.

بالآخره به پشت پرده ای که مادر متوکل پشت آن نشسته بود رسیدم. به مجرّدی که متوجّه شد من آمده ام، گفت: احمد، خدا به تو و به همسرت

جزای خیر بدهد. همین الآن خوابیده بودم، در عالم رؤیا دیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و می فرماید: خدا به تو و ابن الخصب و همسرش جزای خیر بدهد. و من از خواب بیدار شدم. احمد، تو چه کرده ای که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را این چنین خوشحال کرده ای که مرا دعا کند؟

من قضیه را نقل کردم و او در این مدت یکسره گریه می کرد. سپس یک مقدار پول و لباس آورد و سه قسمت کرد و گفت: این مال آن علوی، این مال تو و این مال همسرت.

پولها مبلغ صد هزار درهم بود، من آن را گرفتم و یکسره به طرف خانه آن سیّد رفتم و در زدم. او پشت در آمد و بدون آنکه من به او چیزی بگویم گفت: آنچه پول برای من آورده ای بده.

وقتی در را باز کرد، دیدم گریه می کند. گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: وقتی از تو جدا شدم به خانه آمدم. همسر من گفت: این پول را از کجا آوردی؟ من جریان را برای او نقل کردم. او گفت: بیا با هم دو رکعت نماز بخوانیم و برای مادر متوکل و احمد و زنش دعا کنیم. ما این کار را کردیم و خوابیدیم. در عالم رؤیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم، به من فرمود: به خاطر آنچه احمد نسبت به شما انجام داد شکر کردید، الآن باز برای تو پولی می آورد آن را از آنها قبول کن.^(۱)

ششم:

در کتاب «بحار الانوار» از محمد بن احمد بن یحیی بن فضل نقل شده که معتضد عباسی گفت:



«من در عالم رؤیا دیدم مردی کنار دجله نشسته است، وقتی آب دجله را در مشت می گیرد آب دجله از جریان می افتد و وقتی مشت را باز می کند آب دجله جاری می شود. با خود گفتم: حتماً این مرد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است. به او سلام کردم، جواب سلام مرا داد و بدون آنکه چیزی بگوید پس از جواب سلام به من فرمود: وقتی ریاست به تو رسید نسبت به فرزندان من خوشرفتار باش و به آنان نیکوئی و کمک کن».

محمد بن احمد می گوید: «علت آنکه معتضد عباسی نسبت به سادات احسان می کرد، همین خواب بود و به همین سبب معتضد پولی را که از طبرستان (مازندران) می فرستادند، بین سادات تقسیم می نمود و از خزانه خود هم همان قدر بر آن اضافه می کرد و به آنها می داد».^(۱)

هفتم:

در کتاب «بحار الانوار» از کتاب «عوالی اللئالی» و علامه در کتاب «منهاج الیقین» نقل می کنند:

«در شهر قم در یکی از سالها مرض واگیری شیوع پیدا کرد که اکثر اهل آن شهر از آنجا کوچ کردند و به شهرهای دیگر آواره شدند. از جمله آنها علویه ای بود که نماز زیاد می خواند و روزه زیاد می گرفت و شوهرش هم از پسرعموهایش بود، ولی شوهرش مبتلای به آن مرض شد و از دنیا رفت.

این زن و شوهر، چهار دختر صغیر داشتند و زن ناگزیر دست دخترانش را گرفت و از شهری به شهری سفر می کرد تا آنکه وارد شهر «بلخ» شد. این شهر از نقاط سردسیر بود و وقتی آنها وارد آن شهر شدند در زمستان، روز پر

برف و سرمای شدیدی بود.

آن زن سیّدۀ علویّه نمی دانست چه باید بکند و چگونه فرزندان را از سرما حفظ نماید. یکی به او گفت: حاکمی در این شهر هست که معمولاً غریبان را جا می دهد و بسیار مرد خوبی است.

علویّه دست بچه هایش را گرفت و به طرف خانه حاکم رفت. وقتی به در خانه او رسید، دید حاکم در خانه نشسته و خدمتکارانش در اطرافش ایستاده اند.

زن به او سلام کرد و گفت: ای حاکم، من یک علویّه هستم و دخترانم هم سیّده اند و ما در این شهر غریبیم. این سرما و برف ما را اذیت می کند. شخصی به ما گفته که شما غریبان را جا می دهید، لذا نزد شما آمده ایم تا به ما هم جایی بدهید. خدا به شما جزای خیر بدهد.

حاکم گفت: کی شما را می شناسد که سیّده اید؟ شاهی بیاورید که شما از فرزندان حضرت فاطمه زهراء و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام هستید تا من به شما کمک کنم.

زن در اثر عفت نفسی که داشت، حرفی نزد و از خانه آن حاکم مأیوسانه خارج شد، ولی در کوچه اشک می ریخت و متحیر بود و نمی دانست که چه باید بکند. یک نفر از بازاریها به او گفت: بیا با هم برویم به خانه کسی که مهمانسرای دارد و از غریبان پذیرائی می کند؛ زن پشت سر او راه افتاد.

ضمناً وقتی حاکم از علویّه شاهد می خواست و او را ردّ می کرد، یک مرد مجوسی در مجلس او نشسته بود که دلش به حال آنها سوخت و از مجلس برخاست و پی علویّه رفت تا او را به خانه خود ببرد. دید او با



فرزندانش به دنبال مردی می‌روند. از علویّه سؤال کرد: کجا می‌روید؟

علویّه گفت: این مرد مرا به درِ خانهٔ مردی که خیر است، می‌برد تا شاید به ما جایی بدهد.

مجوسی گفت: نمی‌خواهد آنجا بروید، بیایید به منزل ما برویم، من از شما پذیرائی می‌کنم و منزل ما بهتر از آنجا است.

علویّه گفت: مانعی ندارد. و به همراه مرد مجوسی به خانهٔ او رفتند و او بهترین اتاقهایش را در اختیار آن زن و فرزندانش گذاشت و بهترین فرشها را زیر پای آنها گسترده و اتاق آنها را گرم کرد و هر چه می‌خواستند برای آنها مهیا نمود، غذا و طعام و سایر مخلفات را در اختیار آنها گذاشت و خانواده‌اش را در جریان قرار داد. آنها هم خوشحال شدند و با آن زن و دختران مجالست کردند و آنها را خدمت می‌کردند تا آنکه ناراحتی و حزن و سرما از آنها برطرف شد. ولی چون وقت نماز رسید، علویّه به زن مجوسی گفت: نمی‌خواهید برخیزیم و نمازمان را اوّل وقت بخوانیم؟!

زن مجوسی گفت: ما مسلمان نیستیم و مجوسی هستیم. شوهرم وقتی دیده بود که شما به حاکم با آنکه مسلمان بود می‌گوئید: ما علویّه هستیم و او از شما شاهد می‌خواهد و شما را ردّ می‌کند، به خاطر اسم جدّتان و اینکه شما فرزندان پیغمبرید، محبّتان در قلبش جای گرفت و این اظهار ارادت را به شما کرد.

علویّه دست به دعا برداشت و گفت: از خدا می‌خواهم تو و شوهرت را موفق به پیروی از دین جدّم پیغمبر اکرم ﷺ بفرماید.

سپس علویّه برخاست و نماز خواند و تمام شب را به عبادت مشغول

بود و دعا می کرد که خدا این مرد مجوسی را به دین مقدس اسلام مشرف فرماید.

مجوسی پس از آنکه با اهل بیتش به اتاق خودشان رفتند و خوابیدند، در عالم رؤیا دید قیامت بر پا شده، تشنگی و حرارت و گرمی هوا به مردم در محشر فشار آورده و آنها این طرف و آن طرف پی آب می گردند. شخصی به آنها گفت: آب جز در نزد پیغمبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اهل بیتش یافت نمی شود. آنها تنها به دوستانشان از آب کوثر می دهند.

مجوسی با خود گفت: من خدمت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می روم شاید به خاطر آنکه فرزنداناش را پذیرائی کرده ام، به من آب بدهد. ولی وقتی خدمتشان می رسد، می بیند به کسانی که از دوستان آنها هستند آب کوثر می دهند اما دشمنان را رد می کند.

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بر لب حوض ایستاده و در دست ظرفی دارد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام هم کنارش نشسته اند.

مجوسی می گوید: من خدمت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام رفتم و از آن حضرت طلب آب کردم. حضرت فرمود: تو که مسلمان نیستی تا من به تو آب بدهم.

ناگهان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی، به او آب بده! حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، او مسلمان نیست، بلکه مجوسی است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی، او به تو حقی دارد. او کسی است که فلانی و دخترانش را از فرزندان جا داده و آنها را از سرمای زمستان نجات



بخشیده و طعام و غذا به آنها داده است و آنها همین الان هم در منزل او هستند. مجوسی می‌گوید: در این موقع حضرت علی علیه السلام فرمود: نزدیک شو. من هم نزدیک رفتم، یک ظرف آب به من داد، من آشامیدم که لذیذتر از آن چیزی نخورده بودم.

وقتی مجوسی از خواب بیدار شد هنوز لذت و سردی آن آب را در دهان و قلبش حس می‌کرد و ریش و لباسهایش از آب تر بود. در این موقع مجوسی به گریه افتاده و جزع و فزع می‌کرد. همسرش از او سؤال کرد: چه شده؟ مجوسی جریان را به او گفت و رطوبتی را که در ریش و لباسهایش بود، به او نشان داد.

همسرش به او گفت: این در اثر محبتی است که نسبت به این سادات کرده‌ای.

مجوسی گفت: راست است، من بعد از آنچه دیده‌ام، دلیل دیگر علمی برای حقانیت اسلام نمی‌خواهم.

مجوسی و اهل بیتش همان وقت حرکت کردند و شمعی روشن نمودند و به درِ اتاق علویّه رفتند و جریان خواب را برای او از اوّل تا به آخر نقل کردند. علویّه سر به سجده شکر گذاشت و گفت: به خدا قسم، من از سر شب تا به حال برای هدایت شما دعا می‌کردم و شکر خدا را که دعای مرا در حق شما مستجاب کرد.

مجوسی گفت: شرایط تشرّف به اسلام را به ما دستور بده.

علویّه دستورات مشرّف شدن به اسلام را به آنها گفت و آنها مسلمان واقعی گردیدند و حتّی بچه‌های آنها و خدمتگزاران آنها هم مسلمان شدند. از طرف دیگر در همان شب، حاکم هم آنچه را که مجوسی در خواب دیده بود در عالم رؤیا دید. ولی او با امید زیادی خدمت حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام رفت و گفت: یا امیرالمؤمنین، من یکی از دوستان و اولیای شما هستم، به من آب بدهید.

حضرت علی عليه السلام فرمود: به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگو، اگر ایشان اجازه بدهند مانعی ندارد.

سپس خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: شما به امیرالمؤمنین عليه السلام بفرمائید که از آب کوثر به من عنایت بفرماید، زیرا من یکی از دوستانتان هستم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برو شاهد بیاور که تو از دوستان ما هستی. حاکم گفت: یا رسول الله، چگونه شما از من شاهد می‌خواهید و حال آنکه من در اینجا کسی را نمی‌شناسم؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همان گونه که تو از دخترانم شاهد خواستی و حاضر نشدی که آنها را یک شب در خانه خود جای دهی.

حاکم از خواب بیدار شد، ولی فوق العاده ناراحت بود و نمی‌دانست این خسارت را چگونه جبران کند. شب را هر طوری بود صبح کرد، امّا صبح از خانه بیرون آمد و دربدر دنبال علویّه می‌گشت و از هر کسی سؤال می‌کرد که: آیا شما زنی را با این خصوصیات ندیدید؟



آنها جواب منفی می دادند تا آنکه به مرد بازاری که روز قبل می خواست آنها را به منزل ببرد رسید. بازاری گفت: من می خواستم آنها را به فلان مضیف ببرم که آن مرد مجوسی او را از من گرفت و به خانه برد.

حاکم تعجب کرد. به طرف منزل مجوسی رفت و در خانه او را کوید.

مجوسی سؤال کرد: کیست؟ غلامش گفت: حاکم شهر است.

تازه مسلمان تعجب کرد، زیرا عادت حاکم نبود به در خانه کسی برود، لذا با سرعت به در خانه آمد. حاکم مشاهده کرد که بر سیمای آن مرد مجوسی آثار اسلام هویدا است.

از حاکم سؤال کرد که: علت تشریف آوردن شما به منزل ما چیست؟ حاکم گفت: به خاطر این علویّه که به خانه تو آمده زیرا به من گفته اند که او را به خانه آورده ای، ولی می بینم که آثار اسلام در سیمایت ظاهر شده و مسلمان شده ای.

مجوسی گفت: بلی، بحمدالله من و اهل بیتم به برکت وجود این زن علویّه و ورود او به منزل ما به دین مقدّس اسلام مشرّف شده ایم.

حاکم گفت: سبب اسلامت چیست؟ مرد تازه مسلمان جریان خواب را برای او نقل کرد و قضیه را از اوّل تا به آخر برای او شرح داد. سپس رو کرد به حاکم و گفت: حالا شما چرا این قدر اصرار دارید که از قضیه این زن مطلع باشید و حال آنکه همین دیروز او را به آن وضع طرد کردید؟

حاکم نیز قضیه خود را گفت و خواب را برای مرد تازه مسلمان نقل کرد. سپس مرد تازه مسلمان به خدمت علویّه رسید و جریان حاکم را برای او نقل نمود. علویّه به سجده افتاد و گریه می کرد و شکر می نمود که پروردگار آنها را

به حقایق مذهب آشنا فرموده است.

مرد تازه مسلمان از علویّه اجازه گرفت که حاکم داخل شود، او هم اجازه داد. حاکم عذرخواهی کرد و جریان خواب و آنچه را که با پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سخن گفته و شنیده بود نقل نمود و از علویّه درخواست کرد که به خانه‌اش منتقل شود. ولی علویّه نپذیرفت و گفت: هیئات که من از این منزل خارج شوم ولو آنکه صاحب منزل از ماندن من کراهت داشته باشد.

مرد تازه مسلمان گفت: به خدا قسم، من هم نمی‌گذارم تو از اینجا بروی، بلکه منزل را تقدیمت می‌کنم و من و خانواده‌ام و خدمتگزارانم همه در خدمت هستیم و این در مقابل نعمتی که خدا بوسیله شما به ما عنایت فرموده است، چیزی نیست.

حاکم به خانه رفت و لباس و هدایای زیادی برای علویّه فرستاد»^(۱).

این قضیه به صورتهای مختلف و عبارات متفاوت نقل شده و احتمال دارد که قصّه‌های متعدّدی بوده است ولی در نقل با عبارات شبیه به هم ذکر شده است.

هشتم:

در کتاب «تذکرة الخواص من الامة فى ذکر خصائص الائمة» و در کتاب «جوهری» از ابی الدنيا نقل شده که:

«شخصی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در خواب دید. آن حضرت به او فرمود: به فلان مرد مجوسی بگو: دعا مستجاب شد.

آن شخص از خواب بیدار شد، ولی اعتنائی نکرد، زیرا مرد مجوسی



ثروتمند بود و ممکن بود به او تعرّض کند. اما دو مرتبه که خوابید باز همان خواب را دید و همچنین مرتبه سوّم تا بالآخره صبح تصمیم گرفت که برود و مطلب را به مجوسی بگوید، لذا نزد او رفت و گفت: من فرستاده رسول الله هستم، آن حضرت فرموده به تو بگویم که دعا مستجاب شد.

مجوسی گفت: تو مرا می شناسی؟ گفت: بلی. مجوسی گفت: من منکر دین اسلام و رسالت پیغمبر اسلام.

گفت: این را هم می دانم، ولی چه کنم که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مکرّر به من امر کردند که این جمله را به تو بگویم. مجوسی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» و مسلمان شد و اهل خانه اش و تمام عمال و خدمه اش را خواست و گفت: من تا به حال در گمراهی بودم و الآن دانستم که دین مقدّس اسلام حقّ است و لذا مسلمان شدم و هر کدام از شما هم اگر مسلمان شوید، آنچه در دست او از اموال می باشد، مال او خواهد بود و اگر مسلمان نشوید دیگر نمی توانید برای من کار کنید و آنچه در اختیار او است، خواهم گرفت. اما احتیاجی به این حرفها نبود و همه ایمان آوردند و مسلمان شدند به خصوص وقتی قضیه را شنیدند.

مرد مجوسی تازه مسلمان گفت: حالا می دانی که دعا چه بود که مستجاب شد؟ گفت: نه، من اتفاقاً می خواستم الآن از تو سؤال کنم.

تازه مسلمان گفت: شب گذشته مجلسی به عنوان ازدواج دخترم ترتیب داده و از مردم دعوت کرده بودم و آنها همه جمع شده بودند. ولی در همسایگی ما خانواده ای از سادات ولی تنگدست زندگی می کردند. ضمناً من دستور داده بودم که غلامان سفره را در حیاط منزل پهن کنند.

در این بین خودم شنیدم که دختر همان همسایه به مادرش می‌گوید: بوی طعام این مجوسی ما را ناراحت کرده است.

من فوراً غذای زیادی با لباس و مقداری پول برداشتم و به در خانه آنها بردم. وقتی چشم آنها به غذا و لباس و پول افتاد همان دختر به سایر بچه‌ها و مادرش گفت: من نمی‌گذارم به اینها دست بزنید تا آنکه برای این مجوسی دعاکنیم.

سپس دستها را به آسمان بلند کرده و گفتند: خدا تو را با جدّمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محشور کند. بقیّه گفتند: «آمین».

این بود دعائی که در حقّ من مستجاب شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن به تو خبر داده‌اند»^(۱).

این احادیث و حکایات که در باب وجوب و اهمیّت دوستی فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شد نمونه‌ای از صدها حدیثی است که سنّی و شیعه در کتب خود نقل کرده‌اند.

ضمناً برای اهل فضل و دانش روشن است که این روایات و حکایات دلالت بر لزوم محبّت نسبت به تمام سادات و ذراری حضرت فاطمه زهراء عليها السلام می‌کند و بلکه طبق توضیحی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داده و فرموده است «اولاد مرا دوست داشته باشید، خوبانشان را برای خدا و غیر خوبانشان را برای من» بیشتر در این دستورات توجّه به معصیتکاران و غیر صالحین آنها داشته است.

ناگفته نماند که وجوب محبّت و کمک به فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام تنها به خاطر آنکه آنها اولاد آن حضرتند از نظر تمام مسلمانان دنیا از هر



فرقه‌ای که باشند آنچنان مسلّم است که شاید آن را از ضروریّات اسلام بدانند و منکر آن را مرتد و کافر به حساب آورند، زیرا منکر آن در حقیقت منکر دستورات قرآن مجید بوده زیرا قرآن آن را اجر رسالت دانسته است.

عقاب اذیت فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام

یکی از برتریها و امتیازاتی که فرزندان حضرت زهراء عليها السلام دارند این است که دشمنی با آنها و اذیت آنها و بغض آنها موجب غضب پروردگار می گردد. شاید بعضی فکر کنند که این سبب برتری و امتیازی برای آنها نمی باشد، زیرا دشمنی و اذیت و بغض هر یک از مسلمانها هم سبب غضب الهی است. در جواب می گوئیم: از آیات و احادیثی که ذکر خواهد شد استفاده می شود:

اولاً: تنها بغض و دشمنی و اذیت مؤمنین آنها موجب غضب الهی نیست، بلکه اگر کسی غیر مؤمنین آنها را هم اذیت کند خدا را به غضب



درآورده است.

ثانیاً: در خصوص اذیت مؤمنین آنها عذاب الهی شدیدتر است و بلکه اذیت آنها اذیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خدای تعالی است که به حد کفر و شرک است و مؤید ما روایات زیر می باشد:

«روایت اول»

از امام باقر علیه السلام نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای مردم کسی که ما خاندان را دشمن بدارد و بغض ما را در دل نگاه دارد، روز قیامت در زمره یهودیان محشور می شود.»

جابر گفت: یا رسول الله، اگر چه در دنیا شهادتین بگوید و مسلمان باشد؟

فرمود: بله، این دو کلمه فقط خونس را حفظ می کند و او را از جزیه دادن معاف می نماید. دوباره فرمود: کسی که ما را دشمن بدارد، خدا او را روز قیامت به دین یهود مبعوث می کند. زیرا اگر زمان دجال را درک می کرد به او ایمان می آورد.^(۱)

«روایت دوم»

در کتاب «امالی» شیخ صدوق از صفوان جمال و او از امام صادق علیه السلام

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۱۳۵. فقال ايها الناس من ابغضنا اهل البيت بعثه الله يهوديا قال جابر فقلت اليه فقلت يا رسول الله و ان شهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله قال نعم و ان شهد انما احتجز بذلك من ان يسفك دمه او يؤدى الجزية عن يد و هو صاغر ثم قال ايها الناس من ابغضنا اهل البيت بعثه الله يهوديا يوم القيامة و ان ادرك الدجال آمن به.

نقل کرده که فرمود:

«پدرم فرموده که امّ السّلمه گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را برای من می خواند: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ»^(۱).

گفتم: یا رسول الله، اصحاب جهنّم چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریّه او را دشمن بدارند و از آنها عیبجوئی کنند. گفتم: چه کسانی نجات پیدا می کنند؟ فرمود: شیعیان علی علیه السلام نجات یافتگانند.

«روایت سوّم»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما فرزندان عبدالمطلب این خصوصیت را داریم که سگی به ما حمله نمی کند مگر آنکه به مرض جَرَب مبتلا می شود هر کس این حقیقت را دروغ می داند، تجربه کند.»^(۲)

«روایت چهارم»

در روایات متعدّدۀ ای آمده که منجمله شهید ثانی در «شرح لمعه» باب اطعمه و اشربه از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«گوشت قُبْره را نخورید و به آن بد نگوئید و آن را به دست بچه ها ندهید که با آن بازی کنند، زیرا آنها ذکر و

۱ - سورة حشر آیه ۲۰.

۲ - بحار الأنوار جلد ۱۱۰ صفحه ۳۰ و ۳۱. نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا كلب الا وقد جرب و من لم يصدق فليجرب.



تسبیح خدا می‌کند و تسبیحشان هم این است که می‌گویند
خدا لعنت کند دشمنان آل محمد را».^(۱)

«روایت پنجم»

در کتاب «جامع الاخبار» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:
«خدا بهشت را بر کسی که به خاندان من ظلم کند و یا
آنها را بکشد و یا به قاتل آنها کمک کند و کسی که به آنها
دشنام دهد حرام کرده است و از اعمال خویش روز قیامت
ثواب نمی‌برند و خدا با آنها حرف نمی‌زند و از گناه،
پاکشان نمی‌کند و برای آنها عذاب بزرگی هست».^(۲)

«روایت ششم»

در کتاب «ذخائر» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:
«ای پسران عبدالمطلب، من از خدا برای شما سه چیز
را خواسته‌ام: آنکه ثابت نگاه دارد قیام کننده از شما را و
هدایت کند گمراهانتان را و دانا نماید نادانان شما را و خدا
شما را مردمان دل رحم و مهربان و شجاع و دلیر قرار دهد.
و اگر شخصی در اثر عبادت پاهایش ورم کند و نماز بخواند
و خدا را ملاقات کند در حالی که نسبت به این خاندان بغض

۱ - شرح لمعه جلد دوم باب اطعمه و اشریه. عن الرضا ع قال: لا تأكلوا القبره ولا تسبوها ولا تعطوها
الصبيان يلعبون بها فإنها كثيرة التسبیح لله تعالى و تسبیحها لعن الله مبغضی آل محمد.

۲ - بحار الأنوار جلد ۲۴ صفحه ۲۲۴. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: حرم الله الجنة على ظالم اهل بيتي و قاتلهم و
سایبهم و المعین علیهم ثم تلا هذه الآية: «اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یكلمهم الله ولا ینظر الیهم
یوم القيامة ولا یزکیهم و لهم عذاب الیم».

داشته باشد، حتماً وارد جهنم می‌گردد». (۱)

«روایت هفتم»

در همان کتاب «ذخائر» از ابن عباس نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
«اگر شخصی بین رکن و مقام در اثر نماز و عبادت
قدمهایش ورم کند و مبغض آل محمد باشد، حتماً او را به
جهنم می‌برند». (۲)

«روایت هشتم»

شیخ صدوق در کتاب «امالی» از عمرو بن خالد نقل می‌کند که گفت:
«زید بن علی بن الحسین علیه السلام مویش را به دستش
گرفت و گفت: که پدرم علی بن الحسین علیه السلام در حالی که
مویش را به دستش گرفته بود به من گفت: پدرم حسین بن
علی علیه السلام در حالی که مویش را به دستش گرفته بود به من
گفت: که پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام در حالی که مویش را
به دستش گرفته بود به من گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حالی که مویش را به دستش گرفته بود به من گفت: کسی که
موی تو را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۱۷۱ روایت ۱۳. عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: يا بني عبدالمطلب إني سألت الله عز وجل ثلاثاً: أن يثبت قائلكم وأن يهدي ضالككم وأن يعلم جاهلكم وسألت الله تعالى أن يجعلكم جوداء نجباءً رحماء، فلو أن امرء صف بين الركن والمقام فصلني وصام ثم لقي الله عز وجل و هو لأهل بيت محمد صلی الله علیه و آله مبغض دخل النار.

۲ - بحار الأنوار جلد ۷ صفحه ۲۳۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ولو ان عابداً عبد الله بين الركن والمقام الف عام و الف عام حتى يكون كاللشّن البالي و لقي الله مبغضاً لآل محمد اكبه الله على منخريه في جهنم.



کند خدا را اذیت کرده و کسی که خدا را اذیت کند اهل آسمانها و زمین او را لعنت می‌کنند».^(۱)

«روایت نهم»

ابن بابویه در کتاب «عیون اخبار الرضا» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

«دشمن داشتن علی بن ابیطالب علیه السلام کفر می‌آورد و بغض بنی‌هاشم علامت نفاق است».^(۲)

از این احادیث و دهها حدیث دیگری که به خاطر اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود، استفاده می‌گردد که اذیت و عداوت و بغض اقوام و بخصوص ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله که همان فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام تا روز قیامت هستند مطلقاً چه آنها مسلمان و مؤمن و متقی باشند و یا نباشند، حرام است، بلکه اذیت آنها عذابش در ردیف گناهان کبیره است. نفرین و دعای آنها نیز مستجاب است و دعای اطفال آنها بخاطر آنکه گناه نکرده‌اند مستجاب است. چنانکه در کتاب صحیفه رضویه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سند معتبر نقل شده که فرمود:

«دعاء اطفال ذریتی مستجاب ما لم یقاربوا الذنوب».

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۲۰۶. عن عمرو بن خالد قال: حدّثنی زید بن علی و هو أخذ بشعره قال: حدّثنی أبی علی بن الحسین و هو أخذ بشعره قال سمعت أبی الحسین بن علی و هو أخذ بشعره قال: سمعت أمير المؤمنين و هو أخذ بشعره عن رسول الله صلی الله علیه و آله و هو أخذ بشعره قال: من آذى شعرة منی فقد آذانی و من آذانی فقد آذى الله عزّوجلّ و من آذى الله عزّوجلّ لعنه ملاء السماوات و ملاء الارض و تلا: «انّ الذین يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الآخرة و أعدّ لهم عذاباً مهیناً».

۲ - بحار الأنوار جلد ۹۶ صفحه ۲۲۱. عن الرضا علیه السلام قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: بغض علی کفر و بغض بنی‌هاشم نفاق.

دعای اطفال ذریّه من مستجاب است تا وقتی که نزدیک به گناه نشده‌اند.

یکی از اولیای خدا که نام مقدّسش معروف است ولی نمی‌خواهد معرفی شود، می‌گفت: من هر وقت حاجتی دارم به درِ خانه یکی از سادات می‌روم و از او می‌خواهم که فرزندان خردسالش را جمع کند و تنها چند دقیقه‌ای برای من دعا نماید که یقین می‌دانم مستجاب می‌شود.

در قم یکی از مراجع تقلید می‌گفت: چون حلالترین پولی که به دست من می‌رسد، نذوراتی است که اهل قم برای من می‌کنند که حاجتشان برآورده شود، تنها از آن پول برای زندگی شخصی خودم استفاده می‌کنم.

بعلاوه صدها مورد اتفاق افتاده که سادات اگر دعا و یا نفرین کرده‌اند، فوراً مستجاب شده است و ما در اینجا چند حکایت دیگر از استجاب دعای آنها ذکر می‌کنیم. تا برای کسانی که در این باره تردید دارند، اطمینان بیشتری حاصل گردد:

اول:

شیخ سلیمان بن داود در کتاب «زهرة الرياض» نقل می‌کند: «روزی منصور دوانیقی «لعنه الله» سوار اسب بود و از بغداد بیرون می‌رفت. ناگهان علویّه‌ای عنان اسب او را گرفت و گفت: به خویشاوندی که بین من و تو هست، قدری توقّف کن.

منصور ایستاد. علویّه گفت: من زنی هستم از فرزندان حسین بن علی عليه السلام که تو دو برادر و عمو و شوهرم را کشتی و تنها یک پسر دارم که نور چشم و میوه دل من است و تو او را به زندان انداخته‌ای؛ خودش گناهی



ندارد؛ او به خاطر عمل دیگری محبوس شده است؛ از تو می خواهم همین الآن او را عفو کنی.

منصور قدری تأمل کرد و بعد با غضب گفت: او را عفو نمی کنم و رفت؛ علویّه برگشت و گریه کنان با حزن و اندوه منصور را نفرین کرد؛ هنوز کلامش تمام نشده بود که ناگهان پای اسب خم شد و منصور به زمین خورد و نزدیک بود گردنش بشکند؛ لذا فوراً از جا برخاست و دستور داد فرزند علویّه را آزاد کنند و ده هزار درهم هم به او داد».

دوم:

در کتاب «مہج الدعوات» سیّد بن طاووس رحمه الله نقل می کند: «ولید بن عبدالملک، به صالح بن عبداللہ والی خود در مدینہ نوشت کہ حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیہ السلام) را از زندان بیرون می آوری و در مسجد مدینہ در مقابل مردم او را پانصد تازیانہ می زنی.

صالح بن عبداللہ او را از زندان بیرون آورد و به مسجد برد؛ مردم از جریان مطلع شدہ و در مسجد جمع شدند؛ صالح به منبر رفتہ و نامہ ولید را برای مردم می خواند کہ حضرت سجّاد (علیہ السلام) از در مسجد وارد شد؛ مردم راہ دادند و آن حضرت یکسرہ نزد حسن بن حسن بن علی (علیہ السلام) رفت و بہ او فرمود: ای پسر عمو! دعای کرب و فرج را بخوان! عرض کرد: آن دعا کدام است؟ فرمود:

«لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ الحَليمُ الكريمُ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ العَلى العَظيمُ سبحانَ اللهُ رَبِّ السَّمواتِ السَّبعِ وَرَبِّ الارْضينَ السَّبعِ وَرَبِّ العرشِ العَظيمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

سپس امام (علیہ السلام) بدون آنکہ چیزی بہ مردم بگوید برگشت و حسن بن

حسن آن دعا را تکرار می کرد. وقتی که صالح بن عبدالله نامه ولید را برای مردم خواند و از منبر پائین آمد، به مأمورین گفت: ولی من او را مرد مظلومی می بینم. فعلاً او را تازیانه زنید تا من دوباره به امیرالمؤمنین ولید مراجعه کنم.

صالح نامه ای برای ولید نوشت و از او شفاعت کرد. ولید در جواب نامه نوشت که او را از زندان آزاد کن.^(۱)

سوم:

در کتاب «المستجار من فعلات الاجواد» نقل شده است:

«اسحق بن ابراهیم ظاهری در خواب دید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: قاتل را آزاد کن!

اسحق می گوید: از خواب بیدار شدم و شمع روشن کردم و صورت اسامی محکومین را نگاه کردم، قاتلی در بین محکومین ندیدم. دستور دادم «سندی» و «عبّاس» زندانبانان را احضار کنند؛ از آنها سؤال کردم که: آیا قاتلی در زندان دارید؟ عبّاس گفت: بله، قاتلی هست و من نام او را به شما داده ام؛ دوباره صورت اسامی محکومین را دقیقتر ملاحظه کردم، دیدم مردی به قتل محکوم شده و شاهد هم دارد و خود او هم به قتل اقرار کرده است؛ دستور دادم او را احضار کنند؛ وقتی در مقابل من قرار گرفت در صورت او ترس عجیبی دیدم؛ به او گفتم: اگر راستش را بگوئی تو را آزاد می کنم.

محکوم پاسخ داد: من و جمعی که با من بودند هر گناهی را که تصوّر کنید می کردیم و هر حرامی را حلال می دانستیم؛ در این بین پیرزنی بود که در



فساد اخلاق به ما کمک می‌کرد، یک روز نزد ما آمد و دختر جوان زیبایی همراه او بود، وقتی آن دختر به داخل خانه رسید و چشمش به ما افتاد، فریادی زد و غش کرد؛ وقتی به هوش آمد گفت: خدا خدا، این پیرزن گولم زده و مرا برای دیدن اشیاء قیمتی به این منزل آورده است؛ من هم به او اطمینان کردم و با او آمدم که می‌بینم شما بر من هجوم می‌کنید، من جدّم رسول خدا، مادرم فاطمه زهراء و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است و سیّده و علویّه هستم. احترام اجدادم را حفظ کنید و از من دست بکشید و دامن مرا به معصیت آلوده نکنید.

ولی دوستانم توجّه نکردند و می‌خواستند به طرف او بروند که من با آنها وارد مبارزه شدم؛ آنها مرا مجروح کردند و می‌خواستند مرا بکشند، ولی من یکی از آنها را کشتم و دختر را از دست آنها نجات داده و او را از منزل سالم بیرون کردم؛ شنیدم که به من خطاب کرد و گفت: تو مرا حفظ کردی، خدا تو را حفظ کند و آن چنانکه تو برای من بودی، خدا همیشه به کمک تو باشد.

سر و صدای ما را در آن وقتی که با آنها مبارزه می‌کردم، همسایه‌ها شنیده بودند. وقتی وارد منزل شدند، دیدند که کارد خونی در دست من است و یک نفر هم در خون خود می‌غلطد. مرا گرفتند و به شما تحویل دادند.

اسحق بن ابراهیم می‌گوید: من گفتم جریان تو را دانستم و برای خدا و رسولش تو را نمی‌کشم و آزادت می‌کنم.

آن مرد گفت: من هم به حقّ کسی که به خاطر او مرا آزاد کردی، دیگر به

معصیت خدا باز نمی‌گردم».^(۱)

چهارم:

در کتاب «فضائل السادات» از روی خطّ شریف شهید ثانی شیخ زین الدّین قدس سرّه به این مضمون نوشته شده که ترجمه‌اش این است:

«در کتاب «مدهش» از ابی فرج بن جوزی نقل شده که یکی از صالحین گفته است: داخل مصر شدم، دیدم آهنگری گاهی با دست آهن گداخته را از کوره بیرون می‌آورد و روی سندان می‌گذارد و از حرارت آتش هیچ ناراحتی نمی‌بیند.

من با خود گفتم: این بنده صالح خدا است که حرارت آتش او را ناراحت نمی‌کند.

نزدش رفتم و سلام کردم. جواب سلام مرا داد. گفتم: ای آقای من! قَسَمَت می‌دهم به کسی که مَنّت گذاشته و به تو این کرامت را داده برای من دعا کن. مرد صالح گریه کرد و گفت: ای برادر! آن طوری که تو می‌گوئی نیست. گفتم: این کاری که تو می‌کنی کسی دیگر جز صالحین نمی‌تواند انجام دهد.

گفت: گوش بده، این کار جریان عجیبی دارد. روزی در همین دکان نشسته بودم. سرم هم خیلی شلوغ بود. ناگهان دیدم زنی بسیار خوش صورت که در زیبایی مثلش را ندیده بودم در مقابلم ایستاده و می‌گوید: ای برادر! اگر چیزی داری به من در راه خدا بده؛ به او گفتم: اگر با من به منزل



بیائی آن قدر به تو می‌دهم که بتوانی مدت زیادی زندگی کنی. گفت: به خدا من اهل این کار نیستم. گفتم: پس برو! او هم رفت و دیگر مدتی او را ندیدم.

یک روز آمد و گفت: فلانی! احتیاج، مرا وادار کرده که تقاضای تو را قبول کنم. من هم فوراً در مغازه را قفل کردم و با او به منزل رفتم. به من گفت: ای مرد! من یک مشت بچه خردسال دارم، اگر چیزی به من می‌دهی بده تا بروم آنها را از گرسنگی بیرون بیاورم و فوراً برای خواسته نفسانی تو برگردم.

من از او عهد و میثاق گرفتم که برگردد و پولی به او دادم و رفت. ساعتی نگذشت که برگشت او را به داخل اتاق بردم و درها را بستم. به من گفت: چرا درها را می‌بندی؟ گفتم: از ترس مردم. گفت: چرا از خدای مردم نمی‌ترسی؟ گفتم: خدا بخشنده و مهربان است.

آنگاه به طرف او رفتم. دیدم مضطرب است، بدنش می‌لرزد و اشکش به روی گونه‌هایش جاری است. گفتم: چرا این قدر اضطراب داری؟ گفت: از ترس خدای عزوجل. سپس گفت: ای مرد! اگر مرا آزاد کنی من برای تو ضامن می‌شوم که خدا تو را به آتش دنیا و آخرت عذاب نکند.

من هم از او دست برداشتم و هر چه پول نزد من بود به او دادم و گفتم: برو، من از تو بخاطر خدا دست برمی‌دارم.

وقتی او رفت، خوابیدم. در عالم رؤیا دیدم زنی که بهتر از او در دنیا ندیده بودم و بر سر او تاجی از یاقوت بود، به من فرمود: ای مرد! خدا به تو از طرف من جزای خیر بدهد. گفتم: تو کیستی؟ فرمود: من مادر آن دخترم که نزد تو آمد و تو به خاطر ترس از خدا به سوی او دست دراز نکردی و بدان که خدا به خاطر دعای آن زن، دیگر تو را در دنیا و آخرت به آتش نمی‌سوزاند.

گفتم: مگر او که بود؟

زن گفت: او از سادات بود، او از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهراء عليها السلام است.

من حمد خدا را کردم که مرا توفیق ترک آن عمل عنایت فرمود. و از آن زمان من از آتش دنیا نسوخته‌ام و امیدوارم که در آتش جهنم هم نسوزم». (۱)

پنجم:

در بعضی از کتب معتبره نقل شده است:

در بصره علویّه‌ای بود که چهار دختر داشت، ولی آنها همه گرسنه و بدون لباس و فقیر بودند. ایام عید فرا رسید. دختر کوچک گریه کرد و گفت: ای مادر! ما گرسنه‌ایم، اقلّاً در این عید مقداری نان جو تازه برای ما تهیه کن.

مادر گریه کرد و تصمیم گرفت که به منزل قاضی ابوالحسن که قاضی بصره بود، برود. وقتی نزد او رفت به قاضی گفت: من علویّه فقیری هستم که چهار دختر دارم و اکنون هم ایام صدقات و تبرّعات است، دستور بده که از بیت المال چیزی به ما بدهند، زیرا روز قیامت مسئول خواهی بود.

قاضی گفت: بسیار خوب! فردا بیا، انشاء الله کمک خوبی به تو خواهم کرد. علویّه به خانه برگشت و به دخترها خبر وعده قاضی را داد. یکی از آنها گفت: مادر! اگر قاضی به تو پول داد، برای من چه می‌خری؟

مادر گفت: چه می‌خواهی؟

دختر گفت: دوست دارم برایم نخ بخری تا من پیراهنی برای



خودم بیافم.

دیگری گفت: دوست دارم به من یک نان درست بدهید. و خلاصه در این یک شبانه روز هر کدام وعده‌هایی به خود می‌دادند.

فردای آن روز علویه به خانه قاضی رفت. جمعی دور قاضی بودند.

گوشه‌ای نشست تا سر او خلوت شود. وقتی خلوت شد گفت: ای قاضی! من همان علویه‌ای هستم که وعده کرده‌ای نزد تو بیایم و چیزی به من بدهی.

قاضی که عصبانی بود، سر او داد کشید و به غلامانش امر کرد آن زن را از منزل بیرون کنند. علویه هم با دل شکسته و متحیر که چه باید بکند از منزل قاضی بیرون رفت در حالی که گریان و نالان با خود می‌گفت: به فاطمه دختر کوچکم چه بگویم؟ با زینب دختر دیگرم چگونه روبرو شوم و با چه زبان از آنها عذرخواهی کنم؟

و بالأخره دست به دعا برداشت و گفت:

«اللّٰهُمَّ لَا تَخَيِّبْ ظَنِّي فَأَنِّي رَفَعْتُ إِلَيْكَ قَضِي وَسَأَلْتُ حَاجَتِي أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

در این بین «سیدوک» مجوسی با نوکرانش از آنجا عبور می‌کردند با آنکه مست بود، رو به زن کرد و گفت: چرا این قدر محزونی؟

علویه که گمان کرد او مسلمان است جریان را برایش نقل نمود. سیدوک به نوکرانش گفت: او را به منزل بیاورید تا من به وی کمکی کنم.

غلامان، علویه را به منزل «سیدوک» بردند و او صندوقی که در آن چهارصد دینار طلا و پنج دست لباس بود به زن داد و گفت: اینها مال تو.

علویه برای او دعا کرد و با خوشحالی فوق‌العاده به منزل خود رفت.

وقتی که دخترها آن صندوقچه را دیدند، دست به دعا بلند کردند و گفتند: ای نیکوکاری که به ما محبت کردی، خدا تو را در قصرهای بهشت جای داده و به تو فوز و رضوان عنایت فرماید و خدمتگزارت حور و غلمان گردد و خدا تو را از اولیانش قرار دهد.

همان شب قاضی در عالم رؤیا دید وارد بهشت شده و چشمش به قصری افتاد، خواست وارد آن شود که رضوان ملک موکل بهشت او را منع کرد. قاضی گفت: چرا مرا از رفتن به این قصر مانع می شوی؟

رضوان گفت: این قصر مال تو بود، ولی آن را به سیدوک مجوسی دادند و دیگر مال تو نیست.

قاضی از خواب بیدار شد و فوراً به در خانه «سیدوک» رفت و از او سؤال کرد: تازگی چه عمل ثوابی انجام داده‌ای؟

سیدوک خودش یادش نبود، از غلامانش سؤال کرد و آنها جریان علویّه و دعای او را تعریف کردند. قاضی گفت: آنچه به آنها داده‌ای با ده هزار دینار عوض می کنی؟

سیدوک پرسید: این معامله برای چیست؟

قاضی جریان خواب را به او گفت سیدوک گفت: ای قاضی! کم اتفاق می افتد که عملی نزد خدا قبول گردد. حالا که فهمیدم، به هیچ وجه این معامله را نمی کنم. دستت را دراز کن، با هم مصافحه کنیم تا من مسلمان شوم.

«اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وان علياً ولي الله».

سیدوک به برکت دعای علویّه و دخترانش مسلمان خوبی شد و علویّه



را طلبید و نصف ثروتش را به او اختصاص داد».^(۱)

ششم:

مرحوم علامه حلی در کتاب «کشف الیقین» و ابن جوزی در کتاب «تذکره الخواص» نقل می‌کنند:

«عبدالله بن مبارک پنجاه سال عادت داشت که یک سال به حجّ برود و یک سال نرود. در یکی از این سالها که می‌خواست به حجّ برود، پانصد دینار همراه برداشت و به محلّ شتران کرایه برای رفتن به حجّ رفت. در بین راه دید علویّه‌ای از میان زباله دان، مرغابی مرده‌ای را برداشت و زیر چادر پنهان کرد و می‌خواست آن را ببرد.

عبدالله بن مبارک می‌گوید: من جلو رفتم و گفتم این مرغابی مرده را می‌خواهی چه بکنی؟ گفت: ای بنده خدا، از چیزی که مربوط به تو نیست، سؤال نکن!

اصرار کردم، زیرا متوجّه شدم که شاید بتوانم کمکی به او بکنم. گفت: ای بنده خدا، اصرار تو سبب شد که من سرّ را برای تو کشف کنم. من زنی علویّه‌ام و چهار دختر یتیم دارم که پدرشان تازگی مرده و امروز چهارمین روز است که ما چیزی نخورده‌ایم. بنابراین، میت به ما حلال است، لذا این مرغابی را برداشته‌ام که ببرم و به آنها بدهم بخورند تا نمیرند.

من با خود گفتم: «وای بر تو ای عبدالله بن مبارک، تو کجائی و کجا می‌روی و چرا از این موضوعات غافل؟» پس به علویّه گفتم: دامت را باز کن؟ او هم دامنش را گرفت و من هر چه پول برای حجّ برداشته بودم در دامن

او ریختم. او مرادعا کرد و رفت و من هم به خانه رفتم و شوق مگه رفتن هم آن سال از سرم بیرون رفت. مردم به حج رفتند و برگشتند. من به دیدن آنها که می رفتم همه به من می گفتند: زیارت شما هم قبول و حجتان مبرور و سعی شما هم مشکور باشد. بعضی از آنها می گفتند: یادتان هست در فلان مکان با هم بودیم؟

این گونه مطالب به قدری تکرار شد که من نمی توانستم بگویم به حج نرفته ام و منکر شوم. یعنی کسی از من قبول نمی کرد که من امسال به حج نرفته ام و خلاصه متحیر بودم چه بگویم.

شبى در خواب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که به من فرمود: ای عبدالله، تعجب نکن! تو رفع حاجت یکی از گرفتارهای اولاد مرا کردی، من هم از خدا خواستم هر سال به صورت تو ملکی را خلق کند که تا روز قیامت برای تو به حج برود. حال تو می خواهی خودت به حج بروی یا نروی، این برنامه تا روز قیامت ادامه دارد». (۱)

هفتم:

در کتاب «اربعین» حسین کاشفی صاحب کتاب تفسیر معروف کاشفی نقل کرده است:

«بزرگی به نام «عبدالجبار مستوفی» هزار دینار طلا برداشت که به حج برود. وقتی به کوفه رسید، قافله اش دو سه روزی آنجا توقف کرد.

عبدالجبار در اثنای گردش در شهر کوفه به خرابه ای رسید، زنی را دید که خم شده و مرغ مرده ای را که گوشه خرابه افتاده بود، برداشت و در زیر



چادر مخفی کرد و با عجله به طرف خانه‌ای رفت.

عبدالجبّار پشت سر او به راه افتاد تا از احوال او تحقیق کند.

وقتی آن زن به خانه وارد شد، بچه‌ها پشت درِ منزل منتظر او بودند، چشمشان که به او افتاد، فریاد زدند: مادر، ما از گرسنگی مُردیم!

کجا رفته بودی؟ او گفت: غصّه نخورید! برایتان مرغی آورده‌ام، الآن آن را می‌پزم تا شما بخورید.

عبدالجبّار می‌گوید: وقتی این را شنیدم زیاد گریه کردم و از همسایه‌ها حالات و زندگی او را پرسیدم، گفتند: او همسر عبدالله بن زید علوی است و خودش هم علویّه است و شوهرش را «حُجّاج» کشته و چند طفل یتیم دارد و عفت نفسش نمی‌گذارد که کسی از زندگیش مطلع شود.

عبدالجبّار می‌گوید: با خود گفتم اگر حجّ حقیقی می‌خواهی اینجا است. لذا هر چه پول داشتم به آن زن دادم. او هم مرا دعا کرد و من چون مجبور شدم تا پایان موسم حجّ یعنی تا زمانی که حُجّاج بر می‌گشتند در کوفه به سقائی مشغول باشم، نتوانستم به وطنم برگردم.

وقتی حاجیها از مکه مراجعت کردند و مردم به استقبال آنها رفتند، من هم با آنها از کوفه بیرون رفتم. مردی که اتفاقاً جلوی قافله می‌آمد و سوار شتری بود، وقتی چشمش به من افتاد، خود را از شتر پائین انداخت و گفت: در عرفات ده هزار دینار از تو قرض گرفتم و دیگر تو را ندیدم. خوب شد در اینجا دیدمت. من هنوز حرفی نزده و فقط پولها را به دست گرفته بودم که آن شخص غائب شد. در این بین صدائی بلند شد، شنیدم که می‌گفت: ای عبدالجبّار!

هزار دینار دادی ده هزار دینار به تو دادیم و ملکی را خلق کرده‌ایم که برایت تا زنده هستی سالانه یک حج انجام دهد و در هر سال ثواب سی حج قبول شده در نامه عملت می‌نویسیم تا بدانی که عمل کسی نزد ما ضایع نمی‌شود»^(۱).

دفع ظلم از سادات واجب است

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام بسیار سفارش به دفع ظلم از ذریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نموده و آن را از واجبات اسلامی دانسته‌اند. در کتاب «من لایحضره الفقیه» باب رسم الوصیه نقل کرده که حضرت علی علیه السلام فرمود:

«من به تو ای «حسن» و تمام فرزندانم و کسی که از مؤمنین این وصیتنامه به دستش می‌رسد، توصیه می‌کنم اول، به تقوی» (و بعد از چند جمله می‌فرماید):

«اللّٰهُ اللّٰهُ فِی ذَرِیَّةِ نَبِیِّکُمْ وَ لَا یَظْلَمَنَّ بَیْنَ اَظْهَرِکُمْ وَ بَیْنَ ظَهْرَانِیْکُمْ اَنْتُمْ تَقْدُرُونَ عَلَی الدَّفْعِ عَنْهُمْ».

خدا خدا، درباره ذریه پیغمبرتان، مبادا کسی بر آنها کوچکترین ظلمی در مقابل شما بکند و شما بتوانید از آنها دفاع کنید و نکنید»^(۲).

روزی من این مطلب را در یک مجمع علمی عنوان کردم و استنباط

۱ - فضائل السّادات صفحه ۳۴۴.

۲ - کافی جلد ۷ صفحه ۵۲، من لایحضره الفقیه جلد ۴ صفحه ۱۴۱، تهذیب جلد ۹ صفحه ۱۷۷.
بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصی به علی بن ابی طالب اوصی انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کله و لو کره المشرکون (الی ان قال) الله الله فی ذریة نبیکم فلا یظلمن بحضرتکم و بین ظهرانیکم و اتم تقدرون علی الدفع عنهم.



خودم را هم به عرض دانشمندان رساندم و گفتم: از این حدیث استفاده می شود که یکی از واجبات مهم اسلامی دفع ظلم از ذریه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد و این از خصائص سادات است.

یکی از دانشمندان که در جلسه حاضر بود گفت: در احادیث اسلامی آمده که اگر مسلمان ببیند که بر مسلمان دیگری ظلم می شود، (طبق روایات زیادی) باید از آن مظلوم دفاع کند. چنانکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در همان وصیتنامه اش می فرماید:

«كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^(۱).

علیه ظالم خصم باشید و از برای مظلوم کمک باشید.

بنابراین، سفارشی که از قول حضرت علی علیه السلام در خصوص سادات نقل کردید، امتیازی برای آنها نیست، زیرا همان طور که باید جلوی ظلم به دیگران را گرفت، همان گونه نیز باید نگذاشت به سادات ظلم شود، بنابراین، فرق و امتیازی بین آنها نیست.

من گفتم: شما می دانید که اگر کسی را در کمک و دفع ظلم از او یک مرتبه در ضمن همه مردم سفارش کنند و یک مرتبه دیگر خصوصی و مستقل و جداگانه سفارشش را بنمایند، این شخص از اولویت خاصی برخوردار است. بنابراین، چون سادات یک مرتبه ضمن سایر مردم سفارش شده اند و یک مرتبه هم با این روایات که نمونه اش را از قول حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کردیم، سفارش گردیده اند، اولویت خاصی دارند.

لذا می‌گوئیم آنچه مایه امتیاز و فضیلت می‌باشد این است که علاوه بر تأکیدی که در خود وصیّنامه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام وجود دارد، سفارش خصوصی هم برای سادات شده است، زیرا اولاً در خود وصیّنامه، با کلمه «الله الله» سفارش را تأکید کرده و ثانیاً با نون تأکید ثقیله در کلمه «فلا یظلمن» که معنایش این است که هرگز و حتماً نگذارید به آنها ظلم شود، آن را محکم کرده است.

علاوه بر اینها معمولاً در وصیّنامه بزرگان (آن هم شخصی مانند حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام) مسائل مهم ذکر می‌شود و لذا چون این موضوع در ضمن آخرین وصیّنامه آن حضرت ذکر شده از اهمیّت فوق العاده‌ای برخوردار است.

اذیّت سادات عمر را کوتاه می‌کند

از احادیث و بلکه اقرار دشمنان اهل بیت و سادات استفاده می‌شود که ظلم به آنها عمر را کوتاه می‌کند و بدبختی برای ظالمین بوجود می‌آورد، چنانکه مرحوم شیخ صفّار در کتاب «بصائر الدرجات» و شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود:

«وقتی عبدالملک مروان بر اریکه حکومت و ولایت مستقرّ شد، نامه‌ای به حجاج بن یوسف ثقفی (به دست و خطّ خودش) به این مضمون نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم از طرف عبدالملک بن مروان به حجاج بن یوسف، اما بعد... کوشش کن که دست خود را به خون فرزندان عبدالمطلب آلوده نکنی، زیرا دیدم که وقتی آل ابی سفیان این عمل را انجام دادند، مدّت



حکومتشان کوتاه شد. والسلام.

(امام صادق علیه السلام فرمود:) این نامه را کاملاً محرمانه نوشت و کسی جز خود او از مضمون آن اطلاعی نداشت و بوسیله نامه رسان برای حجاج فرستاد، ولی در همان ساعت امام سجّاد علیه السلام فرمود:

به طول عمر عبدالملک بن مروان اضافه شد، چون خود را از ظلم به بنی هاشم نگاه داشت. و فوراً دستور فرمود که آن را در نامه‌ای بنویسند و به عبدالملک خبر دهند و به او بگویند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب او آمده و به او این خبر را داده است.^(۱)

در کتاب «اصول کافی» از ظریف بن ناصح نقل می‌کند که گفت: وقتی منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را خواست، آن حضرت دستها را به طرف آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

پروردگارا، تو به خاطر نیکی پدران دو پسر که در انطاکیه بودند و دیوارشان فرو می‌ریخت و گنجشان ظاهر می‌شد، آنها را بوسیله دو پیغمبرت حضرت موسی و خضر علیه السلام حفظ فرمودی، مرا هم به خاطر خوبی و نیکی پدرانم محمّد و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۴۴. عن ابی عبد الله علیه السلام قال: لما ولی عبد الملك بن مروان الخلافة كتب الى الحجاج بن يوسف بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الملك بن مروان امير المؤمنين الى الحجاج بن يوسف اما بعد فانظر دماء بنی عبدالمطلب فاحقنها واجتنبها فانی رأیت آل ابی سفیان لما و لعوا فيها لم یلبثوا الا قليلاً والسلام قال و بعث بالكتاب سرا و ورد الخبر علی علی بن الحسین علیه السلام ساعة كتب الكتاب و بعث به الى الحجاج فقبل له ان عبد الملك قد كتب الى الحجاج كذا و كذا و ان الله قد شكر له ذلك و ثبت ملكه و زاده و برهه قال فكتب علی بن الحسین بسم الله الرحمن الرحيم الى عبد الملك بن مروان امير المؤمنين من علی بن الحسین بن علی اما بعد فانك كتبت يوم كذا و كذا من ساعة كذا و كذا من شهر كذا و كذا بكذا و كذا و ان رسول الله صلی الله علیه و آله انبانی و خبرنی و ان الله قد شكر لك ذلك و ثبت ملكك و زادك فيه برهه و طوی الكتاب و ختمه و ارسل به مع غلام له علی بعيره و امره ان یوصله الى عبد الملك.

علی عليه السلام حفظ فرما. خدایا، از شر او به تو پناه می‌برم.
بعد به شتربان فرمود: حرکت کن تا برویم نزدیک
قصر منصور دوانیقی.

«ربیع» خود را به آن حضرت رسانید و گفت: آقا،
غضب منصور علیه تو فوق‌العاده شدید است، من خودم از
او شنیدم که می‌گفت: به خدا قسم برای او درخت خرمائی
نمی‌گذارم بماند، مالی برای او باقی نخواهم گذاشت و ذریه
و فرزندان او را از بین می‌برم.

راوی گفت: دیدم حضرت زیر لب دعائی خواند و
وارد بر منصور شد و سلام کرد و نشست.

منصور جواب داد و گفت: می‌خواستم اموالت را
مصادره و درختان خرمایت را ریشه کن کنم.

امام صادق عليه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین! خدای
عزوجلّ ایوب را مبتلا کرد، صبر نمود به حضرت داوود
عطا کرد، شکر نمود و به حضرت یوسف مکر کردند،
یوسف بخشید. تو هم از همان نسلی، باید به آنها شباهت
داشته باشی.

منصور گفت: راست گفתי و من تو را بخشیدم.
امام صادق عليه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین! کسی خون
ما خاندان را نریخته مگر آنکه خدا سلطنتش را از بین برده
است.

منصور دوانیقی غضبناک شد. امام صادق عليه السلام
فرمود: اجازه بده! این سلطنت در آل ابی‌سفیان بود، وقتی
یزید امام حسین عليه السلام را کشت، سلطنتشان از بین رفت. بعد
این سلطنت به آل مروان منتقل شد، وقتی که هشام، زید بن
علی بن الحسین عليه السلام را کشت، خدا سلطنتش را گرفت. بعد



این حکومت به مروان بن محمد رسید، ولی او هم وقتی ابراهیم را کشت، خدا سلطنت او را هم گرفت. حالا همان حکومت و سلطنت را به تو داده است.
منصور گفت: راست می‌گوئی، هر چه می‌خواهی از من بخواه!

حضرت فرمود: مرا اذن بده تا بروم.
(۱) منصور گفت: این در اختیار شما است.

از این حدیث هم کاملاً استفاده می‌شود که اذیت و یا قتل سادات، سبب کوتاهی عمر و بلکه از بین رفتن سلطنت و حکومت می‌گردد.

مؤمنین باید سادات را از فرزندان خود بیشتر دوست داشته باشند.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب «علل الشرایع» نقل می‌کند که رسول

خدا ﷺ فرمود:

۱ - اصول کافی جلد ۲ صفحه ۵۶۲. ظریف بن ناصح قال لما بعث ابو الدوانیق الی ابی عبد الله ﷺ رفع یده الی السماء ثم قال اللهم انک حفظت الغلامین بصلاح ابویهما فاحفظنی بصلاح آبائی محمد و علی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی اللهم انی ادرء بک فی نحره و اعوذ بک من شره ثم قال للجمال سر فلما استقبله الربیع بیاب ابی الدوانیق قال له یا ابا عبد الله ما اشد باطنه علیک لقد سمعته یقول والله لا ترک لهم نخلا الا عقرتہ و لا مالا الا نهبتہ و لا ذریة الا سیبته قال فهمس بشیء خفی و حرك شفتیه فلما دخل سلم و قعد فرد ﷺ قال اما والله لقد هممت ان لا اترك لك نخلا الا عقرتہ و لا مالا الا اخذته فقال ابو عبد الله ﷺ یا امیر المؤمنین ان الله ابتلی ایوب فصبر و اعطی داود فشکر و قدر یوسف فغفر و انت من ذلك النسل و لا یأتی ذلك النسل الا بما یشبهه فقال صدقت قد عفوت عنکم فقال له یا امیر المؤمنین انه لم یئل منا اهل البيت احد دما الا سلبه الله ملکه فغضب لذلك و استشاط فقال علی رسلک یا امیر المؤمنین ان هذا الملك کان فی آل ابی سفیان فلما قتل یزید حسینا سلبه الله ملکه فورثه آل مروان فلما قتل هشام زیدا سلبه الله ملکه فورثه مروان بن محمد فلما قتل مروان ابراهیم سلبه الله ملکه فاعطا کموه فقال صدقت هات ارفع حوائجک فقال الاذن فقال هو فی یدک متى شئت فخرج.

بنده‌ای ایمانش کامل نیست مگر آنکه من نزد او از خودش محبوبتر و فرزندان من نزد او از فرزندان او محبوبتر و اهل و متعلقات من نزد او از اهل و متعلقات خودش محبوبتر باشند.^(۱)

به مضمون این حدیث در کتب روایات مکرر نقل شده است.

شاید این مطلب برای بعضی غیر قابل هضم باشد، یعنی بگویند چگونه ممکن است انسان بتواند دیگری را از خودش و فرزند او را از فرزند خودش بیشتر دوست داشته باشد؟

باید در جواب گفت که: اگر انسان بتواند اهمیّت خدمتی را که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عالم بشریّت کرده است، متوجّه شود، برایش مسأله کاملاً حل می‌گردد، زیرا با کمی تحقیق، انسان به این حقیقت پی می‌برد که اگر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نبود و دریچه‌های هدایت و علوم معنوی و مادی و حکمت را به روی بشریّت باز نمی‌کرد، امروز انسانیت به هیچ یک از حقایق و اکتشافات دسترسی نداشت. حتّی غیر مسلمانان هم معترفند که آنچه امروز دنیای علوم و اکتشافات در اختیار دارد، ابتکارش مربوط به اسلام و دانشمندان مسلمان است. صاحب کتاب «تمدّن اسلام و عرب» به این حقیقت معترف است و با نقل تاریخ اسلام، کاملاً مطلب را ثابت کرده است.

بنابراین اگر کسی متوجّه حقوق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بشود و بداند که آن حضرت چه خدمتی به جهان انسانیت کرده و از این جهت به ایمان کامل

۱ - در ضمن روایاتی که در محبّت به سادات نقل شد این روایت نیز نوشته شده است.



برسد، خودبخود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از خودش و فرزندان او را از فرزندان خودش بیشتر دوست خواهد داشت.

در کتاب «روضه کافی» شیخ کلینی نقل کرده که هر وقت در محضر امام صادق علیه السلام نام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برده می شد، آن حضرت می فرمود:

پدر و مادر و قوم و عشیره‌ام به فدای او باد! تعجب می‌کنم از عرب که چگونه ما (فرزندان او) را بر سر و دوش خود حمل نمی‌کنند و حال آنکه خدای عزوجل می‌گوید:

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا» (۱).

یعنی شما بر لب گودی آتش بودید، خدا شما را از آن حفظ کرد و نجات داد. (۲)

(سپس امام صادق علیه السلام فرمود:) بوسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را نجات داد. در خاتمه این بحث یعنی بحث محبت و اعانت به سادات، روایتی را که سنی و شیعه نقل کرده و در کتیبه صحن مقدس امام هادی و امام عسکری علیه السلام در سامراء روی کاشی نوشته شده و مورد اتفاق اهل حدیث است نقل می‌کنیم تا «ختمه مسک» گردد.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آگاه باشید! کسی که با محبت فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، شهید مرده است.

۱ - سورة آل عمران آیه ۱۰۳.

۲ - اصول کافی جلد ۸ صفحه ۲۶۶ روایت ۳۸۸. کان ابو عبد الله علیه السلام اذا ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله قال بابی و امی و قومی و عشیرتی عجب للعرب کیف لا تحملنا علی رؤوسها و الله عزوجل یقول فی کتابه «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا» فیرسول الله صلی الله علیه و آله انقدوا.



آگاه باشید! کسی که با محبت فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، آمرزیده شده است.

آگاه باشید! کسی که با محبت فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، با توبه مرده است.

آگاه باشید! کسی که با محبت فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، با ایمان کامل مرده است.

آگاه باشید! کسی که با محبت فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، ملك الموت و سپس نکیر و منکر به او بشارت بهشت می دهند.

آگاه باشید! کسی که با محبت فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، با تشریفات و احترامی که عروس را به حجله می برند، او را به بهشت وارد می کنند.

آگاه باشید! کسی که با محبت فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، از قبرش دو در به بهشت باز می شود.

آگاه باشید! کسی که با محبت فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، خدا قبر او را زیارتگاه ملائکه قرار می دهد و زوَّار او را ملائکه رحمت قرار خواهد داد.

آگاه باشید! کسی که با محبت فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، به روش و سنت او و جماعت اهل بیت علیهم السلام مرده است.

آگاه باشید! کسی که با بغض فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، روز قیامت می آید و نوشته ای بر پیشانی هست که در آن نوشته شده این شخص مأیوس از رحمت خدا است.

آگاه باشید! کسی که با بغض فرزندان محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، کافر مرده است.



آگاه باشید! کسی که با بغض فرزندان محمد ﷺ
بمیرد، روز قیامت بوی بهشت را استشمام نمی‌کند. (۱)

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۱۱۱ و جلد ۶۸ صفحه ۱۳۷ و تفسیر کشاف جلد ۴ صفحه ۲۲۰، تفسیر فخر رازی جلد ۲۷ صفحه ۱۶۵.

قال رسول الله ﷺ:

الا و من مات على حب آل محمد، مات شهيداً.

الا و من مات على حب آل محمد، مات مغفوراً له.

الا و من مات على حب آل محمد، مات ثانياً.

الا و من مات على حب آل محمد، مات مؤمناً مستكمل الايمان.

الا و من مات على حب آل محمد، بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير.

الا و من مات على حب آل محمد، يزف الى الجنة كما تزف العروس الى بيت زوجها.

الا و من مات على حب آل محمد، فتح في قبره بابان من الجنة.

الا و من مات على حب آل محمد، جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة و جعل الله زوار قبره

الملائكة بالرحمة.

الا و من مات على حب آل محمد، مات على السنة و الجماعة.

الا و من مات على بغض آل محمد، جاء يوم القيمة مكتوباً بين عينيه آيس من رحمة الله.

الا و من مات على بغض آل محمد، مات كافراً.

الا و من مات على بغض آل محمد، لم يشم رائحة الجنة.

مستحبّ مؤکد است که مردم در مقابل سادات به عنوان احترام بایستند.

در زمانی که از محضر استاد اخلاق مرحوم «حاج ملا آقا جان» استفاده می‌کردم، مکرّر می‌دیدم که آن مرحوم در مقابل بچّه کوچکی از سادات به تمام قد می‌ایستاد و تا آن سید نمی‌نشست، او ایستاده بود.

حتّی مکرّر دیدم در مقابل فرزند خردسال خود که مادرش علویّه بود، می‌ایستاد و از او احترام می‌کرد، امّا من فکر می‌کردم که او در این موضوع افراط می‌کند. ولی بعدها متوجّه شدم که این عمل طبق روایات و دستورات خاندان عصمت علیهم السلام بوده است و اگر نگوئیم قیام در مقابل سادات از واجبات می‌باشد لاقلاً باید معتقد شویم که از مستحبّات مؤکده است، در صورتی که قیام در مقابل دیگران کراهت دارد.



در کتاب سلیم بن قیس که از صحیحترین کتابهای موجود قدیمی است یعنی در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

ای مردم! آیا شما شفاعت مرا امیدوارید ولی من خویشاوندانم را شفاعت نمی‌کنم؟
ای مردم! روز قیامت حلقه در بهشت را می‌گیرم، خدای تعالی برای من تجلی می‌کند، پس من در مقابل عظمت او سجده می‌کنم، سپس به من اجازه شفاعت داده می‌شود و من کسی را بر خویشاوندان و ذریه‌ام در شفاعت مقدم نمی‌دارم.

ای مردم! خویشاوندان مرا در زمان حیاتم و همچنین بعد از مرگ بزرگ بشمارید و آنها را اکرام کنید و بر دیگران فضیلت و برتری بدهید.

«حلال نیست کسی برای دیگری قیام کند مگر برای خویشاوندان و ذریه‌ام».^(۱)

در کتاب «جامع الاخبار» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:
کسی که اولاد مرا ببیند و در مقابلشان نایستد به من جفا کرده و کسی که به من جفا کند، منافق است.^(۲)

در کتاب «فضائل السّادات» از سلمان فارسی نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱ - فضائل السّادات صفحه ۳۴ و بحار الانوار جلد ۳۶ صفحه ۲۹۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ایها الناس اترجی شفاعتی و اعجز عن اهل بیتی ایها الناس انی آخذ بقلقه باب الجنّة ثم يتجلی لی الله عز وجل فاسجد بین یدیه ثم یأذن لی فی الشفاعة فلم اوثر علی اهل بیتی احدا ایها الناس عظموا اهل بیتی فی حیاتی و مماتی و اکرموهم و فضلوهم لا یحل لاحد ان یقوم لاحد غیر اهل بیتی.

۲ - فضائل السّادات صفحه ۳۷. من رأى اولادی و لم یقم بین یدیه فقد جفانی و من جفانی فهو منافق.

فرمود:

کسی که اولاد مرا ببیند و در مقابل او به تمام قد
 نایستد، خدای تعالی او را به دردی که دوا نداشته باشد،
 مبتلا می‌کند. (۱)

در کتاب «مقتل خوارزمی» از ابان بن ابی عیاش از انس بن مالک نقل شده
 که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

کسی برای کسی نباید بایستد مگر برای حسن و
 حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام و ذریه آنها. (۲)

راغب اصفهانی در کتاب «محاضرات» در بحث آنچه هر قبیله‌ای به چیزی
 از فضائل اختصاص دارند، این روایت را نقل کرده که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:
 حتماً نباید کسی برای دیگری بایستد مگر
 برای بنی هاشم. (۳)

از این روایات کاملاً استحباب مؤکد قیام در مقابل سادات و بخصوص
 فرزندان حضرت فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَام استفاده می‌شود و لذا علماء بزرگ اکثراً به
 این روایات عمل می‌کرده‌اند و اگر مثل مرحوم مقدّس اردبیلی از این روایات
 استفاده و جوب و یا لا اقل مستحبّ مؤکد نمی‌کرد، از او و از غیر او نقل نمی‌شد
 که دیدند سر درس، مکرّر از جا برخاست و دوباره نشست. وقتی از او سؤال
 کردند که: چرا این عمل را انجام دادید؟ فرمود: یکی از اطفال

۱ - فضائل السّادات صفحه ۳۷. من رانی اولادی و لا یقوم قیاما تاما ابتلاه الله تعالی ببلاء لا دواء له.
 ۲ - فضائل السّادات صفحه ۳۷. عن انس قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لا یقوم احد لاحد الا للحسن والحسين و
 ذریتهما.
 ۳ - فضائل السّادات صفحه ۳۷. قال النّبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لا یقومن احد لاحد الا لهاشمی.



سادات و فرزندان حضرت زهراء عليها السلام با بچه‌ها بازی می‌کرد و هر وقت با من مواجه می‌شد و احساس می‌کردم که اگر من نایستم و او ایستاده باشد، خلاف ادب است، می‌ایستادم.

در جلسه‌ای که این بحث مطرح شده بود و من روایات فوق را می‌خواندم، شخصی اظهار داشت از این احادیث استفاده می‌شود که نباید برای دیگران قیام نمود.

گفتم: صحیح است و این به خاطر این است که امتیازی بین سادات و غیر سادات وجود داشته باشد.

سؤال کرد: آیا سادات برای دیگران می‌توانند قیام کنند؟

در جواب گفتم: از چند روایت استفاده می‌شود که این کراهت برای سادات نسبت به دیگران (یعنی غیر سادات) بیشتر است، زیرا در بعضی از کتب معتبره و کتاب «صواعق» نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ممکن است فردی برای فرد دیگر بایستد مگر بنی‌هاشم که نباید آنها برای احدی قیام کنند.^(۱)

در راه رفتن بر سادات مقدم نشوید

یکی از مستحباتی که دانشمندان علم اخلاق متذکر آن شده‌اند این است که نباید در راه رفتن و در وقت خروج و دخول به مکانی و در سائر کارها که تقدّم سبب مزید شخصیت می‌شود، بر سادات مقدم شد، بلکه باید آنان را در تمام موارد مقدم داشت، چنانکه مرحوم مقدّس اردبیلی در

۱ - فضائل السّادات صفحه ۳۷. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يقوم الرجل للرجل الا بنی‌هاشم فانهم لا يقومون لاحد.

«شرح ارشاد» نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:
 «قَدِّمُوا قَرِيشًا وَلَا تَقْدِّمُوهُمْ»^(۱) مقدم بدانید قریش را و
 بر آنها مقدم نشوید.

این روایت را در «شرح فرائد» و در «مقنعه» در باب اولوئ بنی هاشم در
 امامت برای نماز جماعت و نماز میّت نقل کرده‌اند و اکثر علماء به دلیل همین
 روایت فتوا داده‌اند که سید بر غیر سید در موارد فوق تقدّم و اولوئ دارد.
 مرحوم سید محمد اشرف سبط مرحوم میرداماد در کتاب فضائل السّادات
 می‌نویسد: داعی نزد افضل المحققین و سیدالمجتهدین رفیع الملت والدین
 میرزا رفیع الدین، محمد نائینی (ره) شرح لمعه می‌خواندم در مبحث الهاشمی
 اولی مذکور شد آنچه صاحب کتاب ذکری در باب «قدموا قریشا» قلمی نموده
 است چنانکه سابقا مذکور شد از روی طعن و تعجّب اظهار فرمودند که آیا چه
 باعث شده با وجود شرافت هاشمی و کثرت احادیث در شأن سادات بعضی
 می‌خواهند سلب و کتمان این معنی را نمایند. «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ آلِهِ
 بِأَفْوَاهِهِمْ»^(۲).^(۳)

بعضی از علماء بزرگ معتقدند که اگر استاد، غیر سید
 و شاگرد سید باشد، لازم است سید را بر خودش مقدم
 نماید، چنانکه صاحب کتاب «کنوز الخمسه» می‌گوید:

تمام فضائل و کمالات علمی که در بین مردم هست به طفیل پیغمبر
 اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او است.

۱ - بحار الانوار جلد ۴۰ صفحه ۸۴

۲ - سورة توبه آیه ۳۲.

۳ - فضائل السادات صفحه ۱۲۳.



بنابراین، مقدم شدن بر اولاد آنها به خاطر فضیلتی که از آنها تراوش می‌کند نزد عقلاء پسندیده نیست و لذا برای استاد و پیرمرد سزاوار نیست که بر سید به خاطر تعلیم و ارشادی که سید را نموده‌اند مقدم شوند، چنانکه فکر سلیم بر این مطلب گواه است.

و واضح است که تعلیم گرفتن فرزند استاد از شاگرد پدر مثل دیگران نیست، به خاطر آنکه این استاد نسبت به این شاگرد مانند امانتداری است که امانتی را از پدر گرفته و به فرزند تحویل داده است.

بنابراین، بر شاگرد این چنینی واجب نیست مثل سائرین حق ادب استاد را رعایت کند و بر او مقدم نشود، بخصوص که در روایت وارد شده است که بر قریش مقدم نشوید، بلکه آنها را همیشه مقدم بدانید.

شیخ مفید در کتاب «مختلف» می‌فرماید:

اگر در وقت نماز میّت سیدی از بنی هاشم حاضر باشد، او مقدم است که نماز را بخواند و اگر میّت ولی دارد، بر ولی میّت واجب است که آن سید را مقدم بدارد.

در این خصوص اکثر علماء مقدم داشتن سید را در نماز میّت و امامت جماعت، اولویت داده‌اند.

مرحوم شهید می‌گوید: این به خاطر گرامی داشتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

در کتاب «کشاف» می‌گوید:

آنها مقدم داشته می‌شوند بر سائر مردم در هر حال، زیرا آنها پناهگاهند.

در کتاب «نافع» می‌گوید:

آنها بر سائرین باید مقدم داشته شوند به خاطر ترجیحی که از جهت

قرباب با پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارند.

در کتاب «شرعة الاسلام» در باب آداب سفر می گوید:

«وَيَقْدَمُ اولاد الرسول في المشى والجلوس».

اولاد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باید بر دیگران در راه رفتن و نشستن مقدم باشند.

و در جای دیگر این کتاب می گوید:

مسلمانان باید آنها را در هر حال بر خودشان مقدم بدانند.

و در کتاب «تشریح» فخر رازی می گوید:

جائز نیست که حتی مرد عالم و متقی در جائی که می نشیند، بالاتر از جائی باشد که یک فرد علوی نشسته است.

در کتابهای «جواهر العقدین»، «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید و کتاب «عمده» و نیز در اکثر کتب شیعه، روایت «قَدَمُوا قَرِشاً وَ لَا تَقْدَمُوهُمْ»^(۱) که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را در ضمن خطبه ای فرمود، نقل گردیده است.

در کتاب «مکارم الاخلاق» از مفصل بن یونس نقل شده که می گفت:

من یک روز در خانه نشسته بودم، خادم آمد و

گفت: دم در خانه کسی آمده و شما را می خواهد، کنیه اش

ابوالحسن و اسمش موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

گفتم: ای غلام! اگر آن کسی باشد که من فکر می کنم،

تو به خاطر این بشارتی که به من دادی، در راه خدا آزادی.

سپس به طرف در دویدم. دیدم راست می گوید،

همان آقائی است که من فکر کرده ام (یعنی حضرت

۱ - بحار الانوار جلد ۴۰ صفحه ۸۴ خطب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الناس يوم الجمعة فقال ايها الناس قدموا قرشاً و لا تقدموهم.



موسی بن جعفر علیه السلام).

عرض کردم: بفرمائید به منزل ای آقای من.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، داخل منزل شد و من دویدم که صدر مجلس را برای آن حضرت مهیا کنم، به من فرمود: ای مفضل! صاحب خانه احقّ به صدر بیت است مگر آنکه در آن جمعیت شخصی از بنی هاشم وجود داشته باشد.

گفتم: پس باید در بالای مجلس بنشینید، قرباتان کردم.

از روایات فوق و فتوای علماء و مراجع در موارد مختلفه اعمّ از شیعه و سنی و سیره اهل علم و تقوی، استحباب مؤکّد مقدّم داشتن سادات در تمام مواردی که تقدّم سبب مزید شخصیت و احترام است ثابت می شود و این فضیلت را انکار نمی کند مگر کسی که حسادت و بغض به سادات و اهل بیت و ذراری حضرت فاطمه زهراء علیها السلام داشته باشد.

بوسیدن دست سادات مستحبّ است

جمعی از علماء معتقدند که بوسیدن دست غیر سادات حرام است و از طرفی کلیّه دانشمندان سنی و شیعه معتقدند که بوسیدن دست سادات مستحبّ است و این خود دلیل بر فضیلت پر ارزشی است که خدای تعالی برای آنها قائل شده است.

روزی در قم محضر یکی از مراجع تقلید بودم، شخصی خواست دست معظمّ له را ببوسد. او اوّل اجازه نمی داد، ولی بعد از آنکه آن شخص اصرار زیادی کرد، اجازه داد و گفت:



به خاطر سیادت من می توانی دست مرا ببوسی و اینکه تا به حال اجازه نمی دادم برای این بود که تو می خواستی بخاطر علمم، دست مرا ببوسی و من با این نیت، دست بوسی را اشکال می کنم.

من گفتم: مگر جز روایت امام صادق عليه السلام که فرمود: «لا تقبل رأس احد ولا يد احد الا من ارید به رسول الله صلى الله عليه وآله»^(۱) چیز دیگری هم در این خصوص وارد شده که شما اشکال می کنید؟

فرمود: بر فرض اینکه روایت دیگری جز همین روایت نداشته باشیم، مگر این روایت نمی گوید نباید دست احدی جز کسانی را بوسید که از بوسیدن دست آنها پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله قصد می شود؟

گفتم: چرا، ولی مردم دست یک مرجع تقلید را هم که می بوسند به خاطر این است که او نایب امام زمان عليه السلام و پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله است.

فرمود: نه این طور نیست، بلکه تنها به خاطر علم و تقوای او است. و این تنها نمی تواند نهی صریحی را که در این روایت هست جبران کند و لا اقل باید احتیاط کرد و نگذاشت بدون توجه به پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله دستی بوسیده شود، ولی خود من دست سید فقیر بی سواد و حتی بی تقوایی را می بوسم و رسول الله را اراده می کنم.

در کتاب «کافی» صفحه ۴۰۲ «باب تقبیل» از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود:

دست و سر کسی را نباید بوسید مگر دست و سر پیغمبر صلى الله عليه وآله و یا کسانی را که از بوسیدن دست و سر آنها پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله منظور می شود.



در اینجا بطور قطع باید فتواداد و گفت: جواز بوسیدن دست و سر، مربوط به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و فرزندان آنها است، زیرا یقیناً کسانی که دست فرزندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌بوسند، قصدی جز محبت و تواضع در مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارند، ولی اگر دست عالم را به خاطر علمش و یا یک فرد متقی را به خاطر تقوایش ببوسند، ممکن است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را قصد نکرده و تحت عموم نهی قرار گرفته باشند.

بنابراین، بدون تردید بوسیدن دست سادات به منظور آنکه آنها فرزندان پیغمبرند، جائز بوده و بلکه به خاطر آنکه این نوعی اکرام است که از آنها به عمل می‌آید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «اولاد مرا اکرام کنید، صالح آنها را برای خدا و غیر صالحشان را برای من»، قطعاً بوسیدن دست سادات از مستحبات و اعمال پر اجر خواهد بود. اما طبق همین روایات بوسیدن دست غیر سادات مطلقاً جائز نیست و یا لاقلاً خلاف احتیاط خواهد بود.

صاحب کتاب «معالم العلماء» در کتاب «مناقب» نقل می‌کند:

روزی ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید تا از محضر آن حضرت استفاده کند. امام صادق علیه السلام از اندرون، بیرون آمده و تکیه به عصائی داده بود. ابوحنیفه گفت: ای ابا عبدالله! شما هنوز به سنی نرسیده‌اید که عصا در دست بگیرید و به عصا احتیاج داشته باشید.

فرمود: درست است، ولی چون این عصای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، برای تبرک به دست گرفته‌ام.

ابوحنیفه گفت: من اگر می‌دانستم که این عصای رسول اکرم صلی الله علیه و آله است بر می‌خاستم و آن را می‌بوسیدم. امام صادق علیه السلام فرمود: سبحان الله و با دست او را مانع شد

که عصا را ببوسد و فرمود: «به خدا قسم تو می دانی بدن من از بدن رسول الله و موی من موی رسول الله است، آن را نمی بوسی، ولی می خواهی عصائی را که زمانی تعلّق به خاتم انبیاء صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشته ببوسی؟! ابوحنیفه خواست دست آن حضرت را ببوسد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام دستش را کشید و به خانه برگشت. (۱)

از این روایت کاملاً استفاده می شود که بوسیدن دست سادات بهتر از بوسیدن حتّی عصائی است که در دست پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است. به همین قیاس با اینکه بوسیدن ضریح و در و پنجرهٔ عتاب مقدّسه از اعمال عبادی بسیار پر ارج می باشد، ولی در عین حال بوسیدن دست سادات پر ارزش تر است.

نگاه کردن به سادات مستحبّ است

یکی از عباداتی که کمتر به آن توجّه شده این است که مسلمانان از روی محبّت به فرزندان معصوم و غیر معصوم حضرت فاطمهٔ زهراء عَلَيْهَا السَّلَام نگاه کنند. در روایات متعدّدی ثواب نگاه کردن به آل محمّد را مساوی با نگاه کردن به کعبه دانسته اند.

۱ - بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۲۲۲. روینا عن بعض الانمه عَلَيْهَا السَّلَام انه قال: اتى ابوحنيفه الى ابى عبد الله جعفر بن محمد عليه افضل الصلاة و السلام فخرج اليه يتوكؤ على عصا فقال له ابوحنيفه ما هذه العصا يا ابا عبد الله ما بلغ بك من السن ما كنت تحتاج اليها قال اجل و لكنها عصا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاردت ان اتبرك بها قال اما انى لو علمت ذلك و انها عصا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لقت و قبلتها فقال ابو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام سبحان الله و حسر عن ذراعه و قال والله يا نعمان لقد علمت ان هذا من شعر رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و من بشره فما قبلته فتناول ابوحنيفه ليقبل يده فاستل كفه و جذب يده و دخل منزله.



در کتاب «من لایحضره الفقیه» نقل شده که امام علیه السلام فرمود:

نگاه کردن به کعبه عبادت است و نگاه کردن به پدر و مادر عبادت است و نگاه کردن به قرآن عبادت است و نگاه کردن به آل محمد علیهم السلام عبادت است.^(۱)

در کتاب «امالی» شیخ صدوق نقل شده که علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

«النظر الى ذریتنا عبادة». نگاه کردن به ذریّه ما عبادت است.

کسی از آن حضرت سؤال کرد که: نگاه کردن به ائمه علیهم السلام از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادت است یا نگاه کردن به تمام ذریّه آن حضرت؟ فرمود: نه، بلکه نگاه کردن به تمام ذریّه پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادت است.^(۲)

در کتاب «مناقب الطّاهرين» طبری مؤلف کتاب «کامل بهائی» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

کسی که به علی بن ابیطالب علیه السلام نگاه کند خدا هزار هزار حسنه در نامه عملش ثبت و هزار هزار گناه از نامه عملش محو می کند و پانصد درجه به او عنایت می فرماید و کسی که به یکی از اولاد حسن و حسین علیهم السلام نگاه کند، خدای تعالی صد حسنه در نامه عملش می نویسد و صد گناه از نامه عملش پاک می کند و صد مرحله درجه اش را بالا می برد.

۱ - امالی چاپ بیروت صفحه ۲۴۲ حدیث ۲ و بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۶۵. و روی ان النظر الى الكعبة عبادة و النظر الى الوالدين عبادة و النظر في المصحف من غير قراءة عبادة و النظر الى وجه العالم عبادة و النظر الى آل محمد علیهم السلام عبادة.

۲ - من لایحضره الفقیه جلد ۱ صفحه ۷۳ وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۶۲۱ حدیث ۱ و بحار الانوار جلد ۹۶ صفحه ۲۱۸. عن الرضا علیه السلام قال: النظر الى ذریتنا عبادة فقیل له یا ابن رسول الله النظر الى الائمة منکم عبادة ام النظر الى جمیع ذریة النبی صلی الله علیه و آله فقال بل النظر الى جمیع ذریة النبی صلی الله علیه و آله عبادة.



از این حدیث کاملاً استفاده می‌شود که نگاه کردن به سادات و ذراری حضرت زهراء عليها السلام از روی محبت، اجر و ثواب زیادی دارد و حتی ثواب نگاه کردن به آنها معادل با نگاه کردن به قرآن و کعبه است.

ضمناً تردیدی نیست که مطلق نگاه کردن به آنها ثواب ندارد، بلکه نگاه کردن از روی محبت، آن ثوابها را خواهد داشت، ولی از روی بغض و اظهار دشمنی، گناه هم دارد.

زیارت سادات در زمان حیات و

زیارت قبورشان بعد از فوت مستحب است

استاد ما مرحوم «حاج ملا آقا جان» که مختصری از شرح حالش را در کتاب «پرواز روح» نوشته‌ام همیشه به ما توصیه می‌کرد که: به زیارت امامزاده‌ها بروید، زیرا حریمهای آنها خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و زیارت آنها زیارت آن حضرت است. همچنین می‌گفت: زیارت سادات در حال حیات مثل زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

بعدها من این مطلب را در کتب احادیث با شرح و تحقیقات زیر مطالعه کردم.

در روایت مؤتقی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(۱) «عیادة بنی هاشم فریضة و زیارتهم سنة».

عیادت بیماران بنی هاشم واجب و زیارتشان در حال سلامتی سنت و



مستحب است.

به مضمون این روایت در کتب عامّه نیز مکرّر نقل شده که منجمله این روایت است:

عمر بن خطاب روزی به زبیر بن عوام گفت: مایلی عیادت کنیم حسن بن علی علیه السلام را؟ «زبیر» می خواست کوتاهی کند، عمر گفت: مگر نمی دانی که عیادت بنی هاشم سنّت و واجب است و زیارت آنها نافله و مستحبّ است؟^(۱) از کلام عمر استفاده می شود که روایت موسی بن جعفر علیه السلام که از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده در میان اصحاب آن حضرت معروف و مشهور بوده است.

طبری در کتاب «بشارة المصطفی» از جابر بن عبدالله انصاری در روایتی طولانی نقل می کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که در زمان حیاتم زیارت کرده و کسی که فاطمه علیها السلام را زیارت کند مثل این است که مرا زیارت کرده و کسی که علی بن ابیطالب علیه السلام را زیارت کند مثل این است که فاطمه علیها السلام را زیارت کرده و کسی که حسن و حسین علیهما السلام را زیارت کند مثل این است که علی بن ابیطالب علیه السلام را زیارت کرده و کسی که ذریّه حسن و حسین علیهما السلام را زیارت کند مثل این است که علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کرده و کسی که ذریّه آنها را زیارت کند مثل این است که حضرت حسن و حسین علیهما السلام را



زیارت کرده است. (۱)

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که زیارت سادات، ثواب زیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه زهراء و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را دارد. در کتاب «ثواب الاعمال» شیخ صدوق از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

کسی که مرا زیارت کند و یا یکی از ذریه مرا زیارت کند، روز قیامت او را زیارت می‌کنم و بعلاوه او را از هولهای آن روز نجات خواهم داد. (۲)

در کتاب «جامع الاخبار» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: کسی که یکی از اولاد مرا در حیات و یا بعد از مرگ زیارت کند مثل این است که مرا زیارت کرده و کسی که مرا زیارت کند حتماً گناهانش بخشیده شده است.

از این حدیث استفاده می‌شود که ثواب زیارت سادات منحصر به زمان حیات آنها نیست، بلکه اگر کسی قبر آنها را هم زیارت کند مثل این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در زمان حیات زیارت کرده باشد.

در کتاب «مزار» و در کتاب «هدایة الامة» شیخ حرّ از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

۱ - بحار الأنوار جلد ۱۰۰ صفحه ۱۲۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من زارني بعد وفاتي فکانما زار فاطمه و من زار فاطمه فکانما زارني و من زار علی بن ابی طالب فکانما زار فاطمه و من زار الحسن و الحسين فکانما زار علیا و من زار ذریتهما فکانما زارهما.

۲ - بحار الأنوار جلد ۱۰۰ صفحه ۱۲۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من زارني او زار احدا من ذرتي ذرته يوم القيامة فانقذته من اهلها.



ای علی! خدا قبر تو و قبر فرزندان را بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت و عرصه‌ای از عرصات آن قرار داده است. (۱)

لذا هر کجا امامزاده‌ای و یا قبر یکی از سادات باشد، باید آن را زیارت کرد، زیرا آن مکان مقدّس، بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت است و ثواب و اجر زیارت آن سیّد، ثواب زیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در زمان حیات آن بزرگوار دارد.

در کتاب «فضائل السّادات» صفحه ۱۲۱ نقل شده که می‌گوید:

شخصی به حج رفت، ولی موفق به زیارت قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه منوره نشد و از این جهت فوق‌العاده ناراحت بود.

شب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید، فرمود: حالا که زیارت قبر مرا نکردی پس به زیارت قبر عبدالله بن احمد بن ابراهیم طباطبا (که از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام است) برو.

او به زیارت آن آقا رفت و از او حاجت خواست؛ شب در عالم رؤیا حضرت عبدالله بن احمد را دید. آن حضرت فرمود: من سخنان تو را شنیدم، ولی مرگ بین من و تو حائل بود که جوابت را بدهم. اگر خواستی حاجتت را خدا بدهد، به مسجدی که کنار قبر من است برو و دو رکعت نماز بخوان، خدا حاجتت را خواهد داد.

سیّد مرتضی رحمه‌الله در کتاب «فصول» نقل می‌کند که شیخ روایت کرده که یکی از شیعیان به یک سنّی ناصبی گفت: فکر می‌کنی که اگر پیغمبر

۱ - بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۱۲۰. عن علی علیه السلام قلت یا رسول الله ما لمن زار قبورنا و عمرها و تعاهدها قال لی یا اباالحسن ان الله تعالى جعل قبرك و قبر ولدك بقاعا من بقاع الجنة.

اکرم صلی الله علیه و آله زنده شود به خانه چه کسی می رود؟ ناصبی گفت: به خانه فرزندان از سادات می رود (که البته سادات در آن زمان شیعه امام صادق علیه السلام بودند). شیعه گفت: من هم همانجا می روم که او می رود، یعنی از امام صادق علیه السلام پیروی می کنم.

بنابراین زیارت هر یک از امامزاده ها و قبور سادات و زیارت سادات در زمان حیات از مستحبات پر اجر و ثواب است و خانه سادات و مقبره های آنها خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

خوشحال کردن سادات مستحب است

در کتاب «مناقب اهل عبا» و در کتاب «صواعق محرّقه» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

کسی که می خواهد به من پیوندد و نزد من موقعیتی داشته باشد تا من روز قیامت از او شفاعت کنم، با ذریه من نیکی کند و به هر نحوی که شده آنها را خوشحال نماید.^(۱)

از این حدیث استفاده می شود که خوشحال کردن فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام وسیله شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می شود.

مرحوم استاد می گفت: اگر کسی بتواند در هر روز لااقل یک نفر از فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را خوشحال کند، من حاضرم بهشت را برای او ضمانت کنم.

۱ - فضائل السّادات صفحه ۲۶۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من اراد التوصل الی و ان یكون له عندی یداً شفع بها یوم القیامة فلیصل مع ذریّتی و یدخل السورور علیهم.



ناگفته نماند امتیازی که در مسرور کردن سادات هست این است که خوشحال کردن آنها بدون شرط ایمان و تقوی در آنها است، یعنی این ثواب در خصوص مسرور کردن سادات به خاطر انتسابشان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که اگر مؤمن هم بودند، مسرور کردنشان ثواب مضاعفی دارد و الاً به آنها همان اجری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وعده فرموده، داده خواهد شد.

هم غذا شدن با سادات مستحب است و ثواب دارد

در کتاب «جامع الاخبار» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:
کسی که با اولاد من طعام بخورد و با آنها هم غذا شود، خدا بدن او را بر آتش جهنم حرام می‌کند.
از سابق بین عوام معروف بود که می‌گفتند: اگر کسی با سادات هم‌نمک شود، دیگر اجدادشان نمی‌گذارند که او به جهنم برود.
من وقتی به حدیث فوق برخوردم، دیدم این همان مطلب را که در بین مردم مسلمان معروف است، اثبات می‌کند.
یکی از اولیاء خدا که متجاوز از صد سال عمر دارد و هنوز هم زنده است، می‌گفت: من تجربه کرده‌ام، هر وقت حاجتی دارم و با دعای خودم آن حاجت داده نمی‌شود، چهارده نفر از سادات را به منزل دعوت می‌کنم و آنها را اطعام می‌نمایم و از آنها می‌خواهم برای برآورده شدن حاجتم دعا کنند و تا بحال دهها مرتبه این عمل را انجام داده‌ام و حتی یک مرتبه هم تخلف نکرده و هر دفعه حاجتم برآورده شده است.
من از این پیرمرد سؤال کردم: بیشتر برای چه حاجتی این عمل را مؤثر می‌دانید؟

گفت: البته من برای هر حاجتی این عمل را مفید دیده‌ام، ولی بیشتر برای امراض بزرگ و کوچک مؤثر بوده است.

پاکترین نژادها در دنیا نژاد سادات است

مسأله وراثت و اصیل بودن نژاد در انسان و حیوانات به قدری از نظر علمی اهمیت دارد که اگر بخواهیم حقیقتش را توضیح دهیم خود کتاب مستقلی خواهد شد و لذا ما نمی‌توانیم در این مختصر آن را بیان کنیم، ولی از این حقیقت هم نمی‌توان صرف‌نظر کرد که اجداد سادات تا زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همه مسلمان بوده و از آن به بالا هم همه از اولیاء و انبیاء بوده‌اند و از این رو در زیارت‌های حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام و بعضی از ائمه دیگر می‌گوئیم:

«اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره».

و لازمه این نژاد اصیل و پاک این است که کارهای خیر و ارزنده اجتماعی و فردی از آنها بیشتر صادر شود، چنانکه مطالعه تاریخ و مقایسه این نژاد با نژادهای دیگر از نظر پاکی و خدماتی، مطلب را کاملاً روشن می‌کند که احتیاجی به توضیح ندارد.

خراب کردن مرقد حضرت عبدالله

در یکی از شبهای ماه ذیحجه که در مدینه منوره بودم و چشمم به خواب نمی‌رفت و با یکی از دوستان در خیابانهای مدینه منوره قدم می‌زدیم، ناگاه دیدیم ساختمان قبر مقدس حضرت عبدالله علیه السلام پدر بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در آن نیمه شب خراب می‌کنند.



من فردای آن روز به همراه بعضی از علماء نزد حاکم مدینه که برادر شاه عربستان سعودی بود رفتم و به او گفتم: چرا قبر حضرت عبدالله را با خاک یکسان می‌کنید؟

گفت: چه لزومی دارد که باشد؟!

گفتم: شما قبور سائر بزرگان را چرا نگاه داشته‌اید؟

گفت: آنها مسلمان بوده‌اند، ولی عبدالله مشرک بوده است.

گفتم: چه دلیلی دارید که او مشرک بوده است؟

گفت: شما که می‌گوئید موحد بوده باید دلیل بیاورید.

گفتم: لابد شما قبول ندارید که گفته‌اند دلیل را باید مدعی بیاورد نه منکر و من منکرم که حضرت عبدالله بیشتر از یک خدا را می‌پرستیده است.

گفت: من به این کارها کاری ندارم. شما نمی‌توانید اثبات کنید که او موحد بوده است.

گفتم: اتفاقاً از قرآن استفاده می‌شود که حضرت عبدالله موحد بوده و بت پرست نبوده است.^(۱)

گفت: در کجای قرآن این مطلب وجود دارد؟

گفتم: آیا حضرت عبدالله از اولاد حضرت ابراهیم بوده یا نه؟

گفت: بلی.

گفتم: آیا دعای حضرت ابراهیم مستجاب بوده یا خیر؟

۱ - البته جای تردید نیست که در مرحله اول باید معتقد باشیم که اولاد حضرت ابراهیم بت پرست نبوده‌اند مگر آنکه خلافش ثابت شود و چون انسان مختار است می‌تواند برخلاف خواست خدا و حضرت ابراهیم کاری را بکند و بت پرست بشود که در این صورت منافاتی با دعای حضرت ابراهیم ندارد.

گفت: ممکن است مستجاب باشد.

گفتم: اگر در قرآن دعائی ذکر شده باشد و یک قسمت محسوسش هم مستجاب شده باشد باز هم آن قسمتی که محسوس نیست احتمال دارد مستجاب نشده باشد؟!

گفت: نه، قطعاً اگر این چنین باشد، آن دعا مستجاب است.

گفتم: خدای تعالی در قرآن می فرماید:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» (۱)

زمانی که ابراهیم گفت: خدایا، این شهر را برای من امن قرار بده و مرا و فرزندانم را از عبادت بتها حفظ کن.

ملاحظه می فرمائید که حضرت ابراهیم از خدا سه چیز خواسته است:

اول: آنکه مکه را شهر امنی قرار بدهد که داده.

دوم: آنکه خود او را خدا توفیق دهد که از عبادت بتها محفوظ باشد که این دعا هم مستجاب شده.

سوم: آنکه فرزندان او را از عبادت بتها حفظ کند.

اگر دعای سوم او هم مستجاب شده باشد باید شما معتقد باشید که فرزندان حضرت ابراهیم که حضرت عبدالله هم از جمله آنها است، بت پرست نبوده اند.

وقتی سخن من به اینجا رسید گفت: این موضوع مربوط به علماء ما است (منظور خراب کردن قبر حضرت عبدالله عليه السلام پدر رسول خدا بود صلی الله علیه و آله). (۲)

۱ - سورة ابراهيم آیه ۳۴.

۲ - مشروح جریان را در کتاب «شبهای مکه» نقل نموده ایم.



در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است:

روزی مردی از امام صادق علیه السلام چیزی سؤال کرد که آن حضرت جواب او را نداد. آن شخص گفت: اگر تو پسر پدرت هستی پس فرزند بت پرستان خواهی بود.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: دروغ می‌گوئی، زیرا خدای تعالی وقتی به ابراهیم امر کرد که اسماعیل را به مکه فرود آورد و او هم آن عمل را انجام داد، عرض کرد: خدایا، این شهر را برای من آمن قرار بده و مرا و فرزندانم را از عبادت بتها حفظ کن.

بنابراین هیچ یک از اولاد اسماعیل هرگز بت پرست نبوده‌اند ولی سائر اعراب بت می‌پرستیدند. و اولاد اسماعیل می‌گفتند: بتها شفعا ثمان در نزد خدا هستند که البته ممکن است در این جهت اشتباه کرده و یک نوع کفر ورزیده باشند، ولی هیچگاه بت پرست نبوده‌اند.

منظور از نقل آن قضیه و این روایت و مطالب فوق این بود که یکی از فضائل سادات را ذکر کنیم و آن این است که چون اجداد سادات تا حضرت آدم علیه السلام هیچ یک مشرک نبوده‌اند پس همگی دارای اصالت در نژاد و پاکی خاصی بوده و طبق تصریح حضرت بقیة الله ارواحنا فداه اگر در مقابل آنها عکسی و یا چراغی باشد، نمازشان قبول بوده و کراهتی که برای دیگران در این عمل هست، برای آنها نخواهد بود و این خود یکی از فضائل قابل توجه فرزندان حضرت فاطمة زهراء علیها السلام و سادات است.

در کتاب «احتجاج» طبرسی و کتاب «اکمال الدین» شیخ صدوق از ابی الحسین محمد بن جعفر الاسدی نقل شده که گفت: از چیزهایی که از طرف شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمروی رحمه الله در جواب مسائلی

که از طرف حضرت صاحب الزّمان ارواحنا فداه به ما رسید، این بود که آن حضرت فرموده بودند:

اما آنچه سؤال کرده بودی درباره نمازگزاری که در مقابلش آتش و یا صورت (یعنی عکس و مجسمه) و چراغ باشد، آیا نمازش جائز است؟ در جواب می‌گویم: مردم به دو دسته در این موضوع تقسیم می‌شوند: این عمل برای کسانی که از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نبوده‌اند، جائز است و برای کسانی که از اولاد بت پرستان و آتش پرستان بوده‌اند، جائز نیست.^(۱)

از این حدیث صحیح (که مدرک فتوای مراجع تقلید در کراهت نماز در مقابل عکس و چراغ و آتش است) استفاده می‌شود که نماز خواندن در مقابل عکس و چراغ و آتش برای سادات جائز بوده و کراهتی ندارد ولی برای غیر سادات مکروه است. زیرا قطعاً اجداد و آباء سادات تا حضرت آدم عليه السلام همه موحد بوده‌اند و آنها را نمی‌توان از نظر نژاد با دیگران مقایسه کرد، ولی غیر سادات معلوم نیست که دارای چنین اصالت و پاکی نژادی باشند.

ضمناً ناگفته نماند که شاید فلسفه عدم کراهت و استثنائی که حضرت بقیة الله روحی فداه این دسته را از آن حکم فرموده‌اند این باشد که از نظر «علم و ثنیک» و وراثت ثابت شده است که اگر در پدر یا مادر انحراف معنوی و یا مرضی وجود داشته باشد، ممکن است با اندک بی‌توجهی آن انحراف و

۱ - وسائل الشیعة جلد ۳ باب ۳۰ صفحه ۴۶۰ عن اکمال الدین عن محمد بن عثمان عمری عن صاحب الزّمان روحی فداه فی جواب مسائله و اما ما سئلت عنه فی امر المصلی و النار و الصورة و السراج بین یدیه و ان الناس قد اختلفوا فی ذلك قبلک فانه جائز لمن لم یکن من اولاد عبدة الاصنام و النیران و لایجوز لمن کان من اولاد عبدة الاوثان و النیران.



مرض متوجّه فرزندان آنها بشود.

بنابراین اگر آباء یک فرد، بت پرست و یا آتش پرست باشند ممکن است در وقت نماز، اگر آتش یا چراغ و یا صورت که معمولاً بتها به صورت یکی از این سه چیز بوده‌اند، در مقابل نمازش قرار بگیرد، به قول معروف «فیل او یاد هندوستان کند» و آن انحراف در وجود او ظاهر شود. ولی کسی که هیچ یک از اجدادش بت پرست و آتش پرست نبوده‌اند، احتمال این انحراف در او وجود ندارد و لذا می‌تواند آزادانه در مقابل آنها نماز بخواند.

سادات برگزیدگان خدای تعالی هستند

یکی از امتیازات و فضائل سادات و فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام این است که آنها اختیارشدگان و برگزیدگان خدای تعالی از میان خلقتند. در قرآن مکرّر به این مطلب اشاره شده که از آن جمله این آیات است:

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده که فرمود: منظور از آیه شریفه: «و سلام علی عبادہ الذین اصطفی» آل محمد علیهم السلام اند. (۱)

۱ - ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر آیه شریفه «و سلام علی عبادہ الذین اصطفی» (۲) فرمود:

آنهاست که خدا در این آیه به اسم بندگان که برگزیده شده‌اند نام برده است، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و اولاد اینها تا روز قیامت‌اند که اینها

۱ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۲۲. قال علی بن ابراهیم فی قوله تعالی «و سلام علی عبادہ الذین اصطفی»

قال: هم آل محمد علیهم السلام.

۲ - سورة نمل آیه ۵۷.

برگزیدگان و انتخاب شدگان از میان خلق خدا هستند. (۱)

۲ - در تفسیر علی بن ابراهیم و سائر کتب روائی شیعه روایات متعددی نقل شده که منظور از برگزیدگان خدای تعالی در آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۲) فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام تا روز قیامت هستند (که شرح و تفسیر این آیه در همین کتاب مفصلاً خواهد آمد).

۳ - ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» روایت می کند که حضرت سیدالشهداء عليه السلام دعا می کرد.

محمد بن اشعث قیس کندی در لشکر عمر سعد در کربلا به امام حسین عليه السلام با طعنه عرض کرد: ای حسین پسر فاطمه چه حرمتی و قرابتی با پیغمبر داری؟
 حضرت سیدالشهداء عليه السلام این آیه را خواند:
 «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ» (۳).

خدا حضرت آدم و نوح و ذریه ابراهیم و ذریه عمران را از میان خلائق بر جهانیان برگزیده است.

سپس حضرت حسین بن علی عليه السلام فرمود: به خدا قسم محمد از آل ابراهیم بود و عترت پیغمبر اکرم هم آل محمدند سپس فرمود: این مرد کیست؟ کسی به آن حضرت گفت: او محمد بن اشعث بن قیس کندی است حضرت سیدالشهداء عليه السلام سرش را به آسمان بلند کرد و

۱ - بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۷۹. عن ابن عباس فی قوله تعالى: قل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی قال هم اهل بیت رسول الله علی بن ابی طالب و فاطمه و الحسن و الحسین و اولادهم الی يوم القيامة هم صفوة الله و خیرته من خلقه.

۲ - سورة فاطر آیه ۳۲.

۳ - سورة آل عمران آیه ۳۳.



عرض کرد: خدایا، همین امروز به من نشان بده ذلّتی را که هیچ وقت برای او بعد از آن عزّت نباشد.

ابن اشعث همانجا برای قضای حاجت بیرون رفت.

عقرب او را گزید و به روی زمین افتاد و از مردم کمک خواست و بر روی مدفوع خود می غلطید و عورتش دیده می شد.^(۱)

این آیه صراحت دارد که آل ابراهیم یعنی ذریّه حضرت ابراهیم علیه السلام که آل محمّد هم از آنها هستند، برگزیدگان خدا از میان خلق می باشند.

در این زمینه علاوه بر آیات فوق روایات مشهوری در کتب شیعه و سنی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که خلاصه اش این است رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

قریش انتخاب شدگان از میان خلائقند و بنی هاشم از

میان قریش انتخاب شده اند و من و ذریّه ام از میان بنی هاشم برگزیده شده ایم.^(۲)

شیخ صدوق در کتاب «امالی» از ابن عباس نقل می کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود:

من سیّد و آقا بر تمام انبیاء و پیغمبرانم و افضل از

۱ - بحار الأنوار جلد ۴۴ صفحه ۳۱۷. ثم اقبل آخر من عسكر عمر بن سعد يقال له محمد بن اشعث بن قيس الكندي فقال: يا حسين بن فاطمه ايه حرمة لك من رسول الله ليست لغيرك فتلا الحسين هذه الآية «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» ثم قال والله ان محمداً لمن آل ابراهيم و ان العترة الهادية لمن آل محمد من الرجل فقيل محمد بن اشعث بن قيس الكندي فرجع الحسين عليه السلام رأسه الى السماء فقال اللهم ار محمد بن اشعث ذلّا في هذا اليوم لا تعزّه بعد هذا اليوم ابدًا فعرض له عارض فخرج من العسكر يتبرز فسلط الله عليه عقرباً فلدغته فمات بادي العورة.

۲ - سيوطی در شرح الفیه صفحه ۱۰ و بحار الأنوار جلد ۱۶ صفحه ۳۲۱ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قسم الله تبارك و تعالی اهل الارض قسمین فجعلنی فی خیر هما ثم قسم الصف الاخر علی ثلاثة فکنت خیر الثلاثة ثم اختار العرب من الناس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بنی هاشم من قريش ثم اختار بنی عبدالمطلب من بنی هاشم ثم اختارنی من بنی عبدالمطلب.

ملائكة مقرّنين و اوصياء من آقاي اوصياء پیامبران و
مرسلین و ذریّه من با فضیلت تر و برتر از تمام ذریّه انبیاء و
پیغمبرانند. (۱)

اهل سنت از عایشه در روایات متعدّدہ ای نقل کرده اند کہ گفت:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود کہ: جبرئیل بہ من گفت: ای
محمّد! زمین را زیر و رو کردم، شرق و غربش را تحقیق
نمودم، از بنی هاشم مردمی با فضیلت تر نیافتم. (۲)

در روایت دیگری جبرئیل گفت:

زمین و شرق و غرب را زیر و رو کردم، مردی با
فضیلت تر از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و پسر پدری بہتر از
بنی هاشم نیافتم. (۳)

در کتاب «عیون اخبار الرضا» شیخ صدوق نقل کرده کہ علی بن
موسی الرضا علیه السلام فرمود:

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: بر روی بال
ہر ہدہدی کہ خدا خلق کردہ بہ سریانی نوشتہ است
آل محمّد بہترین مخلوقاتند. (۴)

در کتاب «فضائل السادات» این شعر در این زمینہ جلب توجّہ می کرد:

۱ - بحار الأنوار جلد ۸ صفحہ ۲۲. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انا سيد الانبياء والمرسلين و افضل من الملائكة المقربين و اوصيائي ساده اوصياء النبيين و المرسلين و ذريتي افضل ذريات النبيين و المرسلين.

۲ - اصول کافی. عن عائشة قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال لي جبرائيل: يا محمد قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد انسانا خيرا من بني هاشم.

۳ - کتاب فضائل السادات. قال جبرائيل: قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد و قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد بني اب افضل من بني هاشم.

۴ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحہ ۲۶۱. عن علي علیه السلام قال في جناح كل هدهد خلقه الله عزوجل مكتوب بالسرانية آل محمد هم خير البرية.



اذا ولد المولود من نسل احمد

لقد زيد في اهل المكارم واحد

زمانی که فرزندی از نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله متولد گردد؛ باید معتقد شد که یک نفر به اهل کرامت و فضل اضافه شده است.

از آیات و روایات فوق و دهها روایت که در کتب حدیث نقل شده کاملاً استفاده می شود که سادات و اولاد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام انتخاب شدگان و برگزیدگان خدا از میان خلق خدایند و این فضیلت بزرگی است که پروردگار متعال به خاطر حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله برای فرزندان آن حضرت قائل شده است.

ابن بابویه در کتاب «من لایحضره الفقیه» نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

زمانی که حضرت موسی بن عمران علیه السلام مبعوث شد و خدا او را اختیار کرد و دریا را برای او شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به او عنایت فرمود، حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: خدایا، تو مرا گرمی داشتی. آیا کسی را مثل من قبل از من اکرام کرده ای؟

خدای تعالی فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر و بالاترین خلق من است و حتی از ملائکه و انبیاء افضل است؟

حضرت موسی علیه السلام گفت: پروردگارا، اگر او از جمیع خلائق بالاتر است آیا در آل انبیاء علیهم السلام کسی بالاتر از آل من وجود دارد؟

خدای تعالی فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که

برتری آل محمد صلی الله علیه و آله بر آل پیامبران دیگر مانند برتری خود او است بر سائر پیامبران؟

عرض کرد: خدایا، حال که آل محمد صلی الله علیه و آله این چنین هستند آیا نزد تو امتی بهتر از امت من که ابر بر سر آنها سایه افکنده و دریا برای آنها شکافته شده و مائده برای آنها نازل گردیده، وجود دارد؟

خدای تعالی فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که برتری امت محمد صلی الله علیه و آله بر جمیع امت انبیاء دیگر مثل برتری خود آن حضرت است بر سائر خلائق؟^(۱)

از این حدیث استفاده می شود که برتری و افضلیت سادات حتی بر اولاد سائر انبیاء بسیار فوق العاده و قابل ملاحظه است.

در کتاب «اصول کافی» و بعضی از کتب معتبره نقل شده که حضرت علی بن موسی علیه السلام فرمود:

اولاد علی و فاطمه علیهما السلام اگر امام شناس باشند مثل

۱ - بحار الأنوار جلد ۱۳ صفحه ۳۴۱. المفسر باسناده الى ابي محمد عن آبائه عن الرضا عليه السلام قال: لما بعث الله عزوجل موسى بن عمران عليه السلام واصطفاه نجيا و فلق له البحر و نجى بنى اسرائيل و اعطاه التوراة و الالواح راى مكانه من ربه عزوجل فقال يا رب لقد اكرمتنى بكرامة لم تكرم بها احدا قبلى. فقال الله جل جلاله يا موسى اما علمت ان محمدا افضل عندى من جميع ملائكتى و جميع خلقى قال موسى يا رب فان كان محمد اكرم عندك من جميع خلقك فهل فى آل الانبياء اكرم من آلى. قال الله جل جلاله يا موسى اما علمت ان فضل آل محمد على جميع آل النبيين كفضل محمد على جميع المرسلين فقال موسى يا رب فان كان آل محمد كذلك فهل فى اصحاب الانبياء اكرم عندك من صحابتي قال الله يا موسى اما علمت ان فضل صحابه محمد على جميع صحابه المرسلين كفضل آل محمد على جميع آل النبيين و فضل محمد على جميع المرسلين فقال موسى يا رب فان كان محمد و اصحابه كما وصفت فهل فى امم الانبياء افضل عندك من امتى ضللت عليهم الغمام و انزلت عليهم المن و السلوى و فلتت لهم البحر فقال الله جل جلاله يا موسى اما علمت ان فضل امة محمد على جميع الامم كفضله على جميع خلقى.



سائر مردم نیستند.

در این زمینه سلیمان بن جعفر قضیه‌ای را نقل کرده است که ما آن را نقل

می‌کنیم. او می‌گوید:

روزی علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن
الحسین علیه السلام به من گفت: من دوست دارم خدمت علی بن
موسی الرضا علیه السلام مشرف شوم و به او سلامی عرض کنم.
گفتم: چرا نمی‌روی؟ چه چیز مانعت شده که بروی؟
گفت: از بس آن حضرت جلال و عظمت و هیبت
دارد، من پرهیز می‌کنم که خدمتش برسم.

پس از چندی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
مختصر کسالتی پیدا کرد، مردم به عیادتش می‌رفتند. من
علی بن عبیدالله را ملاقات کردم و گفتم: اگر مایلی که
خدمت حضرت رضا علیه السلام برسی، امروز موقعش هست.
آنگاه من با او خدمت حضرت رضا علیه السلام برای
عیادت آن حضرت رسیدیم. وقتی آن حضرت چشمش به
علی بن عبیدالله افتاد، او را بسیار احترام کرد و هر مقدار
لازم بود برای او ارزش قائل شد. علی بن عبیدالله از این
جریان سخت خوشحال گردید.

پس از مدّتی تصادفاً علی بن عبیدالله بیمار شد. خبر
به حضرت رضا علیه السلام رسید. آن حضرت به عیادت او
رفتند. من هم با امام رضا علیه السلام بودم.

در اتاقی که علی بن عیدالله بستری شده بود، خانواده او نیز بودند. امام علیه السلام آن قدر انتظار کشید تا آنها بیرون رفتند. وقتی ما از عیادت علی بن عیدالله بیرون آمدیم، کنیزی داشتم، به من گفت: وقتی حضرت رضا علیه السلام در اتاق نشسته بود، امّ السلمه زن علی بن عیدالله از پشت پرده به آن حضرت نگاه می‌کرد و وقتی حضرت رضا علیه السلام بیرون رفت، امّ السلمه به اتاق وارد شد و خود را در محلی که آن حضرت نشسته بود، انداخت و جای نشستن او را دست می‌کشید و می‌بوسید.

من بعدها که علی بن عیدالله را دیدم، او نیز گفتار کنیزک را تأیید کرد و گفت: آری، زنم امّ السلمه این کار را کرد.

من این قصّه را به علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم، آن حضرت فرمود: ای سلیمان! علی بن عیدالله و زنش و فرزندان اهل بهشتند. ای سلیمان! اولاد علی و فاطمه علیهما السلام اگر خدا و امام زمانشان را بشناسند، مانند سائر مردم نیستند. (۱)

(کنایه از اینکه آنها برتر و با فضیلت‌تر از سائر مردم و انتخاب شدگان از میان خلق‌اند).



آیا همسری با سادات افتخار است؟

بدون تردید یکی از احکام اسلام در مسأله ازدواج کفویت و رعایت شئونات و تطبیق نمودن وضع ظاهری و معنوی زن و مرد با یکدیگر می باشد و به همین جهت است که اسلام اجازه نمی دهد زن مسلمان با مرد غیر مسلمان و یا مرد مسلمان با زن غیر مسلمان ازدواج کند. در نتیجه، هر چه سائر جنبه های روحی و معنوی و بلکه مادی آنها بیشتر با یکدیگر تطبیق کند بهتر و کفویت و همسری واقعی دقیقتر انجام شده است و لذا با توجه به فضائل سادات که بعضی از آنها را در این کتاب نوشته ایم، غیر سادات با سادات کفویت ندارند و بعید نیست که لااقل ازدواج سید با غیر سید کراهت داشته باشد.

توضیح آنکه بدون تردید فرزندان حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) کفو و همسر و همشان یکدیگرند و کراهت دارد که آنها دختر به غیر سادات بدهند. برای توضیح و اثبات این مدّعی به قضیه ای که در مکه برابیم اتفاق افتاد، توجه کنید: روزی در مکه با جمعی از علماء اهل سنت ساکن عربستان سعودی در موضوعات مختلف بحث می کردم. یکی از آنها گفت: می دانید که اکثر این آقایان که اطراف شما نشسته اند، از اشراف و فرزندان حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) اند.

گفتم: خوشحالم که با بنی اعمام در فضائل جدّمان حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) حرف می زنم.

همان شخص گفت: ولی من با کمال تأسف از سادات نیستم و این آقایان در جزیره العرب معتقدند که نباید دختر علویّه را به غیر علوی داد و آن را حرام می دانند. آیا در ایران، شما هم همین اعتقاد را دارید؟

گفتم: مسأله کفویت در اسلام بسیار موضوع پر اهمیتی است و مسلم فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام از نظر فضائل قابل مقایسه با دیگران نیستند. بنابراین، اگر نگوئیم که ازدواج با آنها برای غیر سادات جائز نیست، لاقابل باید قائل به کراهت بشویم.

یکی از بزرگان علماء شیعه معروف به ابن بابویه (شیخ صدوق) که شاید نامش را به خاطر کتابهای زیادی که نوشته شنیده باشید و اعتقاد شیعه را در یک کتاب به نام «اعتقادات شیخ صدوق» خلاصه کرده است، در این باره می نویسد: اعتقاد ما درباره فرزندان حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام این است که آنها آل محمدند و محبت آنها واجب است، زیرا اجر رسالت است (تا آنجا که می گوید: «و بعضهم اكفاء بعض») (بعضی از آنها کفو و همسر بعضی دیگرند) به خاطر کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی که نظر کرد به اولاد ابیطالب یعنی علی و جعفر عليهما السلام و فرمود: دختران ما متعلق به پسران ما و پسران ما متعلق به دختران ما هستند. (۱)

و همچنین در کتاب «من لایحضره الفقیه» که یکی از کتب اربعه شیعه

۱ - باب الاعتقاد فی العلوی قال اعتقادنا فی العلویه أنهم آل محمد و ان مودّتهم واجبة لانها اجر الرسالة (الی ان قال) و بعضهم اكفاء لبعض لقول النبی صلی الله علیه و آله حين نظر الی بنی ابی طالب علی و جعفر فقال بناتنا لبنينا و بنونا لبناتنا.



است در حدیث (۳۲۸۴) می‌گوید:

«نظر النَّبی ﷺ الی اولاد علی و جعفر علیهما السلام فقال بناتنا لبنینا

و بنونا لبناتنا».

پیغمبر اسلام ﷺ به فرزندان علی و جعفر علیهما السلام نگاه

کرد و فرمود: دختران ما متعلق به پسران ما و پسران ما متعلق

به دختران ما هستند. (۱)

اگر به این حدیث و شرط کفویت در ازدواج از نظر اسلام دقیقاً توجه کنیم باید لااقل معتقد به کراهت ازدواج فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام با غیر خودشان باشیم بخصوص در ازدواج دختر علویّه به غیر سید، چون مرد خواهی نخواهی یک نوع برتری بر زن خواهد داشت. بعلاوه چون عمل معصوم حجت است و روش خاندان عصمت علیهم السلام این بوده است که زن از غیر سادات می‌گرفته و با آنها ازدواج می‌کرده‌اند، باید معتقد شد که سادات و اولاد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می‌توانند زن از غیر سادات بگیرند و این عمل یعنی ازدواج مرد سید با زن غیر سید کراهتی ندارد و این کراهت و کفویت فقط به وقتی که زن علویّه با مرد غیر سید ازدواج کند، منحصر می‌گردد.

در اینجا تذکر این نکته لازم است که بعضی به قصد آنکه با حضرت فاطمه زهراء علیها السلام محرم بشوند و خود را به آن حضرت منتسب بکنند، با زنهای علویّه ازدواج می‌کنند و بلکه بعضی با کمال بی‌ادبی تنها برای یک

۱ - بحار الأنوار جلد ۴۲ صفحه ۹۲ و جلد ۱۰۳ صفحه ۳۷۲ و من لایحضره الفقیه جلد ۳ صفحه ۲۴۹، وسائل الشیعه جلد ۸۴ صفحه ۴۹.

ساعت آنها را متعه می نمایند و خوشحالند که با حضرت فاطمه زهراء عليها السلام محرم شده اند، ولی باید دانست که اولاً در روز قیامت مسأله محرم و نامحرمی که از تکالیف این عالم است، وجود ندارد و تنها کسانی می توانند با حضرت فاطمه زهراء عليها السلام روبرو شوند که بیشتر او را دوست داشته باشند و از نظر روحی به او نزدیکتر باشند و شاید این بی ادبی، آنان را از آن حضرت دور کند. ثانیاً این گونه انتساب مخصوصاً در صورتی که نتوانند شرائط احترامات آنها را رعایت کنند، فائده ای ندارد و بسیار افرادی را دیده ایم که رعایت ادب آنان را نکرده و در نتیجه بدبختی و فقر دامنگیرشان شده و شاید مورد غضب خاندان عصمت علیهم السلام هم قرار گرفته اند، مگر آنکه مانند استاد بزرگوارمان مرحوم «حاج ملا آقا جان» رعایت تمام آداب معاشرت با سادات را بکنند.

استاد می گفت: من خود را چون نوکری می دانم که با خانمی زندگی می کند. و حقیقتاً و عملاً هم همین طور بود، یعنی بدون اجازه او کارهای عمده ای را که مربوط به زندگی مشترکشان بود، نمی کرد.

وقتی از او سؤال می کردیم: چرا شما این طور زندگی می کنید؟ می فرمود: او علویّه است. و غالباً برای افراد، در چنین مواقعی این قضیه را نقل می کرد که من مکرّر آن را از آن مرحوم شنیده بودم.

او می گفت: یک روز بعد از نماز صبح خوابیده بودم، در عالم رؤیا می دیدم که خدمت حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و حضرت علی بن ابیطالب و سائر ائمه علیهم السلام نشسته ام و با آنها گرم صحبت می نمودم. ناگهان مشاهده کردم که دستی به پهلویم خورد و می خواهد مرا از خواب بیدار کند. چشم را باز کردم،



دیدم همسر خانم علویّه مرا صدا می زند و می گوید: برخیز صبحانه بخور! من از او تقاضا کردم که مرا بیدار نکند و دوباره چشمهایم را روی هم گذاشتم و بحمدالله آن مجلس و ادامه آن سخنان برقرار شد، یعنی برای مرتبه دوم باز هم خواب می دیدم که در محضر معصومین علیهم السلام هستم و با آنها حرف می زنم، ولی دوباره خانم علویّه مرا می خواست با تکان دادن دست، از خواب بیدار کند که این دفعه من ناخودآگاه دستم را بلند کردم که او را بزنم، اما بین خواب و بیداری بودم، یعنی هنوز چشمهایم خواب بود و آن مجلس را می دیدم و گوشهایم هم صدای خانم علویّه را می شنید. ناگهان دیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با حال غضب به من فرمودند: علویّه است، یعنی می خواهی او را بزنی؟ و از مجلس حرکت کردند و با ناراحتی رفتند و مجلس بهم خورد. من از خواب بیدار شدم و دست خانم علویّه را بوسیدم و از او عذرخواهی کردم.

مرحوم استاد حاج ملاّ آقا جان هیچگاه نسبت به زنش که علویّه بود، کوچکترین کاری که خلاف ادب باشد، نمی کرد و می فرمود: یا باید طبق وظیفه ای که نوکر در مقابل خانم دارد، عمل کنم و یا می بایست با او معاشرت نمی کردم. زیرا امام صادق علیه السلام در کتاب «جامع الاخبار» می فرماید:

«لَا تَخَالَطَنَّ أَحَدًا مِنَ الْعُلَوِيِّينَ فَإِنَّكَ إِنْ خَالَطْتَهُمْ مَقَّتَ الْجَمِيعُ وَلَكِنْ أَحْبَبَهُمْ بَقَلْبِكَ وَلَكِنْ مَحَبَّتَكَ

مِنْ بَعِيدٍ».

هرگز با علویان مخالطه نکن، زیرا وقتی چنین کردی ممکن است دشمن

همه شوی، ولی آنها را قلباً از دور دوست داشته باش. ^(۱)

شاید منظور از اینکه با آنها مخالطه نکن تنها شامل مواردی بشود که منجر به ازدواج و یا شرکت و یا صمیمیتی که موجب ترک اجباری آداب معاشرت با آنها گردد، باشد.

ازدواج با دوزن سیّده در یک زمان کراهت شدیدی دارد.

یکی از امتیازات و فضائل سادات این است که حضرت فاطمه زهراء عليها السلام زیاد آنها را دوست می دارد که بوسیله حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام به آنها سلام رسانده و اذیت آنها را اذیت خود دانسته و دوستان آنها را در قیامت شفاعت می کند.

اما از همه بالاتر که بهترین نمودار محبت حضرت فاطمه زهراء عليها السلام به آنها است، مسأله ای است که بعضی از فقهای شیعه نقل کرده اند و آن این است که برای یک مرد کراهت دارد که با دو زن از اولاد حضرت فاطمه زهراء عليها السلام ازدواج دائم کند، یعنی دو زن از فرزندان آن حضرت را در یک زمان با هم به نحو ازدواج دائم جمع نماید. زیرا در روایت صحیحی این مطلب از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمود:

«لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عليها السلام أَنْ ذَلِكَ يَبْلُغُهَا فَيُشَقُّ عَلَيْهَا قَالَ قُلْتُ يَبْلُغُهَا قَالَ أَيْ وَاللَّهِ».



برای احدی حلال نیست که بین دو زن از اولاد فاطمه علیها السلام را جمع کند، زیرا این عمل به فاطمه علیها السلام می‌رسد، پس بر او این موضوع دشوار خواهد بود.

حمّاد گفت: من با تعجّب پرسیدم: خبرش به حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می‌رسد؟! فرمود: آری به خدا قسم، خبرش می‌رسد. ^(۱)

جُنُب وارد خانه سادات نشود.

یکی از فضائل فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام این است که خانه آنها مانند مساجد است و شخص جُنُب کراحت دارد وارد منزل آنها گردد، زیرا در روایات متعدّدی از ورود جُنُب به خانه انبیاء و اولاد انبیاء نهی شده است.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از ابی بصیر نقل می‌کند که گفت:
وارد مدینه شدم و با من جاریه‌ای بود که بوسیله او جُنُب شدم. از خانه بیرون آمدم که به حمّام بروم، دوستان و رفقای شیعه را دیدم که به خانه امام صادق علیه السلام می‌روند. من ترسیدم آنها بروند و من اگر تأخیر بیندازم و بر من سبقت بگیرند دیگر توفیق شرفیابی به خدمت آن حضرت برایم حاصل نشود، از این جهت من هم با آنها رفتم تا وارد منزل امام صادق علیه السلام شدیم.
وقتی در مقابل امام صادق علیه السلام نشستیم، آن حضرت به من نگاه کرد و آهسته فرمود: ای ابی بصیر! آیا نمی‌دانی که نباید در

حال جنابت به خانه انبياء و اولاد انبياء وارد شوی؟
 من خجالت کشیدم و گفتم: ای پسر پیغمبر! من
 دوستان را دیدم که به خدمتان مشرف می شوند، ترسیدم
 عقب بیفتم. خدمت رسیدم و دیگر این کار را نمی کنم. (۱)

در کتاب «وسائل الشیعه» از بکیر نقل شده که گفت:
 ابابصیر مرادی را ملاقات کردم، گفت: کجا می روی؟
 گفتم: به محضر مولایت امام صادق علیه السلام می روم. گفت: من
 هم با تو می آیم.
 او جلو رفت و من به دنبال او رفتم تا وارد منزل آن
 حضرت شدیم. امام صادق علیه السلام وقتی ابابصیر را دید تند به
 او نگاه کرد و فرمود: این طور وارد خانه اولاد پیغمبران
 می شوی؟ تو جُنُبی ...
 گفت: پناه می برم به خدا از غضب خدا و غضب شما.
 و گفت: استغفرالله و دیگر این کار را نمی کنم. (۲)

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۷ صفحه ۲۵۵ روایت ۳ و ۴. روی ابوبصیر قال دخلت المدينة وكانت معي جويرية لي فاصبت منها ثم خرجت الى الحمام فلقيت اصحابنا الشيعة و هم متوجهون الى جعفر بن محمد عليه السلام فخفت ان يسبقوني و يفوتني الدخول اليه فمشيت معهم حتى دخلنا الدار معهم فلما مثلت بين يدي ابي عبدالله عليه السلام نظر الى ثم قال: يا ابابصير ما علمت ان بيوت الانبياء و اولاد الانبياء لا يدخلها الجنب فاستحييت و قلت له: يا بن رسول الله اني لقيت اصحابنا فخشيت ان يفوتني الدخول معهم و لن اعود الى مثلها. (و في رواية اخرى) ابي سعد عن الازدي قال خرجنا من المدينة نريد منزل ابي عبدالله عليه السلام فلحقنا ابوبصير خارجا من زقاق من اذقة المدينة و هو جنب و نحن لا علم لنا حتى دخلنا على ابي عبدالله عليه السلام فسلمنا عليه فرفع رأسه الى ابي بصير فقال له: يا ابا بصير ما تعلم انه لا ينبغي للجنب ان يدخل بيوت الانبياء فرجع ابوبصير و دخلنا.

۲ - بحار الأنوار جلد ۸۱ صفحه ۶۳. عن بکیر قال لقيت ابابصير مرادی فقال: این ترید قلت ارید مولاك قال انا اتبعك فمضى فدخلنا عليه و اُخذ النظر اليه و قال هكذا تدخل بيوت الانبياء و انت جنب فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضبك و قال استغفرالله و لا اعود.



از این احادیث و روایاتی که به همین مضامین در کتاب «وسائل الشیعه» نقل شده چند مطلب استفاده می‌شود:

اول: خانه هر سیدی، خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله است، زیرا اگر آن حضرت زنده شود و بخواهد به هر یک از این خانه‌ها وارد گردد، به خانه خود وارد شده و اهل خانه با او محرمند. لذا وقتی اذن دخول برای ورود به حریمهای ائمه اطهار علیهم السلام و حتی امامزاده‌ها علیهم السلام می‌گیریم، می‌گوئیم:

«اللهم انی وقفْتُ علی باب بیت من بیوت نبیک
(۱) صلواتک علیه و آله».

خدایا، من به در خانه‌ای از خانه‌های پیامبرت که درود تو بر او و خاندانش باد، ایستادم.

دوم: هر یک از حریمهای ائمه و امامزاده‌ها علیهم السلام، خانه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله است و حکم نهی ورود در حال جنابت، روی موضوع خانه آن حضرت وارد شده است.

سوم: وقتی مقابر و حریمهای ائمه و امامزاده‌ها علیهم السلام خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب شود، خانه‌های ساداتی که زنده هستند از نظر عرفی به طریق اولی، خانه آن حضرت است.

چهارم: در بعضی روایات، حکم، متوجه خانه اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله شده و در این صورت تردیدی نیست که ورود جُنب به خانه هر یک از سادات اشکال دارد و این خود از فضائلی است که خدا به خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای سادات و فرزندان آن حضرت قائل شده است.





دوّمین معجزه باقیه پیغمبر اسلام ﷺ

کثرت نسل او است

زمانی که در قم مشغول تحصیل بودم، روزی در یکی از امامزاده‌های اطراف این شهر نشسته بودم و درباره‌ی ذریّه حضرت فاطمه زهراء ﷺ فکر می‌کردم که چگونه از مدینه منوره، موطن اصلی خود متفرّق شده‌اند و در

کوهها و بیابانها دور از مردم زندگی کرده تا از دنیا رفته‌اند.

در این بین، یکی از علماء محترم قم برای زیارت وارد حرم آن امامزاده شد و پس از زیارت، کنار من نشست و از من پرسید: به چه فکر می‌کنی؟
گفتم: چرا باید فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در بین مردم مسلمان آن قدر ارج نداشته باشند که نتوانند در اوطان خود بمانند و این‌گونه در اطراف و اکناف عالم متفرق شوند؟

او هم تأسف خورد، ولی مطلبی نگفت که مرا قانع کند. اما چیزی که همیشه در گوشم از کلام آن عالم باقی ماند، این بود که گفت: بعدها می‌فهمی که چرا این کار شده است.

بعدها که در کتب احادیث و تفسیر تحقیقاتی داشتم به موضوعی برخورددم که تقریباً مسأله را حل می‌کرد. و آن این بود که متوجه شدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر قرآن، معجزه باقیه دیگری هم دارد و آن کثرت نسل او است که باید آنها در اطراف و اکناف عالم، هم نسلشان بماند و زیاد هم باشد و هم قبورشان مایه خیر و برکت برای مسلمانان قرار گیرد.

و لذا یکی از امتیازات سادات و اولاد فاطمه زهراء عليها السلام این است که خدا خواسته آنها در عالم باقی باشند و زیاد هم باشند و وجود آنها مایه توجّه مردم به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام گردد.

یکی از کشیشهای مسیحی در مصاحبه‌ای به من گفت:

شما مردم مسلمان سه چیز دارید که اگر یکی از آنها

را ما می‌داشتیم خیلی استفاده می‌کردیم:

اول: قرآن با این خصوصیت که هیچ کس در آن

دخالت و تصرف نکرده و تحریف نشده است که ما



نداریم.

دوم: احادیث و روایاتی که شما با سند از پیغمبرتان نقل می‌کنید که ما نداریم.

سوم: فرزندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که نقش فوق العاده‌ای در بقاء و ترویج دین مقدس اسلام دارند، زیرا از طرفی من شنیده‌ام که آن حضرت سفارش آنها را کرده و برای آنان امتیازاتی قائل شده و لذا آنها در حفظ نسبشان می‌کوشند و از طرف دیگر بودجه‌ای (مانند سهم سادات) در اختیارشان گذاشته که هیچگاه مستمند و فقیر نشوند و به همین جهت آنها هم در ترویج و تبلیغ دین اسلام کوشا هستند.

مرحوم سید محمد اشرف در کتاب «فضائل السّادات» در تفسیر سوره «کوثر» می‌نویسد:

«معنی آیات شریفه سوره کوثر موافق بعضی از تفاسیر، این است که ما عطا فرمودیم تو را ای محمد خیر بسیار و اولاد و اعقاب بی‌شمار و کثرت نسل و ذریه اطهار از حضرت فاطمه زهراء علیها السلام. یعنی: خاطر شریف اندوهگین مکن که ما تو را کثرتی کرامت کنیم از نسل و اولاد که در زمین هیچ بقعه و خطّه نماند که فرزندان تو آنجا نباشند».

در اکثر کتب تفسیر، یکی از معانی «کوثر» را کثرت نسل دانسته‌اند. قطب راوندی در کتاب مجالس صفحه ۲۴ می‌گوید:

«کوثر همان کثرت نسل و ذریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و این وعده الهی در زمان ما ظاهر شده از نسل حضرت فاطمه زهراء علیها السلام تا جائی که عدد سادات احصاء نمی‌شود و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: هر سبب و نسبی قطع می‌شود مگر سبب و نسب من».

در شأن نزول سورة کوثر روایت دارد که:

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مسجد شدند. عمروعاص و حکم بن العاص نشسته بودند، عمروعاص گفت: یا ابتر (ای کسی که فرزند نداری و نسلت قطع شده است). و سپس عمروعاص اضافه کرد و گفت: من محمد را دشمن می دارم.

خدای تعالی این سورة مبارکه را نازل فرمود که: ای پیغمبر، ما به تو کوثر عطا کردیم. و در آخر سورة می فرماید: دشمنت یعنی عمروعاص بی عقب و بی فرزند است. (۱)

از این شأن نزول و از جملات آخر سورة مبارکه کوثر کاملاً استفاده می شود که یکی از معانی کوثر همان کثرت نسل بوده است، زیرا غیر از این معنی نمی تواند سرزنش بنی امیه را جبران کند.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» می فرماید: در جهان دیده نشده که احدی مانند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام این گونه از نظر ذریه و فرزندان به آرزو و آمالش رسیده باشد.

توضیح آنکه ما کسی از انبیاء و یا خلفاء آنها و یا سلطان و یا انسان بد و خوبی را نمی شناسیم که اولادشان مانند اولاد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام دچار خوف و ترس شده باشند و نسلی را نمی شناسیم مانند فرزندان حضرت فاطمه علیه السلام که از آنها این چنین کشتار و آوارگی از خانه و زندگی و ترس و فرار شده باشد.

در گذشته نیز هیچ گاه بر مردمی آنچنان که بر اولاد حضرت فاطمه و



علی علیه السلام فشار و سختی وارد شده، سخت نبوده است.

آنها در دورانهای مختلف خلفاء اموی و عباسی بر اثر فشار و مکر و حيله کشته شدند. بسیاری از آنها را زنده زنده در میان بناها قرار دادند و کشتند، جمعی را با گرسنگی و تشنگی هلاک کردند و گروهی از آنان را بوسیله تبعید و تفرقه و جدا کردن از اهل و عیال و دوستانشان در دنیا محتاج و آواره کردند. عده‌ای نیز که باقی ماندند از ترس، نسبشان را کتمان می‌کردند، زیرا آنچنان فشار به آنها وارد شد که حتی دوستانشان آنها را تحقیر می‌کردند تا چه رسد به دشمنانشان.

فرار آنها از ترس دشمنان به دورترین و بد آب و هواترین نقاط دنیا و بیابانها سبب شده بود که اکثر مردم آنها را نشناسند و آنها هم نسب خود را کتمان کنند و اگر احیاناً کسی آنها را می‌شناخت، از ترس ظالمان و ستمگران که بر جان و مال و فرزندان کسی رحم نمی‌کردند از رفت و آمد با آنها، پرهیز می‌نمودند. هر یک از این امور وسیله‌ای بود که می‌توانست به کلی قطع نظام و سلسله نسب فرزندان حضرت فاطمه علیه السلام را کرده و آنها را نابود و یا لااقل عددشان را قلیل و کم کند.

مع الوصف با همه اینها ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله از اولاد تمام انبیاء و صالحان و اولیاء خدا که حتی قبلاً هم بوده و نسبشان را حفظ کرده‌اند، در دنیا بیشترند، بلکه بیشتر از ذریه اکثر بندگان خدا هستند، با اینکه آنها مقید بوده‌اند که با غیر سادات ازدواج نکنند و تا توانسته‌اند با اقوام و خویشاوندان خود ازدواج کرده‌اند و این خود با آنچه در بالا گفتیم موضوعی است خارق العاده



و نشانه‌ای است واضح از لطف پروردگار درباره حضرت علی بن ابی طالب
امیرالمؤمنین عليه السلام و ما یک نمونه از ابتلای آنها را از زبان سید بن طاووس رحمه
الله نقل می‌کنیم که نوشته است:

روزی حضرت علی بن الحسین امام سجاد عليه السلام از
خرابه خارج شده و در بازار شام راه می‌رفت. منهل گفت:
من خدمتش رسیدم و عرض کردم: ای پسر پیغمبر! حالتان
چطور است؟

فرمود: حالمان مثل بنی اسرائیل است که قوم فرعون
پسران آنها را می‌کشتند و زنانشان را اسیر می‌کردند.
ای منهل! عرب بر عجم فخر می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله از ما
است و قریش بر عرب فخر می‌کند که او از ما است، ولی ما
که اهل بیت و خویشاوندان وی هستیم، اموالمان را غصب
کرده، مردانمان را کشته و ما را از بلادمان آواره کرده‌اند.
اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. چقدر ما سخت روز را شب می‌کنیم.
ای منهل! چه خوب گفته است شاعر معروف مهیار:

يَعْظُمُونَ لَهُ اَعْوَادَ مَنبَرِهِ

و تحت ارجلهم اولاده وضعوا

بای حکم بنوه یتبعونکم

و فخرکم انکم صحب له تبع

در آمد منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله را بزرگ می‌شمایید و حال
آنکه اولاد او را زیر پاهایتان قرار داده‌اید.

به چه حکم باید فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از شما
پیروی کنند و حال آنکه شما افتخارتان این است که پیرو او



هستید؟ (۱)

در کتاب «سیادة الاشراف» سید احمد حسینی جبل عاملی می‌گوید:

از چیزهایی که دماغ حسود را به خاک می‌مالد این است که وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کربلا شهید شد، در میان بنی‌امیه تنها دوازده هزار گهواره طلا و نقره در حرکت بود، ولی برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام جز فرزند بیماری به نام علی بن الحسین علیه السلام باقی نمانده بود. اما الآن کمتر شهر و یا قریه و یا حتی کوره‌دهی را می‌بینید که جمع قابل توجهی از فرزندان حسین بن علی علیه السلام در آنها نباشند و در مقابل از بنی‌امیه حتی یک نفر که به آتشی بدمد وجود ندارد، بلکه نسل آنها از پشت پدرشان قطع شده است.

فخر رازی در «تفسیر کبیر» اقوالی در معنای «کوثر» نقل کرده که از جمله می‌گوید:

قول سوم از معانی «کوثر» کثرت اولاد او است. و می‌گوید: چون این سوره در ردّ کسانی که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد گرفتند که اولاد ندارد، نازل شده، بنابراین معنای کوثر این است که خدا به او نسلی عطا کرده که در طول زمان باقی خواهد بود.

خواننده محترم، به تاریخ نگاه کن و ببین چقدر از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشته‌اند، در عین حال دنیا مملوّ از

۱ - بحار الأنوار جلد ۴۵ صفحه ۱۴۳. و خرج زين العابدين علیه السلام یوما یمشی فی اسواق دمشق فاستقبله المنهال بن عمرو فقال له کیف امسیت یا بن رسول الله قال امسینا کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یذبون ابناءهم و یستحبون نساءهم یا منهال امست العرب تفتخر علی العجم بان محمداً عربی و و امست قریش تفتخر علی سائر العرب بان محمداً منها و امسینا معشر اهل بیه و نحن مغضوبون مقتولون مشردون فانا لله و انا الیه راجعون مما امسینا فیه یا منهال و لله در مہار حیث قال یعظمون له اعواد منبره و تحت ارجلهم اولاده وضعوا بای حکم بنوه یتبعونکم و فخرکم انکم صحب له تبع.

آنها است. ولی از بنی امیه احدی که قابل توجه باشد، یافت نمی‌شود. از طرف دیگر نگاه کن چقدر در میان فرزندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علماء و بزرگانی مانند حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا علیهم السلام و نفس زکیه و امثال اینها وجود دارد. (۱)

شیخ طبرسی در کتاب «مجمع البیان» می‌گوید:

گفته شده که کوثر به معنی کثرت نسل و ذریّه می‌باشد که خدا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عطا کرده و این معنی، تحقق یافته، یعنی در زمان ما ظاهر شده کثرت نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اولاد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام تا جائی که عدد آنها از حساب خارج است و تا روز قیامت باقی خواهد ماند. (۲)

و نیز در کتاب «مجمع البیان» در تفسیر سوره کوثر می‌گوید:

در این سوره دلالت‌هایی بر راستگوئی و پیشگوئی و صحت نبوت پیامبر ما صلی الله علیه و آله هست (سپس اولین دلیل را ذکر می‌کند و بعد می‌گوید): دوّم: آنکه خدا در این سوره فرمود:

«إِنَّا أَنْعَمْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (۳)

ما به تو کوثر عطا کردیم.

ببینید چگونه دینش منتشر شده و ذریّه‌اش بسیار گردیده تا جائی که نسب او بیشتر از تمام نسبهای دیگر شده است. (۴)

امام سجّاد علیه السلام در دعائی که برای فرزندان و ذریّه‌اش

۱ - تفسیر فخر رازی (تفسیر کبیر) جلد ۳۲ صفحه ۱۲۴.

۲ - مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۵۴۹.

۳ - سوره کوثر آیه ۱.

۴ - مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۵۵۰.



می فرماید، می گوید:

خدایا، بر من مَنّت بگذار به بقاء فرزندانم و اصلاح آنها برای اهدافم و به اینکه من از آنها بهره بردارم. خدایا، به خاطر من عمر آنها را زیاد کن و زمان بقاء آنها را طولانی فرما. (۱)

از مطالب بالا و روایات و کلمات مفسّرین استفاده شده که یکی از معجزات باقیه حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله بقاء و کثرت نسل آن حضرت است. من خودم در ممالک مختلف دنیا مثل هندوستان و ترکیه و لبنان و حجاز و سوریه، شهرهائی را دیده‌ام که مملو از سادات و فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام است. مثلاً در هندوستان در شهر «نوگوان سادات» که اکثر اهل آن شهر، سیّد هستند معروف است که تنها از یک سلسله از سادات، هفتاد هزار نفر در آنجا زندگی می‌کنند و یا در شهر «امروها» جمع زیادی از سادات از نسل یک سیّد عالم که قبرش در همان شهر هست و دارای کراماتی است، وجود دارند. در شهر و قریه «نبی شیث» در لبنان نیز سادات زیادی که همه موسوی هستند زندگی می‌کنند و در اطراف تهران و مشهد قرائی هست مانند «رودک» در لواسانات و «ابرده» در اطراف مشهد که همه سیّدند.

بنابراین بر مردم آگاه و اهل تحقیق پوشیده نیست که این کثرت نسل، با آنکه کلیه خلفاء اموی و عباسی و بلکه سلاطین ممالک اسلامی تصمیم بر قطع نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته‌اند یکی از معجزات باقیه آن حضرت است.

۱ - صحیفه سجّادیه دعای ۲۵. «اللّهُمَّ وَ مَنُّ عَلَى بَقَاءِ وَلَدِی وَ بِإِصْلَاحِهِمْ لِی وَ بِإِثْمَاعِی بِهِمْ اَلْهٰی اَمْدُدْ لِی فِی اَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ لِی فِی اَجْلِهِمْ».

گوشت سادات بر حیوانات وحشی حرام است

معروف است که یکی از فضائل اولاد حضرت فاطمه عليها السلام این است که درندگان آنها را نمی‌درند و گوشتشان بر آنها حرام است.

علی بن عیسی اربلی در کتاب «کشف الغمه» می‌نویسد که: محمد بن طلحه در مناقب حضرت رضا عليه السلام می‌گوید:

زمانی که حضرت علی بن موسی الرضا عليه السلام در خراسان بود، زنی پیدا شده بود به نام «زینب» که مدعی بود علویّه و از نسل حضرت فاطمه زهراء عليها السلام است و به این وسیله به اهل خراسان فخر می‌فروخت و آنها نیز او را احترام می‌کردند. این موضوع به گوش حضرت رضا عليه السلام رسید، حضرت او را احضار فرمود و به او گفت: تو فرزند کی هستی؟

زن نتوانست نسبش را معرفی کند. حضرت رضا عليه السلام او را رد کرد و فرمود: تو سیده نیستی. و به مردم گفت: این زن دروغگو و کذاب است.

زینب کذاب رو به مردم کرد و گفت: همان گونه که او مرا دروغگو معرفی می‌کند، من هم می‌گویم علی بن موسی الرضا سید نیست و به دروغ می‌گوید من فرزند فاطمه زهراء عليها السلام هستم.

ناگهان غیرت علوی حضرت علی بن موسی الرضا عليه السلام به جوش آمد و زینب را نزد حاکم خراسان که باغ وحش وسیعی داشت برد و فرمود: این زن بر علی و فاطمه عليها السلام دروغ بسته و از نسل آنها نیست. اگر راست می‌گوید و حقیقتاً پاره تن علی و فاطمه عليها السلام است باید گوشتش بر



درندگان حرام باشد، لذا او را در باغ وحش بیندازید که اگر راست می‌گوید درندگان نزدیک او نمی‌شوند و اگر دروغ می‌گوید طبعاً وی را پاره خواهند کرد.

وقتی زن کذابه این مطلب را شنید، گفت: اگر تو راست می‌گویی و فرزند فاطمه علیها السلام هستی در باغ وحش نزد درندگان برو که اگر راست می‌گویی آنها تو را پاره نمی‌کنند و اگر دروغ بگویی تو را می‌خورند.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برخاست و بدون آنکه حرفی بزند، به طرف باغ وحش رفت.
حاکم گفت: کجا می‌روید؟

حضرت فرمود: به باغ وحش می‌روم.

مردم دور آن حضرت جمع شده بودند. در باغ وحش را باز کردند و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد باغ وحش شد. وقتی بین درندگان قرار گرفت، آنها یکی پس از دیگری آمدند و دُم تکان دادند و هیچ کدام به آن حضرت آسیبی نرساندند. سپس حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در حالی که مردم نظاره می‌کردند، سالم از باغ وحش خارج شد و رو به حاکم کرد و فرمود: این دروغگو را هم به باغ وحش ببرید تا روشن شود که او فرزند علی و فاطمه علیهما السلام هست یا خیر؟

زینب کذابه امتناع کرد. حاکم او را مجبور نمود و به اعوان و خدمه‌اش دستور داد او را بگیرند و به باغ وحش ببرند. از آن پس نام این زن در خراسان به زینب کذابه معروف شد و قصّه او هم الآن در آن دیار

معروف است. (۱)

قطب راوندی نیز در کتاب «خرایج و جرایح» قضیه‌ای شبیه به این حکایت در زمان امام هادی علیه السلام و متوکل نقل کرده است. (۲)

همچنین مسعودی در «مروج الذهب» شبیه به این حکایت را نقل می‌کند. خلاصه مضمون این روایت و حکایات، تواتر اجمالی دارد و می‌گوید: گوشت سادات بر درندگان حرام است. بعلاوه ابن شهر آشوب روایتی از امام هادی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

قال النبي صلى الله عليه وآله: حرم لحوم اولادی علی السباع. (۳)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حرام شده گوشت اولاد من بر درندگان.

امام هادی علیه السلام فرمود: «لحوم بنی فاطمه محرمة علی السباع».

یعنی: گوشت فرزندان فاطمه زهراء بر درندگان حرام است. (۴)

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «مناقب الطاهرين» در حالات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌نویسد که ابو حمزه طائی نقل نمود:

در مسافرتی، شیری نزد امام علیه السلام آمد و دست به گردن مرکب او انداخت. ما ترسیدیم که آسیبی به آن حضرت بزند، ولی امام سر پائین آورد و کلماتی بین آنها ردّ و بدل شد و شیر رفت.

۱ - بحار الأنوار جلد ۵۰ صفحه ۱۴۹؛ این قضیه در زمان متوکل اتفاق افتاده است.

۲ - بحار الأنوار جلد ۵۰ صفحه ۲۰۴.

۳ - بحار الأنوار جلد ۵۰ صفحه ۲۰۴.

۴ - بحار الأنوار جلد ۵۰ صفحه ۱۴۹.



وقتی پرسیدیم: شیر با شما چه می‌گفت؟ امام علیه السلام فرمود: جفتش در حال وضع حمل بود، از من می‌خواست برایش دعا کنم، من هم برایش دعا کردم. شیر گفت: «بروید در حفظ خدا، زیرا خدا هیچ‌گاه درنده‌ای را بر تو و حتی بر یکی از ذریه تو مسلط نخواهد کرد». من گفتم: آمین.

البته این فضیلت ممکن است تنها در مقام مناظره و احقاق حق تحقق پیدا کند و کلیت نداشته باشد.

اگر سادات و یا غیر آنها بخواهند به جای حضرت

بقیة الله روحی فداه قیام کنند طاغوتند و کشته می‌شوند.

در مقدمه کتاب «صحیفه سجّادیه» که از معتبرترین کتابهای موجود بعد از قرآن در اسلام می‌باشد، چنین آمده است:

متوکل بن هارون می‌گوید: یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام را پس از شهادت پدرش در حالی ملاقات کردم که قصد خراسان داشت. خدمتش سلام عرض کردم، جواب فرمود و گفت: از کجا می‌آئی؟
گفتم: از سفر حج خدمت رسیده‌ام.

حضرت احوال اقوام و خویشاوندان و بخصوص پسر عموهایش را که در مدینه بودند پرسید و با محبت و توجه بیشتری به حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، از احوال او سؤال فرمود. من هم جواب گفتم و از وضع آنها به او اطلاع دادم و گفتم: آنها متأثرند که پدر شما را کشته‌اند.

حضرت یحیی گفت: عمویم حضرت باقر علیه السلام به او فرمود که خروج نکند و به او گفته بود که اگر خروج کند و از مدینه بیرون رود آنچه حالا شده

است، به سرش خواهد آمد (یعنی او را می‌کشند و در کناسه کوفه به دارش می‌زنند).

سپس حضرت یحیی از من پرسید: آیا پسر عمویم حضرت امام صادق، جعفر بن محمد علیه السلام را هم ملاقات کردی؟
گفتم: بله.

فرمود: آیا چیزی درباره من هم گفت؟ گفتم: بله. گفت: بگو درباره من چه فرمود؟

گفتم: قربانت گردم، دوست ندارم آنچه را که درباره شما از او شنیده‌ام برایتان شرح دهم.

گفت: به مرگ مرا می‌ترسانی؟ هر چه شنیده‌ای بگو!
گفتم: شنیدم که او می‌فرمود: تو کشته می‌شوی و سپس به دار آویخته می‌گرددی.

ناگهان دیدم رنگش تغییر کرد و گفت:

«يَمْخُوُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^(۱).

خدا محو می‌کند آنچه را که بخواهد و ثابت نگه می‌دارد هر چه را که بخواهد و در نزد او امّ الکتاب است.

ای متوکل، خدای تعالی همیشه اسلام را بوسیله ما تأیید کرده است. خدا برای ما علم و شمشیر را قرار داده و این دو را برای ما جمع کرده ولی به پسر عمویم، تنها علم داده است.

گفتم: قربانت گردم، من می‌بینم که مردم به طرف پسر عمویت (امام صادق حضرت جعفر بن محمد علیه السلام) از شما و پدرتان بیشتر تمایل دارند.



فرمود: آخر عمو و پسر عمویم حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مردم را به زندگی و حیات دعوت می‌کنند، ولی ما آنها را به سوی مرگ می‌خوانیم.

گفتم: آیا شما داناترید یا آنها؟

در اینجا حضرت یحیی سر را به زیر انداخت و مدّتی فکر کرد، سپس سرش را بلند نمود و فرمود: همه ما علمی داریم و آنچه را که ما می‌دانیم آنها هم می‌دانند، اما آنچه را که آنها می‌دانند ما نمی‌دانیم.

سپس فرمود: آیا چیزی از پسر عمویم نوشته‌ای؟

گفتم: بله.

فرمود: به من نشان بده.

من مطالب زیادی از علوم که از آن حضرت استفاده کرده و نوشته بودم به خدمتش گذاشتم و ضمناً دعائی را که حضرت صادق علیه السلام برایم نوشته بود، به آن حضرت تقدیم کردم و گفتم: حضرت صادق علیه السلام فرمود که این دعا را پدرم امام باقر علیه السلام برایم نوشته و فرموده این دعائی است که پدرش حضرت سجاد علی بن الحسین علیه السلام از دعاهاى صحیفه کامله سجّادیه برایش نوشته است.

حضرت یحیی به دعا نگاه کرد و آن را تا آخرش خواند و به من فرمود: اجازه می‌دهی از روی آن بنویسم؟

گفتم: ای پسر پیغمبر! شما از من برای چیزی که مال خود شما است اجازه می‌گیرید؟

فرمود: حالا من به تو صحیفه‌ای از دعای کاملی که پدرم از پدرش گرفته

می‌دهم، ولی بدان که پدرم وصیت کرده که من آن را به غیر از اهلش ندهم.
 من از جابر خاستم و سر آن حضرت را بوسیدم و گفتم: ای پسر پیغمبر! من
 شما را دوست می‌دارم و مطیع شما هستم و از خدا امید دارم که در زمان حیات
 و پس از مرگ، به خاطر ولایت شما به من کمک کند.

در این موقع صحیفه‌ای را که از من گرفته بود به غلامی که در خدمتش بود،
 داد و فرمود: این دعا را به خطّ خوب و خوانا بنویس و بعد به من نشان بده،
 می‌خواهم حفظش کنم. من این دعا را از امام صادق علیه السلام که خدا حفظش کند،
 درخواست کردم، به من نداد.

متوکل می‌گوید: وقتی من این جمله را از حضرت یحیی شنیدم که امام
 صادق علیه السلام این دعا را به وی نداده است، از دادن دعا به او پشیمان شدم و
 نمی‌دانستم چه بکنم، ولی حضرت امام صادق علیه السلام به من فرموده بود که آن دعا
 را به کسی ندهم.

به هر حال حضرت یحیی بن زید صندوقچه‌ای را خواست و از میان آن
 صحیفه‌ای را بیرون آورد که قفلی و مُهری بر آن زده شده بود. حضرت نگاهی به
 مُهر انداخت و آن را بوسید و گریه کرد، سپس قفل و صحیفه را باز کرد و به روی
 چشمش گذاشت و به صورتش مالید و فرمود: به خدا قسم اگر نگفته بودی که
 پسر عمویم درباره‌ی من فرموده او کشته و به دار آویخته می‌شود، من این صحیفه
 را به تو نمی‌دادم و خودم آن را بسیار دوست داشتم، ولی می‌دانم کلام او حقّ
 است. از آبائش شنیده است و می‌ترسم که این علم به دست بنی‌امیه بیفتد و آن
 را کتمان کرده و یا در خزانه‌های خود حفظش کنند.

پس این صحیفه را از من می‌گیری و کاملاً آن را حفظ می‌کنی و منتظر



باش تا خدا بین من و این زمامداران آنچه را که می خواهد بگذرانند. این صحیفه نزد تو امانت باشد تا آنکه بعد از من آن را به دو پسر عمویم محمد و ابراهیم دو پسر عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی علیه السلام بدهی، زیرا این دو نفر بعد از من باید زمام مبارزه را به عهده بگیرند.

متوکل می گوید: من صحیفه را گرفتم و وقتی یحیی بن زید کشته شد، به مدینه رفتم و حضرت امام صادق علیه السلام را ملاقات کردم و قضیه را از اوّل تا به آخر برای آن حضرت نقل نمودم. حضرت امام صادق علیه السلام گریه کرد، ولی سخت خوشحال شد که یحیی خودش صحیفه را به من داده بود و فرمود: به خدا قسم ای متوکل! مرا از ندادن به او دعائی را که به تو دادم چیزی جلوگیری نکرده مگر همان چه که خود او از آن درباره این صحیفه می ترسید. سپس فرمود: آن صحیفه ای که از او گرفتی کجا است؟

صحیفه را بیرون آوردم و به او دادم. حضرت آن را باز کرد و فرمود: به خدا این خطّ عمویم زید بن علی بن الحسین علیه السلام است. سپس به فرزندش حضرت اسماعیل فرمود: برخیز و دعائی را که به تو گفتم نگاه دار و حفظش کن، بیاور. حضرت اسماعیل از جا برخاست و صحیفه ای را آورد که عیناً مثل صحیفه ای بود که یحیی بن زید به من داده بود.

حضرت امام صادق علیه السلام آن را بوسید و به روی چشم گذاشت و فرمود: این خطّ پدرم امام باقر علیه السلام و املاء جدّم امام سجّاد علیه السلام می باشد که در حضور خودم نوشته است.

عرض کردم: ای پسر پیغمبر! اجازه می دهید که این صحیفه را با صحیفه

شما تطبیق کنم؟

حضرت به من اجازه فرمودند و گفتند: تو را در این جهت اهل می دانم. وقتی آنها را با هم تطبیق کردم، دیدم مثل اینکه هر دوی آنها یکی است و حتی یک حرف هم با هم تفاوت ندارند. عرض کردم: اجازه می فرمائید این صحیفه را به فرزندان عبدالله بن حسن بدهم؟

فرمود: خدا شما را امر فرموده که امانت را به اهلش بدهید. بله، آن را به آنها بده!

من برخاستم که بروم، حضرت فرمود: باش! سپس فرستاد به دنبال محمد و ابراهیم، آنها آمدند. امام صادق عليه السلام به آنها فرمود: این میراث پسر عمویان یحیی است که آن را از پدرش گرفته و به شما اختصاص داده و حتی به برادرانش نداده است. و من با شما شرطی دارم.

گفتند: رحمت خدا بر تو باد! بفرمائید، هر چه بگوئید قبول می کنیم. امام صادق عليه السلام فرمود: پسر عموی شما یحیی از نگاه داشتن این صحیفه چیزی را ترسید که من همان را بر شما می ترسم. گفتند: او وقتی که دانست کشته می شود، ترسید این کتاب به دست بنی امیه بیفتد.

امام صادق عليه السلام فرمود: شما هم از این جهت در امان نیستید. به خدا قسم، من می دانم که شما هم به همین زودی خروج می کنید همان طور که او خروج کرد و کشته می شوید آن چنانکه او کشته شد.

آنها از جا برخاستند و بیرون رفتند در حالی که می گفتند: «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم». آنگاه امام صادق عليه السلام به من فرمود: ای متوکل! چگونه



یحیی به تو گفت که پسر عمویم محمد بن علی و پسرش جعفر علیه السلام مردم را به حیات و زندگی می خوانند و ما آنها را به مرگ دعوت می کنیم؟
گفتم: بله، او این طور گفت.

(در اینجا امام صادق علیه السلام مطالبی درباره حکومت بنی امیه بیان می فرماید که شاید نقل آن ما را از موضوع بحثی که می خواهیم انجام دهیم، خارج کند، لذا این قسمت را حذف می کنیم سپس فرمود:)

«خروج نکرده و خروج نمی کند کسی از ما خاندان تا زمان قیام قائممان برای آنکه ظلمی را دفع کند و یا حقّی را اثبات نماید مگر آنکه او مبتلا به بلیه ای می شود و قیامش ناراحتی ما و شیعیانمان را زیاد می کند».

این بود آنچه که از مقدمه صحیفه سجّادیه نقل شد که البته در اینجا تنها منظور، روشن شدن مطلب اخیر امام صادق علیه السلام می باشد که فرمود: «خروج نکرده و خروج نمی کند کسی از ما خاندان تا زمان قیام قائممان ... تا آخر».

شاید بعضی گمان کنند از اطلاق این حدیث استفاده می شود که سادات نباید حتّی امر به معروف و نهی از منکر کنند، زیرا نهی از منکر، دفع ظلم و امر به معروف، اثبات حقّ است. ولی وقتی تمام سرگذشت را با دقّت مطالعه کنیم، به خوبی در می یابیم که منظور، خروج در مقابل ظالمی است که تمام مردم مسلمان را تحت حکومت ظالمانه خود قرار داده و شخص خروج کننده می خواهد ظلم را به طور کلی از سر مسلمانان بردارد و تمام حقّ آنها را به آنها بازگرداند و عدل و داد را بر سراسر جهان و یا لاقلاً در ممالک اسلامی برقرار نماید. یعنی آن عملی را که انبیاء و اولیاء خدا آرزو داشته اند که انجام دهند و زمانه یا زمینه برایشان آماده نبوده و انجام نداده اند خروج

کننده بخواهد انجام دهد، طبعاً مایه ابتلاء خود و شیعیان می گردد.

زیرا بدون تردید تا زمینه حکومت واحد جهانی فراهم نشود هیچ کس نمی تواند آن حکومت را برقرار نماید و اگر زمینه فراهم شد، دیگر غیر از حضرت بقیة الله ارواحنا فداه شخص دیگری لیاقت زمامداری حکومت جهانی را با آن وسعت و عظمت ندارد و لذا در روایات دیگر این ظلم را ظلم سلطان و خروج را خروج بر سلطان تعبیر کرده اند، چنانکه در روایت حسن بن راشد مرحوم قطب راوندی در «خراج و جرایح» نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«اما علمت یا زید انه لا یخرج احد من ولد فاطمه علیها السلام علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل».

آیا نمی دانی ای زید که خروج نمی کند احدی از اولاد فاطمه علیها السلام قبل از خروج سفیانی بر احدی از سلاطین مگر آنکه کشته می شود.^(۱)

و در کتاب «روضه کافی» از امام سجّاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

«والله لا یخرج واحد من قبل خروج القائم الا کان مثله مثل فرخ طار من وکره قبل ان یستوی جناحاه فاخذ الصبیان فعبثوا به».

به خدا قسم، خروج نمی کند احدی از ما قبل از قیام حضرت قائم علیه السلام مگر آنکه مثل او مثل جوجه پرنده ای است که قبل از آنکه بالش کاملاً بیرون بیاید، از لانه اش پرواز کند و بچه ها او را بگیرند و با او بازی کنند.^(۲)

از این احادیث که مفسّر یکدیگرند، استفاده می شود که:

۱ - بحار الأنوار جلد ۴۶ صفحه ۱۸۵.
 ۲ - بحار الأنوار جلد ۵۲ صفحه ۳۰۲.



اولاً: خروج بر سلطان باید مانند خروج حضرت ولی عصر علیه السلام باشد.
ثانیاً: خروج باید بر سلطان یعنی کسی که بر مردم تسلط پیدا کرده است، باشد.

ثالثاً: خروج کننده با قید آنکه از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام باشد، کشته می شود.

ضمناً همان گونه که قبلاً ذکر شد، روایاتی که می گویند اگر سیدی قیام کند، کشته می شود و یا خروجش مایه بلیه و ناراحتی خود او و شیعیان می گردد، بدون تردید وقتی است که آن سید بخواهد کاری را که حضرت بقیه الله علیه السلام باید بکند، او انجام دهد، یعنی بخواهد ظلم و جور را از سراسر کره زمین به کلی بر چیند و دنیا را پر از عدل و داد کند و قوانین دین مقدس اسلام را بر تمام عالم حکمفرما سازد و حکومت واحد جهانی را بر روی کره زمین مستقر نماید.

لذا اگر شما در تاریخ قیام سادات دقت کنید، به خوبی متوجه می شوید که آنها شنیده بودند یکی از فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام با ولایتی که پیدا می کند، اسلام را بر سراسر جهان حکمفرما می نماید و حتی شیعیان گاهی به بعضی از ائمه اطهار علیهم السلام عرض می کردند: آیا شما صاحب این امرید؟^(۱) و منظورشان این بود که آیا شما دنیا را پر از عدل و داد می کنید؟ و

۱ - بحار الأنوار جلد ۵۱ صفحه ۳۹ و ۴۰ و جلد ۵۲ صفحه ۳۲۲. عن ربا بن الصلت قال قلت للرضا علیه السلام انت صاحب هذا الامر قال انا صاحب هذا الامر و لكنی لست بالذی املأها عدلاً كما ملئت جوراً و كيف اكون ذاك على ما ترى من ضعف بدني و ان القائم هو الذی اذا خرج كان في سن الشيوخ و منظر الشباب قويا في بدنه حتى لو مدّ يده الى اعظم شجرة على وجه الارض لقلعها ولو صاح بين الجبال لتدكدكت صخورها يكون معه عصا موسى و خاتم سليمان ذاك الرابع من ولدی يغيبه الله في ستره ماشاء الله ثم يظهره فيملاؤه به الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

آنها در جواب می فرمودند: نه، این کار به دست دوازدهمین ما انجام خواهد شد. و چون آن قیام مقدس شرائطی مربوط به قیام کننده دارد که در سادات نبوده و نخواهد بود و شرائطی هم مربوط به مردم دنیا است که قبل از خروج سفیانی و یا قبل از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بوجود نمی آید کسی جز آن حضرت نمی تواند آن را انجام دهد و اگر این فکر به سرش باشد و قیام کند کشته می شود (و ما در کتاب «مصلح غیبی» آنها را نقل کرده ایم)، ائمه اطهار علیهم السلام هم نمی توانسته اند آن حکومت را پیاده کنند و امامان نیز بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ گاه دست به قیام و یا خروج علیه سلطانی که بر تمام مردم مسلمان حکومت می کند، نزده اند. چون می دانستند علاوه بر آنکه موفق نمی شوند - یعنی مردم درکش را ندارند و آماده برای پذیرفتن حکومت واحد جهانی نیستند - خونریزیهای زیادی هم خواهد شد که سبب ناراحتی اسلام و مسلمین واقع می گردد.

ضمناً ما شرایط امامی را که می تواند دنیا را پر از عدل و داد کند، در کتابهای «پاسخ ما» و «مصلح غیبی» نقل کرده ایم و در همانجا نیز شرائط زمانی را که آن حضرت باید قیام کند، متذکر شده ایم.

از معلی بن خنیس در کتاب «وسائل الشیعه» نقل شده که گفت:

نامه ای از عبدالسلام بن نعیم و سدید و جمع دیگری خدمت امام صادق عجل الله تعالی فرجه بردم. وقتی بود که حکومت بنی امیه می خواست از بین برود و هنوز حکومت بنی عباس روی کار نیامده بود. در آن نامه ها نوشته شده بود: ما زمینه سازی می کنیم که اختیار حکومت به دست شما بیفتد. خود شما نظر مبارکتان چیست؟

حضرت امام صادق عجل الله تعالی فرجه فرمود: اُف اُف، من امام اینها



نیستم، اینها نمی‌دانند آن امامی که عهده‌دار امر حکومت جهانی اسلامی است، باید سفیانی را بکشد.

از عمر بن حنظله در کتاب «وسائل الشیعه» نقل شده که گفت:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پنج علامت قبل از قیام قائم ما هست. ۱ - صیحه آسمانی. ۲ - خروج سفیانی. ۳ - خسف. ۴ - قتل نفس زکیه. ۵ - خروج یمانی. عرض کردم: قربانت شوم، اگر یکی از شما اهل بیت قبل از این علامات خروج کند، من هم با او خروج کنم؟ فرمود: نه، این کار را نکن.

بنابراین، روایات فوق یقیناً شامل ساداتی که به عنوان کشورگشائی و یا حتی برای نجات عده‌ای و یا مملکتی از زیر بار ظلم - نه به خاطر بوجود آوردن عدل و داد در سراسر جهان - قیام کرده‌اند نمی‌شود و آنها مانند افراد عادی هستند که کشورگشائی می‌کنند و یا ظالمی را در یک منطقه و یا از تسلط او بر مملکتی دفع می‌نمایند و گاهی کشته هم نمی‌شوند.

چنانکه در زمان ما حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) انقلاب نمودند و علیه سلطان زمان خودشان (شاه ظالم و خائن) قیام کردند و کشته نشدند و خدای تعالی برکت و عمر طولانی هم به معظم له عنایت فرمود.

ممکن است سؤال شود: آیا اینکه اگر کسی از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام قیام کند، کشته می‌شود، برای آنها فضیلت و امتیازی هم خواهد بود یا خیر؟ در جواب می‌گوئیم: چون درباره غیر سادات در این خصوص روایاتی وارد شده که وقتی آنها را با حالات سادات در این باره مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم برای سادات امتیازی قائل شده‌اند، لذا این موضوع هم فضیلتی

برای آنها خواهد بود.

زیرا در روایات متعددی به این مضمون از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده که فرموده‌اند:

هر پرچمی که قبل از قیام قائممان برافراشته گردد، صاحبش طاغوت است و بندگی غیر خدای عزّ و جلّ را می‌کند. ^(۱)

بنابراین اگر فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ایجاد عدل و حکومت جهانی قیام کنند، قبل از آنکه طاغوت و تجاوزگر شوند، کشته می‌شوند و خدا نمی‌گذارد مفتضح گردند و بلکه همان قیام و کشته شدنشان اگر چه کار غیر صحیح و برخلاف دستور امام علیه السلام می‌باشد، ولی به نفع اسلام و مسلمین واقع می‌گردد. زیرا مظلومیت آنها با سفارشی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آنها کرده و فرموده به آنها محبت بکنید، خود وسیله پیشرفت اسلام است، لذا وقتی نزد امام صادق علیه السلام اسم بعضی از سادات که خروج کرده‌اند برده شد، فرمود:

تا زمانی که یک نفر از آل محمد صلی الله علیه و آله خروج می‌کند من و شیعیانم به خیر و خوبی بسر می‌بریم و من دوست داشتم نفقه عیالات آن خروج کننده از آل محمد به عهده من می‌بود.

و ائمه علیهم السلام نام سیدی را که برای ایجاد حکومت واحد جهانی قیام کند، طاغوت نگذاشته‌اند، بلکه حتی گاهی هم برای آنها گریه می‌کرده‌اند و اگر کسی می‌خواست بر آنها خرده بگیرد، می‌فرمودند: بین ما وارد نشوید و جز به خوبی، نام اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نبرید. ^(۲)

۱ - بحار الأنوار جلد ۲۵ صفحه ۱۱۴ روایت ۱۵ و روایت ۱۷.

۲ - بحار الأنوار جلد ۴۶ صفحه ۱۸۵.



ولی غیر سادات اگر برای بوجود آوردن حکومت واحد جهانی که مخصوص حضرت بقیة الله (ارواحناfade) است، قیام کنند. طاغوت، یعنی متجاوز از حدّ خودند و به هیچ وجه عملشان برای اسلام مفید نخواهد بود.

یکی دیگر از فضائل سادات خمس است

در ترکیه با یکی از علماء اهل سنت بحثی در این باره داشتم که عین آن مناظره را در اینجا می آورم.

حدود غروب آفتاب بود که با اتومبیل سواری به «بتلیس» یکی از شهرهای خوش منظره ترکیه وارد شدیم، حالا برای چه کاری آنجا رفته بودیم، بماند (البته در کتاب «شبهای مکه» آن را شرح داده ام). به هر حال وقتی در هتل مستقر شدیم دو نفر که لباس روحانیت من جلب توجه شان را کرده بود و بعد معلوم شد هر دو امام جماعت همان شهر هستند، به اتاق ما آمدند و از من تقاضا کردند که قدری با آنها بنشینم و در بعضی از مسائل علمی بحث کنم. من هم اگر چه خسته بودم ولی چون شبهای زمستان بود و وقت برای استراحت زیاد داشتم بی میل نبودم که به خواسته آنها جواب مثبت بدهم. لذا یکی از مباحثی که در آن مجلس مورد بحث ما واقع شد، این بود که:

چرا شیعه خمس را واجب می داند و اهل سنت واجب نمی داند؟

یکی از آن دو نفر گفت: یکی از بدعت‌هایی که شیعه گذاشته این است که خمس را واجب می داند!

گفتم: اشتباه می کنید، این حکم که شما نامش را بدعت گذاشته اید پروردگار متعال در قرآن پایه گذاری کرده و دستور داده است.

گفت: کجای قرآن دستور خمس صادر شده است؟

گفتم: آنجا که می فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَ
لِذِي الْقُرْبَىٰ وَلِالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (۱)

بدانید که اگر فائده‌ای از چیزی بردید، یک پنجم آن،
مال خدا و رسول خدا و ذی القربی و برای یتیمان و مساکین
و ابن سبیل است.

گفت: این آیه درباره غنائم جنگی نازل شده و آن هم زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
است نه در این زمان.

گفتم: شما دو ادعا کردید که علاوه بر اینکه قطعاً هیچ دلیلی بر این دو ادعا
ندارید، ما دلائلی هم برخلاف نظر شما داریم.

اول: آنکه ادعا کردید که خمس از غنائم جنگی است نه از غیر آن. از شما
سؤال می‌کنم: از کجای آیه استفاده می‌شود که خمس مربوط به غنائم جنگی
است؟ در این آیه‌ای که من خواندم، کلمه «حرب» و جنگ وجود ندارد، بلکه
می‌گوید: آنچه غنیمت از چیزی (آن چیز هر چه باشد) بردید، پنج یک آن، مال
خدا و رسول و امام و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است.

دوم: آنکه فرمودید: این آیه مربوط به زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. اگر این
فرمایش بی‌دلیل، صحیح بود پس چرا آن را بنحو اطلاق برای ما نقل نموده و یا
چرا اطلاقش را در آیه دیگر نسخ نکرده‌اند؟ بنابراین هیچ دلیلی نداریم که این
آیه تنها مربوط به زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا مربوط به غنائم



جنگی باشد.

و از سوی دیگر، روایات زیادی داریم که این آیه را طبق نظر شیعه تفسیر می‌کند. یعنی می‌گوید: خمس از آنچه زائد بر مخارج معمولی است داده می‌شود و باید به شش قسمت تقسیم شود: قسمتی مال خدا است و قسمتی متعلق به رسول خدا است و قسمتی مربوط به کسی است که قرابتی با پیغمبر دارد که منظور خلیفه و امام هر زمان است و قسمتی مال یتیمان آل محمد است و قسمتی متعلق به مساکین از آل محمد است و قسمتی هم مال ابن السبیل از خویشاوندان آن حضرت است.

گفت: اتفاقاً وقتی ما در «جامعه الأهر» درس می‌خواندیم تفسیر شیعه و روایات ائمه شیعه را استادمان برایمان گفت، ولی آنها را استاد به این نحوها رد می‌کرد که: این روایات از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نشده و بر فرض هم از آن حضرت نقل شده باشد ما نمی‌توانیم آنها را بیان‌کننده حقائق قرآن بدانیم.

گفتم: آیا شما ائمه شیعه را افراد راستگویی می‌دانید یا خیر؟

گفت: بلی، اینکه جای تردید نیست.

گفتم: آنها در صدها کلام گفته‌اند که آنچه را ما در احکام و معارف اسلام می‌گوئیم، از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنیم. بنابراین، اگر آنها راستگو هستند، کلام آنها سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

گفت: بر فرض که باشد، من که گفتم استاد می‌گفت کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند صددرصد صحیح باشد.

گفتم: بنابراین استاد شما قرآن را قبول ندارد. زیرا قرآن می‌فرماید که پیغمبر روی خواسته دل سخن نمی‌گوید، بلکه آنچه می‌گوید وحی است.

گفت: منظور از این آیه خود قرآن است، یعنی خدای تعالی می خواهد بگوید قرآن وحی است و شما به آن توجه داشته باشید و قبولش کنید.

گفتم: از شما که یک فرد عالمید، تعجب می کنم. اگر مطلب این باشد که شما می گوئید، باید معتقد شد که حجیت قرآن بستگی به این آیه دارد و حجیت این آیه هم بستگی به حجیت قرآن دارد و طبعاً «دور» لازم می آید، بلکه اطلاق کلام «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^(۱) حتی شامل کلمات معمولی و عادی آن حضرت هم می شود تا چه رسد به آنچه که مربوط به احکام و معارف اسلامی است.

پس بدون تردید اگر نگوئیم این آیه می خواهد کلیه سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را قطعیت دهد، لاقلاً باید معتقد شویم که روایات و احادیثی که در احکام و معارف وارد شده است، حجیت و قطعیت دارد و هر صادقی که صداقتش ثابت باشد آنها را نقل کند، مثل وقتی است که از خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده ایم.

گفت: حالا اگر در نظرتان هست، خلاصه ای از آنچه درباره این آیه و احکام خمس از احادیث و روایات اطلاع دارید بفرمائید تا استفاده کنیم.

من در آنجا خلاصه ای از درسهایی را که از محضر استاد بزرگوارمان مرحوم آیه الله العظمی بروجردی استفاده کرده بودم، برای او نقل کردم، ولی چون این کتاب را برای عموم می نویسم و اگر آن مطالب علمی را در اینجا درج کنم ممکن است برای بعضی کسل کننده باشد، خوانندگان محترم را تنها به رساله عملیه که عصاره ای از همان درسها و مطالب علمی است



ارجاع می‌دهم.

اما پس از آنکه برای آن عالم سنی احکام و مسائل خمس را توضیح دادم، او چند اشکال و یا چند سؤال کرد که لازم می‌دانم به مناسبت خصوصیات که در این کتاب هست آنها را نقل کنم:

سؤال کرد: چرا دین مقدس اسلام برای فرزندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امتیاز قائل شده و ثروت به این زیادی را به آنها اختصاص داده است؟

من ابتدا بحث مفصلی (که قبلاً در همین کتاب آمده است) درباره آنکه سادات دارای فضیلت واقعی هستند، برای او بیان کردم و ثابت نمودم که آنها امتیاز حقیقی دارند و او هم قبول نمود و سپس مطالبی را که در کتاب «پاسخ ما» در این باره نوشته‌ام، برای او شرح دادم که خلاصه‌اش این است: می‌گویند: «استالین» می‌خواست مذهبی را برای خود انتخاب کند، پس از تحقیق زیاد و بررسی مذاهب، اسلام را بهتر از سایر ادیان پسندید. ولی چیزی که او را مانع شد تا اسلام را قبول کند این بود که گفت: چرا باید پیغمبر اسلام برای اقوام و خویشاوندان خود امتیاز قائل شود و خمس را به آنها اختصاص دهد؟

ما در آن کتاب جواب گفته‌ایم که از نظر مقدار، اسلام برای سادات در این خصوص امتیازی قائل نشده است، زیرا به مسکین یا یتیم و یا ابن السبیل از سادات همان مقدار از خمس را می‌دهند که به مسکین یا یتیم و یا ابن السبیل از غیر سادات از زکات می‌دهند.

به عبارت واضح‌تر، به هر دو دسته آن قدر از خمس و زکات باید داد تا رفع فقر و احتیاج آنها بشود و زیاده‌تر از آن به فتوای تمام علماء شیعه دانش

اشکال دارد، زیرا پس از آنکه آنها را از خمس یا زکات مستغنی کردند موضوع حکم که مثلاً مسکین بوده از بین رفته و دیگر معنی ندارد که خمس و یا زکات را به غیر مسکین بدهند.

بنابراین هیچ امتیازی از نظر مقدار بین سید و غیر سید در این خصوص نمی‌باشد، ولی از نظر کیفیت و چگونگی این خمس با زکات بسیار فرق دارد. زکات چرک دست مردم است، ولی خمس سفره‌ای است که اطرافش خدا و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نشسته‌اند که این امتیاز، بسیار قابل توجه است. و لذا یکی از امتیازات و فضائل سادات و فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام دادن خمس به آنها است.

سؤال کرد: آیا خمس چگونه تقسیم و به چه کسانی

داده می‌شود؟

گفتم: در احادیثی که این آیه را تفسیر کرده خمس در مرحله اول به دو نصف تقسیم می‌شود: نصف آن متعلق به خدا و رسول و خلیفه و امام هر زمانی است و چون سهم خدا و رسول و امام را در زمان ما کسی نیست که بگیرد، باید نایب امام زمان یعنی فقیه و مرجع تقلید جامع الشرائط، آن را برای مصالح و پیشبرد اهداف مقدسه اسلام بگیرد و نصف دیگر را به سه دسته از بنی هاشم که در بعضی از روایات به آنها «آل رسول الله» گفته‌اند و در بعضی از احادیث آنها را اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نامیده‌اند و در بعضی از احادیث آنها را فرزندان حضرت علی و حضرت فاطمه علیها السلام معرفی کرده‌اند و در بعضی دیگر آنها را خویشاوندان و اقربای پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردم شناسانده‌اند، داده می‌شود.

البته طبق احادیث اگر آنها مسکین و یتیم و یا ابن السبیل نباشند، از این



قسمت از خمس حقی ندارند.

سؤال کرد: آیا کسانی که از طرف مادر سیدند و دارای یکی از این شرایط می‌باشند، شیعه به آنها خمس می‌دهد یا خیر؟

من در اینجا ابتدا بحث مفصلی درباره اثبات آنکه این گروه فرزندان پیغمبر ﷺ هستند و با کسانی که از طرف پدر به آن حضرت انتساب دارند، فرقی ندارند (و قبلاً در همین کتاب مطرح شد) برای او بیان کردم و سپس گفتم: ولی بعضی از علماء و مراجع تقلید شیعه به خاطر حدیثی که در این خصوص از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده به آنها خمس نمی‌دهند و آن روایت این است:

در کتاب «کافی» از علی بن ابراهیم، او از حماد بن عیسی و او «از بعضی از اصحاب» نقل می‌کند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خمس از پنج چیز باید داده شود». (این حدیث مفصل است تا آنکه می‌فرماید:)

«و من كانت امه من بنی هاشم و ابوه من سائر القریش فان الصدقة تحل له و لیس له من الخمس شیء لان الله تعالی یقول: اَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ»^(۱)

«کسی که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سائر قریش است صدقه بر او حلال است و از خمس نمی‌تواند چیزی بگیرد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: بخوانید آنها را به انتساب پدرانشان.

این روایت به دلائلی مردود است:
اول: از جهت سند که بدون تردید این روایت مرسله است و نمی‌تواند



مورد توجه باشد. (۱)

دوم: بدون تردید اگر کسی مطلبی را بگوید و به آیه‌ای از قرآن استشهاد کند که آن آیه دلالت بر مقصود او نداشته باشد، یقیناً آن مطلب ناصحیح است. بنابراین، روایت فوق که برای عدم جواز دادن خمس به کسی که از طرف مادر به بنی هاشم می‌رسد به آیه «أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ» استشهاد کرده است با اینکه می‌دانیم آیه مزبور در این مورد نازل نشده و بلکه اگر به قرآن مراجعه شود و تمام آیه را مطالعه کنیم، می‌بینیم به هیچ وجه برای استشهاد و تعلیلی که روایت از آن می‌خواسته استفاده کند مفید نیست، قطع پیدا می‌کنیم که لااقل آخر روایت اظهار نظر راوی مجهول که از او «به بعضی از اصحاب» تعبیر شده بود یا به کلی اصل روایت مجهول است و یا لااقل از اعتبار ساقط می‌باشد.

سؤال کرد: پس آیه در چه موضوعی نازل شده است؟

گفتم: اصل آیه این است:

«مَا جَعَلَ ادْعِيَانَكُمْ اَبْنَانَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ
الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ * ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ
اللَّهِ». (۲)

۱ - می‌گویند: ضعف سند را عمل مشهور جبران می‌کند.

در پاسخ می‌گوئیم: این مطلب در صورتی صحیح است که ما ندانیم عمل مشهور به چه خاطر بوده و احتمال بدهیم که شاید از نظر آنها سند روایت صحیح بوده است. در صورتی که اینجا می‌دانیم آنها طبق یک اشتباه عمومی و همگانی به آنکه زن در ایجاد نطفه هیچ نقشی ندارد، این اعتقاد را پیدا کرده‌اند که با این اعتقاد حتی اگر بدون این روایت هم این فتوا را می‌دادند، ایرادی بر آنها نبود. ولی در زمان ما که از نظر علمی و منطقی جای شبهه‌ای برای احدی باقی نمانده و می‌دانیم همان سهمی را که پدر نسبت به فرزند دارد، «مادر» نیز عیناً و یا بیشتر همان سهم را دارا است، نمی‌توان ضعف سند را جبران شده قبول کرد.

۲ - سورة احزاب آیه ۵.



خدا پسر خواننده‌های شما را فرزندان واقعیتان قرار نداده است. اینکه (می‌گوئید پسر) سخنی است که فقط به زبان می‌گوئید و خدا حق می‌گوید و به راه حق راهنمایی می‌فرماید. آنها را با انتساب به پدران واقعی خودشان بخوانید، این در نزد خدا به عدل و راستی نزدیکتر است.

گفت: بدون تردید این آیه هیچ دلالتی برای آن معنائی که در روایت از آن استفاده شده، ندارد.

گفتم: بنابراین چنانکه سید مرتضی و صاحب «حدائق» و جمعی از علماء که صاحب «حدائق» نقل می‌کند می‌گویند، بین فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام چه از طرف مادر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی و حضرت فاطمه علیها السلام برسند و یا از طرف پدر، فرقی نخواهد بود.

گفت: شاید علمائی که این عده را استثناء کرده‌اند، نمی‌خواسته‌اند تعداد بنی‌هاشم زیاد باشند.

گفتم: اتفاقاً اگر این عده را استثناء نمی‌کردند، اشکالی که اکثر مردم دارند برطرف می‌شد و آن این است که می‌گویند: خمسی که از هفت چیز باید گرفته شود که تنها یک قلم آن معادن، مثل طلا و نقره است، چگونه نصفش به جمعی از سادات که در مقابل این ثروت، زیاد نیستند باید داده شود؟ ولی اگر ساداتی را که از طرف مادر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسند، استثناء نمی‌کردند، این اشکال تا حدی کاهش پیدا می‌کرد.

گفت: آیا شما دلیلی دارید که حکم خمس شامل این دسته از بنی‌هاشم می‌شود؟

گفتم: بعد از آنکه اثبات کردیم آنها فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله اند و استثناء

نیستند، طبعاً مشمول عموماً و جوب اعطای خمس می‌گردند. (این بحث همین جا در این مجلس تمام شد).

در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی کتابی به نام «فضائل السّادات» از مرحوم علامه جلیل سید محمد اشرف، سبط میرداماد به دستم رسید که دیدم در صفحه ۲۹ آن کتاب پس از نقل روایت فوق می‌نویسد:

سید المحققین سید حسین بن الحسن الحسینی که از جمله مروّجین مذهب به حقّ ائمه اثنی عشر علیهم السلام است در رساله «سیادت الاشراف» ده طریق بر خلاف مدّعی فوق (یعنی کسی که از طرف مادر به بنی هاشم می‌رسد خمس به او تعلق نمی‌گیرد) ایراد نموده که یکی از آنها این است. او می‌گوید:

راه دوّم این است که هاشمی کسی است که پدر
اعلایش حضرت هاشم باشد. پدر مادر نیز پدر است برای
اینکه معنی ابوّت در او تحقّق دارد به خاطر آنکه پدر
اعلا به پدر پدری و به پدر مادری تقسیم می‌شود. زیرا
بدیهی است که آدم علیه السلام پدر عیسی علیه السلام و پیغمبر
اسلام صلی الله علیه و آله پدر امام حسن و امام حسین علیهما السلام اند، لذا هیچ
مانعی برای آنکه پدر مادر، پدر حقیقی برای فرزند باشد
وجود ندارد جز آنکه واسطه مادر است و حال آنکه مادر
مانع نیست، بلکه مادر در تولّد فرزند نقش بیشتری دارد.
زیرا فرزند در رحم مادر خلق می‌شود و همچنین در رحم
او تغذیه و نموّ می‌کند. حتّی گاهی ممکن است فرزند از
مادر بدون داشتن پدر متولّد شود و عکس آن ممکن نیست
و مؤیّد مطلب ما آن چیزی است که عالم ربّانی میثم بحرانی
در شرح کلام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: نبوده



باشید مانند کسی که بر پسر مادرش بدون هیچ فضیلتی تکبر می‌کند. در اینجا آن حضرت فرموده «پسر مادرش» و نگفته «پسر پدرش»، زیرا فرزند حق مادر است. و اما از پدر جز نطفه‌ای که در رحم مادر ریخته چیز دیگری نبوده که آن را فرزند نمی‌گویند، بلکه اگر رحم مادر نباشد آن یک موجود مادی بی‌فایده است. از همین است که می‌گویند فرزند حلالزاده به دائی شباهت دارد و در روایت صحیح‌های از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که شیر، طبع کودک را بعد از تولد و جدا شدن از بدن مادر تغییر می‌دهد. پس چگونه ممکن است که قبل از تولد و قبل از متصل بودن به بدن مادر بی‌تأثیر باشد.

در اینجا ملاحظه می‌فرمائید با اینکه علامه جلیل سید محمد اشرف متوجه سهم اولیه مادر به مقتضای زمانش نبوده یعنی هنوز نمی‌دانسته است که از نظر سرمایه‌گذاری اولیه هم مادر سهمی به نام «اوول» دارد و به هیچ وجه پدر از مادر حتی در همان نطفه بی‌جان اولیه سهمش بیشتر نبوده است، در عین حال مادر را به خاطر پرورشی که فرزند را در رحم داده و بعد از آن شیر می‌دهد، کاملاً سهم می‌داند و معتقد است که باید همان گونه که از خمس به سیدی که از طرف پدر سید است، می‌دهند همچنین باید به سیدی که از طرف مادر سید است، از آن مال بدهند.

بعضی گفته‌اند که: علماء و دانشمندان می‌گویند: سهم سادات به سید متجاهر به فسق نمی‌رسد! آیا این مطلب صحیح است؟

ما در جواب می‌گوئیم: این مطلب صحیح نیست و علماء و مراجع تقلید هم آن را از شرائط مستحق خمس ندانسته‌اند بلکه بعضی از علماء به خاطر

نپرداختن خمس به سادات متجاهر به فسق مورد سرزنش ائمه اطهار عليهم السلام هم قرار گرفته‌اند چنانکه در این کتاب قضایائی از این افراد نقل شده است.

فضیلت بزرگ دیگر

طبق دهها روایت و صدها فتوی و بلکه طبق تحقیق و بررسی کامل در کتب فقهاء، اجماع مسلمین بر این است که چون زکات و صدقه چرک دست مردم است، بر ذریه طیبه حضرت فاطمه عليها السلام حرام می‌باشد. یعنی خدای تعالی نخواسته آنها زیر بار منت دیگران و صدقه‌خور مردم باشند. در صدها روایت و کلمات خاندان عصمت عليهم السلام مضمون این جمله تکرار شده است که:

«ان الصدقه علينا محرمة لانها اوساخ ایدی الناس»^(۱).

صدقه بر ما حرام است، زیرا چرک دست مردم است.

ما در اینجا نمی‌خواهیم مسائل زکات را بیان کنیم و نیز نمی‌خواهیم بگوئیم به چه کسی زکات می‌رسد و به چه کسی نمی‌رسد، زیرا در کتابهای فقهی و رساله‌های عملیه، مسائل و فروع زکات مفصلاً ذکر شده بلکه همین مقدار که ثابت شود خدای تعالی زکات را به خاطر آنکه چرک دست مردم است بر سادات حرام کرده کافی است و این خود امتیاز بزرگی است که خدای تعالی و اسلام به آنها داده و کسانی که نمی‌توانند سائر فضائل را درک کنند آیا این فضیلت را هم می‌توانند منکر شوند و بگویند که خدای تعالی و رسولش برای سادات هیچ فضیلتی قائل نشده‌اند؟



پاکی باطنی سادات

یکی از فضائل اولاد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام که به خاطر آن حضرت، به آنها عطا شده این است که آنها ذاتاً پاک و طاهرند، زیرا از نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب علیهما السلام می باشند و این اتصالِ نسبی ایجاب می کند که آنها به تمام معنی باطناً پاک باشند.

در کتاب «معانی الاخبار» شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام نقل کرده که در تفسیر آیه «کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» فرمود:

اما درخت پاک، منظور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و فرع آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و شاخه آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و میوه آن، اولاد حضرت فاطمه علیها السلام و ذریه او می باشند.

پس چگونه ممکن است که اصل درخت و شاخه آن پاک، ولی میوه آن ناپاک باشد؟ و بر فرض اگر میوه که چون بر سر درخت است و بیشتر آلودگی دارد، گرد و غباری به روی آن بنشیند، قابل جبران است، یعنی به راحتی می توان آن را تمیز کرد و بلکه باید آن را شست و شو نمود. همچنین سادات که از این شجره هستند و میوه این درخت اند بوسیله دعاهاى مردم و سلام و صلوات خدای تعالی پاک خواهند شد.

خطیب بغدادی در تاریخش نوشته است:

محمد بن زکریای رازی در بلخ به خدمت یکی از سادات مشرف شد. سید به رازی گفت: خدا استاد را تأیید کند! درباره ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر تان چیست؟
رازی گفت: چه بگویم درباره طینتی که به آب وحی

خمیر شده و درختی که به آب رسالت آبیاری گردیده آیا
غیر از عطر و مشک هدایت و بوی عنبر تقوی چیز دیگری
از آن انتظار است؟

آن سید بزرگوار به دهان او دُری گذارد.
روز بعد سید به بازدید او رفت، رازی گفت: اگر ما
شما را زیارت کنیم به خاطر فضیلت شما است و اگر شما ما
را زیارت کنید به خاطر فضل و کرم شما است.

در کتاب «فضائل السادات» می نویسد:
شیخ محی الدین عربی که از اکابر علماء صوفیه است در کتاب «فتوحات»
در بیان آیه تطهیر می گوید:

خدای تعالی فرموده:
«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
(۱) تَطْهِيرًا».

در حکم این آیه اولاد فاطمه عليها السلام تا روز قیامت
داخل هستند. آنها آمرزیده شده اند، آنها پاکانند. این
خصیصه و عنایتی است که خدا به خاطر شرفی که
پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد، به آنها عطا کرده و لذا سزاوار است که هر
مسلمانی خدا را در این آیه که اولاد فاطمه عليها السلام را پاک
معرفی کرده تصدیق کرده و معتقد شود که آنچه اولاد
فاطمه عليها السلام می کنند، خدا آنها را عفو کرده و مؤاخذه
نمی کند و سزاوار نیست که مسلمانان خدای نکرده آنها را
راکه خدا بر تطهیرشان شهادت داده مذمت کنند. این نه به
خاطر عملی است که آنها کرده اند و نه به خاطر کار خوبی
است که انجام داده اند، بلکه به خاطر عنایتی است که خدا به



آنها اختصاص داده و این فضل خدا است که به هر کس

بخواهد، می دهد.

توضیح کلام محی الدین این است که بدون تردید تطهیری که خدای تعالی در این آیه برای اهل بیت اراده کرده به دو بخش تقسیم می شود:

اول: تطهیر دفعی است یعنی خدای تعالی نمی گذارد رجس و پلیدی به بعضی از اهل بیت وارد شود و هنوز آنها به پلیدی مبتلا نشده از آنها دفع می کند چنانکه درباره معصومین علیهم السلام این کار را کرده است و آنها را پاک خلق فرموده است.

دوم: تطهیر رفعی است یعنی خدای تعالی رجس و پلیدی را از بقیه اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که آلوده به گناه می شوند رفع می کند و آنها را وارد بهشت می نماید پس معنی ظاهری آیه شریفه این است که خدا اراده کرده که رجس و پلیدی را از شما خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام دفع کنند و شما را معصوم قرار دهد و رفع کند یعنی گناهانتان را بیمارزد و شما را مغفور قرار دهد. و نیز محی الدین عربی در باب بیست و نهم از کتاب «فتوحات» در حالات سلمان، مطلبی در این خصوص دارد که خلاصه اش این است:

چون پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بنده خالص خدا بود، خدا او و اهل بیتش را تطهیر کرد و هر رجسی را از آنها زائل فرمود و منظور از رجس هر چیزی است که آنها را پست کند، زیرا رجس بنا به آنچه «قراء» گفته اند در نزد عرب همان پستی است.

(در اینجا مطالبی درباره سلمان دارد، سپس می گوید:)

تو چه گمان می کنی درباره سادات و اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله؟ آنها در ذات پاک شدگانند، بلکه عین پاکی هستند و این شرافتی است برای تمام اولاد فاطمه علیها السلام.

از بعضی روایات اهل سنت نیز استفاده می شود که آنها معتقدند آیه تطهیر شامل جمیع ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله است و به معنی ظاهر آن اکتفا کرده اند که خدای تعالی می فرماید: جز این نیست که خدا خواسته است پلیدی را از شما خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله برد و پاکتان کند و تردیدی نیست که ظاهر آیه حتی قابل تطبیق با معصومین علیهم السلام نمی باشد، زیرا خدا کسی را پاک می کند که آلودگی داشته باشد و معصومین علیهم السلام از اوّل خلقتشان پاک بوده اند.

بنابراین، ظاهر آیه موافق با نظر اهل سنت است، یعنی آیه شریفه شامل ذریه و جمیع خاندان و خویشاوندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می گردد، ولی در صدها روایت که در کتب شیعه و سنی وجود دارد، شأن نزول آیه را درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بیان می کنند و به وجود معصومین با تأویل به اینکه این اراده دفع پلیدی از آنها قبل از خلقتشان بوده و پاک و طاهر خلق شده اند، تطبیق می نمایند.

به هر حال چه ظاهر آیه که حجت است و طبعاً با سادات غیر معصوم هم تطبیق می کند به پاک شدن سادات در آخر کار تطبیق بکند یا نکند، فرقی ندارد. آنها طبق دلائل گذشته ذاتاً پاک و پاکیزه و طاهر از هرگونه پستی و پلیدی می باشند.

در تفسیر آیه اوّل سوره طه نیز جمعی از علماء شیعه و سنی از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

منظور از طای «طه» طهارت و پاکی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و منظور



از اهل بیت، ذریّه و خویشاوندان آن حضرت است و منظور از های «طه» هدایت شدن آنها در آخر کار به حقایق است.

سادات از شرّ شیطان محفوظ اند

یکی از فضائل فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام برای آنها دعا کرده اند که از شرّ شیطان محفوظ باشند و بدون تردید دعای آنها مستجاب است.

در کتاب «کامل بهائی» نقل شده است:

وقتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عقد ازدواج حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را با حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خواند، یک مشت آب به سینه حضرت فاطمه علیها السلام ریخت و گفت: خدایا، او و ذریّه اش را از شرّ شیطان در پناه تو قرار می دهیم.

سپس یک کف دیگر آب برداشت و به سینه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ریخت و گفت: خدایا، برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریّه اش را از شرّ شیطان رانده شده در پناه تو قرار می دهیم.

و باز یک مشت دیگر آب برداشت و روی شانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ریخت و گفت: خدایا، او و ذریّه اش را از شرّ شیطان در پناه تو قرار می دهیم.

امام سجّاد علیه السلام هم در دعائی که برای اولادش در کتاب صحیفه سجّادیه می کند، می فرماید:

«وَأَعِزَّنِي وَذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (۱)

خدایا، مرا و ذریه‌ام را از شیطان رانده شده پناه بده.

بنابراین چون بدون تردید دعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت سجاد علیه السلام مستجاب است، ذریه آن حضرت هم از شر شیطان محفوظ‌اند.

روزی من این مطلب را در میان جمعی می‌گفتم. شخصی به من ایرادی را که ممکن است به ذهن شما هم آمده باشد وارد کرد و من جوابی دادم که او پسندید. حالا آن را برایتان نقل می‌کنم، شاید شما هم پسندید.

او گفت: ما تردیدی نداریم که دعای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام سجاد علیه السلام مستجاب است و از طرفی تردیدی نیست که کلمه ذریه شامل تمام فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می‌شود، پس چرا می‌بینیم که بعضی از سادات از شیطان تبعیت می‌کنند و با دیگران در این جهت فرقی ندارند؟

من گفتم: تمام همّت شیطان چنانکه در قرآن هم آمده این است که مردم را گمراه کند و نگذارد آنها با ایمان و عقائد صحیح از دنیا بروند و در نتیجه، می‌خواهد همه مردم اهل جهنم گردند.

اما خدای تعالی در اینجا نقشه او را نقش بر آب کرده و سادات را در وقت بیرون رفتن از دنیا موفق به اعتقادات صحیح و نجات از گمراهی فرموده است (چنانکه در گذشته آن را اثبات کردیم). و روز قیامت نیز چون آنها یا بوسیله شفاعت و یا به خاطر وعده الهی (که بعداً در اطراف اثبات آن به یاری خدا بحث خواهد شد) از جهنم نجات پیدا خواهند کرد، طبعاً نقشه شیطان نقش بر آب شده و خدا آنها را از شر او حفظ کرده است.



خلاصه آنکه شرّ شیطان این است که بشر را در عالم قیامت به شقاوت و بدبختی و عذاب جهنّم بکشاند و چون او در خصوص فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام نمی تواند به این هدف برسد، برای آنها شرّی ندارد و آنها هم از شرّ او محفوظ اند.

اجر اعمال خوب سادات دو برابر است

یکی از فضائل و امتیازات سادات این است که خدای تعالی برای آنها در مقایسه با سائر مردم دو برابر اجر در مقابل اعمال نیکشان تعیین کرده و نیز برای اعمال زشتشان دو برابر عذاب قرار داده است.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که: امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«لِمَحْسِنَاتِكُمْ مِنَ الْإِجْرِ وَلِمُسِيئَاتِكُمْ مِنَ الْعَذَابِ» (۱)

برای نیکوکاران از ما سادات دو برابر اجر است و

برای معصیتکاران از ما عذاب مضاعف می باشد.

ممکن است سؤال شود: فضیلت سادات به خاطر اینکه آنها نسبت به دیگران برای کارهای خوبشان دو برابر اجر داشته باشند روشن است. ولی در اینکه آنها در مقابل اعمال بدشان دو برابر عذاب ببینند، چه فضیلتی است؟

ما در جواب می گوئیم: در فضائل و مطالبی که بعداً تذکّر داده می شود ثابت خواهد شد که آنها در آخرت همه بخشیده خواهند شد، ولی وقتی به آنها گفته می شود اگر کار زشت کردید دو برابر عذاب دارید، مسلّم از نظر



دشمنی با آنها نبوده، بلکه به خاطر خلاف توقّعی است که پروردگار متعال با دادن آن همه امتیاز از آنها دارد.

سادات باید همچون اجدادشان گرد گناه و معصیت و بلکه حتّی مکروهات نگردند، نعمتهای الهی را شاکر باشند و فراموش نکنند که آنها متّصل به سرچشمه حیات و طهارتند.



سلام خدا بر آل پیغمبر ﷺ

پروردگار متعال در سوره صافات آیه ۱۳۰ در ردیف انبیاء اولوالعزم، به سادات و فرزندان پیغمبر اکرم ﷺ سلام کرده و تمام آنها را مورد لطف و عنایت مخصوص خود قرار داده است، زیرا پس از آنکه ما در گذشته ثابت کردیم که «آل محمد» همان ذریه آن حضرت و سادات تا روز قیامت هستند، پس معنی «آل یس» هم بدون تردید ذریه پیغمبر اکرم ﷺ و سادات خواهند بود، چرا که تمام مفسرین بدون استثناء گفته‌اند «یس» یکی از اسماء پیغمبر اکرم ﷺ است و خود قرآن هم به این معنی تصریح کرده آنجا که می‌گوید:

«يَسُّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْأَمْزَلِينَ»^(۱)

یس (ای محمد)، قسم به قرآن حکیم، تو از فرستادگان الهی هستی.

بنابراین وقتی خدای تعالی در قرآن سوره صافات آیه ۱۳۰ می فرماید: «سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَسٍّ» منظور سلام بر سادات و ذریه حضرت فاطمه زهراء عليها السلام است و این از بزرگترین فضائل سادات است.

در اینجا خدای تعالی به اولاد حضرت فاطمه زهراء عليها السلام در ردیف انبیاء عظام سلام گفته و آنان را از جمیع نواقص سلامت و پاک قرار داده است. برای توضیح و اثبات مطلب فوق به این سرگذشت توجه کنید:

در مسجد الحرام

روزی در مسجد الحرام قرآن می خواندم، مردی از علماء مصر که بعدها معلوم شد استاد «جامعه الأزهر» هم هست به قرآن من گوش می داد و خوشحال بود که یک ایرانی با آنکه نباید به زبان عربی مسلط باشد، قرآن را صحیح می خواند، تا آنکه به آیه ۱۳۰ سوره صافات رسیدم و خواندم «سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَسٍّ». گفت: این غلط است، بگو «سَلَامٌ عَلَىٰ الْيَاسِينِ»، آن چنانکه در قرآن نوشته شده است.

گفتم: شما احتمال نمی دهید که «الْیاسین» غلط باشد؟

گفت: نه، زیرا در قرآن این چنین آمده است.

گفتم: بفرمائید معنی «الْیاسین» چیست؟

گفت: منظور همان حضرت الیاس پیغمبر است.

گفتم: پس می خواست بگوید: «سَلَامٌ عَلَىٰ الْيَاسِ».

گفت: نه، این کلمه جمع است و منظور الیاسها هستند.

گفتم: مگر در میان پیغمبران چند نفر به نام «الْیاس» بوده اند؟



گفت: نمی دانم.

گفتم: من می دانم. اگر شما هم کتب تاریخ را ورق بزنید یقین خواهید کرد که جز یک الیاس بیشتر در میان انبیاء علیهم السلام نبوده است.

گفت: پس چرا در قرآن‌ها این گونه نوشته شده است؟

گفتم: شما می دانید که خوانندگان قرآن و کسانی که بر کلمات آن اعراب و حرکتها را گذاشته اند هفت نفر بوده اند که آنها را «قراء سبعة» می نامند. آنها بوده اند که اعراب و حرکات و صداهاى کلمات و حروف قرآن را تعیین می کرده اند ولى بدون تردید آنها معصوم نبوده اند، چون در اکثر آیات اختلاف در قرائت دارند و حتّی گاهی بعضی از آنها در تعیین حرکات و قرائت کاملاً غرض ورزی هم کرده اند. مثلاً یکی از آن موارد همین آیه است، زیرا آن چنانکه از احادیث شیعه و سنّی استفاده می شود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و تمام خلفاء معصومش این آیه را این گونه خوانده اند: «سَلَامٌ عَلَى الْإِس». حتّی چهار نفر از همان قراء سبعة نیز «الِیس» قرائت کرده و تنها سه نفر از آنها «الیاسین» خوانده اند که علاوه بر بی معنی بودن کلمه مزبور در این قرائت، برخلاف آن چیزی است که مرکز وحی یعنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیتش معتقدند.

ما در اینجا نمی خواهیم در بحث قرائت این آیه شریفه بیشتر از این وارد شویم، زیرا اگر کسی تحقیقی در روایات مربوط به این آیه شریفه داشته باشد به خوبی متوجّه می شود که حتماً باید این آیه را «سَلَامٌ عَلَى الْإِس» تلاوت کند و قرائت «سَلَامٌ عَلَى الْإِیَاسین» بی معنی و غیر صحیح است.

اما توضیح فضیلت:

اگر کسی در سوره مبارکه صافات دقت کند ملاحظه خواهد کرد که پروردگار متعال اسم جمعی از انبیاء عظام عليهم السلام را برده و از آنها قدردانی و تجلیل نموده و تنها به بزرگان و اولوالعزم آنها درود و سلام گفته که از آن جمله اینها هستند:

- ۱ - حضرت نوح عليه السلام در آیه ۷۸ که می فرماید: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ».
- ۲ - حضرت ابراهیم عليه السلام در آیه ۱۰۹ که می فرماید: «سَلَامٌ عَلَى اِبْرَاهِيمَ».
- ۳ - حضرت موسی و هارون عليهم السلام در آیه ۱۱۹ که می فرماید: «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ».

بدون تردید حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی عليهم السلام از پیغمبران اولوالعزم اند و اگر نامی از حضرت هارون برده شده در ضمن نام مقدّس حضرت موسی عليه السلام بوده است زیرا او همیشه با برادرش همکاری داشته و در تبلیغ با هم شریک بوده اند.

بنابراین اگر چه خدای تعالی در این سوره نام عده ای از انبیاء مثل اسحق و لوط و یونس و الیاس را برده ولی به هیچ یک از آنها سلام نگفته و تنها به اولوالعزم و بزرگترین آنها سلام و درود گفته است.

اما در این آیه یعنی در آیه ۱۳۰ سوره صافات می فرماید: «سَلَامٌ عَلَى اِلِیْسَ» (سلام و درود بر سادات و ذریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) که پر واضح است این عمل و لطف الهی از بزرگترین الطافی است که به فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام فرموده و آنها را در ردیف انبیاء اولوالعزم قرار داده و سلام و سلامتی و کمال را برای آنها خواسته است.



اکثر مفسّرین عامّه منجمله فخر رازی از ابن عبّاس در تفسیر این آیه شریفه نقل کرده‌اند که گفت: منظور از «آل یس» همان آل محمد صلی الله علیه و آله است.

در کتاب «احقاق الحق»^(۱) مرحوم علامّه حلّی رحمته الله می‌نویسد:

اکثر مفسّرین عامّه از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که

گفت: منظور از «آل یس» در سورۀ صافات همان آل محمد صلی الله علیه و آله است.

«قاضی روزبهان» دانشمند سنّی مذهبی که در همه جا می‌خواهد مرحوم علامّه حلّی را در کتاب «احقاق الحق» رد کند و اکثر فضائل خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را منکر می‌شود،^(۲) می‌گوید:

این حدیث که علامّه حلّی از ابن عبّاس نقل کرده

صحیح است و بدون تردید «آل یس» که در قرآن است

همان آل محمد صلی الله علیه و آله است و علی بن ابیطالب علیه السلام هم از

آنها است و سلام خدا بر آنها باد.

آیه‌الله مرعشی نجفی رحمته الله نیز در پاورقی کتاب «احقاق الحق» از ده مدرک و کتاب و تفسیر اهل سنّت این معنی را نقل کرده که اگر کسی آنها را مطالعه کند به هیچ وجه برایش تردیدی باقی نمی‌ماند که اوّلأ در آیه ۱۳۰ سورۀ

۱ - جلد ۳ صفحه ۴۴۹.

۲ - قاضی روزبهان از علماء اهل سنّت است وقتی او شنید که مرحوم علامّه حلّی رضوان الله علیه کتابی به نام «احقاق الحق» در عقائد و معارف اسلامی نوشته است ردّی بر آن کتاب نوشت و آن را برای شاگردان خود تدریس می‌کرد مرحوم قاضی نورالله شوشتری با زحمات زیاد مجموعه ردّیه او را بدست آورد و آنها را توضیح داد و ردّ مطالب او را نوشت که در نتیجه این سه عالم آنچه نوشته بودند امروز به نام کتاب «احقاق الحق» معروف است و در عصر ما مرحوم آیه‌الله مرعشی نجفی که از مراجع تقلید بودند مدارک و مطالبی بر این کتاب افزودند و این کتاب بر اهمیّت را احیاء نمودند و مجلّدات آن را به حدود بیست مجلّد رساندند. امید است خدای تعالی مرحوم علامّه حلّی و قاضی نورالله شوشتری و آیه‌الله نجفی مرعشی را اجر جزیل عنایت فرماید.

صافات باید «آل یس» خوانده شود و ثانیاً منظور از «آل یس» همان آل محمد صلی الله علیه و آله است.

ابن حجر عسقلانی که از علماء اهل سنت است در کتاب «صوائق» از فخر رازی نقل می کند که او گفته:

خدای تعالی در پنج چیز آل محمد را با خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شریک گردانده. اول در سلام دادن به آنها که برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «السَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ» و بر آل پیغمبر می فرماید: «سَلَامٌ عَلَی آلِ یس». (۱)

و نیز فخر رازی در تفسیر این آیه شریفه چند قول نقل می کند و می گوید: نافع و ابن عامر و یعقوب «آل یس» خوانده اند و آل یس همان آل محمد صلی الله علیه و آله است. (۲)

استرآبادی در کتاب «مناقب النبی و الائمة» و نجاشی در کتاب «فهرست» (باب راء) از ریان بن صلت هروی چنین نقل می کند:

روزی در مرو خدمت حضرت رضا عاشق به مجلس مأمون حاضر شدم و جمع زیادی از علماء عراق و خراسان هم بودند.

حضرت علی بن موسی الرضا عاشق رو کرد به علماء و گفت: به من بگوئید معنی کلام خدا که در قرآن می فرماید: «یَسَ وَالْقُرْآنَ الْحَکِیْمَ * اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ * عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ» (۳) چیست؟ و منظور از «یس» کیست؟

همه گفتند: که «یس» اسم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است،

۱ - صوائق المحرقه صفحه ۸۹ طبع مصر سنه ۱۳۱۲ هجری قمری.

۲ - تفسیر فخر رازی جلد ۲۶ صفحه ۱۶۳.

۳ - سوره یس آیه ۱ - ۴.



کسی در این موضوع شکی ندارد.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: خدای تعالی در اینجا به آل محمد فضیلتی عطا کرده که احدی جز کسانی که خوب بیندیشند آن را درک نمی‌کنند و به کُنه عظمت آن نمی‌رسند و آن این است که خدای عزوجل به احدی در قرآن سلام نداده و فقط به انبیاء عظام گفته «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْاَنْعَامِیْنَ» و فرموده: «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ» و نیز فرموده: «سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ» و حتّٰی نگفته «سَلَامٌ عَلٰی اِلٰ نُوْحٍ» نفرموده «سَلَامٌ عَلٰی اِلٰ اِبْرَاهِیْمَ» و یا «سَلَامٌ عَلٰی اِلٰ مُوسٰی وَ هَارُونَ» و حال آنکه می‌بینیم فرموده است: «سَلَامٌ عَلٰی اِلٰ یس» یعنی سلام بر آل محمد.

مأمون گفت: حالا دانستم که نزد معدن علوم نبوت، شرح و معنی فضائل آل پیغمبر صلی الله علیه و آله هست و او است که می‌تواند این حقیقت را بیان کند.

این حدیث، مفصّل است و اگر چه در کتاب مناقب النبی و الائمة همین مقدار را نقل کرده ولی سائرین این روایت را مفصلاً نقل نموده‌اند که انشاءالله شاید بتوانم در بقیّه فضائل فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام تتمّه آن را هم نقل کنم.

۱ - بحارالانوار جلد ۹۳ صفحه ۳۸۴. عن الريان بن الصلت قال: حضر الرضا علی بن موسی علیه السلام عند المأمون بمرو و قد اجتمع فی مجلسه جماعة من علماء العراق و خراسان فقال الرضا علیه السلام: اخبرونی عن قول الله عزوجل یس و القرآن الحکیم انّک لمن المرسلین علی صراط مستقیم فمن عنی بقوله یس قال العلماء یس محمد صلی الله علیه و آله لم یشک فیہ احد قال ابوالحسن علیه السلام فان الله تبارک و تعالی اعطى محمّدا و آل محمّد من ذلك فضلا لا یبلغ احد کنه وصفه الا من عقله و ذلك ان الله عزوجل لایسلم علی احد الا الانبیاء فقال تعالی سلام علی نوح فی العالمین و قال سلام علی ابراهیم و قال سلام علی موسی و هارون و لم یقل سلام علی آل نوح و لم یقل سلام علی آل ابراهیم و لم یقل سلام علی آل موسی و هارون و قال سلام علی آل یس یعنی آل محمد صلی الله علیه و علیهم قال المأمون قد علمت ان فی معدن النبوة شرح هذا و بیانه.

به هر حال نتیجه مطالب فوق و روایات سنّی و شیعه این است که:

۱ - در سوره صافات کلمه «الیاسین» درست نیست و حتّی زمان ائمه علیهم السلام آن را «آل یس» می خوانده اند و مورد بحث و تردید هم نبوده است. زیرا اگر در احادیث شیعه و سنّی دقّت کنید به خوبی متوجّه می شوید که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در زمان ائمه اطهار علیهم السلام به هیچ وجه کسی معتقد نبوده بلکه حتّی در فکرشان هم نمی آمده که ممکن است یک روز در بعضی از قرآنها جمله «آل یس»، به «الیاسین» تبدیل گردد و نوشته شود، زیرا وقتی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجمع علماء اهل سنّت این آیه را مطرح می فرماید آنها می گویند شکّی نیست که «آل یس» در سوره صافات آل محمّد است و حتّی یک نفر آنها نمی گوید که شاید منظور «الیاسین» باشد.

۲ - طبق آنچه در بالا بیان شد آل یس همان آل محمّدند.

۳ - بنابر آنچه در گذشته تحقیق و شرح داده شد آل محمّد، بنی هاشم و یا لاقل ذریّه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از نسل حضرت فاطمه زهراء علیها السلام است.

۴ - خدای تعالی بزرگترین شرافت را به آنها داده که در ردیف انبیاء اولوالعزم به آنها سلام کرده است.

۵ - معنی سلام پروردگار تنها درود تشریفاتی که بین دو دوست ردّ و بدل می شود نبوده و بلکه منظور سلامت قرار دادن آنها از نواقص روحی و رجس ها و پلیدی ها در عالم قیامت و سلامتی روح و روان و دین و آخرت آنها و غیره، می باشد و از این بالاتر آنکه خدای تعالی در قرآن به پیامبران اولوالعزم یک مرتبه بیشتر سلام نفرموده ولی طبق روایتی به سادات در قرآن دو مرتبه سلام گفته است.



در «مناقب» ابن شهر آشوب از ابوصالح از ابن عباس در تفسیر این آیه شریفه «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ»^(۱) می‌گوید:

آنها اهل بیت پیغمبر ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ و اولاد اینها تا روز قیامت هستند. اینها برگزیدگان و انتخاب شدگان از خلق‌اند که سلام بر آنها باد.^(۲)

علی بن ابراهیم قمی نقل می‌کند که امام علیؑ فرمود:
منظور از مصطفین در این آیه آل محمد ﷺ می‌باشند.^(۳)

از این حدیث شریف چند چیز استفاده می‌شود:
اول: آنکه کلمۀ اهل بیت بر سادات تا روز قیامت اطلاق می‌گردد.
دوم: آنکه سادات برگزیدگان و انتخاب شدگان از میان خلق‌اند.
سوم: آنکه در قرآن دو مرتبه خدای تعالی بر سادات سلام داده و آنها را به این فضیلت ممتاز فرموده است.

شاید سؤال شود که فائده این سلامها که خدا در قرآن به فرزندان پیغمبر ﷺ داده چیست؟

در جواب می‌گوئیم: یکی از فوائد این سلامها این است که خدای تعالی به آنها سلامتی روحی و اعتقادات صحیح و دارا بودن مذهب حقّ را داده است، زیرا سلامتی جسمی یک امر طبیعی و زودگذر و مربوط به این دنیای فانی است و آن قدر اهمیّت ندارد که مورد توجّه واقع شود و اما عقائد باطله

۱ - سورة نمل آیه ۵۹.

۲ - تفسیر برهان ذیل همین آیه شریفه در سورة نمل.

۳ - تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۲۰۷.

و انحرافات عقیده‌ای که بعضی از سادات ممکن است در دنیا داشته باشند آن هم باز به خاطر آنکه به طور قطع همه آنها قبل از مرگ از آن عقائد باطله برمی‌گردند و به مذهب حقّ مشرّف می‌شوند بی‌اهمیت بوده و این در مقابل سلامتی و کمالات روحی که در عالم برزخ و قیامت دارا هستند چیزی به حساب نمی‌آید، زیرا پر واضح است که مثلاً عمر هفتاد ساله در مقابل هزارها سال زندگی عالم ارواح و عالم ذر و زندگی بی‌نهایت عالم قیامت و عالم برزخ صفر است و این مدّت لغزش و انحراف عقیده‌ای آنها چیزی به حساب نمی‌آید. بنابراین، بسیار کلام صحیح و کاملی خواهد بود اگر بگوئیم سادات همیشه از همه انحرافات و امراض روحی و نواقص ذاتی مصون می‌باشند و این است معنی آنکه خدای تعالی سلامتی و سلام را برای آنها خواسته و آنها از جمیع نواقص، سالم و طیب و طاهرند.

سادات با عقائد حقّه از دنیا می‌روند

ممکن است در اینجا سؤال شود: به چه دلیل شما می‌گوئید سادات به طور قطع با مذهب حقّه از دنیا می‌روند؟

در پاسخ می‌گوئیم: دلائل قطعی از قبیل آیه قرآن و روایات و تشرّفات و کلمات حضرت بقیة الله علیه السلام گواهی می‌دهد که آنها با عقائد حقّه و قلب سالم و سلامتی روح از دنیا خواهند رفت و این است که علماء بزرگ اسلامی فرموده‌اند: یکی از فضائل سادات و ذریّه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام این است که هیچ یک از آنها بدون اعتراف به مذهب حقّه و اسلام کامل از دنیا نمی‌روند ولو آنکه در تمام عمر انحراف در عقیده داشته باشند.



در این موضوع علاوه بر روایاتی که انشاءالله نقل می شود، از نظر من بهترین دلیل برای اثبات این مطلب حکایتی است که من از مرد مورد وثوقی به نام «حاج علی آقای حیدری» در مشهد شنیدم، ولی چون در آن زمان خودم آن را یادداشت نکرده بودم و حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد رازی در کتاب «آثارالحجة» صفحه ۸۰ از همان مرد مورد وثوق شنیده و نوشته اند، من عین آن حکایت را با مختصری کم و زیاد که از حافظه خودم هم استمداد کرده ام، از آن کتاب نقل می کنم:

آقای «حاج میرزا علی حیدری» فرمودند:

من در تهران این قضیه را از حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ اسحق رشتی فرزند مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ حبیب الله رشتی شنیده بودم و سپس در سفری که به شام برای زیارت حضرت زینب علیها السلام رفته بودم و به محضر مرحوم آیه الله آقای حاج سید محسن جبل عاملی «امین»^(۱) رسیدم، خود ایشان نقل کردند که در زمان حکومت شریف علی بر سرزمین حجاز، به مکه مکرمه رفتم و قبلاً متوجه شده بودم که در اعمال حج خدمت حضرت بقیة الله ارواحنا له الفداء خواهم رسید و لذا در اعمال حج آن سال زیاد به فکر آن حضرت بودم، ولی موفق به زیارت آن حضرت نشدم. تصمیم گرفتم که به وطن برگردم. اما متوجه شدم که راه بین مکه و لبنان بسیار دور است و بهتر این است که در مکه بمانم، شاید سال دیگر موفق به زیارت

۱ - مرحوم آیه الله سید محسن امین یکی از علماء بزرگ شیعه از اهالی لبنان بوده اند و دارای کتابهای ارزنده ای مانند: «اعیان الشیعة» می باشند.

شارع الأمین در دمشق به نام این مرد بزرگ نامگذاری شده و در صحن مطهر حضرت زینب علیها السلام در شام مدفون شده اند.

آن حضرت گُردم. لذا آنجا ماندم، ولی سال بعد و بعدتر، تا پنج و یا هفت سال موفّق به زیارت آن حضرت نشدم. (تردید بین پنج سال و هفت سال از جناب آقای حاجی حیدری بود.)

در این بین با حاکم مکه (شریف علی) آشنائی پیدا کردم و با او گاهی رفت و آمد می نمودم. او از شرفاء و سادات مکه بود، مذهبش زیدی، یعنی چهار امامی بود و این اواخر خیلی با من گرم بود.

در آخرین سالی که اعمال حج را انجام دادم و دیدم باز هم مثل آنکه نمی خواهد توفیق زیارت آن حضرت نصیبم شود، برای رفع ناراحتی و نگرانی خود به یکی از کوههای اطراف مکه بالا رفتم. وقتی بالای کوه رسیدم، دیدم آن طرف کوه چمنزاری است که هرگز مثل آن را ندیده بودم. با خود فکر می کردم چرا در این چند سال که در مکه بوده ام برای گردش به اینجا نیامده ام؟

وقتی از کوه سرازیر شدم و به آن چمنزار رسیدم، دیدم در وسط آن خیمه ای بر پا است و داخل خیمه جمعی نشسته اند و یک نفر که آثار بزرگی و علم از سیمایش ظاهر است در وسط خیمه نشسته است، گوئی برای آن جمع درس می گوید و آنچه من از سخنان آن آقا شنیدم این بود که فرمود:

به اولاد و ذراری جدّه ما حضرت زهراء عليها السلام در موقع مردن ایمان و ولایت تلقین می شود و هیچ یک از آنها بدون مذهب حقّه و ایمان کامل از دنیا نمی روند.

در این بین شخصی از طرف مکه آمد و به آن آقا گفت: «شریف» محضر است، تشریف بیاورید.

من که با شریف رفیق شده بودم با شنیدن این جمله فوق العاده مضطرب



شدم و حرکت کرده و به طرف مکه رفتم و یکسره به قصر ملک وارد شدم. دیدم او در حال احتضار است، علماء و قضات اهل سنت اطرافش نشسته‌اند و او را به مذهب اهل سنت تلقین می‌کنند، اما او به هیچ وجه حرفی نمی‌زند و فرزندش کنار بسترش نشسته و متأثر است.

ناگهان دیدم همان آقائی که در خیمه درس می‌فرمود از در وارد شد و بالای سر شریف نشست. ولی معلوم بود که تنها من او را می‌بینم، زیرا من به او نگاه می‌کردم، در حالی که دیگران از او غافل بودند. اما در من هم تصرّف شده بود که نمی‌توانستم سلام کنم و یا از جا حرکت نمایم. او رو به شریف کرد و فرمود: «قل اشهد ان لا اله الا الله».

شریف گفت: «اشهد ان لا اله الا الله».

او فرمود: «قل اشهد ان محمداً رسول الله».

شریف گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله».

او فرمود: «قل اشهد ان علياً حجة الله».

شریف گفت: «اشهد ان علياً حجة الله».

او به همین منوال یک‌یک از ائمه اطهار عليه السلام را نام برد و به شریف اقرار به آنها را تلقین کرد. شریف هم مرتّب جواب داد و اقرار می‌نمود تا آنکه به نام مقدّس حضرت بقیة الله ارواحنا فداه رسید. آن آقا فرمود: «يا شريف قل اشهد انك حجة الله». (ای شریف، بگو شهادت می‌دهم که تو حجت خدائی).

شریف هم گفت: شهادت می‌دهم که تو حجت خدائی.

اینجا من فهمیدم که امروز دو مرتبه موفق به زیارت حضرت بقیة الله عليه السلام شده‌ام، ولی متأسفانه آنچنان قدرت از من گرفته شده بود که نمی‌توانستم با



او حرف بزnm و يا عرض ارادت كنم.

مرحوم آية الله آقای سيّد محسن جبل عاملی در سال ۱۳۷۱ هجری قمری در شام از دنيا رفت و در راهروی صحن حضرت زينب عليها السلام مدفون گرديد.

از اين قضيه كه در كتاب «آثارالحجة» نقل شده و من خودم هم از آقای حاجي حيدري شنيده ام، استفاده مي شود كه سادات بدون اعتقادات كامل از دنيا نمي روند، زيرا حضرت بقیة الله عليه السلام در آن خيمه تصريح فرموده و عملاً هم به بالين شريف علي تشریف می آورند و او را به مذهب حقّ شيعه مشرّف می کنند تا صددرصد اين مطلب اثبات گردد.

اما روايات:

در «تفسير عياشي» از مفضل بن عمر نقل شده كه گفت:

از امام صادق عليه السلام سؤال كردم از معنی قول خدای تعالی كه می فرماید:

«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ».^(۱)

نيست هيچ يك از اهل كتاب جز آنكه قبل از مرگ به حقايق آن كتاب ايمان می آورد.

امام صادق عليه السلام فرمود: اين آيه تنها درباره ما خاندان نازل شده است. هيچ يك از فرزندان حضرت فاطمه عليها السلام نمي ميرد و از دنيا نمي رود مگر آنكه اقرار می كند برای امام، امامتش را، آن چنانكه فرزندان يعقوب به امامت حضرت يوسف اقرار كردند وقتی كه گفتند: به خدا قسم،



تو را خدا بر ما برتری داده است. (۱)

توضیح آنکه از این روایت استفاده می‌شود که منظور از اهل کتاب، اهل قرآن است و بدون تردید اهل قرآن در مرحلهٔ اوّل کسانی هستند که قرآن در خانهٔ آنها نازل شده است، و الاً اگر بخواهیم بگوئیم منظور از اهل کتاب، یهود و نصاری هستند، باید آنچه را که دربارهٔ سادات معتقد شدیم (یعنی همهٔ آنها با ایمان کامل از دنیا می‌روند) دربارهٔ آنها هم معتقد گردیم که طبعاً مورد قبول نخواهد بود.

مرحوم قطب راوندی در کتاب «خرائج و جرایح» از حسن بن راشد نقل می‌کند و می‌گوید:

من در خدمت امام صادق علیه السلام نامی از زید بن علی بن الحسین بردم و از او عیجیوی می‌کردم.

امام صادق علیه السلام به من فرمود: این کار را نکن! خدا عمویم را رحمت کند، نزد من آمد و گفت: من می‌خواهم بر این طاغوت (یعنی هشام بن عبدالملک مروان) خروج کنم. گفتم: این کار را نکن! می‌ترسم تو را پشت دروازهٔ کوفه به دار آویزد. مگر تو نمی‌دانی که هیچ یک از فرزندان فاطمه علیها السلام بر هیچ یک از سلاطین، قبل از خروج سفیانی خروج نمی‌کند مگر آنکه کشته می‌شود؟!!

سپس فرمود: آگاه باش ای حسن، که چون فاطمه علیها السلام دامنش پاک بوده، خدا ذریّهٔ او را به آتش جهنّم حرام کرده

۱ - تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۴۲۶ و بحارالانوار جلد ۹ صفحه ۱۹۵. قال: سئل اباعبدالله عن قول الله «و ان من اهل الكتاب الا لیؤمنین به قبل موتہ» فقال هذه فینا نزلت خاصه انه لیس رجل من ولد فاطمه یموت ولا یرج من الدنیا حتی تقر للامام بامامته کما اقر ولد یعقوب لیوسف حین قالوا «تالله لقد اترك الله علينا».

و در شأن آنها نازل شده است:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»^(۱)

به ارث دادیم کتاب را به کسانی که از میان بندگانمان اختیارشان کرده‌ایم. بعضی از آن اختیارشدگان ظالم به نفس خود و برخی میانه‌رو و پاره‌ای از آنها پیشی‌گیرنده به جمیع خوبیها هستند.

پس معنی ظالم به نفس از سادات کسانی هستند که امام را نمی‌شناسند و مقتصد و میانه‌رو کسانی هستند که امام را می‌شناسند و منظور از «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» خود امام است. سپس فرمود: ای حسن بن راشد، «ما اهل بیتی هستیم که احدی از ما از دنیا خارج نمی‌شود مگر آنکه اقرار می‌کند برای هر صاحب فضیلتی فضیلتش را»^(۲).

منظور از نقل این حدیث در اینجا، قسمت آخر روایت بود که طبیعی است منظور امام صادق عليه السلام از اقرار سادات در دم مرگ برای خدا به وحدانیت و برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به رسالت و برای ائمه اطهار عليهم السلام به تمام فضائلی که ویژه آنها است و جمیع حقایق قرآن و جمیع فضائلی که برای هر یک از انبیاء باید اقرار کرد، بوده است.

۱ - سورة فاطر آیه ۳۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۸۵. روی عن الحسن بن راشد قال ذکرک زید بن علی فتفتقسته عند ابی عبد الله فقال لا تفعل رحم الله عمی اتی ابی فقال انی ارید الخروج علی هذا الطاغیه فقال لا تفعل فانی اخاف ان تكون المقتول المصلوب علی ظهر الکوفه ا ما علمت یا زید فقلت «انه لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل» ثم قال الا یا حسن ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و فیهم نزلت ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقصد و منهم سابق بالخیرات فان الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام و المقصد العارف بحق الامام و السابق بالخیرات هو الامام ثم قال یا حسن «انا اهل بیت لا یخرج احدا من الدنیا حتی یقر لکل ذی فضل بفضله».



شیخ صدوق در کتاب «معانی الأخبار» از ابی سعید مکاری نقل می‌کند که گفت:

ما جمعی در محضر امام صادق علیه السلام بودیم، نام زید بن علی بن الحسین برده شد. بعضی از اهل مجلس خواستند از «زید» بدگوئی کنند. امام صادق علیه السلام به سر آنها داد کشید و فرمود: به شما نمی‌رسد که بین ما داخل شوید مگر آنکه به خوبی از ما یاد کنید. هیچ یک از ما نمی‌میرد مگر آنکه سعادت، قبل از خروج روح از بدنش شامل حالش می‌شود ولو آنکه به قدر فَوَاقِ نَاقَه وقت داشته باشد. سعید مکاری می‌گوید: از آن حضرت سؤال کردم: فَوَاقِ نَاقَه یعنی چه؟ فرمود: به قدر دوشیدن شیر شتر.^(۱)

مرحوم شیخ وَرَّام در کتاب «تنبيه الخاطر و نزهة الناظر» می‌گوید: علی ابن جعفر المدائنی علوی می‌گوید:

روزی من در مجلس پدرم بودم که پیرمرد قد کوتاهی که معروف به زهد و عبادت و پاکدامنی بود، قضیه‌ای را برای پدرم می‌گفت و آن قضیه این است که گفت:

شبی در مسجد جُعی که مسجدی قدیمی در پشت شهر کوفه است بودم. نیمه‌های شب که من تنها مشغول عبادت بودم، سه نفر وارد مسجد شدند. وقتی به وسط مسجد رسیدند، یکی از آنها نشست و دست به زمین کشید. ناگهان آب زیادی مانند چشمه از زمین جوشید. او از آن

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۷۸. مع ابی عن سعد عن ابن عیسی عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن ابی سعید المکاری قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام فذكر زید و من خرج معه فهم بعض اصحاب المجلس يتناوله فانتهره ابو عبد الله علیه السلام قال مهلا لیس لکم ان تدخلوا فیما بیننا الا بسبیل خیر «انه لم تمت نفس منا الا و تدرکه السعاده قبل ان تخرج نفسه و لو بفواق ناقه» قال قلت و ما فواق ناقه قال حلالها.

آب وضو گرفت و به آن دو نفر دستور داد که وضو بگیرند. آنها هم وضو گرفتند. آن شخص جلو ایستاد و دو نفر دیگر به او اقتداء کردند. من هم اقتداء کردم و با آنها نماز خواندم. وقتی که نماز را سلام داد و من از اینکه از زمین خشک، آب خارج کرده بود، تعجب کرده بودم از آن فردی که طرف راست من نشسته بود، پرسیدم: این آقا کیست؟

گفت: این آقا حضرت صاحب الأمر امام زمان علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

خدمتش رفتم، سلام کردم و دستش را بوسیدم و عرض کردم: ای پسر پیغمبر! نظر مبارکتان درباره شریف عمر بن حمزه که یکی از سادات است، چیست؟ آیا او بر حق است؟

فرمود: او الآن بر حق نیست، ولی هدایت می شود. او نمی میرد تا آنکه مرا می بیند.

من این قضیه را کتمان می کردم. مدتی طولانی از این جریان گذشت و شریف عمر بن حمزه فوت شد و ندانستم که آیا او بالآخره موقع فوتش خدمت حضرت بقیة الله علیه السلام رسید یا خیر.

روزی به آن پیرمرد زاهدی که قضیه را برای پدرم نقل می کرد رسیدم و مثل کسی که منکر است، به او گفتم: مگر شما نگفتید که شریف عمر نمی میرد مگر آنکه خدمت حضرت صاحب الأمر علیه السلام می رسد؟

گفت: تو از کجا دانستی که او خدمت حضرت صاحب الأمر علیه السلام نرسیده است؟

من بعدها در مجلسی به فرزند شریف عمر بن حمزه که معروف به شریف ابوالمناقب بود، برخورد کردم،



گفت: وقتی پدرم مریض بود، شبی من خدمتش بودم. به کلی قوايش تحليل رفته بود و حتّی جوهره صوتش شنیده نمی شد.

اواخر شب با آنکه من تمام درها را بسته بودم، ناگهان دیدم شخصی وارد منزل شد که از هیبت او من جرأت نکردم از کیفیت ورودش سؤال کنم. شخص تازه وارد پهلوی پدرم نشست و با او آرام آرام صحبت می کرد. پدرم مرتّب اشک می ریخت. سپس آن شخص برخاست و رفت و وقتی از چشم ما ناپدید شد پدرم گفت: مرا بشانید! ما او را نشانیدیم. چشمهایش را باز کرد و گفت: این مردی که پهلوی من نشسته بود کجا رفت؟ گفتیم: از همان راهی که آمده بود بیرون رفت. گفت: عقبش بروید او را برگردانید.

ما دیدیم همه درها مثل قبل بسته است، ولی اثری از او نیست. برگشتیم نزد پدر و جریان را برای او گفتیم. پدرم گفت: این آقا حضرت صاحب الامر علیه السلام بود.

سپس باز کسالتش سنگین شد و بیهوش گردید و پس از چند روز از دنیا رفت. ^(۱)

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۵۵. علی بن جعفر بن علی المدائنی العلوی قال کان بالكوفه شیخ قصار و کان موسوما بالزهد منخرطا فی سلك السیاحه متبلا للعباده مقتضا للاثار الصالحه فاتفق یوما انی كنت بمجلس والدی و کان هذا الشیخ یحدثه و هو مقبل علیه قال كنت ذات لیله بمسجد جعفی و هو مسجد قدیم فی ظاهر الکوفه و قد انتصف اللیل و انا بمفردی فیهِ للخلوه و العباده اذا اقبل علی ثلاثه اشخاص فدخلوا المسجد فلما توسطوا صرحتہ جلس احدهم ثم مسح الارض بیده یمنه و یسره و خضخض الماء و نبع فاسیغ الوضوء منه ثم اشار الی الشخصین الآخرین باسیاغ الوضوء فتوضئا ثم تقدم فصلی بهما اماما فصلیت معهم مؤتما به فلما سلم و قضی صلاته بهرنی حاله و استعظمت فعله من اتباع الماء فسالت مسجد جعفی جلس احدهم ثم مسح الارض بیده یمنه و یسره و خضخض الماء و نبع فاسیغ الوضوء منه ثم اشار الی الشخصین الآخرین باسیاغ الوضوء فتوضئا ثم تقدم فصلی بهما اماما فصلیت معهم مؤتما به فلما سلم و

از این جریانات و روایات معتبره کاملاً استفاده می‌شود که به خاطر حضرت فاطمه زهراء عليها السلام و به خاطر سلامی که خدای تعالی در قرآن بر آنها داده است، فرزندان و ذریه آن حضرت بدون مذهب و اعتقاد حقّه و پاک، از دنیا نمی‌روند. به همین دلیل جعفر کذاب با اینکه شما می‌دانید او بسیار گناه کرده و حتی امام زمانش را منکر شد و خود را جانشین امام عسکری عليه السلام می‌دانست و گناهان دیگری هم مرتکب شد که چون فرموده اند اموات خود را به خوبی یاد نمائید نمی‌خواهیم بیش از این از گناهانش یاد کنیم، ولی به خاطر آنکه باید این فضیلت اثبات شود، او هم قبل از فوتش از گناهان پاک شد و سپس از دنیا رفت. در کتاب «اصول کافی» از محمد بن عثمان عمروی که یکی از نوّاب حضرت بقیّة الله عليه السلام است، نقل شده که فرمود: از محضر حضرت صاحب الزّمان عليه السلام مسائلی را سؤال کرده بودم و جواب آمده بود و به خطّ مبارکشان نوشته بودند:

→ قضی صلاته بهرنی حاله و استعظمت فعله من اتباع الماء فسالت الشخص الذى كان منهما على يمينى عن الرجل فقلت له من هذا فقال لى هذا صاحب الامر ولد الحسن فدنوت منه و قبلت يديه و قلت له يا بن رسول الله ما تقول فى الشريف عمر بن حمزه هل هو على الحق فقال لا و ربما اهتدى الا انه لا يموت حتى يرانى فاستطرفنا هذا الحديث فمضت برهه طويله فتوفى الشريف عمر و لم يسمع انه لقيه فلما اجتمعت بالشیخ الزاهد ابن باديه اذ كرت به بالحكاية التى كان ذكرها و قلت له مثل الراد عليه ا ليس كنت ذكرت ان هذا الشريف لايموت حتى یرى صاحب الامر الذى اشرت اليه فقال لى و من اين علمت انه لم يره ثم اننى اجتمعت فيما بعد بالشريف ابى المناقب ولد الشريف عمر بن حمزه و تفاوضنا احاديث والده فقال انا كنا ذات ليلة فى آخر الليل عند والدى و هو فى مرضه الذى مات فيه و قد سقطت قوته و خفت صوته و الابواب مغلقة علينا اذ دخل علينا شخص هبناه و استطرفنا دخوله و ذهلنا عن سؤاله فجلس الى جنب والدى و جعل يحدثه مليا و والدى يبكي ثم نهض فلما غاب عن اعيننا تحامل والدى و قال اجلسونى فاجلسناه و فتح عينيه و قال ابن الشخص الذى كان عندى فقلنا خرج من حيث اتى فقال اطلبوه فذهبنا فى اشره فوجدنا الابواب مغلقة و لم نجد له اثرا فعدنا اليه فاخبرناه بحاله و انا لم نجده و سالناه عنه فقال هذا صاحب الامر ثم عاد الى ثقله فى المرض و اغمى عليه.



(۱) «اما سبیل عمی جعفر و ولده فسیل اخوة یوسف».

راه عمویم جعفر و فرزندانش مانند راه برادران یوسف است.

آن چنانکه حضرت یوسف آنها را بخشید و فرمود: امروز دیگر باکی بر شما نیست، همچنین حضرت بقیة الله علیه هم که فرموده‌اند: «ما عفو را از آل یعقوب به ارث برده‌ایم» جعفر را عفو فرموده و او را پذیرفته‌اند.

صاحب کتاب «کامل بهائی» در کتاب «تحفة الأبرار» می‌نویسد:

مسأله: آیا ممکن است جعفر کذاب و مثل او را لعن کرد یا نه؟

جواب گوئیم: از جمله مسائلی که از ناحیه مقدسه حضرت بقیة الله سؤال

کردند و توقیع بیرون آمده، یکی این سؤال بوده است که:

قائم آل محمد علیه نوشت: لعنت نکنید جعفر عمم

را که ما اهل بیت نبوتیم و حق تعالی بعد از ذکر انبیاء علیه

فرموده: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدِيهِمْ أَفْتِدَةٌ» (۲) و ما باید

افتداء کنیم به انبیاء سلف. و چون یوسف علیه وقتی بر

برادران خود دست یافت گفت: «لَا تُثْرِبْ عَلَيْكُمْ أَيُّوْمَ يَغْفِرُ

اللَّهُ لَكُمْ» (۳) ما نیز چنین کنیم.

بنابراین وقتی مثل جناب جعفر بن الامام علی الهادی علیه بخشیده شود

۱ - کمال الدین جلد ۲ صفحه ۱۶۰، غیبت شیخ طوسی صفحه ۱۸۸، احتجاج جلد ۲ صفحه ۱۸۱، بحار الأنوار جلد ۵۰ صفحه ۲۲۷ و جلد ۵۳ صفحه ۱۸۰. الکلینی عن اسحاق بن یعقوب قال سألت محمد بن عثمان العمری رحمه الله ان یوصل الیه علیه سألت فیہ عن مسائل اشکلت علی فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه اما ما سألت عنه ارشدک الله و ثبتک الله من امر المنکرین من اهل بیتنا و بنی عمنا فاعلم انه لیس بین الله عزوجل و بین احد قوابه و من انکرنی فلیس منی و سبیلہ سبیل ابن نوح و اما سبیل عمی جعفر و ولده فسیل اخوه یوسف علیه.

۲ - سورة انعام آیه ۹۰.

۳ - سورة یوسف آیه ۹۲.



و با ایمان و تائب و پاک از دنیا برود، حال سائر ذریّه حضرت فاطمه زهراء عليها السلام واضح است و به طریق اولی این فضیلت برای آنها هم هست و این از بزرگترین الطافی است که پروردگار متعال به آنها عنایت فرموده است.

بعلاوه حضرت فاطمه زهراء عليها السلام که صاحب ولایت مطلقه تکوینی است، در وصیتنامه خود به صاحب ولایت مطلقه تکوینی حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام دستور می دهد که از طرف او سلامتی را به فرزندانش تا روز قیامت به عنوان هدیه ابلاغ نماید و حضرت علی عليه السلام هم یقیناً این عمل را انجام می دهد و این خود سبب سلامتی آنها از جمیع نواقص و امراض روحی و انحرافات عقیده ای می گردد.

این وصیتنامه را مرحوم مجلسی در کتاب «بحار» جلد ۴۳ از بعضی کتب معتبره نقل می کند که وقتی حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام به بالین حضرت فاطمه عليها السلام آمد، دید نوشته ای بالای سر آن حضرت است که در آن مطالبی را وصیت کرده که از جمله این است:

«واقراء ولدی السلام الی یوم القيامة».

سلام مرا به فرزندانم تا روز قیامت برسان.

تردیدی نیست که وقتی حضرت فاطمه زهراء عليها السلام از حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام که صاحب ولایت مطلقه است درخواست می کند که سلام او را به فرزندانش تا روز قیامت برساند، منظورش سلام تحیتی و تشریفاتی تنها نبوده، بلکه از او خواسته که سلامتی فرزندان او را از نظر دینی و جهات روحی و از جمیع نواقصی که مضرّ به سعادت اخروی آنها است، تضمین نماید.



اساسی ترین و بزرگترین فضیلت سادات

یکی دیگر از امتیازات و فضائل فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام این است که خدا و ملائکه بر آنها صلوات فرستاده‌اند و بر مردم مسلمان واجب است که لااقل در هر نماز بر آنها صلوات بفرستند.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^(۱)

خدا و ملائکه‌اش صلوات بر پیامبر می‌فرستند، شما هم ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر آن حضرت صلوات بفرستید و به او سلام کنید و در مقابلش تسلیم باشید و از او اطاعت نمایید.

توضیح این فضیلت احتیاج به مقدّماتی دارد که ذیلاً بیان می شود:

اول: مادر بالا ثابت کردیم که آل محمد صلی الله علیه و آله همان بنی هاشم و یا لا اقل ذریّه آن حضرت تا روز قیامت می باشند و لذا دیگر از این بحث در این فصل فارغیم.

دوم: شیعه و سنی در دهها حدیث و صدها دعا و عبارت از رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در معنی و تفسیر این آیه شریفه صریحاً و اشارتاً نقل کرده اند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینانش راضی نبوده اند که بر آن حضرت صلوات فرستاده شود ولی بر آل او صلوات فرستاده نشود.

یکی از دانشمندان سنی به نام شیخ یوسف نبهائی در کتاب «سعادة الدارين فی الصلوة علی السید الکونین» نوشته و در آن کتاب قطور با دلائل کافی با تفصیل زیاد اثبات کرده که اگر کسی بگوید: «اللهم صلّ علی محمد» و دیگر چیزی نگوید، علاوه بر آنکه ثوابی نبرده (چون این عمل مورد نهی است) یا فعل حرامی کرده و یا لا اقل عمل مکروهی انجام داده است. زیرا صاحب این کتاب به اسناد مختلف نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: بر من صلوات کوتاه و دُم بریده نفرستید. از آن حضرت سؤال شد: یا رسول الله! صلوات کوتاه چیست؟ فرمود: اینکه بر من صلوات بفرستید و بر آل من صلوات نفرستید.

در «تفسیر نعمانی» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«لا تصلّوا علی صلوة مبتورة اذا صلیتم علیّ، بل صلّوا الی

اهل بیتی ولا تقطعوه منّی فان کلّ سبب ونسب منقطع یوم القيامة

الأسبی ونسبی».

بر من وقتی صلوات می فرستید، صلوات کوتاه



نفرستید، بلکه به اهل بیت من هم صلوات بفرستید و آنها را از من قطع نکنید. زیرا هر سبب و نسبی روز قیامت قطع می شود مگر سبب و نسبی که به من متصل باشد.

در احادیث معتبره به این مضمون از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: وقتی بنده خدائی بر من صلوات می فرستد ولی بر آل من صلوات نفرستد، این صلوات بر می گردد و بر سرش می خورد. اما وقتی که بر من و آل من صلوات بفرستد، خدا گناهانش را می آمرزد.

«و قال علی علیه السلام قال رسول الله: من صلی علی و لم یصل علی آلی لم یجد ریح الجنه و ان ریحها لتوجد من مسیره خمس مائة عام»^(۱).

علی علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: کسی که بر من صلوات بفرستد و بر آل من صلوات نفرستد عطر بهشت را استشمام نمی کند و حال آنکه عطر بهشت از پانصد سال راه به مشام می رسد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر نزد کسی اسم من برده شود و بر من صلوات بفرستد و گناهانش بخشیده نشود خدا او را از مقام قرب خود دور می کند کسی گفت: یا رسول الله چگونه ممکن است کسی به شما صلوات بفرستد ولی بخشیده نشود فرمود: وقتی که یک بنده خدا بر من صلوات بفرستد ولی بر آل من صلوات نفرستد این صلوات بر می گردد و به سرش می خورد ولی اگر صلوات بر من بفرستد و بر آل من هم صلوات بفرستد و گناهانش

(۱) بخشیده می‌شود.

این حدیث به قدری بین فِرَق اسلامی معروف و مشهور است که فراموش نمی‌کنم عصر روز جمعه‌ای در مسجد بزرگ اموی جمعی از متصوّفه اهل سنت ذکر می‌گفتند و ضمناً وقتی صلوات می‌فرستادند می‌گفتند: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». من به پیرمردی که میاندار جمعیت و شاید مرشد آنها بود گفتم: آیا نمی‌دانید که پیغمبر اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بر من صلوات کوتاه و بی عقب نفرستید و حتماً آل مرا با من در صلوات ذکر کنید؟

گفت: چرا، این حدیث از معروفترین احادیث کتب اهل سنت است و این عمل طبق عادت انجام شده. و فوراً دستور داد که بگویند: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ».

بنابراین چون در حقیقت ذراری پیغمبر اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جزء بدن آن حضرتند، لذا وقتی خدا و ملائکه بر آن حضرت صلوات می‌فرستند مثل این است که بر آل آن حضرت هم صلوات فرستاده‌اند و به همین جهت، در آیه شریفه، احتیاجی به ذکر آل نبوده است. ولی چون مؤمنین ممکن است متوجّه این حقیقت نباشند و آل آن حضرت را جزئی از او ندانند و آنها را از او جدا بدانند، به آنها دستور داده شده که کلمه «آل» را ذکر کنند و آن حضرت را از آتش جدا نمایند.

سوم: هیچ مسلمانی نیست که در تشهّد نماز، وجوب گفتن: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى

۱ - بحار الانوار جلد ۹۷ صفحه ۸۱. عن رسول الله صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: من ذكرت عنده فصلی علی فلم یغفر له فأبعده الله، قيل: یا رسول الله صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کیف یصلی علیک ولا یغفر له؟ فقال: إنّ العبد إذا صلّى علیّ و لم یصلّ علیّ آلی لفت تلك الصلوة فضرّب بها وجهه و إذا صلّى علیّ و علی آلی غفر له.



محمد و آل محمد را منکر باشد.

شیعه به اختصار در تشهد نماز می گوید: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

ولی اهل سنت در تشهد می گویند: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
کَمَا صَلَّيْتَ عَلَى سَيِّدِنَا اِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ سَيِّدِنَا اِبْرَاهِيمَ اَنْتَ حَمِيدٌ مُّجِيدٌ».

تمام مفسرین سنّی و شیعه در تفسیر آیه شریفه فوق گفته اند: وقتی از آن حضرت سؤال کردند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود بگوئید: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَ آلِ اِبْرَاهِيمَ اَنْتَ حَمِيدٌ مُّجِيدٌ».

مرحوم علامه حلی رحمته الله در کتاب «احقاق الحق» در تفسیر آیه شریفه فوق می گوید: در کتاب «صحیح مسلم» روایت شده که راوی گفت:

به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتم: یا رسول الله! دانستیم چگونه بر تو سلام کنیم، اما کیفیت صلوات بر تو را نمی دانیم. چگونه آن را انجام دهیم؟ فرمود بگوئید: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَ آلِ اِبْرَاهِيمَ اَنْتَ حَمِيدٌ مُّجِيدٌ».

قاضی روزبهان که از علماء اهل سنت است و همه جا می خواسته مرحوم علامه حلی را رد کند در اینجا می گوید: کسی که این گونه از فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله را منکر شود مثل کسی است که منکر نور خورشید و ماه شده باشد. محمد بن ادریس شافعی در کتاب «مسند» جلد دوم صفحه ۹۷ عین روایت فوق را از ابی هریره نقل کرده و در دیوانش این دو بیت شعر را در این خصوص سروده است:

یا آل بیت رسول الله حبکم

فرض من الله فی القرآن انزه

کفاکم فی عظیم القدر انکم

من لم یصلّ علیکم لا صلوٰة له

ای آل پیغمبر صلی الله علیه و آله وجوب محبت و دوست داشتن شما از طرف خدا در قرآن نازل شده است. و کفایت می‌کند عظمت قدر شما به اینکه اگر کسی بر شما در نماز صلوات نفرستد، نمازش باطل بوده و مثل کسی است که نماز نخوانده است.

در «صحیح بخاری» جلد ۶ صفحه ۱۲۰ روایت فوق را از کعب بن عجره نقل می‌کند و از دهها روایت دیگر نیز استفاده می‌شود که وقتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: «چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟» جمعی حاضر بوده‌اند، زیرا این حدیث را راویان متعدّدی نقل کرده و به حدّ تواتر رسیده و در تمام کتب حدیث سنّی و شیعیه نقل شده است.

حاکم در «مستدرک» جلد ۲ صفحه ۱۴۸ از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل کرده که گفت:

کعب بن عجره را ملاقات کردم، گفت: می‌خواهی هدیه‌ای به تو بدهم که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام؟ گفتم: بله، آن هدیه را به من اهداء کن. گفتم: ما جمعی بودیم که از آن حضرت سؤال کردیم و گفتیم: چگونه است صلوات فرستادن بر شما؟ فرمود بگوئید: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ». (۱)

۱ - در کتاب مستدرک حافظ حاکم جلد ۳ صفحه ۱۴۸. عبدالرحمن بن ابی لیلی بقول لقینی کعب بن عجره فقال الا اهدی لك هدية سمعتها عن النبي قلت بلى سئلنا رسول الله فقلنا يا رسول الله كيف الصلوة عليكم



بنابراین، صلوات کامل، آن صلواتی است که «آل محمد» هم در آن ذکر شود و این گونه صلوات بر هر مسلمانی در هر نماز در تشهد، واجب است و با یک محاسبه دقیق، اگر جمعیت مسلمانان دنیا یک میلیارد نفر باشد، در هر روز واجب است نه میلیارد مرتبه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بر آل آن حضرت صلوات فرستاده شود.

چهارم: صلوات، مغز نماز است، زیرا در روایات وارد شده که دعا مخ و مغز عبادت است و در نماز تنها دعائی که واجب است به قصد انشاء گفته شود، صلوات است.

روزی یکی از علماء از من سؤال کرد: شنیده‌ام که شما می‌گوئید منظور از «حی علی خیر العمل» ابراز محبت و ولایت به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. آیا در کجای نماز این ابراز محبت به آنها شده؟

در جواب گفتم: شما می‌دانید و در روایات هم هست که امام علیه السلام فرمود: «الدعاء مخ العبادة» (دعا مخ و مغز عبادت است). بنابراین اگر در نماز دعائی باشد آن دعا مغز و حقیقت نماز است.

بدون تردید در نماز دعای واجبی که به قصد دعائی باید خوانده شود، جز صلوات در تشهد چیز دیگری نیست، زیرا دعا در قنوت مستحب است و جمله «اهدنا الصراط المستقیم» هم باید به قصد قرآنی خوانده شود.

بنابراین مغز و باطن و حقیقت نماز، صلوات بر محمد و آل محمد است و صلوات هم جز اظهار محبت بر محمد و آل محمد چیز دیگری نیست.

→ اهل البيت قال قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد.

پنجم: از روایات متعددی استفاده می‌شود که صلوات، دعای مستجابی است. در نتیجه، صلوات از هر کس در هر کجا که باشد مستجاب خواهد بود تا چه رسد به آنکه اولیاء خدا و اوتاد و ابدال و بالأخص حضرت بقیة الله عليه السلام در هر روز لااقل نه مرتبه در نمازها صلوات بفرستند.

بنابراین طبق این مقدمات، سادات از این رهگذر بهره فراوانی از رحمت الهی می‌برند و یقیناً وقتی خدا رحمتش را بفرستد و ملائکه واسطه رحمت باشند و در شبانه روز امام عصر عليه السلام و اولیاء خدا و تمام مسلمانها لااقل نه مرتبه این رحمت خاصه را برای آنها از خدا بخواهند، فوائد زیر که در ضمن نقل قضیه‌ای عرض می‌شود، نصیب سادات خواهد شد.

روزی یکی از دانشمندان سؤال کرد که: اگر صلوات شامل جمیع ذریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شود باید برای آنها آثار زیادی داشته باشد، زیرا تمام مسلمانهای دنیا در هر روز لااقل نه مرتبه در نمازها درخواست رحمت خاصه الهی برای آنها می‌کنند و از همه بالاتر، صلواتی است که هر روز حضرت بقیة الله ارواحنا فداء در نماز و غیره می‌فرستند. آیا این صلواتها چه اثراتی برای سادات خواهد داشت؟

من در جواب گفتم: بدون تردید این موهبت الهی از بزرگترین الطافی است که پروردگار متعال بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت عطا کرده است و من شخصاً این عنایت پروردگار را از تمام الطاف و امتیازاتی که به فرزندان حضرت زهراء عليها السلام اختصاص داده شده بالاتر می‌دانم.

البته همان طوری که شما خود متوجه آن هستید این دعا و این درخواست فوائد فوق العاده‌ای برای آنها دارد که عبارتند از:



در مرحلهٔ اوّل آثاری است که شامل حضرت رسول اکرم ﷺ می‌شود و او به مقام محمود و شفاعت کبریٰ و ترفیع درجات معنوی نائل می‌گردد و خدای تعالی دین مقدّس اسلام را برای همیشه پایدار و محفوظ از خطرات می‌دارد و سایهٔ عدالتش به سر جمیع اهل عالم گسترش پیدا می‌کند و نام او در ملکوت اعلیٰ و در میان جمیع خلایق به عظمت برده می‌شود و مراتب کمالات معنوی را می‌پیماید.

در مرحلهٔ دوّم آثاری است که شامل معصومین و اهل تقوی از آل محمد ﷺ است و آن ترفیع درجات و کمالات روحی و شفیع واقع شدن آنها برای گناهکاران از دوستانشان خواهد بود.

در مرحلهٔ سوّم آثاری است که شامل گناهکاران از آل محمد ﷺ می‌گردد و آن پاک شدن از گناهان و تطهیر از تمام آلودگیهائی است که ممکن است در عالم آخرت آنها را مبتلا به عذاب الهی نماید.

در مرحلهٔ چهارم آثاری است که شامل حال کفّار و منحرفین آنها می‌گردد و آن از دنیا رفتن آنها با عقائد صحیح و کامل و پاک شدن می‌باشد که تمام این مطالب از آیات قرآن و روایاتی که در سائر فضائل ذکر شد و یا خواهد آمد، استفاده می‌شود.

از این جهت است که من معتقدم بزرگترین فضائل سادات این فضیلت پر اهمیت است، زیرا وقتی با خواست خدا و فرو فرستادن رحمتش بر سادات و دستور درخواست مؤمنین این رحمت را برای آنها، صلواتها انجام می‌شود، هیچ جای تردید حتّی برای کوتاه‌فکرترین مردم باقی نمی‌ماند که سادات از جمیع گناهان و آلودگیها به خاطر این دعاها و این درخواستهای

رحمت برای آنها پاک می شوند و بلکه آن قدر این ثروت و سرمایه پر برکت است که علاوه بر آنکه سادات را وارد بهشت می کند، آنها می توانند از این خوان پر نعمت برای دیگران هم استفاده کنند و لذا خدای تعالی به سادات اجازه شفاعت هم می دهد (که انشاءالله در همین کتاب چگونگی شفاعت آنها ذکر خواهد شد).

آن دانشمند گفت: این استدلالی که شما فرمودید غیر قابل خدشه است، زیرا اگر بگوئیم خدای تعالی بدون در نظر گرفتن فائده ای، واجب کرده که مردم هر روز در هر نماز طلب رحمت خاصه برای محمد و آل محمد بکنند و این دعاها هیچ فائده ای برای آنها نخواهد داشت، حرف بسیار غلط و ناصحیحی خواهد بود و اگر بگوئیم برای آنها فائده ای دارد، قطعاً اقل فائده اش همین است که شما فرمودید. ولی در این صورت آیا تکالیف و عبادات از آنها برداشته شده و یا اگر برداشته نشده در صورتی که ثواب و عقابی نباشد، آنها به چه جهت تکالیف خود را انجام می دهند و چه چیز آنها را وادار به انجام وظیفه می کند؟ من در جواب با تبسمی که علامت تأسف از این فکر و اندیشه بود گفتم: مگر باید تمام خدمات و انجام وظیفه ها به خاطر ترس از جهنم و یا طمع به بهشت باشد؟

توضیح آنکه اولاً سادات مثل همه مردم، همه تکالیف را دارند و حتی ثواب و عقاب آنها دو برابر است. ولی اگر گناهکاری در بین آنها بود، به خاطر این دعاها و صلواتها همان عقابهای مضاعف او بخشیده می شود. ثانیاً چه سید بی شعور و بی درکی باشد که از این همه الطاف الهی سوءاستفاده کند و



محبت‌های او را نادیده بگیرد و در مقابل، با او دشمنی کند و در اثر گناه، پروردگار متعال را به غضب در بیاورد. اگر کسی آن قدر به شما محبت داشته باشد که جمعی را مجبور کند تا برای شما دعا کنند و به شما محبت نمایند و بهترین سعادت‌ها را متوجه شما سازند، آیا ممکن است شما عملی انجام دهید که او را ناراحت کرده و به غضب در بیاورد، یا آنکه به خاطر محبت‌ها و الطاف او به او محبت می‌کنید و یا لاقبل به خاطر شکر نعمت‌های او، او را اذیت نکرده و به غضب در نمی‌آورید و آنچه او خواسته دقیقاً مو به مو انجام می‌دهید؟ (به هر حال ما به خاطر توجه سادات و برای رفع اشکال، این بحث را مفصلاً در پایان همین کتاب می‌آوریم).

معنی صلوات

روزی دوستی که اهل تحقیق بود از من سؤال کرد: معنی صلوات چیست؟ و به چه کسانی جایز است صلوات فرستاد؟

من در جواب گفتم: صلوات به معنی رحمت خاصه‌ای است که خدای تعالی آن را مخصوص بعضی از مردم قرار داده و این رحمت خاصه را مسلمانان می‌توانند تنها برای کسانی که خدا در قرآن به آنها صلوات فرستاده است درخواست کنند و آنها از این قرارند:

اول: مؤمنینی که بسیار به یاد خدا هستند و صبح و شام او را تسبیح می‌کنند که خدای تعالی در قرآن درباره آنها می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ

إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (۱)

خدای تعالی رحمت خاصه‌اش را بر شما نازل می‌کند و ملائکه واسطه ایصال آن رحمتند بخاطر آنکه شما را از ظلمت خارج کند و به وادی نور وارد نماید و خدا به مؤمنین مهربان است.

که در اینجا فائده این صلوات را بیرون آمدن انسان از ظلمت گناه و صفات رذیله و حجابهای ظلمانی می‌داند.

دوم: صابرینی که در مقابل خوف و گرسنگی و نقص از اموال و انفس و ثمرات و سائر مصائب در راه رسیدن به خدا و کمالات روحی بُردبارند و خود را مخلوق خدا می‌دانند و معتقدند که به سوی قرب او باز می‌گردند که پروردگار متعال درباره آنها می‌فرماید:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَخِرُونَ» (۲)

بر اینها از طرف پروردگارشان صلوات و رحمت است و اینها همان هدایت یافتگانند.

که از این آیه استفاده می‌شود افراد صابر و کسانی که در راه خدا استقامت نموده‌اند برای کمالات بیشتر خدای تعالی آنها را مشمول صلوات و رحمت خود قرار می‌دهد و اینان هدایت یافتگانند.

سوم: جمعیتی که اگر گناهی کرده‌اند، در مقابل خدا و پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتراف کرده و خدا گناهان آنها را بخشیده و به آن حضرت هم دستور داده شده که از اموال آنها صدقه بگیرد و آنها را تطهیر نموده و از صفات زشت،

۱ - سورة احزاب آیه ۴۲.

۲ - سورة بقره آیه ۱۵۷.



پاکشان کند.

پیغمبر اکرم ﷺ موظف است که بر این جمعیت نادم صلوات بفرستد، زیرا فائده صلوات بر آنها این است که به آنان تسکین خاطر می دهد و مطمئن می شوند که خدا توبه شان را قبول کرده است.

آنچه در بالا گفته شد مضمون آیه ۱۰۳ سورة توبه است که می فرماید:

«خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزكیهم بها و صل علیهم

ان صلواتك سكن لهم واللّٰه سمیع علیهم».

یعنی ای رسول ما تو از مؤمنان صدقات را بگیر تا

بوسیله گرفتن صدقات آنها و اموال آنها را پاک کنی و تزکیه

نفس شان نمائی و بر آنها صلوات بفرست زیرا صلوات تو

مایه آرامش آنها است و خدا شنونده و دانا است.

چهارم: آل محمد که خدا و ملائکه بر آنها صلوات می فرستد و بر مؤمنین

هم طبق امر الهی واجب است که بر آنها صلوات بفرستند. بنابراین فائده

صلوات بر آل محمد طبق آیات شریفه قرآن چند چیز است:

اول آنها را از ظلمت به نور وارد می کند.

دوم آنها را به کمالات روحی می رساند.

سوم به آنها در قیامت و در برزخ و بلکه در دنیا آرامش می دهد.

چهارم آنها را هدایت می کند که اگر به آیات صلوات دقت شود این مسائل

از مسلمیات آنها است.

آن دوست محقق سؤال کرد: چرا قرآن آن چنانکه سه دسته قبل را به

صفاتشان معرفّی فرموده آل محمد را به نام و یا لااقل به صفاتشان اشاره نکرده که لازم باشد در روایات، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام بگویند که منظور از صلوات بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آیه فوق، صلوات بر آل آن حضرت هم هست؟

من در جواب گفتم: چون پروردگار متعال وعده فرموده که قرآن را از تحریف حفظ کند و یکی از راههای حفظ آن از تحریف، این است که صریحاً کلامی نگوید تا حسادت دشمنان را تحریک نموده و آنها را به فکر از بین بردن آن جمله بیندازد. ولی وقتی ما (به تصریح جمله «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^(۱)) کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را همتای قرآن قرار می دهیم و آن حضرت هم با آن اصرار عجیب، مکرّر فرموده که در آیه شریفه، آل محمد هم مقصود بوده است و کسی که «آل» را در صلوات اسم نبرد گناهکار می باشد و بعلاوه عقلاء و اهل تحقیق نیز می دانند که ذریّه آن حضرت جزء وجود آن حضرتند، نتیجه این است که هم در ظاهر قرآن برای حفظ قرآن این کلمه بیان نشده تا دشمنان تمام آیه را از بین ببرند و هم مثل وقتی که در ظاهر قرآن بیان شده باشد، مطلب ادا گردیده است. و اما اینکه چرا آنها به صفات ذکر نشده اند، به خاطر این است که شامل تمام ذریّه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اعم از معصوم و مؤمن و فاسق و کافر آنها بشود. و این لطف فوق العاده ای است که پروردگار به خاطر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام فرموده است، بلکه این امتیاز در خصوص فرزندان فاسق و کافر آن حضرت بیشتر نمودار بوده و به این وسیله



خدای تعالی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را گرامی داشته است، زیرا اهل تقوی از آل محمد طبعاً تحت عنوان اولیاء خدا و یا لا اقل جزء تائبین و صابرین و پاک شدگان که در قرآن بر آنها صلوات فرستاده شده مشمول صلوات خدا و ملائکه خواهند بود.

ولی تنها جمعیتی که به خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و به پیوست به آن حضرت مشمول این رحمت خاصه می شوند که اگر آن حضرت نبود و به خاطر آن حضرت نبود خود بخود و روی طبع عادی بر سر این سفره جایی نداشتند، این دسته هستند. و این فضیلت فوق العاده ای است که خدا فسّاق و کفّار از سادات راهم به خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و به خاطر اکرام به آن حضرت در ردیف اولیاء و معصومین بر سر سفره رحمت خاصه اش جا داده است. چنانکه در گرفتن خمس هم آنها را بر سر سفره خدا و رسول و ائمه علیهم السلام در امور مادی جا داده است.

دوست محققم سؤال کرد: آیا صلوات خدا و ملائکه که در آیه فوق ذکر شده چگونه است؟

من در جواب گفتم: از احادیث استفاده می شود که صلوات خدا همان رحمت خاصه ای است که بر آنها نازل شده و شاملشان می شود و صلوات ملائکه این است که از پروردگار تقاضای آن رحمت را می کنند و واسطه نزول آن می شوند و صلوات انسانها این است که درخواست آن رحمت را برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولیاء خدا و آل محمد از خدای تعالی بنمایند.

دوست محققم گفت: به عقیده من اگر سادات در بهترین مغفرتها و رحمتها و نعمتها در دنیا و آخرت قرار بگیرند، با این همه تقاضای رحمتی که



برای آنها می شود، مسأله مهمی نبوده و بلکه این درخواست خود مردم مسلمان از خدای تعالی بوده است.

من گفتم: بله دوست عزیز، تنها بر یک میلیارد مسلمان در هر شبانه روز ^{نه} میلیارد مرتبه واجب است که از خدا طلب رحمت خاصه اش را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سادات بنمایند و چون صلوات بهترین اذکار است و هر زمان نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله برده می شود، باید صلوات فرستاد و در دعاها و زیارتها، مکرر بر آن حضرت و سادات صلوات فرستاده شده است، باید گفت که مردم مسلمان بی حساب برای آنها از خدا طلب رحمت می کنند و چون خدا خودش به تصریح قرآن، قبل از همه رحمتش را بر آنها نازل کرده و صلوات را از هر کس که باشد دعای مستجابی قرار داده است، باید این درخواستها و این نزول رحمتها، آثار فوق العاده ای داشته باشد، چنانکه می بینیم پروردگار متعال در پاسخ این دعاها و تقاضاها، در دنیا آنها را بر دیگران فضیلت داده (و ما در همین کتاب ذکر کرده ایم که خدای تعالی فضائی را مختص آنها قرار داده است) و پس از مرگ هم به خاطر درخواست مردم مسلمان، این الطاف را استمرار بخشیده که از جمله اینهایی است (که در فصول مختلف زیر ذکر خواهد شد).

اول:

از احادیث و روایات استفاده می شود که خدای تعالی به دلیل صلواتها و درخواستهای مردم مسلمان و لطف الهی و صلوات پروردگار و ملائکه که بر آنها نازل می شود در روز محشر صورت سادات و فرزندان حضرت فاطمه عليها السلام



را به قدری منور می سازد که مانند خورشید می درخشد.

در کتاب «امالی» شیخ صدوق و در کتاب «حديقة الناظر و نزهة الخاطر» از ابی بصیر نقل می کنند که گفت: امام صادق علیه السلام فرموده:

روز قیامت که شود، خدای تعالی مردم را در زمین واحدی جمع می کند. در این وقت ظلمت شدیدی همه جا را فرا می گیرد و مردم ضجّه و ناله زده و می گویند: خدایا، این عذاب و ظلمت را از ما بردار.

ناگهان می بینند جمعی گوشه محشر پیدا شدند که نور، پیشاپیش آنها در حرکت است و تمام محشر را منور کرده اند. مردم می گویند که: اینها انبیاء خدا هستند. ندا از جانب خدا به آنها می رسد که: نه، اینها انبیاء نیستند.

مردم می گویند: اینها ملائکه اند. از جانب خدا ندا می رسد که: نه، اینها ملائکه نیستند. مردم می گویند: پس اینها لابد شهداء هستند. ندا می رسد که: نه، اینها شهداء هم نیستند. مردم می گویند: خدایا، پس اینها کیستند؟! جواب از طرف پروردگار به آنها می رسد که: ای اهل محشر! از خود آنها سؤال کنید که: شما کیستید؟

اهل محشر از آنها سؤال می کنند: شما کی هستید؟ آنها در جواب می گویند: «نحن العلویون نحن ذریة محمد صلی الله علیه و آله». یعنی: ما علویین هستیم، ما ذریه حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم. «نحن من اولاد علی ولی الله» ما از اولاد علی ولی خدا هستیم، ما به کرامت و لطف خدا اختصاص یافته ایم. ما به امان و لطف الهی اطمینان داریم.

در این وقت از طرف پروردگار متعال ندا می‌رسد که:
 ای سادات! شفاعت کنید دوستانتان را و آنهایی که به شما
 اظهار محبت و مودّت کرده‌اند و آنهایی که از شما در
 کارهای خوبتان پیروی نموده‌اند.

آنها هم شروع به شفاعت می‌کنند و شفاعت آنها
 قبول می‌شود. ^(۱)

از این حدیث و احادیثی نظیر این استفاده می‌شود که فرزندان حضرت
 علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام مقام روز قیامتشان از انبیاء و ملائکه بالاتر
 است. و دیگر آنکه لطف الهی و رحمت خاصّه‌اش به قدری شامل آنها می‌شود
 که دوستانشان را هم می‌توانند شفاعت کنند و از آن الطاف فوق‌العاده که خدا
 عنایت کرده به آنان بدهند، یعنی آنها را شفاعت کنند و شفاعتشان قبول درگاه
 پروردگار هم واقع می‌گردد و در احادیث متعدّدی آنها را جزء شفعا قرار
 داده‌اند. این لطف الهی نیز بعید نیست که مربوط به همان صلواتهایی که مردم
 می‌فرستند باشد.

در کتاب «تذکرة الفقهاء» در مبحث وصیّت، مرحوم علامه حلی
 نقل می‌کند:

۱ - بحار الأنوار جلد ۹۶ صفحه ۲۱۷. عن أبي بصير عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة جمع
 الله الأولين و الآخرين في صعيد واحد، فتغشاهم ظلمة فيضجّون إلى ربهم و يقولون: يا ربّ اكشف عنا
 هذه الظلمة، قال: فيقبل قوم يمشى النور بين أيديهم قد أضاء أرض القيامة، فيقول أهل الجمع: هؤلاء أنبياء
 الله فيجيئهم النّداء من عند الله ما هؤلاء بأنبياء، فيقول أهل الجمع: فهؤلاء ملائكة فيجيئهم النّداء من عند الله
 ما هؤلاء بملائكة فيقول أهل الجمع: هؤلاء شهداء، فيجيئهم النّداء من عند الله ما هؤلاء بشهداء فيقولون:
 من هم؟ فيجيئهم النّداء يا أهل الجمع سلوهم من أنتم؟ فيقول أهل الجمع من انتم؟ فيقولون نحن العلويون،
 نحن ذرية محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله نحن أولاد علي وليّ الله، نحن المخصوصون بكرامة الله، نحن الامنون
 المطمئنّون، فيجيئهم النّداء من عند الله عزّوجلّ: اشفعوا في محبّيكم و اهل مودّتكم و شيعتكم فيشفعون.
 فيشفعون.



روزی عمر درباره پیغمبر ﷺ گفت: او درختی است که در مزبله بیرون آمده و او از این جمله منظورش ردالت خویشاوندان آن حضرت بود.

این مطلب به پیغمبر اکرم ﷺ رسید، غضب آن حضرت شدید شد. سپس دستور فرمود تا مردم در مسجد جمع شوند و به منبر رفت و حمد و ثنای الهی را کرد و فرمود: ای مردم! برخیزید و نسب خودتان را به پدرانتان بگوئید تا من شما را بشناسم. (تا آنکه می فرماید: کجا است آن کسی که به اهل بیت من جسارت کرده است؟ برخیزد و نسب خود را به پدرش بگوید.

عمر برخاست و گفت: یا رسول الله! از ما بگذر، خدا از تو بگذرد. مرا ببخش، خدا تو را ببخشد. حلم کن در مقابل نادانی ما، خدا درباره ات حلم کند.

راوی می گوید: پیغمبر اکرم ﷺ بسیار با حیا بود و دیگر سخنی به او نگفت، ولی در میان جمعیت فرمود: چون روز قیامت شود، سجده می کنم، سجده ای که سرم را از آن بر نمی دارم تا وقتی که یک نفر از بنی عبدالمطلب باقی باشد، باید همه آنها داخل بهشت شوند.

دوست محقق گفت: آیا سادات و فرزندان حضرت فاطمه زهراء ﷺ هم باید ائمه اطهار ﷺ شفاعت کنند یا آنکه خدا آنها را قبلاً آمرزیده است؟

گفتم: در حدیث صحیحی در کتاب «اربعین» از ابن بابویه نقل شده است:

روزی پیغمبر اکرم ﷺ خطاب به علی بن ابیطالب ﷺ فرمود: ای علی! وقتی که روز قیامت شود، دوازده هزار ملک در خدمت قرار می گیرند تا آنکه در محضر عدل

پروردگار می ایستی. خدای تعالی به تو می فرماید: از من سؤال کن که به ذات خودم قسم خورده ام که امروز هزار حاجت تو را برآورم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! ابتدا به شفاعت ذریه و اهل بیت شروع می کنم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آنها در آن روز به تو احتیاج ندارند، ولی تو شروع به شفاعت دوستان و پیروان کن.

از این حدیث استفاده می شود که در قیامت ذریه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام یا بوسیله اثر سلام خدا و یا صلوات خدا و مردم و ملائکه و یا به خاطر انتسابشان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بهشتی هستند و قبلاً آمرزیده شده اند، ولی در عین حال اول حاجت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام از هزار حاجتش این است که آنها را شفاعت کند و نگذارد احتمالاً آنها مورد مؤاخذه واقع گردند.

اما با مقایسه با یک حدیث دیگر عظمت شأن فرزندان حضرت علی علیه السلام در روز قیامت واضح می گردد و آن روایت صحیحی است که در «روضه کافی» از ابی سعید نقل شده که گفت:

روزی در محضر امام صادق علیه السلام بودم، فرمود: وقتی روز قیامت شود و خدا خلائق را جمع کند، اول کسی را که صدا می زنند، حضرت نوح علیه السلام است و از او سؤال می شود که آیا تبلیغ رسالت را کردی؟ می گوید: بله.

به او گفته می شود: چه کسی شاهد تو است؟

می گوید: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله.

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت نوح خارج می شود و



مردم را می‌شکافد تا به خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسد و آن حضرت بر روی تلی از مُشک نشسته و در خدمتش حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است.

حضرت نوح به خدمت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله عرض می‌کند که: خدای تعالی از من سؤال کرده که: آیا تبلیغ رسالت کردی؟ گفتم: بلی. فرمود: شاهد تو کیست؟ گفتم: حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به جعفر و حمزه می‌کند و به آنها می‌گوید: بروید و برای نوح شهادت بدهید که او تبلیغ رسالتش را کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن روز حضرت جعفر و حمزه دو شاهد یک‌یک انبیاء هستند، بر آنکه آنها تبلیغ رسالتشان را کرده‌اند.

گفت: قربانت گردم، پس علی بن ابی طالب علیه السلام در آن وقت کجا است که او شهادت برای انبیاء نمی‌دهد؟
امام صادق علیه السلام فرمود: «هو اعظم منزلة من ذلك» یعنی او مقام و منزلتش بالاتر و عظیم‌تر از این است که برود و شهادت برای انبیاء علیهم السلام بدهد.

خوانندگان محترم به این دو حدیث توجه کنید و آنها را با هم مقایسه نمائید و مقام و فضیلت فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را در روز قیامت، روزی که هر کسی از برادرش فرار می‌کند، بشناسید و ما به خاطر آنکه مبدا هضمش برای بعضی از افراد مشکل باشد، از توضیح و تحلیل بیشتر آن خودداری می‌کنیم.

دوم:

یکی از امتیازات فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام این است که خدا وعده کرده آنها را به جهنم نبرد و آتش دوزخ را بر آنها حرام نموده است و این یا به خاطر طهارت باطنی و روحی سادات است و یا به خاطر این است که چون فاطمه زهراء دامنش و روحش پاک است خدا آنها را به جهنم نمی‌برد و یا به خاطر این است که با عقائد صحیح از دنیا می‌روند و یا به خاطر این است که مشمول شفاعت پیغمبر اکرم و فاطمه زهراء عليها السلام می‌شوند و یا به خاطر این است که مشمول سلام و سلامتی روحی از جانب پروردگار می‌گردند و یا به خاطر صلواتها و درخواستهای مردم مسلمان از رحمت خدا برای آنها است.

به هر حال این مطلب حتمی است که سادات و ذریه حضرت فاطمه زهراء عليها السلام به جهنم نمی‌روند و آتش جهنم بر آنها حرام است.

زیرا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده: «ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار»^(۱) (چون دامن فاطمه عليها السلام پاک است خدا بدن ذریه‌اش را بر آتش جهنم حرام کرده است) یکی از احادیث معروف بین شیعه و سنی این حدیث است که منجمله در کتاب مستدرک صحیحین (صفحه ۱۵۲ جلد ۳) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار».

این حدیث از احادیث متواتره و معروف در صدر اسلام بوده و به قدری در بین اصحاب ائمه اطهار عليهم السلام مسلم بوده که جمعی از آنها معنی این روایت



را از ائمه اطهار علیهم السلام سؤال می کرده اند چنانکه در کتاب «امالی» شیخ صدوق، «محمد بن مروان» به امام صادق علیه السلام عرض می کند:

«راست است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریّتها علی النار»؟ فرمود: بلی، راست است».

بدون تردید کلمه ذریّه در این حدیث شامل جمیع فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام اعمّ از مسلمانان و کفار و فسّاق آنها می شود. زیرا از معنی «ذریّه» غیر از این معنی در ذهن چیز دیگری تبادر نمی کند. مطلبی که مورد بحث است و در این کتاب بسیار به آن توجّه شده این است که: آیا واقعاً تمام ذریّه فاطمه زهراء علیها السلام اگر چه فاسق باشند در آتش نمی سوزند؟

در جواب می گوئیم: ظاهر روایت این چنین بیان می کند، زیرا این حدیث در مقام امتنان بوده و هر قدر افرادی از آنها دورتر از بهشت باشند، بیشتر مشمول مضمون این حدیث می گردند.

به عبارت واضح تر، معصومین آنها مقامشان اجلّ است که چون دامن حضرت فاطمه علیها السلام پاک بوده به جهنّم نروند و اهل تقوای آنها هم مانند سائرین به خاطر تقوایشان به جهنّم نمی روند.

پس باید بگوئیم این روایت شامل کسانی می شود که مستحقّ جهنّم بوده و اگر به خاطر حضرت فاطمه علیها السلام نبود، ممکن بود به جهنّم بروند.

«قطب راوندی» در کتاب «آیات الاحکام» از «حسن بن راشد» نقل می کند که او گفته است:

«من اسم «زید» بن علی بن الحسین علیه السلام را نزد امام صادق علیه السلام بردم و او را مذمت کردم.

حضرت فرمود: این کار را نکن. خدا رحمت کند

عمویم «زید» را، نزد من آمد و گفت: من قصد خروج بر این طاغوت یعنی «هشام بن عبدالملک مروان» را دارم. به او گفتم: این کار را نکن، می ترسم تو را پشت دروازه کوفه به دار بزنند. مگر نمی دانی که هیچ یک از فرزندان فاطمه عليها السلام نیست که قبل از خروج سفیانی علیه سلطان زمانش قیام کند جز آنکه کشته می شود؟

سپس فرمود: توجّه داشته باش ای حسن بن راشد که؛ «فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریّتها علی النار» یعنی به خاطر آنکه فاطمه عليها السلام دامنش پاک است، بدن ذریّه اش بر آتش جهنّم حرام است.

و در خصوص آنها این آیه نازل شده است:
 «کسانی که کتاب به ارث به آنها رسیده است و ما از میان بندگانمان آنها را انتخاب کرده ایم (سه دسته اند): گروهی از آنها ظالم به نفس خودند و جمعی میانه رو هستند و عده ای هم آنانند که بر تمامی خوینها بر همه پیشی گرفته اند»^(۱).

سپس امام عليه السلام فرمود: معنی کسانی که به نفس خود ظلم کرده اند (که در آیه شریفه آمده) آن دسته از ذریّه فاطمه زهراء علیها السلامند که امام زمان خود را نمی شناسند و اما دسته میانه رو، آن دسته از مردمی هستند که امام شناسند، ولی آنهایی که بر همه خوینها سبقت جسته اند، امامان از ذراری زهراء عليها السلام می باشند.

سپس فرمود: ای حسن! ما خاندانی هستیم که احدی از

۱ - «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ». سورة فاطر آیات ۳۲ و ۳۳.



ما از دنیا نمی‌رود مگر آنکه برای هر صاحب فضیلتی، مقام و فضلش را اقرار می‌کند»^(۱)

از این روایت استفاده می‌شود با آنکه امام صادق علیه السلام زید بن علی بن الحسین علیه السلام را از قیام علیه هشام نهی فرموده و او گوش نکرده بود، ولی به خاطر آنکه آزاد شده از آتش جهنم است، اوّل به خاطر پاکی دامن حضرت فاطمه علیه السلام و دوّم به خاطر آنکه قبل از مرگ به جمیع حقایق اقرار می‌کند - یعنی اگر امام شناس نباشد به آن اعتراف می‌نماید - حضرت صادق علیه السلام حسن بن راشد را از مذمت زید نهی فرموده است.

روایات دیگری نیز به همین مضامین در کتب سنی و شیعه نقل شده که در آنها صریحاً فرموده‌اند: ذریّه حضرت فاطمه زهراء علیه السلام به خاطر پاکی دامن آن حضرت، از آتش جهنم آزادند. ولی در همین مورد دو روایت از معصومین علیهم السلام نقل شده که یکی از آن دو روایت، قضیه زید بن موسی بن جعفر علیه السلام است که علی بن موسی الرضا علیه السلام به خاطر توبیخ و حفظ خون او و به خاطر آنکه وی استفاده ناصحیح از این حدیث نکند، (به اصطلاح از باب تقیه) آن را اختصاص به حضرت امام مجتبی و حضرت سید الشهداء علیه السلام داده است. اصل حدیث این است:

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۸۵ روایة ۵۱. روی عن الحسن بن راشد قال ذکر ت زید بن علی فتفتقسته عند ابی عبد الله فقال لا تفعل رحم الله عمی اتی ابی فقال انی ارید الخروج علی هذا الطاغیه فقال لا تفعل فانی اخاف ان تكون المقتول المصلوب علی ظهر الکوفه اما علمت یا زید انه لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفینیانی الا قتل ثم قال الا یا حسن ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و فیهم نزلت ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقصد و منهم سابق بالخیرات فان الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام و المقتصد العارف بحق الامام و السابق بالخیرات هو الامام ثم قال یا حسن انا اهل بیت لا یخرج احدنا من الدنیا حتی یقر لكل ذی فضل بفضلہ.

در کتاب «معانی الأخبار» از «حسن بن موسی و شاء بغدادی» نقل شده که می‌گوید:

«من با علی بن موسی الرضا عليه السلام در خراسان بودم و زید بن موسی بن جعفر عليه السلام هم حاضر بود و در گوشه مجلس با جمعیتی سخن می‌گفت و دائماً از فضائل خود و انتسابش به حضرت فاطمه زهراء عليها السلام حرف می‌زد و گاهی می‌گفت: ما هر چه بکنیم، خدا ما را می‌بخشد. در این موقع با آنکه حضرت علی بن موسی عليه السلام با جمع دیگری سخن می‌گفت، کلام زید را شنید و رو به او کرد و فرمود: ای زید! تو را سخنان بقالهای کوفه مغرور کرده که گفته‌اند چون فاطمه عليها السلام پاکدامن است، ذریه‌اش به آتش نمی‌سوزند. به خدا قسم نیست این فضیلت مگر برای حسن و حسین عليهما السلام و فرزندان بلا فصل آن حضرت. چطور ممکن است که موسی بن جعفر عليه السلام خدا را اطاعت کند و روزها را روزه بگیرد و شبها به نماز مشغول باشد، ولی تو معصیت خدا را بکنی، بعد هر دوی شما روز قیامت بیایید و مقامتان یکسان باشد؟ بنابراین تو در نزد خدا عزیزتر از موسی بن جعفر عليه السلام هستی.

حضرت علی بن الحسین امام سجّاد عليه السلام می‌فرمود: برای نیکوکاران ما دو برابر اجر است و عذاب گناهکاران ما نیز دو برابر دیگران است.^(۱)

۱ - معانی الأخبار صفحه ۱۰۵ حدیث ۱ و بحار جلد ۴۳ صفحه ۲۳۰ روایت ۲. عن الحسن بن موسی الوشاء البغدادی قال كنت بخراسان مع علی بن موسی الرضا عليه السلام فی مجلسه و زید بن موسی حاضر و قد اقبل علی جماعة فی المجلس یفتخر علیهم و یقول نحن و ابوالحسن عليهما السلام مقبل علی قوم یحدثهم فسمع مقالته زید فالتفت الیه فقال یا زید اغرک قول بقالی الکوفه ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و



و در کتاب «عیون اخبار الرضا» از «یاسر» نقل شده است که می گفت:

«زید بن موسی برادر علی بن موسی الرضا علیه السلام علیه دستگاه خلافت مأمون عباسی خروج کرده بود و در مدینه خانه ها را آتش زده و جمعی را کشته بود که او را «زیدالنار» می گفتند. وقتی او را دستگیر کردند و در خراسان به نزد مأمون آوردند. مأمون دستور داد او را خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام ببرند.

«یاسر» می گوید: وقتی او را به خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بردند و حضرت چشمش به برادرش افتاد فرمود: ای زید! تو را سخن مردمان پست کوفه، مغرور کرده که گفته اند چون دامن زهراء علیها السلام پاک است، ذریه اش بر آتش جهنم حرامند. این مخصوص حسن و حسین علیهما السلام است. فکر می کنی که تو معصیت خدا را بکنی و وارد بهشت شوی و موسی بن جعفر علیه السلام اطاعت خدا را بکند و او هم وارد بهشت شود، پس تو محترمترا از موسی بن جعفر نزد خدا خواهی بود. به خدا قسم نمی رسد احدی به آنچه نزد خدا از اجر است مگر کسی که او را اطاعت کند و تو گمان کرده ای که با معصیت به آنها خواهی رسید؟ و بد گمان می کنی.

زید گفت: من برادر تو و پسر پدر تو هستم.

حضرت علی بن موسی علیه السلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که بندگی خدا را بکنی.^(۱)

→ الله ما ذلك الا للحسن والحسين و ولد بطنها خاصة فاما ان يكون موسى بن جعفر علیهما السلام يطيع الله و يصوم نهاره و يقوم ليله و تعصيه انت ثم تعييان يوم القيامة سواء لانت اعز على الله عزوجل منه ان على بن الحسين علیهما السلام كان يقول لمحسننا كفلان من الاجر و لمسيثنا ضعفان من العذاب.

۱ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۳۱ روایت ۶. عن ياسر قال خرج زيد بن موسى اخو ابي الحسن علیهما السلام





این دو روایت که در حقیقت یک حدیث است - با توجه به مطالب قبلی که در اوّل بحث ذکر شد - باید به این معنی حمل شود که چون حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نمی خواسته که زید از حدیث مذکور سوء استفاده کند و این فکر را که اگر هر کاری کرد به خاطر آنکه فرزند حضرت فاطمه علیه السلام است بخشیده می شود، از مغز او بیرون کند، این مطالب را به خاطر مصلحتی، برخلاف معنی واقعی آن بیان فرموده است و الاً با آنچه ما از نظر عقل و احادیث متذکر شدیم منافات دارد و به این معنی روایت ضعیف دیگری از جهت سند وجود دارد ولی آنچه مسلم است این دو روایت حتماً باید توجیه شود و یقیناً محال است معنی کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این باشد که چون فاطمه زهراء علیه السلام دامنش پاک است بدن امام حسن و امام حسین علیه السلام بر آتش جهنّم حرام است. بالاخره علاوه بر این روایت روایات فراوان دیگری هم این مطلب را تأکید می کنند که از جمله، این احادیث است:

۱ - نجاشی در «فهرست» خود (در باب عین) در حالات برادر دعبل می نویسد که او گفت: حدیث کرد من و برادرم دعبل را علی بن موسی الرضا علیه السلام به کتابی که اوّلش حدیث کشمش سرخ بود و آخرش حدیثی بود که حضرت از آباء گرامیش نقل کرده که جابر بن عبدالله گفت:

→ بالمدينة و احرق و قتل و كان يسمي زيدا النار فبعث اليه المامون فاسروا و حملوا الى المأمون فقال المامون اذهبوا به الى ابي الحسن قال ياسر فلما ادخل اليه قال له ابوالحسن يا زيد اغرك قول سفله اهل الكوفة ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار ذاك للحسن والحسين خاصة ان كنت ترى انك تعصى الله و تدخل الجنة و موسى بن جعفر اطاع الله و دخل الجنة فانت اذا اكرم على الله عزوجل من موسى بن جعفر و الله ما ينال احد ما عند الله عزوجل الا بطاعته و زعمت انك تناله بمعصيته فبئس ما زعمت فقال له زيد انا اخوك و ابن ابيك فقال له ابوالحسن علیه السلام انت اخي ما اطعت الله عزوجل.



«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ لَحْمَ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَى النَّارِ».

خدا گوشت اولاد فاطمه علیها السلام و سادات را بر آتش جهنم حرام کرده است.

۲ - در کتاب «معانی الأخبار» از ابی حمزه ثمالی نقل شده که گفت: امام باقر علیه السلام فرموده:

درباره اولاد حضرت فاطمه علیها السلام این آیه نازل شده است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا».^(۱)

ای بندگان من (و ای فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام) که بر ضرر خودتان در گناه زیاده روی کرده اید، از رحمت ما مأیوس نشوید، زیرا خدا همه گناهان را می بخشد.^(۲)

بنابراین منظور از بندگان گناهکار در این آیه، سادات و فرزندان گناهکار حضرت فاطمه زهراء علیها السلام هستند و وقتی که آنها دیگر گناه نداشتند و یا گناهانشان بخشیده شود، طبعاً عذاب نمی شوند.

۳ - در کتاب «صواعق محرّقه» نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ غَيْرَ مُعَذِّبِكَ وَلَا أَحَدًا مِنْ أَوْلَادِكَ».

ای فاطمه! خدای تعالی نه تو را عذاب می کند و نه احدی از اولاد تو را.

۴ - ابن حجر در کتاب «صواعق» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سند صحیح نقل کرده که فرموده:

۱ - سورة زمر آیه ۵۲.

۲ - معانی الأخبار صفحه ۱۰۷ حدیث ۴.

خدای تعالی درباره خویشاوندان و فرزندانم به من وعده کرده که هر کس از آنها برای خدا اقرار به توحید و برای من اقرار به رسالت کند، او را عذاب نکند. (۱)

۵- در «صواعق محرّقه» نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام خطاب فرمود:

یا علی! خدای تعالی تو را و ذریّه تو را و اولاد تو را و متعلّقین تو را و شیعیان تو را و دوستان شیعیان تو را آمرزیده است.

۶- شیخ مفید در کتاب «مجالس» نقل می کند که جابر بن عبدالله انصاری گفت:

یک روز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته بود و نزد ما آمد و فرمود: این دو پسر را خودم از کوچکی بزرگ کرده ام و برای آنها دو چیز بزرگ از خدا خواسته ام (تا آنکه می فرماید): از خدا درخواست کرده ام آنها را پاک و پاکیزه قرار دهد. خدا قبول فرموده و این را به آنها داده است. و درخواست کرده ام که خدا آنها و ذریّه آنها و شیعیان آنها را از آتش جهنّم نجات دهد. خدا به من عطا فرموده است.

۷- در کتاب «کشف الغمّه» از عامّه و خاصّه نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

از خدا سؤال کردم که احدی از خویشاوندان و فرزندانم را در آتش جهنّم نیندازد. خدا به من این حاجت را



عطا کرده است. (۱)

۸- و در کتاب «امالی» شیخ طوسی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که فرمود:

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: فاطمه از این جهت نامش فاطمه شد که خدا ذریه اش را از آتش جهنم نجات داده است به شرط آنکه روز قیامت با ایمان و توحید و معتقد به آنچه بر من نازل شده است، باشند. (۲)

از این روایات و روایات دیگری که به همین مضامین نقل شده، کاملاً استفاده می شود که خدا فرزندان حضرت فاطمه علیه السلام را به آتش جهنم نمی برد. چگونه آنها را به جهنم برد و حال آنکه آنها از میوه بهشتی ساخته شده اند (چنانکه در حالات تولد حضرت زهراء علیه السلام ذکر شد) و در حقیقت، جزئی از وجود حضرت پیغمبر اکرم و علی بن ابیطالب و فاطمه زهراء علیهم السلام هستند؟ آیا آنها اتصالشان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دستمالی که آن حضرت به دستش مالیده بود کمتر است که همه مورّخین و راویان حدیث نوشته اند که هر وقت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله غذا می خورد، دستش را با دستمالی تمیز می کرد. یک روز آن دستمال را در آتش انداختند، به برکت اتصال آن به دست حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نسوخت.

بنابراین بدون هیچ تردیدی احدی از فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیه السلام

۱ - صواعق المحرّقه چاپ مصر صفحه ۱۸۷.

۲ - عن الرضا عن آبائه عن علی علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: سمیت فاطمه لان الله فطمها و ذریتها من النار من لقی الله منهم بالتوحید و الايمان بما جئت به.



در آتش جهنم نمی سوزد و این بخاطر دعاها و صلواتها و سلامها است که خدای تعالی و مردم و ملائکه برای آنها قرار داده‌اند.

قصه اصمعی

دوست محققم گفت: پس معنی آنکه حضرت امام سجّاد علیه السلام به اصمعی فرمود: «خدا آتش را خلق کرده برای کسی که او را معصیت کند ولو آنکه سید قریشی باشد» چیست؟

در پاسخ او گفتم: من اوّل برای شما قضیه اصمعی را از اوّل تا به آخر نقل می‌کنم تا ببینیم که آیا این حدیث صحیح است یا خیر و بر فرض صحت، آیا آن روایت با مطالبی که در روایات دیگر به تواتر نقل شده که سادات و فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به جهنم نمی‌روند، منافات دارد یا خیر؟

در کتاب «مستطرف» از اصمعی نقل شده که گفت:

نیمه شبی در مسجد الحرام مشغول طواف بودم، ناگهان دیدم جوانی پرده کعبه را گرفته و می‌گوید:

یا من یجیب دعوة المضطربین فی الظلم

یا کاشف الضر و البلوی مع السقم

قد نام و فدک حول البیت و انتبهوا

وانت یا حی یا قیوم لم تنم

ادعوك رب حزیناً خائفاً قللاً

فأرحم بکائی بحقّ البیت و الحرم

ان کان جودک لا یرجوه ذو سعة

فمن یجود علی العاصین بالکرم



و همچنین این اشعار را بعد از آن اشعار انشاد کرد:

إلا أيها المقصود في كل حاجة

شكوت اليك الضر فارحم شكايي

إلا يا رجائي انت تكشف كربتي

فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي

اتيت باعمال قبيح ردية

و ما في الوري عبد جنى كجنايتي

اتحرقني بالنار يا غاية المني

فاين رجائي ثم اين مخافتي

وقتی جوان این اشعار را خواند، غش کرد و روی زمین افتاد. من نزدیکش رفتم، دیدم آن جوان حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است. سر او را از زمین بلند کرده و به روی دامن گرفتم و گریه می‌کردم. اشک چشمم به صورت مبارکش ریخت. چشمها را باز کرد و فرمود: کیست آنکه بین من و مولایم جدائی انداخته است؟ گفتم: بنده تو اصمعی هستم. ای آقای من! این چه گریه و جزعی است که تو به درگاه خدا می‌کنی؟ تو از آل بیت نبوت و معدن رسالتی.

مگر خدا در شأن شما نگفته:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^(۱).

امام سجاد علیه السلام فرمود: هیاهات هیاهات ای اصمعی! خدا خلق کرده است بهشت را برای کسی که او را اطاعت کند ولو آنکه بنده حبشی باشد و جهنم را خلق کرده برای

کسی که او را معصیت کند ولو آنکه شریف قریشی باشد.
آیا خدا نگفته:

«فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ*
فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (۱)

وقتی که در صور دمیده می شود نسبی بین مردم در
کار نیست و از نسب سؤال نمی شود. پس کسانی که سنگین
باشد میزان اعمال زشتشان آنها زیان کرده اند و ضرر به
خودشان زده اند و در جهنم مخلد هستند. (۲)

این حدیث به دلائلی ارتباط با موضوع مورد بحث ما ندارد، علاوه بر آنکه
در اصل حدیث مطالبی وجود دارد که این روایت را به مجعول بودن بیشتر
نزدیک می کند:

۱ - در این اشعار که به امام سجّاد علیه السلام نسبت می دهد، می گوید که آن
حضرت فرمود:

اتيت باعمال قبيح ردية

وما في الوري عبد جني كجنايتي

آمده ام به در خانه ات با اعمال قبیح و پستی و در
عالم، بنده ای آن چنانکه من جنایت کرده ام، جنایت نکرده
است. (نعوذاً بالله).

۱ - سورة مؤمنون آیات ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۹۷ روایت ۱۱. الاصمعی كنت اطوف حول الكعبة ليلة فاذا شاب ظريف
الشمائل و عليه ذؤابتان و هو متعلق باستار الكعبة و هو يقول نامت العيون و غارت النجوم و انت الملك
الحی القيوم غلقت الملوك ابوابها و اقامت عليها حراسها و بابك مفتوح للسانين جئتک لتنظر الى برحمتک
یا ارحم الراحمين.



من نمی‌دانم که آیا واقعاً می‌شود این فرد شعر را به حضرت امام سجّاد علیه السلام نسبت داد و گفت که آن حضرت «نعوذاً باللّه» یا دروغ گفته و یا حقیقتاً مانند او جنایتکاری در عالم نبوده است؟

مگر امام سجّاد علیه السلام چه کرده بود که جنایتش از جنایت همه مردم دنیا بدتر بود؟

مگر امام سجّاد علیه السلام جنایتی کرده بود که از جنایت یزید بن معاویه و سائرین بدتر بود؟

ممکن است بگوئید از نظر آنکه هر کسی باید خود را در مقابل پروردگار، معصیتکار بداند، امام سجّاد علیه السلام این جمله را فرموده است.

می‌گوئیم: اگر می‌فرمود «من جنایتکارم» احتمال داشت که به این معنی حمل شود، ولی وقتی که آن حضرت در زمان یزید بن معاویه و ولید و جنایتکارانی که دامن تاریخ را برای همیشه لگه‌دار کرده‌اند قرار گرفته و این جمله را می‌گوید، نمی‌توان جز به یکی از این دو موضوع حمل نمود. بنابراین، حدیث فوق را باید جزء روایات ساختگی دشمنانی که به صورت دوست جلوه کرده‌اند، دانست.

۲- در این قضیه به امام سجّاد علیه السلام نسبت داده‌اند که او فرمود: «خدا جهنّم را خلق کرده برای کسی که او را معصیت کند ولو آنکه شریف قریشی باشد».

ما در اینجا می‌گوئیم اتفاقاً فضائلی که ذکر شده در مرحله اول متعلّق به فرزندان حضرت فاطمه علیه السلام و در مرحله دوم متعلّق به بنی‌هاشم می‌باشد و در مرحله سوم آن هم بعضی از فضائل به قریشیها تعلّق پیدا می‌کند. و قطعاً

این فضیلت (یعنی نسوختن آنها در آتش جهنم) از همان فضائلی است که در مرحله اول به اولاد حضرت فاطمه عليها السلام مربوط می شود و یقیناً شامل حال قریشیها نمی گردد. لذا اگر امام سجّاد عليه السلام این جمله را فرموده باشد، درست است، زیرا شریف قریشی اگر معصیت کند و مستحق آتش جهنم گردد، مثل سائرین وارد جهنم می شود و از این رو، ربطی به مطلبی که ما گفتیم، ندارد.

۳- استدلالی که به آیه شریفه «لائساب» شده است اگر در جواب اصمعی که گفت: «شما از اهل بیت نبوتید» باشد، درست نیست، زیرا از قدیم گفته اند: «ما من عام الا و قد خص» (هیچ مطلب عامی نیست مگر آنکه تخصیص می خورد). درست است که روز قیامت همه نسبها از بین می رود، اما با استدلالی که در قبل کردیم، نسب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همان گونه که دینش، قرآنش و حکومتش بر جهان تا روز قیامت باقی است و از بین نمی رود، نسبش هم از بین نخواهد رفت و اگر منظور امام سجّاد عليه السلام از استدلال به آیه برای از بین رفتن نسب قریشیها باشد، مانعی ندارد و تردیدی نیست که نسب آنها هم مثل سائرین روز قیامت از بین می رود، ولی با بحث ما هیچ ارتباطی نخواهد داشت.

۴- جمله ای که از قول حضرت امام سجّاد عليه السلام نقل شده که فرمود: «هیئات هیئات» اگر این کلمه ردّ این است که آیه تطهیر در شأن آن حضرت نازل شده و او را شامل نمی گردد که درست نیست و اگر منظور این است که معنی آیه را اصمعی اشتباه فهمیده، پس چرا آن حضرت او را متوجّه اشتباهش نفرموده است؟

۵- آیا اساساً اصمعی کیست؟ مگر ممکن است که به خاطر نقل



قضیه‌ای از یک راوی غیر شیعه آن هم با این همه اشکال، یکسره خطّ بطلانی بر تمامی روایات و آیاتی که در آنها تصریح شده که فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام به جهنّم نمی‌روند، کشید؟ و یا مگر ممکن است با قصّه اصمعی اثر آن همه صلوات و درخواست مردم مسلمان از خدا و طلب رحمت آنها برای سادات را نادیده گرفت؟

بنابراین یا باید معتقد شویم که حدیث، کاملاً مجعول است و یا بگوئیم منظور امام سجّاد علیه السلام جواب اسکاتی و تنبّه اصمعی بوده و مطلب را طوری ادا کرده که او را به اهمیتّ عذاب الهی متوجّه سازد.

دوست محقّقم گفت: پس معنی روایتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت فرمود: ای بنی‌هاشم! نکند مردم با اعمالشان نزد من بیایند و شما تنها با انسابتان در قیامت بر من وارد شوید،^(۱) چیست؟

من در جواب گفتم: اولاً این خطاب به بنی‌هاشم است، نه به اولاد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام. ثانیاً این آگهی بسیار خوبی برای سادات است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگوید: مبدا بینم که مردم بهتر از بنی‌هاشم به دستورات اسلام عمل کرده باشند و حال آنکه آنها لازمتر است به این دین حقّ و آباء و اجدادی خود عمل کنند، اگر چه مطمئن باشند به جهنّم نمی‌روند.

دوست محقّقم گفت: آیا هیچ یک از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام به هیچ عنوان به جهنّم نمی‌روند؟

۱ - بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۲۴۱ روایت ۱۱ و جلد ۴۶ صفحه ۱۷۷. قال رسول الله صلی الله علیه و آله لبنی عبدالمطلب ائتونی باعمالکم لا بانسابکم و احسابکم قال الله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون فمن ثقلت موازینہ فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینہ فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنّم خالدون.

من پاسخ دادم: از روایتی که شیخ صدوق رحمه الله در «اعتقادات» خود نقل می‌کند: کسی که ادعای امامت بکند و امام نباشد، خدا او را به جهنم می‌برد. زیرا از امام صادق عليه السلام از معنی این آیه شریفه سؤال شد که خدای تعالی فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»^(۱).

و روز قیامت می‌بینی آن کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند، صورت‌هایشان سیاه است. مگر نیست جهنم منزلگاه متکبرین؟

امام صادق عليه السلام فرمود: متکبرین آن کسانی هستند که گمان می‌کنند، امامند، ولی از جانب خدا امامت آنها تأیید نشده باشد.

از آن حضرت سؤال شد: اگر چه از اولاد علی و فاطمه عليهما السلام باشند؟

فرمود: اگر چه از اولاد علی و فاطمه عليهما السلام باشند.^(۲)

و نیز کسانی که مردم را به امام باطل دعوت کنند، آنها هم به جهنم می‌روند، چنانکه در شرح و تفسیر آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» خواهد آمد.

دوست محققم گفت: آیا آن صلواتها شامل حال این دسته از سادات نمی‌شود و یا آنکه اینها در عذابشان تخفیف داده می‌شود؟

در جواب گفتم: بدون تردید کلمه «آل محمد» شامل آنها هم می‌شود و

۱ - سورة زمر آیه ۶۰.

۲ - بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۱۷۶ روایت ۱۰. قوله و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة فانه حدثني ابي عن ابن ابي عمير عن ابي المعزا عن ابي عبد الله عليه السلام قال من ادعى انه امام و ليس بامام و قلت و ان كان علويا و فاطميا قال و ان كان علويا فاطميا.



بلکه به خاطر پیغمبر اکرم ﷺ که فرمود: «بدهای از سادات را به خاطر من اکرام کنید» باید مردم در صلواتها به خاطر آن حضرت این دسته از سادات را منظور بنمایند. اما چون گناه ادّعی امامت بسیار بزرگ است، آن صلواتها تنها در تخفیف عذاب برای این دسته از سادات اثر می‌گذارد.

و لذا شاید عذاب کسانی که ادّعی امامت می‌کنند مخلّد بودن در آتش جهنّم باشد، ولی این دسته از سادات به خاطر همین دعاها و صلواتها در آتش جهنّم مخلّد نخواهند بود، چنانکه از روایتی^(۱) این معنی استفاده می‌شود.

سوم:

یکی از آثار صلواتها و دعاها و درخواستهای پی در پی مردم مسلمان از رحمت خاصّه الهی برای سادات این است که خدای تعالی آنها را ولو آنکه امام شناس نباشند و ظالم به نفس خود در دنیا باشند، به بهشت می‌برد، زیرا ذات اقدس متعال در قرآن می‌فرماید:

«ثُمَّ أَوْزَنَّا أَلْكَتَابَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ. جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُخَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلباسُهُمْ فيها حريرٌ. وَقالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ. الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ.»^(۲)

پس ما به ارث دادیم کتاب را به کسانی که آنها را از میان بندگانمان برگزیدیم. بعضی از آنها ستمکار به نفس خودند و بعضی از آنها میانه‌رو هستند و بعضی از آنها

۱ - وَ يُؤَيَّدُهُ مَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي الْآيَةِ أَمَّا السَّابِقُ فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ بَعْدَ حِسَابٍ وَأَمَّا الْمُقْتَصِدُ فَيَحَاسِبُ حِسَاباً يَسِيراً وَأَمَّا الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ فَيُحْبَسُ فِي الْمَقَامِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَهُمْ الَّذِينَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ. بحار ج ۲۳، باب ۱۲ أن من اصطفاه الله من عباده

و...، ص ۲۱۲

۲ - سورة فاطر آیات ۳۲ - ۳۵.

پیشی گیرنده به همه خوبیها با اذن پروردگار می باشند. این همان فضیلت بزرگ است.

در بهشت عدن که همه آنها داخل می شوند پوشانده می شوند زیوری از طلا و لؤلؤ و لباسشان در آن بهشت از حریر است. و می گویند حمد خدائی را که حزن را از ما برده، خدایمان آمرزنده و شکرگزار است. آن خدائی که ما را به منزل دائمی، به فضلش وارد کرد که در اینجا هیچ رنجی و المی به ما نمی رسد و هیچگاه ضعف و خستگی نمی بینیم.

تفسیر اجمالی آیه شریفه طبق روایات:

ما علوم و معارف قرآن را بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ارث دادیم به آنهایی که از میان بندگانمان انتخابشان کردیم، یعنی فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام. پس بعضی از فرزندان آن حضرت ظالم به نفس اند، یعنی حتی امام زمانشان را هم نمی شناسند و بعضی دیگر از آنها امامشان را می شناسند و بعضی از آنها که ائمه اطهار علیهم السلام اند، به هر چه خوبی است به خواست خدا از سائرین پیشی گرفته اند. این بزرگترین فضیلت فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام است.

هر سه دسته را خدا وارد بهشت می کند و آنها را در آن بهشت جمع می فرماید و آنها بدون استثناء زیور طلا و لؤلؤ می پوشند و لباسشان در بهشت از حریر است.

فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می گویند: حمد خدا را که حزن را از ما برطرف کرد (یعنی حزن را از ظالم به نفس که اگر فرزند حضرت فاطمه علیها السلام نبودند در بهشت جایی نداشتند و به خاطر آن حضرت آنها را در بهشت جا دادند و از «مُقْتَصِدٌ» و «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» به خاطر ترفیع درجه و قبولی



شفاعت از آنها خدای تعالی حزن را از آنها برطرف کرد)
خدایمان شکور است در مقابل اعمال صالح ائمه
اطهار علیهم السلام از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام و غفور است
برای ظالمین و امام شناسان از اولاد آن حضرت.

معنی فوق که تفسیر اجمالی این آیه شریفه می باشد، از دهها روایتی که در
تفسیر این آیه از ناحیه معصومین علیهم السلام رسیده، گرفته شده است و ما به خاطر
اهمیت مسأله بعضی از روایات در تفسیر این آیه که مناسب است به یاری خدا
نقل می کنیم و سپس تفسیر تفصیلی آن را تکرار می نماییم:

حدیث اول:

در کتاب «عیون اخبار الرضا» از ریان بن صلت نقل شده که گفت:
حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون حاضر شد و
علماء اهل عراق و خراسان هم جمع بودند.
مأمون به علماء گفت: به من بگوئید معنی این آیه
چیست؟ «ثُمَّ أَوْزَنَّا أَلْكِتَابَ...».
علماء گفتند: منظور از این سه دسته، تمام امت
پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند.

مأمون گفت: شما چه می فرمائید ای ابوالحسن (یعنی
حضرت رضا علیه السلام)؟
حضرت رضا علیه السلام فرمود: من آنچه را که آنها
می گویند نمی گویم، بلکه این سه دسته همه از عترت پاک
پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشند.

مأمون گفت: به چه دلیل منظور خدا عترت پاک
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و تمام امت منظور نیست؟
حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: اگر منظور

خدا از این سه دسته تمام امت بودند، طبعاً می خواست همه آنها در بهشت باشند، زیرا خدای تعالی می فرماید: «بعضی آنها ظالم به نفس اند و بعضیشان میانه رو هستند و بعضی از آنها پیشی گیرنده در خوبیها به خواست خدا می باشند» این است فضیلت بزرگ. سپس خدای تعالی همه آنها را در بهشت جمع می کند و می فرماید: «جَنَاتٌ عَذْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُخْلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» (۱) (۲).

حدیث دوم:

در کتاب «اصول کافی» از احمد بن عمر نقل شده که گفت:
من از علی بن موسی الرضا عليه السلام از معنی آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ» سؤال کردم، حضرت فرمود:
منظور از این آیه اولاد فاطمه عليها السلام هستند.
«سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» امام است.
«مُقْتَصِدٌ» آن کس از آنها است که امام را می شناسد.
«ظَالِمٌ بِنَفْسِهِ» آن کسی است که امامش را نمی شناسد. (۳)

۱ - سورة فاطر آیه ۳۳.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۲۰ روایت ۲۰. عن الريان بن الصلت قال حضر الرضا عليه السلام مجلس المأمون بمرو و قد اجتمع في مجلسه جماعة من علماء اهل العراق و خراسان فقال المأمون اخبروني عن معنى هذه الآية ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فقالت العلماء اراد الله عزوجل بذلك الامه كلها فقال المأمون ما تقول يا ابا الحسن فقال الرضا عليه السلام لا اقول كما قالوا و لكني اقول اراد الله عزوجل بذلك العترة الطاهرة فقال المأمون و كيف عنى العترة من دون الامة فقال له الرضا عليه السلام انه لو اراد الامه لكانت باجمعها في الجنة لقول الله عزوجل فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله ذلك هو الفضل الكبير ثم جمعهم كلهم في الجنة فقال جنات عدن يدخلونها يحلون فيها من اساور من ذهب و لباسهم فيها حرير.

۳ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۱۵ حدیث ۳. عن احمد بن عمر قال سألت ابا الحسن الرضا عليه السلام عن قول الله





حدیث سوّم:

در کتاب «مجمع البیان» از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده که فرمود:

«ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» آن کسی از ما خاندان است که حقّ امامش را نمی شناسد و «الْمُقْتَصِدُ» از ما خاندان کسی است که عارف به حقّ امامش هست و «السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» امام است. اینها همه را خدا می بخشد. (۱)

حدیث چهارم:

در «تفسیر برهان» از ابی اسحق سبیعی نقل شده که گفت:

به قصد حج از خانه بیرون رفتم، با امام باقر علیه السلام ملاقات کردم. از آن حضرت از معنی این آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» پرسیدم، فرمود: رفقای تو، یعنی اهل کوفه درباره این آیه چه می گویند؟
گفتم: آنها می گویند که این آیه هم مال آنها است، یعنی شامل آنها نیز می شود.

حضرت فرمود: پس چه چیز آنها را می ترساند وقتی اطاعت خدا را نکنند، وقتی همه آنها اهل بهشت باشند؟
من گفتم: شما در معنی این آیه چه می فرمائید، قرباتان کردم؟

→ عزوجل ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا الاية قال فقال ولد فاطمه عليها السلام و السابق بالخيرات الامام و المقتصد العارف بالامام و الظالم لنفسه الذي لا يعرف الامام.
۱ - مجمع البیان جلد ۸ صفحه ۵۰۹.

فرمود: این آیه مخصوص ما است. ای اباسحق! منظور از «سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و هر امامی از ما است و منظور از «مُقْتَصِدٌ» کسی است که روزها را روزه بگیرد و شبها را نماز بخواند و منظور از «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» در او آنچه در توبه کنندگان هست می‌باشد و او بخشیده می‌شود.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای اباسحق! بوسیله ما خاندان، خدا شما را از عیوبتان جدایتان کرد و خدا طوق بندگی و ذلت را از گردنتان برداشت.

خدا بوسیله ما خاندان گناهانتان را بخشید و بوسیله ما خدا درهای رحمت را باز کرد و بوسیله ما درهای بدبختی را بست نه بوسیله شما مردم و ما پناهگاه شمائیم مثل پناهگاهی که اصحاب کهف داشتند و ما کشتی نجات شمائیم مانند کشتی نوح و ما وسیله غفران شمائیم آنچنانکه باب حطه وسیله غفران بنی اسرائیل بود.^(۱)

شاید این جملات آخر روایت را حضرت امام باقر علیه السلام برای آن جهت فرموده که مردم نسبت به سادات حسادت نکنند و آنها را در این جهت ذیحق بدانند.

۱ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۱۸. عن ابی اسحاق السبعی قال خرجت حاجا فلقیت محمداً بن علی فسألته عن هذه الایه ثم اورثنا الكتاب الایه فقال ما یقول فیها قومك یا ابا اسحاق یعنی اهل الکوفه قال قلت یقولون انها لهم قال فما یخوفهم اذا كانوا من اهل الجنة قلت فما تقول انت جعلت فداک فقال هی لنا خاصة یا ابا اسحاق اما السابق بالخیرات فعلى بن ابی طالب و الحسن و الحسین و الشہید منّا اهل البیت و اما المقتصد فصائم بالنهار و قائم باللیل و اما الظالم لنفسه ففیه ما جاء فی التائبین و هو مغفور له یا ابا اسحاق بنا ینفک الله عیوبکم و بنا یحل الله رباق الذل من اعتناقکم و بنا یمغفر الله ذنوبکم و بنا یفتح الله و بنا یمتکم لا بکم و نحن کھفکم کاصحاب الکھف و نحن سفینتکم کسفینة نوح و نحن باب حطتکم کباب حطه بنی اسرائیل.



حدیث پنجم:

در کتاب «ثاقب المناقب» از ابی هاشم جعفری نقل شده که گفت:

خدمت حضرت ابی محمد، یعنی امام حسن عسکری علیه السلام بودم، از آن حضرت سؤال کردم: معنی این آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» چیست؟ فرمود:

همه اینها از آل محمد هستند: «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» کسی است که اقرار به امام زمانش نکرده باشد و «مُقْتَصِدٌ» کسی است که امامش را بشناسد و «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» خود امام است.

ابی هاشم گفت: من اشک شوقم جاری شد و پیش خود فکر می کردم که خدا چه لطفی به آل محمد دارد. امام عسکری علیه السلام به من نگاه کرد و فرمود: موضوع از اینهایی که در عظمت شأن آل محمد به تو گفتم بالاتر است. تو خدا را ستایش کن که جزء متمسکین به ریسمان ولایت خاندان عصمت قرار داده است. خدا روز قیامت تو را با آنها می خواند و تو با آنهائی، آنگاه که هر کسی را با امامشان می خوانند به تو بشارت می دهم (ای ابی هاشم) که در راه خیر هستی. (۱)

حدیث ششم:

در کتاب «احتجاج» شیخ طبرسی رحمته الله از ابی بصیر نقل کرده که گفت:

۱ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۱۸ و جلد ۵۰ صفحه ۲۵۸ روایت ۱۸. روی عن ابی هاشم انه سأله عن قوله تعالى ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله قال كلهم من آل محمد الظالم لنفسه الذي لا يقر بالامام والمقتصد العارف بالامام والسابق بالخيرات الامام فجعلت افكر في نفس عظم ما اعطى الله آل محمد عليهم السلام بكيه فظنر الى وقال الامر اعظم مما حدثت به نفسك من عظم شأن آل محمد عليهم السلام فاحمد الله ان جعلك متمسكا بحبلهم تدعى يوم القيامة بهم اذا دعى كل اناس بامامهم انك على خير.

از امام صادق عليه السلام از تفسیر این آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» سؤال کردم، فرمود: نظر تو چیست؟
گفتم: من معتقدم که این آیه دربارهٔ فرزندان فاطمه زهراء عليها السلام نازل شده است.
آن حضرت فرمود: ولی کسی که از اولاد فاطمه عليها السلام شمشیر بکشد و مردم را به طرف خود و گمراهی دعوت کند، داخل این آیه نمی‌شود.
گفتم: پس چه کسی در این آیه داخل است؟
فرمود: ظالم به نفس آن کسی است که مردم را نه به گمراهی دعوت کند و نه هدایت نماید و مقصد از ما خاندان کسی است که امام شناس باشد و سابق به خیرات همان خود امام عليه السلام است.^(۱)

حدیث هفتم:

در «اصول کافی» از سلیمان بن خالد نقل شده که گفت:
از امام صادق عليه السلام از این آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» سؤال کردم.
فرمود: شما چه می‌گوئید؟
گفتم: ما می‌گوئیم این آیه در شأن فرزندان فاطمه عليها السلام نازل شده است.
فرمود: این طور نیست! در این آیه کسی که از

۱ - تفسیر صافی چاپ بیروت جلد ۴ صفحه ۲۳۹ و بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۸۰. عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن هذه الاية ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا قال اي شيء تقول قال اقول انها خاص لولد فاطمه فقال عليه السلام اما من سل سيفه و دعا الناس الي نفسه الي الضلال من ولد فاطمه و غيرهم فليس بداخل في هذه الاية قلت من يدخل فيها قال الظالم لنفسه الذي لا يدعو الناس الي ضلال و لا هدى و المقتصد منا اهل البيت العارف حق الامام و السابق بالخيرات الامام.



اولاد فاطمه علیها السلام به وسیله شمشیر مردم را به طرف گمراهی بکشد و به سوی خلاف دعوت کند، وارد نمی‌شود.

گفتم: پس ظالم به نفس کیست؟

فرمود: آن کسی که در خانه‌اش بنشیند و حقّ امام زمانش را هم نشناسد، مقتصد کسی است که حقّ امامش را بشناسد و سابق به خیرات همان امام علیه السلام است.^(۱)

حدیث هشتم:

در کتاب «خرائج» از امام عسکری علیه السلام نقل شده که وقتی این آیه شریفه را تلاوت کرد، فرمود:

همه اینها از آل محمدند. ظالم به نفس آن کسی است که به امام علیه السلام اقرار ندارد، مقتصد کسی است که امام‌شناس است و سابق به خیرات خود امام علیه السلام است.^(۲)

حدیث نهم:

در کتاب «اصول کافی» به سند صحیح از سالم نقل شده که گفت:
از امام باقر علیه السلام از این آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...»

۱ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۱۴ حدیث ۲. عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قوله تعالی ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فقال ای شیء تقولون انتم قلت نقول انها فی الفاطمیین قال لیس حیث تذهب لیس یدخل فی هذا من اشار بسیفه و دعا الناس الی خلاف فقلت فای شیء الظالم لنفسه قال الجالس فی بینه لا یعرف حق الامام و المقتصد العارف بحق الامام و السابق بالخیرات الامام.
۲ - تفسیر صافی چاپ بیروت جلد ۴ صفحه ۲۳۸ و بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۲۵۸ روایت ۱۸. روی عن ابی هاشم انه سأله عن قوله تعالی ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله قال کلهم من آل محمد الظالم لنفسه الذی لا یقر بالامام و المقتصد العارف بالامام و السابق بالخیرات الامام.

سؤال کردم.

فرمود: منظور از «سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» امام عَلَيْهِ السَّلَام است،
 منظور از «مُقْتَصِدٌ» آن کسی است که امام عَلَيْهِ السَّلَام را می شناسد
 و منظور از «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» آن کسی است که امام عَلَيْهِ السَّلَام را
 نمی شناسد. (۱)

حدیث دهم:

در کتاب «تفسیر برهان» به سند معتبر روایت شده که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از
 این آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» سؤال شد. فرمود:

ستمگر و ظالم آن کسی است که هر چه دلش
 می خواهد همان را می کند، مقتصد کسی است که هر چه
 قلبش می گوید همان را انجام می دهد و سابق به خیرات
 آن کسی است که هر چه پروردگارش می گوید آن را
 انجام می دهد. (۲)

حدیث یازدهم:

در «تفسیر برهان» از ابی جارود در معنی آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» نقل
 شده که امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

منظور از اینها آل محمدند که برگزیدگان خدا هستند.
 پس بعضی از آنها به خود ستم کرده اند که آنها

۱ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۱۴ روایت ۱. عن سالم قال سألت إِبَاحْفَرَّ عَلَيْهِ السَّلَام عن قول الله عزوجل ثم
 اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله
 قال السابق بالخيرات الامام والمقتصد العارف للامام والظالم لنفسه الذي لا يعرف الامام.
 ۲ - و تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۳۶۳. فقال الظالم يحوم حوم نفسه و المقتصد يحوم حوم قلبه و السابق يحوم
 حوم ربّه عزوجل.



هلاک شده‌اند و بعضی از آنها مقتصدند که آنها نیکوکارانند و بعضی از آنها پیشی‌گیرندگانند به خوینها که آن علی بن ابیطالب علیه السلام است. «ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» یعنی قرآن. «جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا» (بهشت جاویدان) که آن را داخل می‌شوند، یعنی آل محمد داخل می‌شوند در قصرهای بهشت. (۱)

حدیث دوازدهم:

در کتاب «فضائل السادات» از ابو حمزه ثمالی نقل شده که گفت:

من در مجلسی خدمت امام زین العابدین علیه السلام بودم که دو نفر از اهل عراق خدمتش رسیدند و گفتند: ای پسر پیغمبر! تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» چیست؟ فرمود: ای اهل عراق! شما معتقدید که این آیه در شأن امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، پس طبق این اعتقاد لازم است همه آنها وارد بهشت شوند. ابو حمزه می‌گوید: وقتی من این جمله را از آن حضرت شنیدم گفتم: ای پسر پیغمبر! پس این آیه در حق چه کسانی نازل شده است؟

آن حضرت فرمود: به خدا قسم در حق ما اهل بیت نازل شده؛ به خدا قسم در حق ما اهل بیت نازل شده؛ به خدا قسم در حق ما اهل بیت نازل شده؛ (یعنی سه بار این

۱ - تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۳۶۴. قال هم آل محمد صفوة الله فمنهم الظالم لنفسه و هو الهالك و منهم المقتصد و منهم الصالحون و منهم سابق بالخيرات باذن الله فهو علی بن ابی طالب یقول الله عزوجل: «ذلك هو الفضل الكبير» یعنی القرآن. یقول الله عزوجل: «جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا» یعنی آل محمد یدخلون قصور جنات.

قسم را تکرار کرد).

من پرسیدم: ای پسر پیغمبر! در ذریه علی بن
ایطالب عليه السلام آنکه ظالم به نفس خود است، کیست؟
فرمود: کسی که اقرار به امام زمانش نکرده باشد.
گفتم: مقصد چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که در منزل خود به عبادت ملک علام
مشغول باشند و به تلاوت قرآن وقت خود را صرف کنند تا
روزی که از دنیا بروند.

گفتم: ای پسر پیغمبر! منظور از سابق به خیرات چه
کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که در راه خدا جهاد کنند و مردم را به
راه راست دعوت نمایند مانند امیرالمؤمنین عليه السلام و
فرزندانش که معصومند. (۱)

حدیث سیزدهم:

در کتاب «بحار الأنوار» از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل شده که جهنم بن حرّ
گفت:

۱ - تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۳۶۳ به مضمون حدیث فوق از ابی حمزه ثمالی روایات متعددی نقل شد که
منجمله در بحار الأنوار جلد ۲۳ صفحه ۲۱۴. عن الثمالی قال كنت جالسا في المسجد الحرام مع ابی جعفر
عليه السلام اذا اتاه رجلان من اهل البصره فقالا له يا بن رسول الله انا نريد ان نسألك عن مسئلة فقال لهما سلا عما
اشئتما قالوا اخبرنا عن قول الله عزوجل ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و
منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله ذلك هو الفضل الكبير الى آخر الايتين قال نزلت فينا اهل
البيت قال ابو حمزه فقلت بابی انت و امی فمن الظالم لنفسه منكم قال من استوت حسناته و سيئاته منا اهل
البيت فهو ظالم لنفسه فقلت من المقتصد منكم قال العابد لله في الحالين حتى يأتيه اليقين فقلت فمن
السابق منكم بالخيرات قال من دعا و الله الى سبيل ربه و امر بالمعروف و نهى عن المنكر و لم يكن
للمضلين عضدا و لا للخائنين خصيما و لم يرض بحكم الفاسقين الا من خاف على نفسه و دينه و لم يجد
اعوانا.



روزی وارد مسجد مدینه شدم و دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم و گفتم:

«اللَّهُمَّ آتِنَا وَحْدَتِي وَارْحَمْ غُرْبَتِي وَآتِنِي بِجَلِيسٍ صَالِحٍ

يُحَدِّثُنِي بِحَدِيثٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهِ».

خدایا، تنهایی مرا به انس مبدل کن و به غربت من رحم کن و برای من همنشین صالحی بفرست تا مرا به چیزی حدیث کند که برایم مفید باشد.

در این موقع ابودرداء آمد و پهلوی من نشست. من جریان دعا را برای وی گفتم، او گفت: من از تو به خاطر استجابت دعایت خوشحالترم، زیرا معلوم است که خدا آن همنشین صالحی که تو خواسته‌ای مرا قرار داده که از راه دور به سوی تو مسافرت کرده‌ام و من حدیثی برای تو نقل می‌کنم که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم، ولی این حدیث را برای کسی قبل از تو و بعد از تو نقل نکرده‌ام و نخواهم کرد.

از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» را می‌خواند و می‌فرمود:

«سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» داخل بهشت می‌شوند بدون حساب.

«مُقْتَصِدٌ» حساب آنها بررسی می‌شود ولی

خیلی آسان.

«ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» حبس می‌شود در روزی که مقدار آن

پنجاه هزار سال است تا آنکه حزن در قلبش وارد می‌گردد، سپس خدا به او ترحم می‌کند و داخل بهشتش می‌نماید.

در اینجا پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: حمد خدای را

که حزن و اندوه را از ما برد، آن حزنی که در طول محشر، باطن ما را فرا گرفته بود، بدرستی که خدا بخشنده و

شکرگزار است، یعنی عمل کم آنها را تشکر می‌کند و گناه بزرگ آنان را می‌بخشد.^(۱)

حدیث چهاردهم:

مرحوم قطب راوندی در کتاب «خرائج و جرائع» از حسن بن راشد نقل می‌کند و می‌گوید:

من در خدمت امام صادق علیه السلام نامی از زید بن علی بن الحسین علیه السلام بردم و از او عیججی کردم. آن حضرت به من فرمود: این کار را نکن! (تا آنکه می‌گوید): فاطمه علیه السلام دامنش پاک بوده و خدا ذریه او را بر آتش جهنم حرام کرده است و در شأن ذریه فاطمه علیه السلام این آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» نازل شده است. بعضی ظالم به نفس‌اند و بعضی میانه‌رو هستند و بعضی پیشی‌گیرنده به خوبیها می‌باشند. پس ظالم به نفس از سادات آن کسانی هستند که امامشان را نمی‌شناسند و مقتصد کسانی هستند که امامشان را می‌شناسند و منظور از سابق به خیرات خود امام علیه السلام است (تا آخر روایت که ما مشروح آن را در «یکی از بزرگترین فضائل

۱ - بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۱۹۹ روایت ۷۵. سلیمان بن محمد معنعا عن جهم بن حر قال دخلت فی مسجد المدینة و صلیت الركعتین الی ساریه ثم دعوت الله و قلت اللهم آتس وحدتی و ارحم غربتی و ائتنی بجلیس صالح یحدثنی بحدیث ینفعنی الله به فجاء ابو الدرداء رضی الله عنه حتی جلس الی فاخبرته بدعائی فقال اما انی اشد فرحا بدعائك منك ان الله جعلنی ذلك الجلیس الصالح الذی سافر الیک اما انی ساحتک بحدیث سمعته عن رسول الله صلی الله علیه و آله لم احداث به احدا قبلک و لا احداث بعدک سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله تلا هذه الایه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله فقال السابق یدخل الجنة بغير حساب و المقتصد یحاسب حسابا یسیرا و الظالم لنفسه یمس فی يوم مقداره خمسون الف سنة حتی یدخل الحزن فی جوفه ثم یرحمه فیدخله الجنة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن الذی ادخل اجوافهم فی طول المحشر ان ربنا لغفور شکور قال شکر لهم العمل القلیل و غفر لهم الذنوب العظام.



سادات» ذکر کرده‌ایم).^(۱)

اینها بعضی از روایاتی بود که ما در تفسیر این آیه شریفه نقل کردیم و روایات بسیاری به همین مضامین در تفاسیر وجود دارد که آنچه را ما مدّعی هستیم ثابت می‌کند و برای آنکه خوانندگان محترم بتوانند از این احادیث بهتر استفاده کنند، همه آنها را به فارسی ترجمه کردیم و نتایج زیر که استنباط ما از آیه شریفه و احادیثی است که آن را تفسیر کرده از این قرار می‌باشد:

در سفری که برای عمره مفرده به مکه رفته بودم، روزی در گوشه‌ای از مسجد الحرام دیدم پیرمردی به منبر رفته و برای عده‌ای از طلاب درس تفسیر می‌گوید و اتفاقاً آیه «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ...» را عنوان کرده بود و می‌گفت: منظور از این آیه تمام امت پیغمبر ﷺ اند، زیرا آنها هستند که وارث تمام کتابهای آسمانی می‌باشند.

من اجازه گرفتم که اشکال کنم؛ خوشبختانه اجازه داد و لذا گفتم: آیا منظور از «مصطفین»، امت پیغمبر ﷺ اند، یا از کلمه «عباد» امت آن حضرت قصد شده‌اند؟

گفت: یقیناً منظور از «مصطفین» (برگزیدگان) امت پیغمبر ﷺ اند و از کلمه «عباد» تمام مردم دنیا قصد شده‌اند. و خلاصه معنی آیه این است که «به ارث

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۸۵ روایت ۵۱. روی عن الحسن بن راشد قال ذکر ت زید بن علی فتقصته عند ابی عبد الله فقال لا تفعل رحم الله عمی اتی ابی فقال انی ارید الخروج علی هذا الطاغیه فقال لا تفعل فانی اخاف ان تكون المقتول المصلوب علی ظهر الکوفه ا ما علمت یا زید انه لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل ثم قال الا یا حسن ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و فیهم نزلت ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقصد و منهم سابق بالخیرات فان الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام و المقصد العارف بحق الامام و السابق بالخیرات هو الامام ثم قال یا حسن انا هل بیت لا یخرج احدنا من الدنیا حتی یقر لكل ذی فضل بفضله.

دادیم کتب آسمانی گذشته را به امت پیغمبر که آنها را برگزیده‌ایم از میان مردم دنیا».

گفتم: بنابراین همه امت پیغمبر صلی الله علیه و آله به بهشت می‌روند و حتی یک نفر از آنها هم به جهنم نمی‌رود؟
گفت: چرا؟

گفتم: به خاطر آنکه در آیه بعدی می‌گوید: «جَنَّتْ عَذْنِي يَدْخُلُونَهَا» (همه آنها داخل بهشت جاویدان می‌شوند).

فکری کرد و گفت: درست است، ولی این تفسیری است که ابن مسعود و عبدالله بن عباس کرده‌اند.

گفتم: آیا ابن مسعود و ابن عباس دانایان علوم قرآن بودند یا علی بن ابیطالب علیه السلام؟

گفت: بدون تردید علی بن ابیطالب علیه السلام از آنها به حقایق قرآن دانایان بوده است. و اضافه کرد و گفت: مگر علی علیه السلام در معنی این آیه نظر دیگری دارد؟
گفتم: تنها من سی روایت در معنی این آیه از پیغمبر اکرم و علی بن ابی طالب و اهل بیت پیغمبر علیه السلام دیده‌ام^(۱) که معنی دیگری غیر از آنچه شما فرمودید، کرده‌اند. ولی تعجب می‌کنم که شما با گفته ابن مسعود قرآن را تفسیر می‌کنید.

گفت: آنها در معنی این آیه چه فرموده‌اند؟
گفتم: همه آنها متفق‌اند که منظور از برگزیدگان خدا از میان خلق،

۱ - در چاپهای قبل از این کتاب سی روایت در تفسیر این آیه شریفه نقل شده بود ولی در این چاپ به خاطر اختصار بعضی از آنها حذف شد.



اهل بیت پیغمبر ﷺ اند.

گفت: درست است! در احادیث دیگری هم از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: «اهل بیت من برگزیدگان خدا از میان خلق اند». و در احادیث متعددی هست که تمام فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) از جهنم آزادند و وارد بهشت می شوند.

این بحث و گفتگو همین جا پایان یافت، ولی یکی از طلاب که در آن جلسه حضور داشت و مثل اینکه راضی نبود استادش به این زودی در مقابل سخن من کوتاه بیاید، شب همان روز مرا در مسجد الحرام دید و گفت: من در تفسیر این آیه سه روایت پیدا کرده‌ام که برخلاف گفته شماست.

اول: از عایشه نقل شده که گفت: اینها همه در بهشت اند، اما سابق به خیرات که در آیه هست، منظور کسانی هستند که در عهد رسول الله ﷺ از دنیا رفته اند و آن حضرت درباره آنها شهادت داده که وارد بهشت می شوند. و اما مقتصد کسی است که پیروی از آثار او می کند و از اصحاب آن حضرت بوده تا به آنها ملحق شده است. و اما ظالم به نفس مثل من و مثل شما است.

دوم: ابن عباس و ابن مسعود گفته اند: منظور از این آیه - یعنی کسانی که کتاب را به ارث برده اند - امت پیغمبر ﷺ اند، زیرا آنها هستند که کتب انبیاء گذشته را به ارث می برند، ظالم از امت آن حضرت بخشیده می شود و مقتصدشان، حسابی آسان از آنها گرفته می شود و سابق آنها وارد بهشت بدون حساب می گردند.

سوم: باز از عایشه نقل شده که گفت: سابق در این آیه کسی است که قبل از هجرت، اسلام آورده باشد و مقتصد کسی است که بعد از هجرت، اسلام

آورده باشد و ظالم ما هستیم.

من گفتم: اولاً اینها روایت و حدیث نیست، بلکه اظهارنظری از عایشه و ابن مسعود و ابن عباس است و از گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده تا حدیث محسوب شود.

و ثانیاً: اشکالی که امروز به استادتان کردم، باقی می ماند، بخصوص که در این اظهارنظرها هم تصریح شده که همه این سه دسته اهل بهشت اند. بنابراین شما در جواب این اشکال چه می فرمائید؟

گفت: اگر خدا همه مردم را به بهشت ببرد، به شما ضرری می زند؟! گفتم: نه، ولی اگر چنین باشد باید خدا بسیاری از آیات قرآن را که درباره ظالمین از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و عذابهای آنها و حتی مخلد بودن آنها در جهنم نازل فرموده، حذف کند.

گفت: راست است، این اشکال قابل حل نیست، ولی عیناً این اشکال در صورتی که منظور از آیه، اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد هم وجود دارد. گفتم: آیا تصدیق می کنید که در مرحله اول اشکال تا حدی تخفیف پیدا می کند و در مرحله دوم اگر این موضوع، اکرامی از طرف خدا به خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آنها باشد، باز هم اشکال دارد؟

در اینجا دیدم نمی خواهد قانع شود، به او گفتم: در عالم چند نفر مسلمان وجود دارد؟

گفت: می گویند یک میلیارد مسلمان در عالم هست.

گفتم: آیا می دانید که آنها در هر شبانه روز نه میلیارد مرتبه واجب است که دست به دعا بردارند و برای محمد صلی الله علیه و آله و آل او طلب رحمت از



خدا بکنند؟

گفت: در کجا؟

گفتم: در تشهّد نمازهای واجب مگر شما نمی گوئید «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؟ آیا این درخواستها و دعاها و تقاضای رحمت از خدا برای آنها نباید اثری داشته باشد؟ بنابراین اقلّ فائده اش این است که خدای تعالی به درخواست امت پیغمبر ﷺ آنها را وارد بهشت می کند و از آتش جهنّم آنها را محفوظ می دارد.

او قانع شد و بحث در همانجا خاتمه یافت و ما دانستیم که چگونه متمسّک بودن به اهل بیت پیغمبر ﷺ درهای معارف حقّه را به روی انسان باز می کند.

بنابراین از احادیث فوق نکات زیر به حدّ تواتر استفاده می شود و برای احدی از شیعیان، کوچکترین تردیدی در مطالب زیر باقی نمی ماند و حتی وقتی این روایات را به یکی از علماء اهل معنی نشان دادم، گفت: این نکات از ضروریّات مذهب شیعه است.

اما نکات قابل توجه که از آیه شریفه به ضمیمه تفاسیر اهل بیت ﷺ استفاده شده، اینها است:

- یک:** فرزندان حضرت فاطمه ﷺ از برگزیدگان خدا از میان خلق خدایند.
- دو:** به خاندان آنها کتاب یعنی قرآن به ارث رسیده و متعلّق به آنها است و تنها آن خاندان - یعنی معصومین آنها - حقّ بیان حقائق قرآن را برای مردم دارند.



سه: «ظالم به نفس» از اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی است که حق امام زمانش را هم نمی شناسد و اعتقاداتش صحیح نیست.

چهار: «مقتصد» کسی است که امام زمانش را می شناسد، ولی معصوم از گناه نیست و بلکه ممکن است گناهکار هم باشد.

پنج: «سابق به خیرات» امام عَلَيْهَا السَّلَام است که یقیناً منظور دوازده امام از اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند.

شش: این بزرگترین فضیلت برای آنها است، زیرا خدای تعالی آنان را از برگزیدگان خلق خود قرار داده و کتاب را به ارث به آنها عنایت فرموده است.

هفت: همه فرزندان حضرت فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَام و سادات وارد بهشت می شوند و خدای تعالی حزن و اندوه را از آنها برطرف می سازد.

دوست محققم پرسید: شما چه دلیلی دارید که منظور از کتاب در این آیه شریفه، قرآن است؟

من پاسخ دادم:

اولاً: ظاهر خود قرآن بر این ادعا گواه است، زیرا در آیه قبل از آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا آلِکِتَابِ...» خدای تعالی می فرماید:

«وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آلِکِتَابٍ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا

بَيْنَ يَدَيْهِ».

آنچه ما وحی کردیم از کتاب به تو ای پیغمبر! همان حق است و تصدیق کننده است آنچه را که قبل از تو بود.

و قطعاً آنچه از کتاب به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی شده همان قرآن است. پس آیه بعدی هم که می گوید: «به ارث دادیم آن کتاب را»، مقصود قرآن است.

ثانیاً: از احادیثی که نقل شده کاملاً استفاده می شود که منظور از کتاب در



این آیه، قرآن است. و حتی فخر رازی می گوید: اجماع بر آن است که منظور از کتاب در این آیه، قرآن است و از نظر ما آنچه گفته شده که منظور تورات و انجیل و یا جمیع کتب آسمانی است، مردود می باشد، زیرا علاوه بر سیاق آیه، وقتی در قرآن لفظ کتاب به طور مطلق ذکر می شود، جز بر قرآن بر کتاب دیگری اطلاق نمی گردد.

دوست محققم پرسید: چه دلیلی دارید که می گوئید برگزیدگان الهی از میان خلق، اولاد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام هستند؟
من در جواب گفتم:

اولاً: ما قبلاً شرح دادیم که سادات از برگزیدگان خدا از میان خلقتند.
ثانیاً: روایاتی که همین آیه را تفسیر می کند مکرّر آنها را جزء «مصفین» و برگزیدگان قرار داده است.

ثالثاً: در قرآن مجید خدای تعالی برگزیدگان خود را معرفی کرده که اول انبیاء علیهم السلام اند و بعد حضرت مریم و آل عمران و آل ابراهیم هستند و بدون تردید، انبیاء و حضرت مریم و آل عمران (یعنی موسی و هارون) نمی توانند وارث قرآن باشند، زیرا آنها قبل از نزول قرآن از دنیا رفته اند. پس تنها آل ابراهیم (که همان آل محمدند) در این آیه منظور است و کسانی که می گویند امت محمد صلی الله علیه و آله هم از برگزیدگانند، ادّعائی است که مثبت ندارد.

دوست محققم پرسید: چه دلیلی دارید که سه دسته ای که خدا آنها را تقسیم کرده و فرموده بعضی از آنها ظالم به نفس و بعضی مقتصد و بعضی سابق به خیراتند، همه از «مصفین» و برگزیدگان باشند نه از «عباد»؟
من جواب دادم:

اولاً: اکثر مفسّرین گفته‌اند این تقسیم‌بندی مربوط به «مصطفین» و برگزیدگان است.

ثانیاً: روایاتی که به حدّ تواتر نقل شده، بر این مطلب کاملاً گواه است. ثالثاً: از سیاق آیه کاملاً استفاده می‌شود که خدای تعالی در مقام توصیف برگزیدگان خود بوده و می‌خواهد نعمتهائی که به آنها عنایت کرده مثل قرآن و فضل کبیر را به آنها تذکر دهد و اگر نامی از «عباد» می‌برد، تنها می‌خواهد بگوید که اینها را ما از میان «عباد» برگزیدیم، و یقیناً خلاف فصاحت و بلاغت است که اگر به مناسبتی اسم چیزی را کسی در بین کلماتش ببرد و از اصل مطلب صرف نظر کند و به توصیف آن چیز پردازد که البته با مراجعه به معنی آیات و دقت نظر بیشتر، مطلب ما کاملاً روشن می‌شود.

دوست محققم گفت: چرا ظالم به نفس را در روایات به کسی که امام را نمی‌شناسد تفسیر کرده‌اند؟

من گفتم: بدون تردید پیروی از امام و پیشوای معصوم از چیزهائی است که عقل بر لزوم آن گواهی می‌دهد، زیرا اگر فردی او را نشناخت و طبعاً از او پیروی نکرد، مسلماً در گمراهی و ضلالت است و لذا گفته‌اند کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ زمان جاهلیّت مرده است.

بنابراین قدر مسلم و درجهٔ اعلی، ظالم به نفس آن کسی است که امام علیه السلام را نمی‌شناسد و از او پیروی نمی‌کند.

دوست محققم پرسید: آیا ظالمین به نفس از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام مطلقاً به بهشت می‌روند یا عده‌ای از آنها استثناء می‌شوند؟



من در جواب گفتم: از بعضی روایات استفاده می شود که بعضی از آنها مدّتی در قیامت عذاب می شوند و سپس وارد بهشت می گردند.

اول: کسی که ادّعی امامت کند، یعنی بگوید من امام معصومم و تمام عالم باید در همه چیز از من پیروی کنند. زیرا در «اصول کافی» به اسناد خود از سوره بن کلب نقل شده که گفت:

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: معنی کلام خدای تعالی چیست که می فرماید:

«وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»^(۱)

روز قیامت می بینی کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند صورت هایشان سیاه است. آیا در جهنّم مثنوائی برای متکبّرین نیست؟

فرمود: منظور کسی است که بگوید من امام هستم و امام نباشد.

گفتم: و اگر چه آن شخص علوی و فاطمی باشد؟
فرمود: اگر چه علوی و فاطمی باشد.

گفتم: اگر چه از اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام باشد؟
فرمود: اگر چه این چنین باشد.^(۲)

و در روایت دیگر، عین این تفسیر از امام صادق علیه السلام درباره این آیه نقل شده است. بنابراین، مدّعیان امامت ولو آنکه از اولاد حضرت علی بن

۱ - سوره زمر آیه ۶۰.

۲ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۷۲ حدیث ۱. عن سورة بن کلب عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له قول الله عزوجل و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة قال من قال انی امام و لیس بامام قال قلت و ان كان علویا قال و ان كان علویا قلت و ان كان من ولد علی بن ابیطالب علیه السلام قال و ان كان.

ابطالب و حضرت فاطمه عليها السلام باشند، منزلگاهشان در جهنم خواهد بود، ولی با جمع سائر روایت که ذکر شد، آنها در جهنم مخلد نخواهند بود و بعد به بهشت می‌روند.

دوم: کسی که مردم را به طرف امام دروغین دعوت کند و آنها را گمراه نماید، چنانکه در روایت ابی بصیر در تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» امام صادق عليه السلام فرمود:

ولی کسی که از اولاد فاطمه عليها السلام شمشیر بکشد و مردم را به گمراهی دعوت بکند، داخل این آیه نمی‌شود.
و مثل این مطلب را سلیمان بن خالد از امام صادق عليه السلام در تفسیر آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...» نقل می‌کند.

دوست محققم پرسید: آیا در قرآن آیه دیگری هم دلالت بر ورود تمام فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام به بهشت می‌کند یا خیر؟
گفتم: بله، خدای تعالی می‌فرماید:

«وَلَاخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»
(۱)

آخرت برای تو بهتر است از دنیا و در آخرت خدا آن قدر به تو عنایت می‌کند تا راضی شوی.

از ابن عباس نقل شده که رضایت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در این است که خدا اهل بیت او را وارد بهشت کند.

در «تفسیر برهان» از زید بن علی عليه السلام در تفسیر کلام خدای تعالی که می‌فرماید: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» نقل شده که فرمود:



رضایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این است که خدا اهل بیت و شیعیانش را وارد بهشت کند.
چرا این چنین نباشد و حال آنکه خدا بهشت را خلق نکرده مگر برای آنها و آتش را خلق نکرده مگر برای دشمنان آنها.

چهارم:

میرداماد رحمه الله در کتاب «تقویم الایمان» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

یا علی! وقتی روز قیامت شود، دست من به دامن الطاف الهی است و تو دستت به دامن من است و اولاد تو دستشان به دامن تو است و شیعیان اولاد تو، دستشان به دامن اولاد تو است. آنجا است که می بینی به کجا امر می شود که ما برویم. (۱)

در کتاب «ذخائر العقبی» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

آیا خشنود نمی شوی اگر تو با من در بهشت باشی و ذریه ما پشت سر ما باشند و زنان ما پشت سر ذریه ما و شیعیان ما از طرف چپ و راست ما وارد بهشت گردند؟

در تفسیر این آیه شریفه که می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ». (۲) (و کسانی که ایمان آورده و ذریه آنها در ایمان از آنها پیروی کرده اند، در روز قیامت ذریه

۱ - فضائل السادات صفحه ۳۷.

۲ - سورة طور آیه ۲۰.

آنها را به آنان ملحق می‌کنیم و از اجر عمل پدران به این خاطر چیزی کم نمی‌کنیم. هر کسی در گرو عمل خود است)، از ابی‌بکر حضرمی نقل شده که امام صادق عليه السلام فرمود:

وقتی فرزندان از کارهای خوبی که پدرانشان انجام داده‌اند، کوتاهی کرده‌اند، خدای تعالی آنها را به پدرانشان ملحق می‌کند به خاطر آنکه چشم پدران روشن گردد.

در کتاب «جوامع الجامع» در تفسیر این آیه شریفه از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که فرمود:

مؤمنین و اولادشان در بهشتند.

و در کتاب «مجمع البیان» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: روز قیامت اطفال مؤمنین به سوی پدرانشان هدایت می‌شوند.

بنابراین ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت با پیغمبر خواهند بود و این امتیاز بزرگی است که خدا به آنها داده است.

دوست محققم گفت: اگر این آیه اطلاق داشته باشد و شامل ذریه همه اهل ایمان بشود، طبعاً هیچ فردی نباید به جهنم برود، زیرا هر کسی لا اقل یکی از پدران مؤمن بوده و اگر بر فرض هیچ یک از آنها هم مؤمن نباشند، حضرت آدم که پدر همه است، مؤمن بوده پس نباید احدی از افراد بشر به جهنم برود؟ من در جواب گفتم: اولاً در آیه شریفه، جمله «وَأَتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ» (ذریه در ایمان و اعتقادات، باید از پدرانشان متابعت کنند) که این شرط اول الحاق ذریه به پدران در روز قیامت است و چون افراد بشر بیشتر در ایمان از پدران



متابعت نمی‌کنند و کافرند، به پدران ملحق نمی‌شوند. اما ذریّه حضرت فاطمه علیها السلام پس از آنکه در گذشته ثابت کردیم که هیچ یک از آنها از دنیا نمی‌روند مگر با ایمان کامل، پس همه آنها طبق مضمون این آیه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ملحق می‌گردند.

ثانیاً طبق آیات قرآن مثل آیه «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ»^(۱) (نسبی بین مردم باقی نمی‌ماند) و کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (هر سبب و نسبی روز قیامت قطع می‌شود) کاملاً دلالت بر این معنی دارد و اگر هم منظور، فرزندانی که از مؤمنین در همین دنیا فوت شده‌اند، باشد، بیشتر از یکی دو پشت و به حسب مقام علم و ایمانشان بیشتر یعنی تا چند پشت را شامل نمی‌شود، ولی درباره ذریّه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چون طبق روایات متواتره‌ای تا روز قیامت نسبشان قطع نمی‌شود، شامل تمام ذریّه آن حضرت تا پایان عمر دنیا می‌گردد.

در کتاب «عیون اخبار الرضا» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:
(۲) وسط بهشت به من و خویشاوندانم تعلق دارد...
و در کتاب «جوامع الجامع» از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده که فرمود:

در بهشت دو لؤلؤ که تا زیر عرش کشیده شده وجود دارند: یکی از آنها سفید و دیگری زرد است و در هر یک از آنها هفتاد هزار غرفه است. اما آن لؤلؤئی که سفید است، وسیله نام دارد و متعلق به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فرزندان و

۱ - سوره مؤمنون آیه ۱۰۱.

۲ - بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۱۷۸ روایت ۱۳۱ و جلد ۲۳ صفحه ۱۴۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: وسط الجنة لی و لاهل بیتی.

خویشاوندان او است. و آنکه زرد است متعلق به حضرت
 ابراهیم عليه السلام و اهل بیت او است.

و شیخ طوسی در کتاب «امالی» نقل می‌کند که بشیر دهان گفته است:
 به امام باقر عليه السلام عرض کردم: قربانت شوم، چه نگینی
 روی انگشترم سوار کنم؟

فرمود: ای بشیر! تو چه خبر داری که عقیق سرخ و
 زرد و سفید چیست؟ آنها سه کوهند در بهشت.

عقیق قرمز بر خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سایه انداخته و
 عقیق زرد بر خانه حضرت فاطمه زهراء عليها السلام سایه انداخته
 و عقیق سفید بر خانه حضرت علی بن ابی طالب عليه السلام سایه
 انداخته است.

ولی دامنه این سه کوه یکی است. از زیر این کوه سه
 نهر یعنی از زیر هر یک، نهری جاری است از یخ سردتر و
 از غسل شیرین‌تر و از شیر سفیدتر. از آنها جز آل محمد و
 شیعیان کسی دیگر نمی‌نوشد، و این سه نهر در یک محل
 می‌ریزند و از کوثر جاری می‌شوند و این سه کوه، خدا را
 تسبیح و تقدیس و تمجید می‌کنند.

و این سه کوه برای دوستان و فرزندان پیغمبر
 اکرم صلی الله علیه و آله استغفار می‌کنند. کسی از شیعیان که انگشتری از
 آن در دست داشته باشد، جز خیر و خوبی و نیکی و
 وسعت رزق و سلامت از جمیع انواع بلا چیزی نخواهد
 دید و این فرد از شر سلطان ستمگر و از هر چیزی که از آن
 بترسد، در امان است. (۱)

۱ - بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ۴۲ روایت ۱۷. عن بشیر الدهان قال قلت لابی جعفر عليه السلام جعلت فداك ای
 الفصوص ارکبه علی خاتمی فقال عليه السلام یا بشیر این انت عن العقیق الاحمر و العقیق الاصفر و العقیق



آخرین و بالاترین فضیلت

یکی از امتیازاتی که فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام و آل محمد دارند، این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هدایت و راهنمایی آنها دو مرتبه مبعوث شده ولی برای سائر مردم یک مرتبه مبعوث گردیده است.

توضیح آنکه خدای تعالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را یک مرتبه بخصوص بر سادات و اهل بیت و عشیره اش مبعوث کرده و یک مرتبه هم در ضمن سائر مردم، بر آنها مبعوث فرموده است، و این از بزرگترین امتیازاتی است که خدای تعالی به آنها لطف نموده است.

برای اثبات این معنی به چند آیه از قرآن استدلال می شود.

اول: پروردگار متعال می فرماید:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱)

اقوام نزدیکت را از عذاب الهی بترسان.

طبق روایات متعدده که از شیعه و سنی نقل شده وقتی این آیه شریفه نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بنی هاشم را که در آن روز چهل نفر موجود بودند، جمع کرد و برای آنها غذائی تهیه فرمود. آنها غذا را خوردند. وقتی سیر

→ الابيض فانها ثلاثة جبال في الجنة فاما الاحمر فمظل على دار رسول الله صلی الله علیه و آله و اما الاصفر فمظل على دار فاطمة صلوات الله عليها و اما الابيض فمظل على دار امير المؤمنين عليه السلام و الدور كلها واحدة يخرج منها ثلاثة انهار من تحت كل جبل نهر اشد بردا من الثلج و احلى من العسل و اشد بياضا من اللبن لا يشرب منها الا محمد و آله و شيعتهم و مصبها كلها واحد و مجراها من الكوثر و ان هذه الثلاثة جبال تسبح الله و تقدسه و تمجده و تستغفر لمحبى آل محمد صلی الله علیه و آله فمن تختم بشيء منها من شيعه آل محمد صلی الله علیه و آله لم ير الا الخير و الحسنی و السعة في رزقه و السلامة من جميع النواع البلاء و هو في امان من السلطان الجائر و من كل ما يخافه الانسان و يحذره.

۱ - سورة شعراء آية ۲۱۴.

شدند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای بنی عبدالمطلب! من مبعوث شده‌ام بر شما و می‌ترسانم شما را از خدای عزّ و جلّ. پس اسلام بیاورید و اطاعت کنید تا هدایت شوید. خدا امر کرده است تا بترسانم عشیره و خویشاوندان خودم را. آیا اگر به شما خبر بدهم بر اینکه صبح یا شب دشمنی بر شما هجوم خواهد آورد، از من باور می‌کنید؟ همه گفتند: بله.

فرمود: من می‌گویم بترسید از عذاب شدیدی که در پیش دارید.^(۱)

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجلسی که مأمون بر پا کرده و آن حضرت را با علماء عراق و خراسان به بحث وادار نموده بود و در موضوع فرق بین «آل» و «امت» و امتیازات «آل» بحث می‌نمودند فرمود: اولین آیه‌ای که (در فضیلت آل بر امت نازل شده) کلام خدای عزّوجلّ است که می‌فرماید: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ». این منزلت و مقام بسیار بالا و فضیلت بسیار بزرگ و شرافت بسیار عالی است که مقصود خدای تعالی از این آیه آل پیغمبر صلی الله علیه و آله است و این اولین آیه از امتیازات و فضائل آل محمد می‌باشد.^(۲)

دوم: این آیه شریفه که می‌فرماید:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^(۳)

امر کن اهلت را به نماز و بر نماز صبر کن.

۱ - ما در کتاب «رسول اکرم صلی الله علیه و آله» این بحث را مفصّل شرح داده‌ایم.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۲۳. فقال الرضا علیه السلام فسر الاصطفاء فی الظاهر سوی الباطن فی اثنی عشر موطناً و موضعاً فاول ذلك قوله عزوجل و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک منهم المخلصین هکذا فی قراءة ابی بن کعب و هی ثابتة فی مصحف عبد الله بن مسعود و هذه منزله رفیعه و فضل عظیم و شرف عال حین عنی الله عزوجل بذلك الال فذکره لرسول الله صلی الله علیه و آله فهذه واحدة.

۳ - سورة طه آیه ۱۳۲.



علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجلس مأمون به علماء عراق و خراسان

فرمود:

دوازدهمین آیه (در فرق بین آل و امت و برتری آل بر امت) قول خدای تعالی است که می‌فرماید: «وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْبَحُ عَلَيْهَا». خدای تعالی ما خاندان را یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله را به این خصوصیت اختصاص داده که ما را یک مرتبه با امت به اقامه نماز دستور داده و یک مرتبه هم بخصوص در این آیه به نماز امر فرموده است.

وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نه ماه همه روزه در وقت نماز پنجگانه به در خانه حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام می‌آمد و می‌فرمود: نماز، خدا شما را مورد رحمت خود قرار دهد.

سپس علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: خدای تعالی به مانند اکرامی که ما را فرموده، احدی از ذراری و اولاد پیغمبران را اکرام نفرموده و خصوصیتی که برای ما در این جهت قائل شده، برای هیچ یک از اهل بیت انبیاء علیهم السلام قائل نشده است.

مأمون و علماء همه گفتند: خدا جزای خیر به شما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدهد که ما شرح و بیان مجهولاتمان را جز نزد شما جای دیگری پیدا نمی‌کنیم.

سوم: این آیه شریفه که می‌فرماید:

«وَأَنَّهُ لَذِكْرُكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» (۱)

این قرآن از برای تو و برای قوم تو یادآوری است و

زود است که سؤال شوند.

در روایات متعدده بلکه متواتره‌ای ائمه اطهار عليهم السلام فرموده‌اند که منظور از قوم آن حضرت ما هستیم، یعنی منظور اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سادات و ذریه آن حضرت است.^(۱)

از این آیات استفاده می‌شود که خدای تعالی نسبت به سادات و فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام اصرار بیشتری برای هدایت آنها داشته است. سادات باید دو برابر به اسلام اهمیت بدهند و به دستورات آن عمل کنند چون آنها را خدای تعالی دو مرتبه دعوت به اسلام کرده است.

سادات باید با این همه الطافی که خدا به آنها کرده و امتیازاتی که برای آنها قائل شده، با تقواترین مردم باشند.

سادات باید به خاطر آنکه خدا آنها را به بهشت و کمالات یک مرتبه دعوت خصوصی کرده و یک مرتبه دعوت عمومی فرموده، بیشتر از هر کسی طالب کمال و ترقیات باشند.

سادات باید بدانند که چون در فطرت، پاکتر از دیگرانند، اگر آلودگی روحی پیدا کنند، وانمودش بیشتر از سائرین و افتضاحش بدتر از دیگران است.

سادات باید بدانند که اگر آنها روز قیامت به محضر عدل الهی با گناهان زیاد حاضر شوند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومین عليهم السلام بیشتر از دیگران خجالت می‌کشند و هیچ فرزند جوانمردی حاضر نیست پدران به این خوبی را در مقابل دیگران شرم‌نده کند.

۱ - برای دیدن این روایات به تفسیر «نور الثقلین» مراجعه کنید.



سادات اگر قدر خود را بدانند بیشتر و سریعتر از هر کسی به حقائق معنوی و کمالات روحی می‌رسند و از فهم حقائق لذت بیشتری می‌برند. زیرا خدای تعالی دو برابر به آنها پاداش و اجر و درجه می‌دهد.

کدام سید بی‌وجدانی باشد که این همه امتیاز بوسیله مادرش حضرت فاطمه زهراء علیها السلام کسب کند و مرتب قلب نازنین او را برنجانند؟ و خود را در ردیف ظالمین و غاصبین حق فاطمه مظلومه شهیده قرار دهد؟

کدام سید بی‌عاطفه‌ای باشد که خدای با این همه لطف و مهربانی را به غضب در بیاورد و نافرمانی او را بکند؟

کدام سید دور از انسانیتی باشد که دستش را از دست اجدادش بکشد و به دست شیطان و یا شیطان سیرتان بدهد؟ و با آنها در اعمال و رفتار و گفتار دربیاید؟ ای سادات! دین مقدس اسلام با خون اجداد عزیزتان آبیاری شده، نگذارید دشمنان اسلام آن را پایمال کنند و شما مانند آنها با اعمال و معصیت با دشمنان آنها هماهنگ شوید.

ای سادات! شما باید به دو جهت از این دین مقدس پیروی کنید: اول: به خاطر آنکه حق است، مایه کمال است و اطاعت خدای محبوب لازم است.

دوم: به خاطر آنکه آورنده این دین، اجدادتان بوده‌اند، آثار آنها را باید حفظ کنید و نگذارید نام آنها از بین برود.

من فکر می‌کنم اگر سادات از خواب غفلت بیرون آیند، حتی نباید کوچکترین عمل مکروهی را هم انجام دهند، زیرا اگر به حقیقت حرام و

مکروه توجّه شود به خوبی در می‌یابیم که انجام آنها اطاعت شیطان و دشمنان اسلام و ترک آنها اطاعت خدا و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

در پایان به ساداتی که این کتاب را مطالعه می‌کنند، توصیه می‌شود علاوه بر آنکه خدای نکرده نباید به غروری مبتلا شوند، باید شکر پروردگار متعال را که در حقیقت همان عمل کردن به دستورات او است بنمایند و از خدای تعالی درود و صلوات و رحمت و عظمت برای اجداد بزرگوارشان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه زهراء و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بخواهند. در اینجا ممکن است کوتاه فکری بگویند که: اگر بهشت رفتن سادات قطعی باشد پس چه چیز آنها را وادار به عمل می‌کند؟ در جواب می‌گوئیم: محبت، محبت به خدائی که این همه به آنها لطف کرده، محبت به اجدادشان، محبت به مادر مهربانشان فاطمه زهراء علیها السلام که به خاطر او این همه موفقیت پیدا کرده‌اند. یک انسان شریف هیچ گاه دستورات ولی نعمت و محبوب خود را به خاطر ترس از عذاب و طمع به ثواب انجام نمی‌دهد، بلکه هر مقدار به او محبت بیشتری بشود او جدّیتر به اعمال و دستورات اسلام می‌گردد. و لذا ما معتقدیم که سادات یا اعتقاد به این حقائق که در این کتاب آمده دارند و یا آنکه به آنها معتقد نیستند: اگر معتقد باشند، محبتشان به خدا بیشتر می‌شود و از روی محبت دستورات الهی را بهتر عمل می‌کنند و اگر معتقد نباشند که اثری طبعاً در آنها نمی‌گذارد و این کتاب آنها را مغرور نکرده است.

ضمناً چاپ اوّل این کتاب در شب میلاد مسعود جدّ بزرگوارم حضرت



موسی بن جعفر کاظم علیه السلام یعنی شب ہفتم صفر ۱۴۰۲ قمری مطابق با ۹ / ۱۲ / ۱۳۶۰ شمسی پایان یافت و به خاطر استفادہ زیادی کہ در این کتاب از کتاب «فضائل السادات» مرحوم افضل المحققین و المحدثین شریف العلماء من السلف و الخلف آیہ اللہ السید محمد اشرف سبط جلیل سید الحکماء و المحققین آیہ اللہ میرداماد رحمۃ اللہ علیہ بردم، ثواب این نوشتہ را بہ روح پر فتوح آن عالم جلیل اهداء می کنم، بہ امید آنکہ روز قیامت مرا نزد جد بزرگوارش شفاعت کند. در خاتمہ بہ منظور افتخار و سربلندی و تشکر از ذات اقدس متعال و بہ منظور امر الہی کہ فرمودہ: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^(۱) شجرہ نَسَب خود را در اینجا درج می کنم کہ «خطامہ مسک» گردد:

و انا الأحقر سید حسن ابطحی (۱) بن سید رضا (۲) بن سید حسن (۳) ابن سید جعفر (۴) بن سید حسن (۵) بن سید حسین (۶) بن سید رجب (۷) ابن سید قاسم (۸) بن سید حسین (۹) بن سید نورالدین (۱۰) بن سید میر کلان (۱۱) بن سید میر گنگ (۱۲) بن سید احمد (۱۳) بن سید علاء الدین (۱۴) ابن سید حسین (۱۵) بن سید محمد (۱۶) بن سید صلاح الدین (۱۷) ابن سید فیروزالدین (۱۸) بن سید شرف الدین (۱۹) بن سید شمس الدین (۲۰) ابن سید قطب الدین (۲۱) بن سید جعفر (۲۲) بن سید محمد (۲۳) بن سید صالح (۲۴) بن سید اسماعیل (۲۵) بن سید علی (۲۶) بن سید نورالدین (۲۷) بن سید صالح (۲۸) بن سید احمد (۲۹) بن سید ابراہیم المرتضی (۳۰) بن حضرت امام موسی (۳۱) بن جعفر (۳۲) بن محمد الباقر

(۳۳) بن علی السّجاد (۳۴) بن (حسین الشّہید بن فاطمہ الزّہراء بنت محمّد ابن عبد اللّٰہ صلی اللہ علیہ وسلم بن عبدالمطلب) حسین الشّہید (۳۵) بن علی (۳۶) بن ابی طالب (علیہم الصّلوٰت والسّلام) (۳۷) بن عبدالمطلب (۳۸) بن ہاشم (۳۹) بن عبدمناف (۴۰) بن الیاس (۴۱) بن مفر (۴۲) بن نزار (۴۳) بن معد (۴۴) ابن عدنان (۴۵) بن ادد (۴۶) بن یسع (۴۷) بن سلاما (۴۸) بن نبت (۴۹) ابن جمل (۵۰) بن قیداد (۵۱) بن اسماعیل (۵۲) بن ابراہیم الخلیل (۵۳) ابن تارخ (۵۴) بن ناجور (۵۵) بن شروع (۵۶) بن ہود النبی (۵۷) بن فالغ (۵۸) بن عابر (۵۹) بن شالح (۶۰) بن ارفحشد (۶۱) بن سام (۶۲) بن نوح النبی (۶۳) بن مالک (۶۴) بن متوشح (۶۵) بن ادريس النبی (۶۶) بن بارض (۶۷) بن مهلائیل (۶۸) بن قینان (۶۹) بن انوش (۷۰) بن شیث (۷۱) ابن آدم عليه السلام.

اولئک آبائی فجئنی بمثلہم ...

پایان



بخشی از تالیفات
آية الله سيد حسن ابطحي

سیر الى الله
انوار صاحب الزمان
رسول اکرم
امیر المؤمنین
انوار زهراء
امام مجتبی
پرواز روح
مصلح غیبی
مصلح آخر الزمان
توضیح آیات قرآن کریم
ملاقات با امام زمان
در محضر استاد (جلد اول و دوم)
عالم عجیب ارواح
شبهای مکه
عوامل پیشرفت
اتحاد و دوستی
راه خدا
پاسخ ما
دو مقاله
پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی
پاسخ به ۷۷ سؤال دینی
حل مشکلات دینی
سؤال شما پاسخ ما
جواب مسائل دینی
پاسخ به مشکلات جوانان



ISBN: 964-6331-32-7

WWW.ABTAHI.COM

E-mail: Iran_Batha@noavar.com



9 789646331327